

بولتن کنگره

شماره ۸

بها ۸۰ ریال (۲ مارک آلمان فدرال ۱/۵ دلار)

فهرست

- در راه تدارک کنگره _____ صادق _____ ۵
- در راه وحدت
پرچم مثنی "تمد چپ" را برافرازیم (۲) _____ عبدالله _____ ۳۸
- در خلاصی از عادات کهنه _____ الف. مومنی _____ ۵۴
- مبارزه ایدئولوژیک ما مسئله قطعهنامه وحدت _____ فرید _____ ۶۹
- "مکتب" انقلاب یا "مرداب" شکست؟ _____ تقی یوسفی _____ ۸۵
- "از دیکتاتوری پرولتاریا تا دموکراسی بورژوازی" _____ فرشتید _____ ۱۰۳
- دولت موقت انتطالی و سیاستهای انتطالی طبعه کارگر _____ مراد _____ ۱۱۷
- مبانی وحدت و مرزبندی در جنبش کمونیستی _____ سیما _____ ۱۳۲
- نگاهی به زمینه‌های پیدایش سازمان _____ همید _____ ۱۳۹
- ویاز هم درباره مژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا _____ علی _____ ۱۵۵

درواه تدارک کنگره

پیشگفتار

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به‌سوی تدارک نخستین کنگره خود گام برمی‌دارد. حرکت سازمان به سوی کنگره، تنها ناشی از نیاز کلی حزب طبقه کارگر به رعایت قوانین زندگی لنینی حزب نیست. شرایط مشخصی که سازمان مادر آن قرار گرفته است، این نیاز کلی را به امری مشخصاً ضروری بدل کرده است. همه رفقای که به سرنوشت سازمان فکری‌کنند و در مباحثات آن شرکت می‌جویند، این اظهار نظر و ارزیابی را تأیید می‌کنند.

اکنون مسأله را مشخص‌تر در مقابل خود قرار دهیم. آن شرایطی که سازمان مادر آن قرار گرفته و در آن، نیاز کلی به تشکیل نخستین کنگره به‌یک ضرورت مشخص تبدیل شده است، کدام است؟ چرا ما باید امروز به‌سوی کنگره گام برداریم؟

می‌توان اینطور فکر کرد که آنطور که در یولتن به چشم می‌خورد، در سازمان ما اختلاف نظرهایی حول برخی مسائل استراتژی و تاکتیک و غیره تاکنون شکل قطعی به خود گرفته که می‌باید برای تعیین تکلیف با آنها دست‌کم تشکیل شود. می‌توان اینطور فکر کرده در سازمان ما "حکومت نظامی" از سوی یک "باند" حکم فرماست که باید با اراده متوده و اغیای سازمان، که در کنگره منجلی می‌شود، آن را درهم شکست. می‌توان اینطور فکر کرد که چون خیلی‌ها می‌گویند کنگره، پس باید کنگره را فراخواند. اظهار دیگری هم مطرح هستند که فعلاً از آنها می‌گذریم.

فکری که کنگره را برای تعیین تکلیف با اختلاف نظرها ضرورتی فوری تشخیص می‌دهد، به گونه‌ای درست خود را بیان می‌کند. چون تجربه نشان داده است اختلاف نظری که از طریق مباحثه، قناعت، مشاوره، در ارگانهای حزبی از طریق گذشت زمان و انباشت تجربه، که هردو در روند فعالیت‌های حزب زنده طبقه کارگر جریان دائمی دارند، حل و فصل نمی‌شوند، در اجلاس کنگره نیز حل و فصل نخواهد شد و اگر نشوند احتمالاً دلایل آن ناموجه خواهد بود. از جمله به دلیل گریز از دراپت قرار گرفتن فکری که تاکنون اختلاف نظر را حل نمی‌کند، در کنگره هم نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند آن را حل کند. چنین فکری برای تعیین تکلیف با مخالفین فکری خود، کنگره را ضرورتی مشخص و عاجل تشخیص می‌دهد. می‌توان تصور کرد که چنین گرایشی زمانی که "احساس در اکثریت بودن" را لمس کند، نیروی تسریع کنگره، زمانی که عکس آن را لمس کند، طیماً نیروی ترمز آن خواهد بود. تجربه و نیز استدلال‌هایی که از این خواهد آمد، نشان می‌دهند که چگونه چنین فکری با این شیوه خود تمام مسائلی که در سازمان انباشته شده اند را عملاً به تکه‌های چند دسته و یا چند پاره شده سازمان منتقل می‌کند.

فکری که کنگره را برای درهم شکستن "حکومت نظامی" ضرورتی عاجل یافته است، در سازمان ما البته بسیار ضعیف و وابته‌دانی است. علت این ضعف و اهم آن است که واقعیت را قلب می‌کند. واقعیت این است که نه امروزه هیچ زمانی حتی در دوره مبارزات چریکی هم، بر سازمان ما نه "حکومت نظامی" مستولی بوده و نه رابطه "امام‌وامت". می‌توان با یاد کرد که این فکر اگر ناشی از تحولات آنا رشیستی و یا دشمنی با سازمان نباشد، ناشی از عدم شناختی حتی مغرط از سازمان و مکانیسم‌های عمل آن است.

فکری که نظر به انقباض عمومی از کنگره، آن را ضروری می شناسد نیز چون خوب شناخته شده است فی‌نهایت به تشریح نرسد.

اما به راستی چرا برای ما فدائیان خلق ایران، کنگره هم یک نیاز کلی و هم ضرورتی مشخص است؟ کدامین شرایط این نیاز و ضرورت را توجیه می‌کند؟ دلایل بدین فرااست:

در مقیاس ملی: سازمان ما و جنبش دموکراتیک ایران به طور کلی یک انقلاب شوک‌مند خلقی را که فرجامی تلخ داشته است پشت سر نهاده‌اند. سازمان ما و جنبش ما در تاریخی تازه‌ای را آغاز کرده‌اند که نسبت تنها خود ویژگی‌های خود را دارد، بلکه عیناً نیازمند برخورداری از تجارب تلخ و شیرین دیروز خویش است. همه ما امروز از یک سو به آینده میهن خود و از سوی دیگر به طوفانی که در دهه قبل بر آن گذشت، فکس می‌کنیم. ما در شرایطی قرار گرفته‌ایم که نسخه‌های دیروز را علاوه بر آنکه گذشته‌ایم می‌بایست کنار بگذاریم و برای ادامه راه، برای دیرتازه‌ای از نبرد ضرورتاً نیازمند نسخه‌های تازه، نسخه‌ای که در عین حال منطبق بر شرایط تازه کشور نیز باشد را در اندیشه خود پنهان کنیم.

بعلاوه، تحلیل مشخص از ترکیب نیروی سازمان، سطح تکامل ارگانیک ساختار درونی آن و تجارب دو انشعاب در سال‌های ۵۹ و ۶۰ حاکی از این واقعیت است که درد ورنی که سازمان ما یک مرحله "پوست اندازی" ایدئولوژیک - برنامه‌ای را پشت سر می‌گذارد، فقط و فقط مناسباتی کارساز و خرد مندانده که حفظ وحدت سازمان را آماج خود قرار داده‌اند و این امر میسر نیست جز آنکه این راه با مشارکت مستقیم فعال و مؤثر توده‌تادها و نیز حتی المقدم‌های سازمان پیروده شود. هر نوع راه حل دیگری به افزایش تنش‌های درونی و تهدید یکپارچگی سازمان منتهی می‌شود.

در مقیاس جهانی: بازنگری ما بر روند انقلاب بهمین نقش ما در آن و تلاش برای پی ریزی مشی سازمان استراتژی و تاکتیک همزمان و هم‌روند است با بنیانی ترین تحولات ایده‌های و برنامه‌های در مقیاس جهانی در جنبش کمونیستی و کارگری. امروز حزب کمونیست اتحاد شوروی و نیز عده‌ترین احزاب کمونیستی و کارگری در سایر کشورها، دیرتازه را طی شده مکتب می‌کنند، نسخه ضعف‌های آن را می‌شناسند، جهان و شرایط تازه را از نو تحلیل می‌کنند و می‌گویند اندیشه و عمل انقلابی خود را با شرایط تازه، با نیازهای زمان انطباقی دهند. ارزیابی‌های ذهنی، محاسبات یک جانبه و عقب مانده تخیلی می‌پذیرند، واقعیتی گسترده می‌یابد و با سطح تکامل و چشم‌انداز عملاً موجود تکامل اجتماعی و نیروهای مولده انطباقی داده می‌شود و سر پایه آن دیدگاه‌های نوین روش‌های نوین پذیرفته و کار بسته می‌شوند. جنبش کمونیستی و کارگری بین المللی در یک نقطه عطف تاریخی قرار گرفته است. روند نوسازی و نوآندیشی اکنون دیگر روندی است جهان گیر کمونیستی‌های ایران اگر نخواهند خود را از آن کنار بکشند باید در آن مشارکت جویند. کنار جوشی همانگونه که از برخی مقالات پولتن نیز برمی‌آید ما رانه به پیش که به پس می‌کشاند. پاسخ صحیح به مسائل انقلاب بهمین مسائل انقلاب ایران بطور کلی تنها زمانی مفید و مؤثر است که در متن ویرزمینه (مناخه جزیی از) روند انقباض جهانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. روندی که خود در آستانه چرخشی تاریخی قرار گرفته است.

بدین ترتیب شاید بتوان گفت امروز فراروی ما فدائیان خلق ایران، نه در حد کافی، بلکه مشخصاً به طور خارق‌العاده‌ای پیش از حد کافی، مسائل ایدئولوژیک و تحلیلی که باید حل و فصل شوند، انباشته شده که برای پاسخ‌گویی به آنها، برای جمع و جور کردن آنها، بسیج همه اندوخته فکری و معنوی سازمان ضرورتی انکارناپذیر است. امروز مسائلی که مشخصاً باید به آن بیان‌دیشیم و پسراری آن پاسخ شمایسته جست‌وجو کنیم، ابعاد بی‌هم‌مراتب وسیع‌تر و هم‌مراتب عمیق‌تر از مسائلی دارد که مطابق اساسنامه ما یا هراسانامه دیگری از زمره وظایف جاری يك كنگره حزبی است.

با اطمینان باید گفت که جنبش کمونیستی و کارگری ایران بطور کلی و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به‌طور مشخص (به‌طور نمونه) بدون پاسخ‌گویی به يك رشته مسائل گره‌ی ایدئولوژیک و برنامه‌ای قادر نخواهد شد آن رسالت سترگی را که برعهده خود گرفته است بگونه‌ای شایسته (و حتی صحیح‌تر بگویم حتی به‌شيوای ناشایسته هم) به‌انجام رساند. ما فدائیان خلق ایران امروز بیش از هر زمان دیگر نیاز به مطالعه و تعمق در مسائل روزندگی‌های تازه، شناخت پدیده‌های نوپازنگری در اندیشه می‌جست‌وجو داریم.

حل و فصل این مسائل در سازمان قبل از هر چیز روحیه تبادل نظر و همکاری و يك دار مشترك سنگین و جمعی را از تك تك ما طلب می‌کند. اینکه مسائلی در برابر ما قرار گرفته است که پاسخ‌گویی به آنها بسیج همه نیروهای فکری و معنوی سازمان ما را ایجاب می‌کند، يك حرف تو خالی نیست. بدون ارتقای سطح شناخت از روند‌هایی که در دهه‌های اخیر در سطح بین‌المللی و نیز کشور ما گسترش یافته است نخواهیم توانست و نیایند بحل و فصل واقعی اختلاف‌نظرهای موجود، امید ببندیم. اهمیت مساله فراتر از اجرای اساسنامه است. اهمیت مساله آنجاست که ایمن بسیج فکری ما را به سوی امکان فتح آینده هدایت کند و جزاین هیچ راه‌حل شناخته شده دیگری نیز تساه کنون به چشم نخورده است. بدون چنین بسیجی، نه تنها یکپارچگی سازمان (قطعاً) حفظ نخواهد شد بلکه پاره‌های تن آن نیز به طریق اولی هیچ کاری از دستشان بر نخواهد آمد.

هر رفیقی که منطقی و منطبق بر نیازهای واقعی جنبش کمونیستی ایران بیان‌دیشد به خوبی می‌تواند تشخیص دهد که حل و فصل مسائل واقعی سازمان ما قبل از آنکه نیازمند گروه‌کشی و نیروکشی برای تعیین تکلیف باقیه سازمان باشد، نیازمند شناخت روند‌ها و پدیده‌های نو، تبادل نظر و تفکر، تعمق بیشتر در مسائل از طریق بسیج همه اندوخته فکری و سرمایه معنوی سازمان است. كنگره پیرزمند، كنگره‌ای است که وحدت صفوف سازمان ما را حول ایده‌ها و اندیشه‌هایی مستحکم سازد که پاسخ‌گویی وضع عینی جامعه ما و جهان امروزی ما است.

تصور می‌رود مجموعه مسائل متدیک و مضمونی که می‌تواند ما را در وضع فعلی به سوی کنگره‌ای مؤسسه‌ای آنگونه که در بالا بدان اشاره شده است، هدایت کند، می‌تواند و باید حول مباحث برنامه و شیوه دستیابی به آن متمرکز گردد. مقصود این نیست که اگرما حول سند واحدی به نام برنامه متحد باشیم تمام مسائل به تبع آن حل خواهد شد. چنین درکی بسیار ساده‌انگارانه است و بدان بازخواهیم گشت، مقصود

نظم دادن به مباحث موجود و متمرکز کردن افکار، حول يك محور مشخص است .

تجربه آموخته است که چنانچه مساله وحدت کمونیست های ایران در يك حزب واحد، مساله نفع و بررسی خط مشی و برنامه مادرشال های پس از انقلاب، همه حول مسائل و مباحثی که در برنامه منعکس است، مطرح شوند، بخصوص اگر مساله شیوه درست پیشبرد مباحثات درون سازمانی به کار بسته شود، امکان حصول نتایج هدفمند و اجتناب از سردرگمی حول مباحث پراکنده و نودرتو بیشتر خواهد شد .

براین پایه، من خواهم کوسید طی سلسله بحث هائی که در یولتن خواهد آمد، از جهات مختلف مسائلی که سازمان ما نیاز به توجه و تعمق روی آنها دارد را مورد بررسی قرار دهم . در این سلسله بحث ها، عمدتاً يك رشته مسائل متدیک در زمینه شیوه پیشبرد بحث های درون سازمانی مورد بحث قرار خواهند گرفت . از بی آن به مساله وحدت کمونیست های ایران و رابطه آن با وحدت سازمان و درک واقعیتهاست . از مفهوم وحدت و رابطه آن با برنامه خواهیم پرداخت . جهت تنظیم افکار و برداشت ها از مفهوم برنامه، اهداف و وظایف و ساختار آن اختصاص فعلی به آن ضروری است که به عنوان مدخل ورود به بحث حصول مسائل برنامه ای در نظر گرفته شده است .

صحیح آن بوده نیست که در سازمان ما، بحث های پیرامون مسائل برنامه ای، مانند بررسی برنامه ۱۱ پیوند زده شود . از این سلسله رو فعلی نیز به نقد بررسی کلیات برنامه ۱۱ اختصاص مر یافته است . (بررسی جزئیات هر يك از فرازهای جداگانه برنامه ۱۱ در هنگام بررسی احکام و مباحث هر يك از فصول برنامه صورت خواهد گرفت) این بحث در عین حال عبارت است از بررسی کلیات برنامه ای که سازمان باید بدان مجهز گردد . و بالاخره يك سلسله توضیحات مبسوط پیرامون هر فصل و هر بند و هر فراز برنامه ارائه خواهد شد و استدلالات هر حکم شرح خواهد شد . قسمت اخیر بخش عده ای از مباحث پیرامون برنامه راه خود اختصاص میدهد، بخصوص اینکه در این قسمت ها پیرامون نقطه نظرهای متفاوتی که در سازمان ما در مورد مطرح است، نیز بحث بررسی صورت خواهد گرفت .

بدین ترتیب فهرست فصول مورد بحث در سلسله عملاتی که در یولتن انتشار می یابد، عبارت است از

پیشگفتار

بخش اول : مقدمات

فصل ۱- برخی مسائل متدیک در زمینه شیوه پیشبرد بحث های درون سازمانی

فصل ۲- درباره مساله وحدت و رابطه آن با برنامه

فصل ۳- هدف و مداخلات و ساختار برنامه

بخش دوم : بررسی کلیات برنامه ۱۱

۱- مقدمه

۲- همد ف برنامه

۳- مساله سمت گیری سوسیالیستی

۴- تحلیل اوضاع جهان

۵- تحلیل اوضاع ایران

بخش سوم: توضیحات پیرامون فصول پیش نویس طرح برنامه

۱- تاریخچه

۲- جهان بینی

۳- سیمای جهان معاصر

۴- ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور

۵- مسائل استراتژی و تاکتیک

۶- برنامه حاکمیت انقلابی خلق

۷- درباره موخسره

فروردین ۶۷ - صادق

* * *

بخش اول - مقدمات

فصل اول - برخی مسایل متدیک در پیشبرد بحث های درون سازمانی

۱- وظایف رهبری در زمینه سازماندهی و هدایت بحث

هیات سیاسی حدود یک سال پیش در چنین روزهایی طرح انتشار بولتن کنگره را تصویب کرد. اتخاذ این تصمیم پس از یک رشته بحث های طولانی پیرامون ضرورت یا عدم ضرورت آن، اهداف مشخص و کلی بولتن و پی آمد های انتشار آن، لزیم یا عدم لزیم رهبری، اداره و کنترل بولتن توسط هیات سیاسی، مضامین مورد بحث در بولتن، شکل ارائه مطالب و ضوابط درج مقالات و غیره اتخاذ گردید. خدمت مشخص بودن پاسخ به این سئوالات در خرید تصویب نامه هیات سیاسی در این زمینه که همان زمان در اختیار شما قرار گرفت، انعکاس یافته است. نظر مشخص من درباره بحث های درون سازمانی بطور کلی چنین است:

زمانی که کمیته مرکزی مشورت پیرامون مسائل مهم ایدئولوژیک و سیاسی و نیز پیرامون عده ترین جهات فعالیت عملی سازمان را ضروری تشخیص دهد و یا زمانی که خود کمیته مرکزی در اتخاذ تصمیم پیرامون این مسائل از اکثریت ماطع برخوردار نشود و یا زمانی که توده وسیعی از اعضا، به بحث گذاشته شدن اینگونه مسائل را درخواست کنند، یگانه تصمیم اصولی و منطقی یا تجارب جنبش کمونیستی و کارگری در سایر کشورها، یگانه برخوردی که پاسدار روح و اقتصاد و میراثیک حزب پیشاهنگ کارگر است، آن است که کمیته مرکزی خود، سازمانگرحقی خلاق و رفیقانه در سطح حزب گردد و تمام مسئولیت و ابتنار خود را به گونه ای در خدمت هدایت و سازماندهی این بحث فراراد حد که وحدت صفوف حزب استسالم یابد، درجه رزمندگی، خصلت انقلابی و قدرت حزب اعتلا گیرد و حزب آبدیده و ترسوفهان تر گردد و نقش رهبری کننده خود را در کسب آمادگی برای انقلاب و تحول انقلابی جامعه هر چه بیشتر تامین نماید. کمیته مرکزی موظف است که اسباب و اسلوسوب صحیح و متعین مقصود برای تامین این اهداف، عالی انقلابی را توسط ارائه اشکال و شبیه های مناسب بحث و تبادل نظر درونی فراهم آورد و مانع از آن شود که وحدت و یکپارچگی حزب آسیب ببیند، حزب شکاف بردارد و یاد مردم رس یاد های معمم شتت و تفرقه فکری، سیاسی و سازمانی قرار گیرد و یا از آن عم فاجعه بارترسسر، سرنوشت و اساس موجودیت حزب در معرض خطر قرار گیرد.

برای یک رزمنده کمونیست، برای آنکه همه هستی خود را، برای آنکه همه شیر خود و عشق و وفاسرت و کینه ای راه در وجودش شعله می کند، به راه رهایی خلقش نهاده است، برای مبارزی ده سال ها برای بارور کردن بذری زمین بر فراز کشورش، شکنجه های سب های اوین و قزل قلعه و قصر راه جان کشیده، بهترین عزیزان را شورش ساخته که در سلسله جوی پاران های پراکنده، "نیل" گونه ای که همه خاک را سیراب کند، پدید آورد، هیچ چیز دردناک تر از این نیست که روزی پیش چشم تجسم کند که از نیلش، شاخه ای در مرداب، شاخه ای در شنزار و شاخه ای عم در دل دشت های خشک گم می شوند.

بخصوص این دلهره دردناک برای ما فدائیان خلق ایران، بسیار سیار ملوس و آشناست. ما خود سه بار در سه سال متوالی، تلخی زهر انشعاب را در خانه مان بجان چشیده ایم. برای فدائی خلقی کسه

عاشق جنبشی است که پرورده، هیچ لحظه‌ای دردناک تراز لحظه جدال برسر چگونگی شکستن و تفسیم کردن آن نیست. هم‌امروز نیز رفیق سوسود را وین و نیز دشمن تو در اطاق بازجویی یکی در این فکراست که مباد سازمان بشکند و دیگری در این خیال که چگونه سازمان را بشکند و گروهی از اعضا و توده‌هایی از مردم را از سازمان و از سنگرشان محروم سازد.

بدین ترتیب نه صرفاً بحث‌های درون سازمانی بلکه اختلاف نظرها و آراء مهمتر، برداشت‌ها و تحلیل‌های غیرواقعی از این اختلاف‌ها و از همه‌مهمتر، اتخاذ شیوه‌های کورمال و بی‌نقشه‌گی در چگونگی برخورد با این اختلاف‌ها، به‌حق نگرانی‌های عده‌ای را در سطوح مختلف سازمان دامن می‌زند. من دردی ماه ۱۵ موافقت کردم که هر عضو فطر خود را درباره مسائل که در دست‌بررسی درون سازمانی قرار می‌گیرد، منتشر سازد، به‌گونه‌ای همه‌اعضای سازمان بتوانند آن را بخوانند. علت اساسی آن این بود که اولاً مباد در راه تدارک ننگره، یعنی تجهیز سازمان به عده‌ترین اسنادی که جهات اساسی حیات سازمان و جنبش کمونیستی و کارگری ایران را رهمی‌زند، هراگر گفته‌ایم، اسنادی که باید وحدت توده‌اعضای را تحکیم کند، می‌بایست در سطح سازمان و جنبش به بحث گذاشته می‌شد. ثانیاً پیشنهاد بسیاری از رفقاء زمان این بوده که جنبش روشی بکار گرفته شود. چنین تصویری شده که چنانچه هر رفیق آنچه را که ضروری کند صحیح است بگوید و انتشار دهد، از میان این بحث‌ها، وحدت اراده و عمل سازمان تا مین خواهد شد و پاسخ مسائل حل نشده سازمان نیز یافته خواهد شد.

از نظر من دلیل دوم (یعنی خواست بسیاری از رفقای تشکیلات) فقط در رابطه با دلیل اول، یعنی تدارک ننگره قابل درک و قابل توضیح بود. نباید چنین برداشتی از حزب مارکسیستی-لنینیستی طبقه‌کارگر در ذهن داشت که هر عضو حزب حق دارد علیه تصمیمات و مصوبات حزب تبلیغ کند، یعنی در همه تصمیمات ارگان‌های فوق را نپذیرد و هر زمان دیگر سازمان تحت مسئولیت خود را، نه در جهت اجرای سیاست‌ها و رهنمودهای حزب، بلکه در راستائی که خود تشخیص می‌دهد، رهبری کند این لیبیرالیسم مخف و نفخ‌خشن ابتدائی ترین اصول حزب لنینی است. ضدیت با اراده جمیع و ستایش اصالت فرد است. چنین وضعی کوچکترین هراپتی با دموکراسی درون حزبی ندارد. ضد دموکراتیک است چرا که تبعیت از اکثریت را نقض می‌کند و وحدت سیاسی و سازمانی حزب را لگد مال می‌کند. بحث و تبادل نظر برای رسیدن به راه‌حل‌های واحد در زمینه‌های وظایفی که در برابر حزب است، یک چیز، پیشبرد تصمیم شخصی و تبلیغ علیه سیاست و برنامه حزب یک چیز دیگر است. انتقاد و انتقاد از خود، به‌صورت علنی و تیز در ارگان‌های حزبی به منظور رفع اشتباهات، سهیل انگاری‌ها، ظاهر سازی‌ها، بی‌مسئولیتی‌ها، در کار حزب، یک چیز و پراکندن تخم عدم اعتماد به حزب، تلاش در راه پاشیدن زهر خصومت علیه حزب تحت پوشش آزادی انتقاد در حزب، چیز دیگری است. باید میان دموکراتیسم و لیبیرالیسم، میان دموکراتیسم و آنارشیسم، به‌طور روشن مرکز کشید.

بخصوصی تاکید می‌کنم که در چنین شرایطی و در روزهای دشواری که بر جنبش ماحاکم است، باید به قاطعیت و شجاعت، با پیگیری و صراحت علیه نفوذ هرگونه روحیات و تأملات انفرادی متفانه ضد حزبی، خودمختارک طلبانه، طغیان‌نگرانه و آنارشیستی و لیبیرالی مبارزه کرد. یک کمونیست خوب از انتقاد کردن از آنچه

نادرست می‌شناسد، از افشای نغایص و اشتباهات نمی‌هراسد. اما او در عین حال این تلاش‌های خسود را آنگونه سازمان می‌دهد که حزب نیرومند تر و مستحکم‌تر و رزمند متر از پیش، امرترگ، پیکار تاریخی خویش را در راه رفاهای انسان زخم‌کنکس، پی گیرد. حربه اصلی ما در این مبارزه، توضیح و مباهم توضیح است. توضیحی که مضمونی انتقادی و آگاه‌گرانه دارد.

در عین حال باید درک ساده‌انگارانه گذشته‌ان "وحدت حزبی" را کنار گذاشت. وحدت همواره امری نسبی است. هیچگاه وحدت نظر پیرامون همه مسائل و طرق حل آن‌ها، نه در حزب طبقه کارگر و نه در هیچ حرکت جمعیتی دیگری وجود نخواهد داشت. این بدان معناست که وحدت حزبی همواره در وجود خود اختلاف نظر و تفاوت در برخورد را پدید می‌آورد. مساباید یاد بگیریم که در سازمان ما، در کمیتسه مرکزی و هیات سیاسی نمی‌تواند و نباید انتظار داشت پیرامون همه مسائل در هر شرایطی وحدت نظر وجود داشته باشد. وجود اختلاف‌ها ذاتی هر حرکت جمعی و متحدانه است. از هر اختلافی نباید ترسید. به این معنا که اختلاف نباید ما را چنان نگران کند که در عمل به دنبال یاریگری کشیده شویم. پیدایی اختلاف نظر امری طبیعی است. نمی‌توان و نباید بر روی آن پدسار کشید. انکار این امر اگر ناشی از خفقان نباشد، می‌تواند نشانی از ظاهر سازی و خود فریبی باشد. این برخورد ها مشکلات را حل نمی‌کند. آنها را تشدید می‌کند. قبل از همه باید یاد بگیرد که حقیقت در انحصار هیچ‌کس نیست و نمی‌توان همه را یکسان کرد. باید امر وحدت را تاویم با تمام تضاد های هرک درک کرد. این خود بدان معناست که ارگان های رهبری حزب از مواظبت برای حل و فصل مسائلی که در جریان مبارزه و زندگی حسرت پدید می‌آیند، چاره جوئی کرده و نقشه معین تدوین کنند و آن را آگاهانه و سازمان یافته به اجرا گذارند. حزب باید بتواند و بیژد بر دکه می‌تواند تنوع آرا و نظریات سوسیالیستی را در خود بپدید آورد. اولین گام و اولین نشانه در این راه، پذیرش حق و ایجاد امکان بیان این نظریات در حزب و در جامعه است.*

به نظر من به ویژه در این شرایط خاصی که سازمان ما در آن به سر می‌برد، سازماندهی بحث‌های درون سازمانی و فراهم آوردن امکان تبادل نظر آزادانه اعضا پیرامون مسائل مورد بحث، ضرورت و اهمیت فوری العاده کسب کرده، می‌باید مورد پشتیبانی قاطع همه افراد مسئول سازمان قرار گیرد. باید یقین کرد که بدون مشارکت توده اعضا و کارها در بحث‌های پیرامون برنامه و اساسنامه و تدوین پیشبرد سازمان یافتنه و آگاهانه این بحث‌ها، سازمان ما به ویژه در مختصات و شرایط کنونی حاکم بر جنبش و جامعه، قادر نخواهد شد وحدت درونی خود را تحکیم بخشد.

امانتها پذیرش اصل مشارکت اعضا در مباحثات درون سازمان و یا تامین آزادی تبادل نظر پیرامون مسائلی که درد سترواست، برای تامین و تضمین هدفی که بحث دنبال می‌کند، کافی نیست. هرگاه وظیفه رهبری سازمان در این خلاصه شود که به اعضای حوزه‌ها و کمیته‌ها ابلاغ کند که مقاله در باره مسائلی که درد سترواست بنویسند و فرستند و رهبری هم آن را چاپ و پخش کند، تا اینجائین کارها هیچ قربانی بسا وظیفه سازمانگری و هدایت بحث‌ها به گونه‌ای که امید به حل و فصل مسائل موجود و تعیین بخشیدن به امر

* درباره این مسائل در فصل دوم مفصل تر بحث شده است.

وحدت حزب را تقویت کند. سازمان را به سوی اسناد پایه‌ای واحد هدایت کند، ندارد. شجاع اکتسبون دیگر خوب درک می‌کنیده انتشار ۱۰، ۱۰، ۱۵ مقاله هم در ۱۰ یا ۱۵ بولتن ماهانه از زوایای مختلف و حول مسائل مختلف خود بخود نمی‌تواند این امید را تقویت کند که سازمان ما و آرآن فراتر، جنبش کمونیستی ما به برنامه و اساسنامه واحد دست یابد. شاید این حقیقت باین وسعت یک سال پیش تا این حد درک ننسید. بود. اما امروز دیگر روشنی می‌توان دید که شیوه بحثی که ما در یکسال گذشته پیر برد هیم قبل از آنکسسه خصلت متحد کننده تمام سازمان را داشته باشند. وسیله برای اعلام موضع افراد، و در اکثر موارد اثبات خود و ونی دیگری را داشته است.

سازماندهی و رهبری بحث درون سازمانی فعلا این نیست که یک دسته مقاله رسیده به کمیته مرکزی را تایید و تکثیر و به یکدیگر سنجاق و در تشکیلات منتشر کنیم. همان زمان هم که طرح بولتن تصویب شد این امر کاملا مسلم بوده تصمیم هیات سیاسی در زمینه تصویب طرح انتشار بولتن گذره در آن وضعیت مشخص چیزی جز اعلام آزادی اعضا در نوشتن و انتشار مقاله در سازمان در زمینه مسائل ایدئولوژیک نیست. این امر آن زمان هم مسلم بود و در طرح بولتن هم به مراحط قید شده است که سازماندهی بحث ها و هدایت آن بشوی وضعی که گذره سازمان بتواند تدارک دیده شود و نمایندگان آمادگی کافی برای اظهار نظر روی برآورد و اساسنامه داشته باشند، قین از رغه مستلزم آن است که ارگانهای رهبری سازمان سندی را به عنوان سند مبنا انتشار دهند و آن را در تشکیلات به بحث گذارند و پس از انتشار این سند، هر یک از اعضای سازمان از دستگانه رهبری تا واحد پایه، نظریات، پیشنهادها، تذکرات و فرمول بندی‌ها و دلایل خود را بسازند. کمیته مرکزی ارساں دارد و تفاسی انتشار آن را بسامینسد.

از سندی دیگر طرح بولتن کنگره پیش‌بینی کرده بود که ارگان تصویب کننده سند مبنا (کمیسیون مربوطه) هیات سیاسی یا کمیته مرکزی) به نامه‌ها و مقالات رسیده و یا انتشار یافته پاسخ گویند و توضیحات ضرور را بکنند. تشکیلات ارائه دهند.

در همان زمان که طرح بولتن کنگره تصویب می‌شد، این امر کاملا بدیهی و مسلم بود که اگر هیات سیاسی خواسته باشد بولتن را برای تدارک کنگره انتشار دهد، قبل از دعوت از اعضا برای انتشار نظریات خود در تشکیلات می‌باید طرح برنامه و اساسنامه مورد مداخله خود را در تشکیلات انتشار دهد و از همگان بخواهد که نظریات و پیشنهادها و استدلال های خود را حول آن، جهت انتشار برای کمیته مرکزی ارساں دارند.

اما واقعیت چه بود؟ واقعیت این بود که در دیماه سال ۶۵ هنوز نه برنامه و نه اساسنامه و نه هیچ سند دیگری که قرار بود به کنگره ارائه شود، حتی تحریر هم نشده بود. دستگاه رهبری سازمان در آن مقطع هنوز آمادها ارائه سند مدونی نبود که دیدگاهها و جهات اصلی تفکر و سمت گیری آن را نمایش دهد. هیات سیاسی تصمیم به شروع انتشار بولتن گرفت در حالیکه خود هنوز آمادگی هدایت بولتن را نداشت و نمی‌توانست داشته باشد.

البته این تصمیم هیات سیاسی در مقطع زمستان ۶۵ کاملا قابل درک است. عدم زیاد از فاد رهبر و اعضاء سازمان های خارج از کشور به کمیته مرکزی می‌نوشتند و می‌خواستند که هر کس آزاد باشد نظر خود را

در تشکیلات منتشر کنند. در هیات سیاسی ضمن اینکه پذیرفته شد که بحث‌ها باید لزوماً حول سند می‌باشد (طرح برنامه) سازمان باید و متمرکز شود، بنابراین مواضع‌ها موجود، مقرر شد که تأیید و شدن و انتشار از اسناد کمیسیون‌های جنب کمیته مرکزی، رفقای عضو سازمان مجاز باشند به هر صورتی که تمایل دارند، نظر خود را در باره موضوعات برنامه‌های طبق ضوابط بنویسند و در یولتن انتشار دهند. بدین ترتیب انتشار یولتن شروع شد، بی‌آنکه درد ستگاه رهبری سازمان، تدارک لازم برای هدایت بحث‌ها در راستای رسیدن به یک سنخ واحد، پدید آمده باشد. و این به نظر من نقطه ضعف کارها در پیشبرد بحث‌های درون سازمانی شد. نقطه ضعفی که هم خصلت و هم هدف مندی و فرجام بحث را مشخصاً مورد سؤال قرار می‌داد و به این نام در چارمی ساحت است.

البته نباید تلاش‌ها، به ویژه رفقای رهبری را بی‌سوال اخیر برای تحریک و بیان نقطه نظرهای خود نادیده گرفت و آن را کم‌بها کرد. رفقا هر یک ضمن انجام وظایف سازمانی سنگین خود برای تهیه معالجات نیروی زیادی صرف کرده‌اند. اما این زحمات بسیار مفید تر بود هرگاه چشم‌اندازی برای گذار از نظریات فردی به نظرسازمانی (ارگانی) وجود می‌داشت. بدین منظور لازم بود که انرژی عده‌ای برای تسریع کارها پس‌رازی تهیه و تحریک پیش‌نویس طرح برنامه و طرح اساسنامه مترنژ می‌شد و این یگانه راه اصولی و شناخته‌شده برای سازمان دادن بحث‌ها و هدایت آنها در جهت رسیدن به نظراتی و سازمانی بود. البته اگر تحرک در کارها بیشتر می‌بود و نیز توان بیشتری وجود می‌داشت، شاید ممکن می‌شد که رفقای رهبری سازمان فرصت یابند هم برای مشارکت فعال‌تر در بحث‌های مندرج در یولتن انرژی بگذارند و هم در پیشبرد کارها در دستگاه رهبری کمک یابند.

و بالاخره، در پاسخ به سؤال برخی رفقا در زمینه تبلیغ و ترویج نقطه نظرهای شخصی در سازمان، باید اضافه کرد که ایده آل‌های مائونیست‌ها شیوه برخورد در حیات و نهالیت جمع‌گرایانه ما، همه و همه مسارا تشویبی می‌کند که همه تلاش‌های فزونی و عملی خود را در جهت کمک به سازمان برای تدوین خط مشی و برنامه صحیح و تبلیغ و ترویج نقطه نظرهای سازمان بکار ببندیم. ما عادت کرده‌ایم نیک و بد کارنامه خود را با سهمی که در حل مسائل سیاسی اید توله‌یک سازمانی سازمانمان بر عهد می‌گیریم، بسنجیم. ما آموخته‌ایم توریته ارگانها، یعنی سازمان، کمیته خود، کمیته‌های مافوق کمیته مرکزی و کنفره را برای اتوریته افراد قرار دهیم. به آنها اعتماد کنیم، به آنان گوش فراد دهیم و افراد را در رابطه بانقشی که در تکوین دیدگاهها و مواضع ارگانها و نیز اجرا و کار است آنها، ایفای کنند ارزیابی و ارزش‌گذاری کنیم. البته شاید در یک اوضاع بحرانی و پرتشنج کمتر گوش‌ها توان شنیدن و جذب این آموخته‌ها و عادات نیک را در خود بیابند. بیان نظرفرد بسیار مهم است، زمانه که در خدمت تکوین و بیان نظر مذهب قرار گیرد.

۲- آیامی توان بحث‌ها را حول يك سند سازمان داد

يك موضوع فوق‌العاده مهم که در میان برخی رفقا یا حساسیت وحدت تمام مورد بحث و سؤال است، این است که برای تدوین برنامه جدید سازمان می‌بایست بحث‌ها را حول يك پلاتفرم سازمان دهیم یا نظریه اختلاف نظرهای موجود در تشکیلات باید هر فکرو هر نظر، پلاتفرم مورد قبول خود را به تشکیلات ارائه دهد و بحث حول پلاتفرم‌های متعدد جریان یابد.

نیاز به جدل ندارد که حالت مطلوب، ارائه یک پلاتفرم سازمان یافتن بحث حول آن است. منطقیاً فکرمی‌کنم هیچ‌یک از فعالی‌ها جزاین فکرکنند. اعضای سازمان امروز دیگر بخوبی درک کرده‌اند که حفظ وحدت سازمان در گرو وحدت نیروهای آن حول برنامه واحد است. فقدان سند واحدی که مبنای بحث قرار گیرد، و ایستادن روی پلاتفرم‌های جداگانه، اگر به معنای جدائی قطعی جریان‌های مدافع آن پلاتفرم‌ها نباشد، به معنای آن است که از نظر مدافعان هر پلاتفرم، پلاتفرم‌های دیگر مردود و در کلیات خود غیر قابل پذیرش‌اند. یک چنین وضعیتی نشانه وقوع عملی و واقعی جدائی است. نشانه تلاشی وحدت حزب است. بهره‌در شرایط خاص سازمان ما، وجود پلاتفرم‌های جداگانه فی‌نفسه پس به معنای واقعی بودن خطر انشعاب است. طرح برنامه‌های متعدد نشانه آن است که اختلافات به آنجا کشیده شده‌است که مدافعین هر پلاتفرم به فترت‌های رهبری برای بخششی از نیروهای سازمان افتاده‌اند و از حفظ وحدت همه نیروهای سازمان نویسد شده‌اند.

تجربه و منطق نشان می‌دهند که تهیه و تدوین سند پراهمیتی چون برنامه برای یک حزب، هرگز و هیچ‌گاه از نتیجه کارها سرآید جداگانه حاصل نشده است. برای اینکه سندی به سند سازمانی تبدیل شود، لزوماً باید مراحل تدوین و بررسی و تصویب آن در یکایک ارگان‌های رهبری سازمان یعنی کمیسیون برنامه، هیئات سیاسی، پلیت‌بکمیته مرکزی و کنگره، طی شود. زمانی "برنامه" به سندی سازمانی بدل می‌شود که خسرد جمعی آفریننده آن باشد، پیش‌نویس برنامه از طریق "سازمان یافته" روی آن به "سند سازمانی" تبدیل می‌شود.

به زبان دیگر، این یا آن رفیق خود می‌تواند تصمیم بگیرد که یک پیش‌نویس طرح برنامه تهیه کند اما اگر بخواهد آن را به سند سازمانی تبدیل کند، باید "سازمانی" کند، "ارگان" سازد. جلسات بحث و بررسی روی آن را تشکیل دهد. پیشنهاد عاری پیرویس را در آنها مطرح سازد، آرام‌تلف در باره آن را جمع‌کند و از این طریق آن را از تصویب ارگان‌های مربوطه بگذراند. تبدیل سند فردی به سند سازمانی و سند سازمانی، بدون "ارتباطات تشکیلاتی"، بدون تشکیل ارگان‌های بررسی کننده و تصویب کننده، غیر قابل تصور است.

ممکن است تصور شود جزئیات مهم نیست. مهم داشتن درک واحد پیرامون عمده‌ترین مسائل استراتژیک، از قبیل عزمی، آلت‌ریاتیو، جبهه و از این قبیل است. چنانچه درک واحدی از این مقولات وجود داشته‌باشد، پیش‌نویس افراد هم می‌تواند همان سند حزب تلقی شود و در چنین وضعی، ارگان ساز و طوسی مراحل تصویب در ارگان‌ها جنبه فورمالیستی و بیروکراتیک به خود می‌گیرد. اما زندگی حزب، روند‌های واقعی مبارزه ایدئولوژیک در حزب، این ساده‌نگری را رد می‌کند. البته ممکن است در حزب یکی بنویسد و همه گسردت نهند و هیچ‌کس پیشنهادی و نظری نداشته‌باشد. اگر چنین وضعی پیش‌بیاید، باید متعین بود که روح حزب از دموکراتیسم جمعی بدور افتاده است و پدیده‌های منفی چون منافع دسته‌بندی، کیت‌شخصیت، دنباله روی، بیم از طرد یا سرکوب، ناآگاهی یا سطح نازل آگاهی سیاسی و اجتماعی بر حزب سایه افکنده است. مشارکت فعالانه در کار تسدوین و تصویب اسناد مربوط به جهات عمده فعالیت حزب، نشانه زنده بودن آن حزب و

سیطره روح دموکراتیسم حقیقی در حزب است. اینکه يك نفر هر چه می نویسد، بقیه کردن ننهند و هورا بکشند. نشانه دموکراسی نیست این نشانه عقب ماندگی فکری و سیاسی و سیطره ^{مطلقه} یک پدیده های منفی در زندگی درونسی حزب است. باید مطمئن بود که هیچ مسأله مهم و عمده ای در حزب وجود نخواهد داشت که احتیاج به بحث روی آن، تدقیق آن و سنجش... یکایک بدیل های آن وجود نداشته باشد.

... بدین ترتیب تدوین پلاتفرم های جداگانه و غیرحزبی لزوماً با تشکیل محافل و گروه های غیرحزبی کنسه خود سرانه تاسیس شده اند، گره می خورد. کاروری پلاتفرم غیرحزبی مستلزم ساختن ارگان در ارگان و تشکیلات در تشکیلات و یا ارگان خارج ارگان و تشکیلات خارج از تشکیلات است. پلاتفرم های جداگانه اگر محصول تکوین فرانسویانها در دستگاه رهبری حزب نباشد، قطعاً راه تشکیل و تحکیم فرانسویانها را همسوار می کند و آنها را سازمان می دهد. پلاتفرم های غیرحزبی باید حفظ وحدت همه نیروهای حزب در تشکیلات و تشکیلات واحد، تحریر نمی شوند، تدوین این پلاتفرمها، درست برعکس محصول نویدی از حفظ وحدت همه نیروهای حزب، باید فاسد را از بدن بخشی از نیروهای حزب، باید جدا کردن آنها از حزب، تدوین می شوند. تجارب محسوس و سازمان در دوره اشعاع و نیز تمام تاریخ برپا رنجش کمونیستی و کارگری ایران و جهان و همچنین مشاهده و مذاکره روند های جاری در سازمان ما، همه و همه نشان می دهد که تدوین پیرنیس های جداگانه و ارائه آنها به تشکیلات و ارگانها، پایه جامعه مطلقاً و مطلقاً حائز یک سنت گیری انشعاب طلبانه است.

مسائل را از زاویه دیگر بررسی کنیم. ماکونیست ها هم آمدمتو هم بر این باوریم نه پیروزی حمله می ما در نبرد طبقاتی علیه ارتجاع و امپریالیسم، در کسرو آن است که حد اکثر اتحاد در جنبه خودی وحدت اکثر پر اکندگی در جنبه مطلق پدید آید. هم از این روسته ما با هر کسی که در عظم ترین زمینه ها با ما آید همی مسترک دارد، بر نهان مشترک، تنه می کنیم. این سنت ماکونیست ها در دموکراتیک خود را در بر خورد اتحاد، چیهان ما با سایر نیروهای متری به نایز می گذارد، در بر خورد ماکونیست ها با یاند یگر شایسته است و ضرورتاً می بایست به اوج برسد. پیوه وقتی که مادر یک سازمان واحد (در سازمانی که خانه امید خلقی زجر کشیده است) بپار می کنیم، تمام شورا و احسب آئین ما، تمام منطقی و خرد و ادراک انقلابی ما حاکم می کنند و نیازهای طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش از ما طلب می کنند که در بر خورد با یکدیگر، اولاً بر نقاط وحدت خود تکیه کنیم، ثانیاً وقتی به اختلاف نظری رسمیم، نخست برای حل موارد اختلاف بکوشیم، از همه راهها و ابتکارات بهره بگیریم، پیوه از دموکراتیسم درون حزبی با دقت و حساسیت پاسداری کنیم و همزمان علیه هر گونه حرکتی که اختلاف نظر وسیله شکستن حزب نقض انضباط و طغیان گری قرار دهد، پیگیرانه مبارزه کنیم. برنامه حزب طبقه کارگر مجموعه ایده آلها و آرمانها، اهداف و روز نردیسک، روشهای تحقق این اهداف را در خود جمع آوری کرده است. برنامه آئینه ایست که سیمای سیاسی و طبقاتی ما را با زتاب می دهد. مراجعه به مباحثاتی که در سازمان ما طی یک سال گذشته حول برنامه جریان یافته است، نشان می دهد که موارد معینی در هر پیش نویس که ارائه شود، وجود خواهد داشت که هنوز نمی تواند مورد تأیید همه رفقا قرار گیرد. اما جهات اساسی دیگری نیز وجود دارد که تا امروز هیچگاه در سازمان ما مورد بحث و اختلاف

نیوده است و سازمان و تجربه آنها را برای ما حل کرده است. فکری که این موارد اختلاف را وسیله توجیه اراشیه پلاتفرم غیر حزبی فرامی‌دهد، غیرمحمود همدانی در مبارزه درون حزبی، بر نقاط اختلاف تاکید می‌کند. نقاط مشترک را محور می‌بیمای کند، آنها را پنهان می‌سازد. این کار به سود سازمان و جنبش نیست. تفرقه‌جویانه است.

راه صحیح و منطقی، راهی که پاسداری وجودیت سازمان است آن است که همه اعضای حزب، پلاتفرم واحدی را مبنای بحث و اظهار خود قرار دهند و بجای مواردی که در آن ناصحیح تشخیص می‌دهند، نظر و پیشنهاد و استدلال خود را ارائه دهند و در سازمان به بحث بگذارند، نظریات و استدلال‌های سایرین را هم بشنوند و مورد توجه قرار دهند و سرانجام درباره‌ی گذشتن نظر تکمیلی یا تصحیح شده خود در ارگان‌های تصمیم‌کننده (کمیسور، هیات سیاسی، پلیس و نگره) تصمیم بگیرند.

این اندیشه که گویا در سازمان ما دو جریان با دو ایدئولوژی متضاد شکل گرفته که هر یک بنا به ماهیت خود علیه دیگری است و نمی‌تواند نباشد اساساً غروا دعوی است. چنین نظری لاجرم سیاست افشا و مورد رادری خرید یا نظری که آن را می‌بندد، تصحیح می‌کند. این تفرقه‌چین حساب می‌کند که باید با این تبلیغات درد ستانه رهبری سازمان، رود روشی‌ها را دامن زند، سازمان را بشکند و هر سه راه مبارزه علیه دیگر مسخول دارد. تفرقه که مضمون اختلاف نظرهای درون سازمان ما را، اختلاف دوطبقه، یکی طبقه کارگر و دیگری بیوزاری ارزیابی می‌کند، با منطقی که دارد نمی‌تواند جز این هم تصور کند و بخواد. چنین نظری نمی‌تواند با انشعاب مخالفت کند، مبلغ وحدت سازمان باشد و باوری نقاط مشترک تکیه کند. چنین نظری بنا بر تمثیلی که از اوضاع سازمان دارد، هر نوع توانی، همطاری و انحطاف درد ستانه رهبری و سایر ارگان‌های سازمانی را "عدول از بنسب" های مورد قبول خرید می‌سازد و آن را با ساختن فلسفات مسکومی کند. برای چنین نظری، رشد عدم اعتماد و رشد شک و تردید نسبت به دیگران و دیگران نسبت به وی روند حسابی طبیعی و آینده نگرانه و حل و فصل اختلافات، افشاح، اعتماد متقابل و نزدیکی بیشتر، روند حسابی غیر قابل درک، ناخوشودنی و خلاف جهت طبیعی رویدادهاست. برای چنین فکری کاملاً طبیعی و صحیح است که با جریان یافتن بحث همدارمینه برنامه حول پلاتفرم واحدی که ارگان‌های حزبی اراشیه می‌دهند، غیر عملی و نظاره سازی باشد. برای کسی که در فکرس سازمان را بین دو طبقه متخاصم تقسیم کرده و آنها را درستین باید دیگر فرار داده است، البته که غیر قابل قبول است، بحث، هاجول یک پلاتفرم جریان باید چنین برداشت‌هایی غیر واقعی، بطلنی دخی و سایرید پیتانه است. پیدائی چنین نظری در سازمان ما به هیچ وجه نتیجه و بی‌آمد رشد جدال طبقات اجتماعی و تجزیه جنبش‌شونده‌های بر اساس مشخص‌تر شدن صفوف و تمایزات طبقاتی در درون آن نیست. این روحیات بی‌آمد شکست انقلاب و خط مشی برنامه‌ی مبنی سازمان و پیدائی و رشد بحران فکری در صفوف جنبش‌چپ و در سازمان، از بی‌آن است. نیازهای عینی طبقات اجتماعی در پیکار روزمره نشان، رشد آناگونیس مطبقاتی در صفوف سازمان را ایجاد و ایجاد نکردند و نمی‌کنند. چنانچه در مورد‌های فعلی، انشعابی کمیته‌مرئی سازمان ما را زعم بشکافد، با هراز استسدادلال و فاقت هم نمی‌توان باور و حتی تصور کرد که حاصل این فاجعه به ایجاد جریانی یا جریان‌هایی با خصومت

پروژه‌ای در مقابل جریان یا جریان‌هایی با خصلت دارگری منبصر می‌شود. خبر ۱ و فوق چنین فاجعه‌ای تنها و تنها نیروی طبقه کارگر و فقط نیروی طبقه کارگر را تعیین‌کننده تحلیل می‌برد. و ریشه نیستی می‌کشد. پلنوم اخیر کمیته مرکزی، که وظیفه اساسی خود را تدارک ننگسره قرار داده بود، تمام تلاش خود را متوجه آن ساخت که با توجه به نظریات متفاوتی که پیرامون برخی مسائل برنامه‌ای، خط مشی گذشته و ساله وحدت در سازمان مطرح است، بتواند سازمان را به سوی نگرش‌های عدالت‌دند که همه فدائیان خلق را حول برنامه و اساسنامه‌ای واحد متحد کند. دستگاه رهبری سازمان خوشبختانه حول این فرمت‌دهنده مباحثات و اختلاف نسرهای موجود در سازمان ما، هر چند جنبه‌اید نولیزیک دارند و از اهمیت جسمی برخوردارند، دادن به هیچ وجه نغتها از انفعال و جناح‌بندی را غلب نمی‌کنند، بلکه نیروی هر چه بیشتری برای فراهم آوردن شرایط عینی و ذهنی مساعد جهت حفظ سازمان را از ما می‌طلبند. در پلنوم بارها و بارها این مهم مورد تأکید قرار گرفت که با جدیت و پیگیری باید حد اکثر تلاش‌ها بکار بسته شود که تمام سازمان حول یک طرح برنامه متحد شود. پلنوم یک پارچه مخالف این فریب که مسائل مردم‌پست در سازمان ما، ناشی از وجود دو رأید نولیزی و دو گرایش طبقاتی متضاد است. اتفاق نظر در پلنوم پیرامون این ارزیابی‌ها و نتایج آن مثبت، امیدآفرین و سیر و خراس است.

البته پس از استنار ارزیابی پلنوم، برخی رفقا به کمیته مرکزی نامه نوشته و سایر این ارزیابی‌ها و نتایج پلنوم مخالفت کرده و آنها را "پرده پوشی حقایق موجود" تلقی کردند. دلیل چنین واکنشی، گذشته از زمینه عینی پیدایش آن (که در سراسر موجود چنین نهفته است)، ناشی از عدم احاطه و اطلاع کافی است. روحیه اعتمادی که حکامین چنین ارزیابی‌هایی شکل گرفته، آنان را دچار این توهم ساخته است که کمیته سازمان در آستانه یک "انشعاب قهری" است اما "عده‌ای" در دستگاه رهبری این حقایق را از تشکیلات پنهان کرده‌اند.

در این رابطه باید گفت که براساسی هیچ کاری در مبارزه انقلابی ساده‌تر از انشعاب کردن نیست. دافنی است کسی تصمیم بگیرد و عمل کند. انشعاب کردن، انقلاب کردن نیست، تاریخ‌گیری است که از عهد گذشته مایوس‌ترین مغزها برمی‌آید. در دستگاه رهبری سازمان شما، نیروی نیست که به این درجه از یاس کشیده شده باشد. پرده پوشی و پنهان‌کاری در این زمینه نه ضروری است و نه دار ساز. تک‌تک رفقای شما در دستگاه رهبری سازمان درک می‌کنند که مضمون مباحثات موجود، حول مسائل استراتژی، خط مشی گذشته و غیره گرچه بسیار مهم و جدی هستند، اما به هیچ وجه (تأکید می‌کنم، به هیچ وجه) انشعاب و جدایی رانه‌توجیه می‌کنند و نه ضروری می‌سازند. به علاوه در عهد بهترین زمینه‌ها در حوزه مسائل و وظایف سیاسی و سازمان‌نمایی برمی‌گردد که فروری سازمان قرار گرفته است، در سازمان شما، در دستگاه رهبری آن، علیرغم برخی تفاوت نظرها و ایهامات، وحدت نظر غالب است. وضع به گونه‌ای است که می‌توان باید از موجودیت ارگان‌های فانونی سازمان از کمیته مرکزی تا حوزه پایه دفاع کرد. می‌تواند و باید تصمیم اراده سازمان با قدرت و قطعیت در تمام موارد به اجراء آیند.

این فکر ساده لوحانه است که گویا در اثر انگشاد و تشدید مبارزه پروژوایی و پرولتاریای ایران و انعکاس

آن در سازمان گرایشات ایدئولوژیک متفاوتی در سازمان پدید آمده است. این جمع بندی و نتیجه گیری ما با آزادی عینی و واقعی در کشور ما ندارد. از طرف دیگر اینکه می گوئیم اختلاف نظرهای موجود در سازمان به هیچ وجه فراکسیون نیست، دست بندی و انشعاب را در سازمان الزامی نمی کند، بدین معنا نیست که چنین پدیده هائی در سازمان زمینه رشد ندارد. درست برعکس در سازمان ما و در جنبش چپ ایران، چنین پدیده هائی زمینه رشد بسیار مساعدی دارد. حتی با اختلاف نظرهای بسیار محدود و کم اهمیت تر نیز ویژه در انبرخی اختلافات تشکیلاتی ممکن است انشعاب رخ دهد و یا وحدت حزبی لگد مال شود. مثلاً تاکنون نمونه هائی از این دست، بسیار دیده ایم.

اینکه می گوئیم دامنه مباحثات و اختلاف نظرهای موجود در سازمان به هیچ وجه جناح سازی، دست بندی و انشعاب را ضروری نمی کند، از این روست که متأسفانه در میان عده نسبتاً قابل ملاحظه ای از فعالین چپ این اندیشه رواج بسیار دارد که گویا هر اختلاف نظری دارای مضمون طبقاتی است و از آنجا که بیفکات اصلی جامعه ما هم پیروزی و پروتاریا هستند، بنابراین مضمون این اختلافات همانا اختلاف میان گرایش پرولتاری و گرایش بورژوازی است. بین این دو نیز وحدت بی معنا و جدائی اجتناب ناپذیر است. در پاسخ به این صغری و کبری چیدن های عیفا دگماتیستی و سکتاریستی تنها کافی است اشاره کنیم که چندین جدائی و انشعابی که در میان نیروهای چپ ایران رخ داده است (اگر برخی انشعابات ماثوئیستی از حزب توده ایران را مستثنی کنیم)، منجر به پیدائی جریانی بورژوازی نشده است. کدامینک از چند گروه سازمانی که حاصل تجزیه جنبش مسلمانان چریکی است که پس از یک جریان بورژوازی تبدیل شده با تسد؟

بارید یگرتانید می کنم؛ امروزه گسترش بحران و پیوسته عدم پاسخگویی رهبری سازمان به وظایفی که در ما بیل اوست، می تواند سازمان را دچار چاره یا چندین پاره کند و یا حتی منجر به پیدایش گروه های چپ متعدد شود که هر کدام مستقلاً اما محدوداً در راستای منافع طبقه دارگر، مبارزه کنند. اما خدای مخلصی است هرگاه هر محبت و اختلاف نظری رابه اختلاف میان سرمایه داران و زحمتکشان تعمیر کنیم و یا تشمت و نغره و یاد ستم بندی و انشقاق در سازمانمان را نتیجه رشد تضادها و آنتاگونیسم طبقاتی در سازمان ارزیابی کنیم. استدلالات و فاکت های قوی از این نظر مورد توجه است که اثبات می کند، «پشتوانه تئوریک» پرداخته شده در برخی اذهان برای توجیه ضرورت سازماندهی بحث های برنامه ای حول «دو برنامه» بی پایه و غیر واقعی است. تمام استدلالات و منطق گزینی هائی که برای توجیه عدم امکان سازماندهی تمام نیروهای سازمان برای رسیدن به برنامه واحد صورت می گیرد، هیل آرانکه پایه تئوریک داشته باشد. و بیان از ضرورت های عینی ناشی از گسترش مبارزه طبقاتی اجتماعی در کشور ما باشد، ناشی از روحیات است که از محل و فصل مسائل سازمان و جنبش کمونیست های ایران مایوس است و یاد را در نره ناشی از خصافه های سازمان در روند حرکت خود، سپرافکنده، سرخورده شده و می دوند از خود و از هر آنچه هست تبری جوید و با جد اتردن خویش از کل جریان «در عمل» نشان دهد که با پیغه جریان فرق می کند و مسئولیت گذشته بسر عهده و نیست. چنین روحیه ای بارزتر از همه در نوع برخورد با حزب توده ایران به چشم می خورد.

آیاسرا انجام سازمان ما خواهد توانست حول برنامه واحدی پنهانچه بمانند ؟

ارزیابی واقعیتها این است که هرگاه دستگاه رهبری سازمان در حل و فصل مسایل جاری سازمان ناتوان بود ، هرگاه بصران عدم اعتماد در سازمان گسترش یابد ، هرگاه اتکالی سازمان برای حل و فصل مسائل و وظایف خود ، به نیروی مهاجر ی که از صحنه مبارزه دور مانده است ، محدود شود و بحثها و مبدل هادر سیخل بسته سازمان مهاجرت مدفون شود ، امید به اینکه بتوانیم حول یک برنامه واحد متحد نسیم کاهش می یابد و زمینه مساعد و مساعد تتری برای ارائه د و (ویا به احتمال قوی تر) بیخ از د برنامه روی میز پلنوم و کنگره ، فراهم خواهد شد . حدت بصران بانوع برخوردار با برنامه در تسکینات رابطه تنگاتنگ دارد .

۳- تدابیر عملی برای بحث حول برنامه

در مباحثات پلنوم مهرماه ۱۳۶۶ در زمینه برنامه ریزی و سازماندهی امور در دستگاه رهبری سازمان تا کنون ، هنگام بحث پیرامون نحوه ارائه برنامه و پیشبرد پست هادرتشکیزات با امید و اعتماد به آینده تأکید شد که پیرنوسیم در کمیسیون برنامه قبل از آنکه در عیال تنیاحی میرد بحث و بررسی فرارگیرد ، در تمام حوزها و کمیتهها به بحث و بررسی و اظهار نظر گذاشته خواهد شد . پلنوم همچنین کمیسیون را مجاز ساخت که سدی نه مبنای در حید فرامی دد . رابطه با همزمان (و قبل از تصویب در کمیسیون) به اعضای مسئول کمیسیون در تشکیلات منتشر کند . چنانچه در گزارش کمیسیون برنامه به حوزها و کمیتهها ، مویخ ۱۷ آذر ۶۶ آمده است کمیسیون برنامه در جلسه ۸ آذر خود تصویب کرده که با توجه به اجازه پلنوم و مسئولان فعال کردن تشکیلات و اطلاع اعضا و ادارها از مباحثات کمیسیون ، سدی که مبنای کار کمیسیون قرار گرفته است در اولین فرصت در تشکیلات منتشر شود .

در این مورد که آیا سند منتشره با اعضای مسئول کمیسیون باید در دستور بحث حوزها و کمیتهها قرار گیرد و روی آن نظر ارگانها خواسته شود ، پلنوم هیچ تصمیمی اتخاذ نکرد و نظر بایست هم می کرد . در سبت این است که چنین تصمیمی وقتی اتخاذ شود که سند به تصویب یک ارگان قانونی سازمان رسیده باشد . زیرا بحث در ارگان و تصویب سند توسط آن علاوه بر بسیاری از اشکالات و نایم را رفع می کند و تنها برخی مسائل گری و مهم مورد بحث قرار خواهند گرفت . البته اگر هر یک از اعضا و ادارها به ابتکار خود و با ارائه اظهار نظر و پیشنهاد ایشان روی پیش نویس مورد بحث کمیسیون ، در مباحثات کمیسیون شرکت کنند و آن را غنی تر سازند ، نه تنها این برخوردار ی منفی نیست بلکه نشانه فعال بودن و تلاش بیشتر برای حل و فصل مسائل میرم سازمان است . مطلبی تصویب پلنوم ، حوزها و کمیتهها موظفند نظرو پیشنهاد خود را روی سند مصوب کمیسیون ارائه دهند .

اتخاذ همه تعامیم قوی ، پاسخی به اعتراض و انتقادات برحق بسیاری از رفقا است که طی چند سال گذشته تأکید داشته اند که اسناد پایه ای قبل از تصویب در ارگانها ، در تشکیلات منتشر شود . عد زیادی از رفقا مناطق مختلف کشور و نیز برخی رفقا در خارج ، اعتراض داشته اند که چراسند اساسنامه فقط بعد از تصویب به دست آنها رسیده است ، با توجه به اینکه هیات سیاسی در جلسات دیماه ۶۵ و فروردین ۶۶ چیزی خلاف این را اعلام کرده بود .

یا توجه به طولی بودن فاصله ارتباطات مستقیم که حداقل چند ماه وقت طلب می‌کند و با توجه به اینکه بحث هادرنیسیون عملاً طولانی‌تر از آنچه که سابقاً حدس زده می‌شد، خواهد بود لیسند ااگسر تصمیم گرفته شود که پیش‌نویس تنها پس از تصویب در کمیسیون در اختیار حوزه‌ها و کمیته‌ها قرار گیرد، عملاً وضع به صورت سابق خواهد بود. یعنی یا تشکیلات اساساً مطلع نخواهد شد که موضوعات مورد بحث چه بوده‌اند و یا حتی اگر هم مطلع شود، فرصتی برای اظهار نظر پیدا نخواهد کرد.

به علاوه پلنوم مهر ۶۶ تصویب کرده است که هرگاه سند میبای کمیسیون قبل از تصویب منتشر شود، نظرات و فرمولبندی‌های ارائه شده به کمیسیون هم می‌تواند منتشر شود. این تصمیم عملاً امکان مشارکت فعال تر غمه رفتارادر مباحثات حول برنامه فراهم می‌آورد. نظرات و فرمولبندی‌های ارائه شده به کمیسیون روی سند پیش‌نویس و یا سند مصوب کمیسیون، اعضا را با استدلالات و نقله‌نظرهای دیگری که مطرح است آشنایی‌سازد. به تشکوفائی فکر و بحث بسیاری می‌رساند. بدون این کار عملاً بحث واقعی و تعمق جدی در هیچ ساله اساسی در تشکیلات صورت نخواهد گرفت. انتشار سند و جمع‌آوری سایر نقطه‌نظرها، انتقاد و پیشنهادهایی که روی آن سند ارائه شده و انتشارندادن (یا حتی در تیراز موقع منتشر کردن) آنها را برخوردار غیرد فرائیت و خود خواهانه است. آنگاه نه تنها همه چیز عملاً فسد به حساب دستگاه رهبری نوشته خواهد شد، بلکه زمینه فترت در، ابتکار و دل‌سوزی برای سازمان نیز عملاً از میان خواهد رفت.

این سؤال مطرح است که "نظریات و فرمول بندی‌ها" یعنی چه؟ آیا صرفی حق دارد مثلاً یک برنامه کامل را از فصل اول تا آخر بنویسد و منتشر سازد؟ این سؤال اگر چه ابتدائی است ولی مطرح است پاسخ این است که به پلنوم نه هیئت سیاسی نباید فدن کند که کسی چنین نوعی را برای ارائه نظریات و فرمول بندی‌های خود به‌کار گیرد. ولی می‌توان و باید نسبت به این نحوه برخورد، موضع مشخص داشت. میتوان درك کرد که این نحوه برخورد فعلی به حل مسائل سازمان، برای رسیدن تمام سازمان، به وحدت حول یک سند واحد نمک نخواهد کرد. در این زمینه در مباحثات قبل معضات بحث شد. این نحوه برخورد عملاً فزوراه بسیج و تقسیم نیروهای حول محورهای جداگانه را در پیتر گرفته است. نباید منح قانونی در برابر چنین برداشتی از تصمیم پلنوم ایجاد کرد. این داره تنها هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند، نه تنها به توجهات و به انحراف کشیده شدن امور کمک می‌کند، بلکه مهاجرت را آن، زمینه برای تحدید د موشراسی و همگسازن آرادانه تبادل نظر در تشکیلات به وجود می‌آورد. برخورد صحیح آن است که با ا قناع و با انتقاد صریح و مستدل سنان داده شود که معنای ارائه پلاتر چه جداگانه چیست و چه پیامدهائی دارد؟

و بالاخره واقعیتی حکمی‌کنند که احتمال این راهم بدیم که عوامل متعدد دی می‌تواند ما را از رسیدن به برنامه واحد منع کند تا توان و یا منصرف سازد و یا به سمت تدوین و ارائه پیش‌نویس‌های جداگانه تشویق کند. باید این عوامل را شناخت و بر آنها غلبه کرد. از جمله اگر به نظرمی رسد که مطلع کردن تشکیلات از سند میبای دار کمیسیون (قبل از تصویب در کمیسیون) به هر دلیل امکان رسیدن به برنامه واحد را تضعیف می‌کند، این کار اقدامی است غیرد برنامه. در این صورت برای شکل آشنائی تشکیلات با مباحثات کمیسیون می‌باید راه حل‌های دیگری را جستجو کرد. حفظ وحدت سازمان و مبارزه فعال و پیگیر علیه پدیده‌ها و بی‌آمدن آنها

که آن را تضعیف می‌کنند، باید از اولویت کامل برخوردار باشد. از هیچ انعطافی در زمینه چگونگی شروع و مدت پیشبرد بحث‌ها به گونه‌ای که امکان تسامین وحدت سازمان حول سند واحد، بیشتر و بیشتر شود، نباید دریغ کرد.

* * *

پایان سازمان ما به درجه‌ای از بلوغ رسیده است که اهمیت حفظ سازمان، بسیار چگونی آن و جلوگیری از هر نوع خصری که وحدت آن را تهدید کنند، می‌تواند درک شود و در عین حال توان آن می‌تواند فراهم باشد. در فضای دموکراتیک و بحث آزاد درون سازمانی مسائل ایدئولوژیک، برنامه‌های سیاسی و سازمانی موجود را در درون خود مطرح سازد و با متحد شدن حول اسنادکنگره راهگشای تحقق ایده آل بزرگ کمونیست، نمای ایران برای وحدت در یک حزب بزرگ واحد گردد. اینها عوامل مثبت در کارماست.

بالیخانن ماهنیز تجربه زیادی در زمینه بحث درون سازمانی نیسیاند و ختیم. طی ۱۸ سال حیات سازمان تاکنون هیچ مسأله‌ای به گونه‌ای خوش فرجام و پیرومند به بحث درون سازمانی گذاشته نشده است. ما تجربه تلخ انتصابات گذشته را داریم برای تدارک لنگه نیز علاً هیچ تجربه روشن و عمه‌جانبه‌ای از گذشته نداریم. همه چاره‌جویی‌ها و تسامیم ما در این زمینه فایده سابقه و تاحدودی حدسی است. بسته به شرایط مهاجرت، پراکندگی جغرافیایی و محدودیت امکانات و نیز روحیات ناشی از مهاجرت و سرکوب و صحرارادشوارتری کند. اینها همه عوامل منفی است.

امروز درستی و نادرستی هر تصمیم دستگاه رهبری سازمان با این اصل گره می‌خورد که این تصمیم تا چه میزان می‌تواند پیوند و ارتباط میان دستگاه رهبری سازمان با عمده‌های پائین‌تر را تحکیم بخشد و بسست کند. تلاش در راه تدارک لنگه، تنها زمانی صادقانه و سازنده است که از یک سودرچیت تدارک هر چه کامل تر اسناد برنامه و اساسنامه سازمان باشد و از سوی دیگر زمینه و امکانات مشارکت فعال و موثر شود. اعضا و عمه کادرهای سازمان سه در داخل و چه در خارج کشور را فراهم کنند. اطمینان داشته باشیم که موفقیت سازمان ما در سازماندهی بحث‌ها حول برنامه و اساسنامه با مشارکت توده‌ها و نادرها، موفقیت مادر تدارک موفقیت آمیز لنگه‌های پیرومند که تمام سازمان بزرگ ما را حول برنامه و اساسنامه‌ای واحد متحد کند، نه تنها یکی از بی‌عاریهای ریشه‌دار و کهنه جنبش کمونیستی و لارگری ایران را درمان پذیر می‌سازد، نه تنها برای اولین بار تجربه‌ای سترگ را در زمینه امکان بسط دموکراسی درون حزبی در ایران فراهم آورد، نه تنها سطح آگاهی و درجه وحدت آگاهانه نیروهای سازمان را به گونه‌ای چشم‌گیر ارتقا دهد، بلکه این موفقیت اساساً با پیش‌کیفیتی عین رادرجینش دموکراتیک شهر ما رقم خواهند زد. سازمانی که در آن سوی لنگه پیرومند فد بر خواهد افراشت، زمینه‌ساز (و یگانه زمینه‌ساز) وحدت همه پیران سرسیالیسم علمی در کشور ما خواهد شد. لنگه پیرومندی که وحدتی آگاهانه را به ارمغان می‌آورد پرستیر سازمان ما را، نه تنها در میان نیروهای چپ، بلکه در مسعت ملی و بین‌المللی، کیفیتاً ارتقا خواهند داد. از امروز تا آن روز همه این روند‌ها منوط به آن است که ما اعضای سازمان، چگونه آینده‌ای را برای خود آرزو می‌کنیم، همه چیز به این باز می‌گردد که آیا ما در مبارزه‌ای پیگیر که برای حفظ و تحکیم وحدت سازمان

و تبدیل آن به تکیه‌گاه اصلی مبارزه در راه وحدت تمام کمونیست‌های ایران در جریان است، پیروز خواهیم شد یا سرخوردگی غلبه خواهد یافت و سازمان ما در شرایط تجزیه و تلاشی فرو خواهد شد غلطید؟ آنان که چشمی برای دیدن آنسوی اقیانوس آینده دارند، آنان که زانویشان تحمل ایستادن در برابر بریزش‌های ارتجاع را دارد، آنان که شانه‌هایشان توان کشیدن بار مسئولیت خود را دارد، امروز یا تمام همه در اوستی، با چنگ، و دندان خود مانع از آن خواهند شد که گرد یاس و سرخوردگی، وحدت رزمنده صفوف سازمان فدائیان خلق ایران (اشریت) را بپسوانند. اطمینان به آینده به ما، مسدورت آن را داده است که دشواری‌ها را پشت سر بگذاریم. ما می‌توانیم و باید پیروز شویم.

اسفند ۶۶

فصل دوم: برنامه و مسئله وحدت

۱- حزب، ایدئولوژی، برنامه

کمونیست‌ها نه صرفاً بر اساس شهر و احساس، نه صرفاً بر اساس علائق قومی و ملی، نه برای تامین منافع شخصی و گروهی، بلکه بر اساس داشتن شناخت و درک مشترک از ضرورت‌های اجتماعی، از معضات جامعه و لطیفاتی و راه‌های مشخص درمان آنها، برای اهداف مشترکی که آگاهانه برگزیده‌اند، داوطلبانه متحد می‌شوند. برنامه حزب کمونیست، آن آئینه‌ای است که این درک و شناخت واحد و اهداف و وظایف ناشی از آن را به نمایش می‌گذارد.

برنامه حزب کمونیست محور و مبنای وحدت اعضای حزب است. زیرا که برنامه آئینه عده‌ترین نظریات اهداف و آرزوهای مشترک انسان‌هایی است که درست عمومی تکامل اجتماعی، در راه تحقق تحول انقلابی کشور معین در مرحله معینی که از سطح تکامل آن گام برمی‌دارند. زمانی بود که هنوز چنین درکی وجود نداشت. اولین برنامه حزب کمونیست، نه برای یک کشور خاص، بلکه برای جهان سرمایه‌داری نوشته شد. در ۱۸۴۷، نخستین انترناسیونال کمونیستی تحت عنوان "جمعیت جهانی کارگران"، تحقق برنامه‌های واحد را راه‌های عمل خود هر اراداد. اما به تدریج با تکامل نهضت کمونیستی، گردانهای ملو حزب کمونیست شکل گرفتند. ویژگی‌ها، شرایط ناممکن سیاسی، اجتماعی و تاریخی در هر کشور سرمایه‌داری، این روند را متوقف می‌داد و ضروری می‌ساخت. روند تاسیس و استقرار گردانهای کمونیستی مستقل در کشورهای مختلف جهان بیشتر از یک صد سال طول کشید و اکنون دیرتر به پایان رسیده است. اکنون اتوریته احزاب کمونیست در هر کشور معین، جایگزین اتوریته، متنوع‌شکل یا مجمع‌بین‌المللی شده است.

تجربه‌خیلی زود نشان داد که احزاب کمونیستی و کارگری در هر کشور معین باید تشکل جداگانه و مستقل (از یک جمعیت جهانی) را بوجود آورند. و این یگانه راه پیروزی، انقلاب پرولتری، است. کثیری از عوامل، غیر واقعی بودن آرزوی شیرین "نوع یکباره انقلاب جهانی پرولتاریائی" را مدلل می‌ساخت. این بدان معناست که هم مسئولیت تحلیل و شناخت جامعه، مفروضی وهم تمام مسئولیت رهبری چنین طیف کارگر در آن کشور برای پیروزی انقلاب و ساختن سوسیالیسم، بر عهد کمونیست‌های همان کشور است.

اساسی‌ترین مبنای وحدت کمونیست‌ها در یک سازمان واحد، در یک کشور واحد همان ایده‌آل‌ها و نریضاتی است که همه کمونیست‌ها در همه کشورها به خاطر تحقق آن متحد می‌شوند. این اشتراکات، خود بی‌انگروستد منافع طبقه کارگر در مقامات سیاسی جهانی و نشاندهنده درک واحد از سمت تکامل جامعه بشری است. م- آن جهان بینی مدون و یکپارچه‌ای است که وجه عام وحدت کمونیست‌ها را بر پایه وحدت منافع طبقه کارگر جهانی بیان می‌کند. این ایده و آموزش تاریخی و جهانی است. این ایدئولوژی نه مختصر یک کشور یا یک دوره زود گذراست و نه برای تامین و تضمین اراده واحد در یک حزب کمونیست معین که در کشور معین در راه همان اهداف عام می‌ریزد، کفایت می‌کند. برای رهبری هدفمند رزم حزب، علاوه بر جهان بینی، داشتن یک ارگان رهبری کننده و داشتن یک طرح و نقشه معین برای تحقق

آن ایده آل ها کاملا ضرور است .

این صحیح است که کمونیست ها را قبل از همه ، ایدئولوژی واحد آنها (مارکسیسم-لنینیسم) به یکدیگر پیوند می دهد . اما در پیکار دائما در حال گسترش طبقات اجتماعی در هر جامعه معین ، برای تبدیل شدن به یک نیروی فعال و رزمنده ، باید ایده های مجرد ، به شعارها ، اهداف و وظایف معین (کنکرت) فرارویند . ایدئولوژی در برنامه و خط مشی بازتاب می یابد . از اعتقاد به یک ایدئولوژی واحد (که لزوماً جنبه عام و تاریخی جهانی دارد) تا بدین یک برنامه معین که جنبه خاص و مشخصا ملی (یعنی مربوط به یک کشور) دارد ، رگم است که باید پیموده شود و پیمودن آن لزوماً برعهده کمونیست های همان کشور است .

مادرسانهای ۵۸ و ۵۹ همین مسائل را مورد بحث و بررسی فرار داده بودند . این بحث ها ، از ضرورت ارتش خلق یا حزب طبقه کارگر و مسائل مربوط به رابطه توده و پیشرو آغاز شد . میباید ادامه منطقی این مباحثات ، مفهوم حزب پیشاهنگ طبقه کارگر ، نقش جهان بینی و برنامه در تعین اراده واحد حزب را مورد توجه فرار داد . در آن دوره ، ما بایک چشمبرکفی ایدئولوژیک درک کردیم ، پذیرفتیم که جهان بینی ما مارکسیسم-لنینیسم ، ایدئولوژی طبقه کارگر ، مرزهای هویت ما در مقیاس جهانی است . مافداثیان خلق ایران زانینس معین ایدئولوژی با سایر احزاب طبقه کارگر در سایر کشورها متحد می کند و در یک صف قرار می دهد . مسال در آن زمان بر ما عیت انترناسیونالیستی حزب طبقه کارگر و بر هم بستگی با احزاب کمونیست سایر کشورها تأکید کردیم . این تحول یک گام تاریخی در راه تجهیز سازمان ما بادیده گاههای و اندیشه های واقعا پرولتاریائی بود . با این تحول ، ما خود را در خانواد بزرگ احزاب برادر یافتیم .

ما در آن زمان تأکید کردیم . آنان که مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را می پذیرند ، بیه اتکای این آموزش سترگ ، دوران ساز ، پتانکای درک واحدی که از جهان اراده می دهند و به ویژه به اتکسای اسلوب شناسی واحدی که در حل مسائل مشخص به کار می گیرند ، می توانند پیرامون مسائل مختلف برنامه ای و خط مشی به نتایج مشترک برسند . ما تأکید کردیم که اختلافات کمونیست ها حول مسائل برنامه و خط مشی و سیاست روزمره می توانند حل شوند .

بعد از پلنوم اسفند ۵۹ فراکسپین اشعابین ۱۶ آذر ، تلاش زیادی کرد که این نظریات را تسریع کنند و از آن اینطور نتیجه بگیرد که سازمان ، صرف پذیرش مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را برای تأمین وحدت حزبی کافی می داند . نقش برنامه و اساسنامه را در تعیین وحدت طبقه کارگری بهما می کند .

درک اینکه ، حیات حزب طبقه کارگر از جمله برنامه و اساسنامه آن بر اساس یک سیستم ایدئولوژیک مارکسیسم-لنینیسم نامیده می شود ، پایه گذاری و طراحی می شود ، افزایش د شراری نیست . به راحتی می توان درک کرد که ایدئولوژی مقدم بر برنامه و بنیاد آن است . در حزب طبقه کارگر ، وحدت در ایدئولوژی پایه وحدت حول برنامه است . در این نه امروزه فردا نمی توان و نباید تردیدی داشت . مارکسیسم-لنینیسم ایدئولوژی ما ، ایدئولوژی هر حزب پیشاهنگ طبقه کارگر است . نباید مفهوم ایدئولوژی را اسطلاح پذیرش یک سند ایدئولوژیک و یا شرکت در این یا آن مجمع بین المللی تنزل داد .

تأکید می کنم ، قبول یا عدم پذیرش هیچ یک از اسناد جمععی یا غیر جمععی احزاب کمونیست ، نباید مسلاک

و مبنای وحدت در ایدئولوژی تلقی شود. پیوندی که اعتقاد به مارکسیسم-لنینیسم به مثابه یک سیستم ایدئولوژیک ایجاد می‌کند و همین پراتیک مشترک تاریخی است که نیروهای حزب راپه یکدیگر پیوند می‌دهند و این پیوستگی‌های نیروی متحد تراز هر عامل دیگری در حفظ وحدت صفوف حزب تأثیر می‌گذارد. هیچ‌کس حق ندارد، خود رایگانه شروع صاحب صلاحیت ایدئولوژی بشناسد و این حق را از دیگران سلب کند و بپس آن را به یک "مجموعه" مصلحت‌دار" واگذار نکند.

مسلماً در رابطه با اقلیت و نه در رابطه با فراکسیون ۱۶ آدر، هرگز اشتباه نکردیم که تأکید کردیم: "پذیرش مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اساسی‌ترین مبنای وحدت و بنیانی‌ترین وجه تمایز کمونیست‌ها از نیروهای وابسته به سایر عیال اجتماعی است."

امروز هم باید عیال اعتقاد داشت که مبنای وحدت حزب پیشاهنگ پرولتری، حول برنامه و اساسنامه واحد جهان پیوسته مورد قبول آن یعنی مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است. بدون این عیال تدبیر برنامه جامع حزب برای یک مرحله کامل تکامل اجتماعی و تامین وحدت حول آن، عملاً نامقدوم است. نظراً اقلیت از این جنبه که ضرورت تدوین سیاست روتس در فعال رژیم و تجهیز به برنامه وحدت حول آن را در پی می‌برد، نادرسنجید. این کار - پروژه تدوین سیاست در فعال رژیم - کاری مطلقاً ضروریست که می‌بایست توجه دستگاه رهبری سازمان روی انجام آن متمرکز می‌شد. انجام این کار از جانب ما، پسر اشتباه، به ناخیر افتاد و در حد خود به سازمان آسیب زد. اما این اندیشه، مطلقاً درست بود که وحدت ما کمونیست‌ها حول برنامه و اساسنامه معین بر پایه‌های استوار و عمیق تر به نام مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری فرار دارد و باید فرار داده شود.

اکنون که به گذشته می‌نگریم و مسائلی که چون وحدت در برنامه و وحدت در ایدئولوژی را مورد بررسی قرار داده‌ایم، باید به یک درس بزرگ جنبش جهانی کمونیستی و یکی از تصورات تنگ‌نگرانه، گذشته خود در این زمینه، اشاره کنیم. اشتباه بزرگ ما (مثل خود آنها، منتهی، به مراتب رقیق‌تر) آن بود که از مفهوم وحدت در ایدئولوژی، نه اعتقاد به مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، به طور کلی گفتگوی خاصی از آن را ارائه می‌دادیم و قبول آن را نشانه اعتقاد به مارکسیسم-لنینیسم و وحدت ایدئولوژی می‌دیده‌یم. اکنون باید این درک را شست. چرا که علاوه بر نیروهایی که چنین درک و تفسیری نمی‌پذیرند را حذف می‌کند و یا از جنبش جهانی اخراج می‌کند. تاریخ، کسی را که بیاندیشد، مجبور خواهد کرد که در این فکر تجدید نظر کند و خود یافته را ناب نهدارد. تحولی که در نظر ما نسبت به بسیاری از احزاب کارگری و کمونیستی و نظریه‌ریک از آنها نسبت به دیگران ایجاد شده و می‌شود، حجتی آشکار بر این برهان است و اسناد اخیر حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی در این زمینه گواهی‌هاست.

«نویسنده: ۲۴۱۶: یک نمونه بسیار جالب و گویا مواضع را مکارگر در زمینه سیاست اختلافی، اتحادها و مسئله وحدت است. یک دلیل اینکه را مکارگر قادر نشد اتحاد عمل با ۱۶ آدر را در پراتیک به اجرا گذارد، آنست که را مکارگر هم می‌خواهد سنگبری وحدت طلبانه نداشته باشد. (و این برای او تعیین کننده است) و هم می‌خواهد اتحاد عمل داشته باشد و این در وضع مشخص ایران، خواستی ناهمبند است.

۲- وحدت ناپ و ایستاد وجود ندارد. - هر اختلاف نظری کفر نیست

در سانهایی گذشته این فکرنادرست و غیر واقعی در ماعمل کرده گما وجود نقطه نظرهای گوناگون در چارچوب مارکسیسم-لنینیسم و اختلاف نظرات پیرامون مسائل ایدئولوژیک در یک حزب معین طبقه کارگر، اولاً - پدیده ای منطقی است که لزوماً آزاد و حزب را خدش نمی‌دهد. ثانیاً - این اختلاف نظرها از طریق بحث و اکتساب و با کمک تجربه زمان امتحان قابل حل است.

همواره در طول این ۱۴۰ سال، مارکسیست ها و سپس مارکسیست-لنینیست ها، ضمن داشتن مبانی مشترک بسیار کلی فکری، درباره مسائل مربوط به خط مسمی و وظایف حزب هیچگاه طاری از تنوع نظرات نبوده اند. درست است که مارکسیسم-لنینیسم مبتنا و راهنمای عمل و برنامه و خط مسمی ماست اما این هرگز بدان معنا نیست که دستگاهی بسته شده به نام مارکسیسم-لنینیسم که پاسخ هر سوالی در آن همیشه روشن و واحد باشد، وجود دارد که فقط باید بدان رجوع کرد تا جواب همه مسائل داده شود. خیر، اصلاً اینطور نیست. ایدئولوژی علمی، علم نیست. این حقیقت را باید آویزه گشوش کرد. تکامل مارکسیسم با تکامل علوم دقیقه کاملاً متفاوت است. تکامل مارکسیسم به علت تنوع شرایط اجتماعی، به علت تفاوت درخصلت مسائل اجتماعی، و مسائل، علوم نظری دقیقاً همراه با تنوع نقطه نظرها است.

کسی که فکر می‌کند مارکسیسم-لنینیسم پاسخ همه مسائل زندگی و جامعه را از قبل آماده دارد و این پاسخ هم لزوماً یکی است، از مارکسیسم-لنینیسم برداشتی "بنیادگرایانه" و حتی بدتر "وهابی منشانه" دارد. * چنین فکری اولاً نامعتمد به تکامل خلافتان مارکسیسم باشد. ثانیاً خود را مغرور متولیان مارکسیسم خواهد شناخت و در آخرین تحلیل همه کمونیست های دنیا را یا منحرف به چپ یا منحرف به راست (مانند افراطی و دارای گرایش انحرافی راست روانه یا چپ روانه) خواهد شناخت. چون واقعیت زندگی آن است که هیچ حزبی، هیچ نسلی در یک حزب واحد و حتی وسیعتر بگویم در هیچ حزب واحدی، نمی‌توان نشانی از تفاوت نظرها، ارزیابی ها، تحلیل ها و متدها پیدا نکرد. چنین تمایلی لزوماً قادر نیست سمت استراتژیک و تاریخی واحد مبارزه کمونیست ها و وسعت بر تنظیم استراتژیک نظر آنها پیرامون مسائل جامعه را درک و یسا بر آن تکیه کند. کسی که هر اختلاف ایدئولوژیک را "اپورتونیسم" و "طبعاتی" می‌بیند، قادر نیست (عملاً قادر نیست) رزمده صدیق راه وحدت کمونیست ها باشد، چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین المللی.

تجارب زندگی مبارزاتی امروز باید برای رفع این اشتباهات در خدمت سازمان ما قرار گیرد. ایمن و تعیت اولاً شناختن آن است که در هیچ دوره ای از تاریخ به گونه ای حقیقی وحدت نظر مطلق پیرامون مسائل ایدئولوژیک وجود نداشته است. اگر هم وجود چنین وحدتی در برخی مطبوعات حزبی تبلیغ می‌شده، این وضع یا ناشی از فقدان یا ضعف مراسی درون حزبی بوده است و یا ناشی از پائین بودن نسبی سطح فرهنگ

نیروهای حزب. امروز، با قطعیت باید گفت، دید و درک کرد چنانچه درباره وجود وحدت نظر مطلق عنوان شد، یاد کنیم: ماس کار با چپ در این پلنوم گفت "مارکسیسم-لنینیسم خلاق عبارت است از تحلیل همیشه عینی و عمیق علمی از واقعیت زنده و در حال گسترش، تحلیل نقادانه ای که از هیچ چیز روی بر نمی‌تابد چیزی را نمی‌پوشاند و از هیچ حقیقی هراس ندارد. تنها چنین تحلیلی به کار سوسیالیسم می‌آید. برای کشاورش

در مسائل ایدئولوژیک در مطبوعات حزبی تبلیغ شود، نه تنها به هیچ وجه نشانه وجود شرایطی مثبت در حزب نیست، بلکه مشخصاً نشانه کتمان واقعیت و رشد پدیده‌های منفی در زندگی حزبی است.

سازمان ما یک گام بزرگ به پیش گذاشت، زمانی که در عمل پذیرفت، مارکسیسم-لنینیسم تنها آن سخنانی نیست که مارکس و انگلس و لنین بیان کرده‌اند. زمانی که ما پذیرفتیم تکامل ایدئولوژیک از اکثریت امروز جریان داشته، مارکسیسم-لنینیسم غنایافته و پراتیک کمونیست‌ها ایدئولوژی آنها را بسط می‌دهد و کامل‌تر می‌کند، بایک چشم‌کشی از فکر کماتیک کهنه‌ای که مارکسیسم-لنینیسم را به سان آیه‌هایی نازل شده از جانب مارکس، انگلس و لنین تلقی می‌کرد، پیش‌افزاییم. می‌دانیم هنوز پس از گذشت این چند سال هنوز هم مستند گروه‌های چپی که به تمام آثار و افکار کمونیست‌های معاصر "شک طبقاتی" دارند و حاضر نیستند حتی آنها را بخوانند و مفید تشخیص دهند.

باید توجه کرد که هر فکر تازه‌ای، که طبعاً پس‌افکر قبلی تفاوت خواهد کرد، هیچ‌گاه به‌دنباره و در همه جا خود را جایگزین اندیشه قبلی نخواهد کرد. تغییر سیاست، تغییر ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها، تغییر روش‌ها، همه و همه طی یک پروسه مبارزه درون حزبی تحقق می‌پذیرند. حتی از این مکانیسم ساده و بسیار ساده‌میان‌هم می‌توان دریافت، هر کس که تکامل اندیشه مارکسیستی را می‌پذیرد، اگر در عمل بخواهد بدان پایبند باشد، باید گونه‌گونی افکار، گرایش‌ها و اختلاف نظر نیز در حزب بپذیرد و آن را نه تنها لزوماً و همواره پدیده‌ای منفی که باید از میان برداشت تلقی نکند، بلکه آن را پدیده‌ای طبیعی که از جمله ناشی از نیاز حزب به تصحیح دائمی مواضع خود جهت انطباق با شرایط تازه تشخیص دهد.

فکری که وحدت ایدئولوژیک را مطلق می‌کند و آن را بدون تضاد ایدئولوژیک در نظر می‌گیرد، فکری که هر نوع اختلاف را پدیده‌ای منفی ارزیابی می‌کند که لزوماً باید به هر تقدیر از میان برداشته شود، وقتی در واقعیت زندگی برای بسیاری از اختلاف‌نظرها، هیچ راحلی نمی‌یابد، طبعاً آنها را اختلافاتی طبقاتی و ناشی از نفوذ گرایش بورژوازی (غیر پرولتری) در حزب تشخیص خواهد داد که باید طرد شود.

به زبان دیگر در فکر گذشته‌ها این گرایش نیز وجود داشت که اختلافاتی در حزب پرولتری مجازند که قابل حل‌اند و اختلافات غیر قابل حل لزوماً انحصراً فکری جنبه طبقاتی دارند و راه آن تنها و لزوماً تصفیه و طرد است. در صفوف حزب این نوع برخورد با مسأله اختلاف نظرها، فضائی غیر دموکراتیک را مسلط می‌کند. بیم از اظهار نظر مستقلاً نه پدید می‌آورد. نیروهای حزب را در فعالیت فکری محافظه‌کار و کند ذهن می‌سازد، از آن هم بدتر، ظاهر سازی و از خود بیگانگی ایدئولوژیک را اشاعه می‌دهد به‌سنگاه با اختلاف نظری که امکان عملی رفع آن فعلاً وجود ندارد، آن را لزوماً به اپورتونیسم منتسب می‌کند و در جهت مقابله با نیروهای حامی آن حرکت خواهد کرد و پرواضح که همزیستی میان اپورتونیسم و انقلاب نیز غیر مجاز است.

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

علمی هیچ محدوده‌ای وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. مسائل تئوریک نمی‌توانند و نباید هم با هیچ فرمانی حل شوند. این جا مسأله آزاد اندیشه‌هاست." (تاکید از من است)

فکری که وجود اختلاف نظرهای جدی در حزب را که فعلا حل نمی‌شوند، غیرمجاز می‌شناسد و با آن را لزوماً به‌په‌رتوینسم نسبت می‌دهد و طبعاً آن را خطرناک تلقی می‌کند، نمی‌تواند به انشعاب فکر نکند، نمی‌تواند به تمفیسه "طرف مقابل" فکر نکند. چنین فکری درک نمی‌کند که همگونی سازی مصنوعی افکار در حزب از طریق انشعاب و یا تمفیسه حزب را شاداب نمی‌کند، پژمرده می‌سازد، پویایی و خلاقیت را در حزب از بین می‌برد، مباحثه خلاق و رفیقانه برای دست‌یابی به حقیقت را مانع می‌شود، فکرکادرها را راتئیل و محافظه‌کار و ترسو با می‌آورد. (مساله در اینجا "ایجاد مصنوعی اختلاف برای ایجاد شخوفاتی" آن طوری که زمانی ماثبوطح می‌کرد، نیست. درست برعکس در اینجا مساله این است که اختلافات طبیعی به طوری مصنوعی از بین برده شده محسوب نشوند.) از همه مهمتر چنین فکری بساطک به گسترش تمفیسه و انشعاب، حزب را لاغر می‌کند و تفرقه را در میان طبقه کارگر دامن می‌زند. "پژایه‌نویسمتها ۲ کمتر از ۱ است" فکری که وجود اختلاف نظرهای جدی و غیرناپایدار در حزب را تحمل می‌کند و از سیاست بیرون ریختن آن پیروی نمی‌کند، طبعاً می‌باید روحیه دموکراتیک قابل ملاحظه‌ای از خود بروز دهد. فقط صاحبان چنین اندیشه‌ای قادر خواهند شد روابط رفیقانه و توأم با اعتماد متقابل با رفقای که با آنها اختلاف نظر دارند برقرار سازند. درست برعکس نمی‌توان نقشه "افشا و طرد" یا نقشه "انشعاب" را دنبال کرد، در عین حال روابط رفیقانه و سالم را با همه اعضای حزب حفظ کرد و آن را بر پایه اعتماد متقابل استوار ساخت. نمی‌توان بخشی از سازمان را به‌په‌رتوینست یا غیرکمیونست دانست و در عین حال از وحدت و یا اعتماد متقابل و روابط رفیقانه طرفداری کرد. فکرکننده ریشه‌داری که از عقب ماندگی سطح رشد جنبش‌ها و نیز از آمیزه‌ای از - تفرعن و بیم سرچشمه می‌گیرد، در سازمان ما و پیش از آن در جنبش ما وجود دارد که به حقیقت مطلقاً اعتقاد دارد و آن را نیز مطلقاً در انحصار خویش می‌شناسد. این فکرها اختلاف نظری را به انحراف ایدئولوژیک نسبت می‌دهد و برای آن ریشه طبقاتی کشف می‌کند.

۲- آنچه مرزهای حزب را معین می‌کند

در مباحثات درونی سازمان ما در سالهای ۵۸ تا ۶۰، یک مساله داغ، معیارهای وحدت درون جنبش کمونیستی و معیارهای وحدت حزبی بوده است. سؤال این بود: به لحاظ مواضع نظری کدام جریان هنا جزو جنبش کمونیستی می‌گنجد و کدام نیروها می‌توانند به وحدت حزبی بایکدیگر برسند؟

من در آن زمان تأکید کردم فکری که مرزهای جنبش کمونیستی را یک چیز و مرزهای حزب طبقه کارگر را چیز دیگری تصور می‌کند، فکری تفرقه‌جویانه است. در هر کشور معین، مرزهای جنبش از نظر منطقی همان مرزهای جنبش کمونیستی است. من تأکید می‌کردم فکری که در درون جنبش کمونیستی وجود احزاب و دسته‌جات مختلفی را توجیه می‌کند و آن را ضروری می‌شناسد، فکری که از وجود اختلاف نظر میان کمونیست‌ها، ضرورت وجود احزاب جداگانه و ناکزیری را نتیجه می‌گیرد، فکری تفرقه‌جویانه و ضدمنافع طبقه کارگر است. امروز نیز من برای جنبه‌ای از نظر خویش‌های می‌فشارم و آن را تأکید می‌کنم. اما اکنون اضافه می‌کنم که به‌طور کلی، چارچوبی که من برای مرزهای نظری حزب و طبقه کارگر کمونیستی داشتم، مرزهایی تنگ‌تر از واقعیت و نیازهای واقعی حزب بود. در این زمینه بسیار فکر کردم که چرا ما در تعیین و تشخیص مرزهای

حزب طبقه کارگرد زایران، به دنبال تعیین یک رشته معیارهای نظری عام (مثلا پذیرش اسناد جملات متضاد و متساوی) از حزب) رفتیم و آن را به عنوان پایه برنامه پذیرفتیم. اکنون که به گذشته قترمی نم، به این نتیجه می رسیم که اولاً ما با سکتاریسم ریشه داری که در وجود خود داشتیم، هنوز تصفیه حساب قطعی نگردیده بودیم. ثانیاً هنوز از عوامل متحدکننده حزب درک و شناختی ساده انگارانه داشتیم.

زمانی که یک سازمان سیاسی، در یک پروسه تاریخی تکوین یافته و مرزهای هویت خود را از طریق تبدیل شدن به یک ارگانیم زنده اجتماعی در واقعیت زندگی هر جامعه معین، تعیین می بخشد، پیش کشیدن این بحث که "معیارهای نظری وحدت به طور کلی و به صورت مجرد چیست؟"، سؤال بی نایب است. وقتی جزئیاتی عملا و تاریخی شکل گرفته است، عوامل متحدکننده آن حزب عبارت است از همان پیوندهای نظری اجتماعی سیاسی و سازمانی تاریخی که نیروهای حزب را در یک ارگانیم معین متحد کرده اند.

برای مثال به فرانسه نگاه کنیم، تاریخ خود این سؤال که کدام اصول باید مبنای وحدت کمونیست های فرانسه قرار گیرد پاسخ گفته است. حزب کمونیست فرانسه وجود دارد، یک رژیم مشترک طولانی در استای ایسده سوسیالیسم و منافع زحمتکشان، جریان بی پایان حزب کمونیست فرانسه - به معنای یک حزب مارکسیست طبقه کارگر را حفظ می کند و متحد می سازد. در این سمت عمومی و کلی در طول تاریخ حزب، هم تحولات نظری بنیادین پشت سر گذاشته شده و هم شرایط اجتماعی - اقتصادی، ضرورت نوسازی اندیشه های انقلابی آن را مستمراً ضروری ساخته است.

در مورد سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) چه باید گفت؟ بی هیچ تردیدی باید پاسخ داد که این وحدت، امروز عملاً وجود دارد. موجودیت تاریخی و مشخص سازمان باید تئوریزی و سمت معین طبقه ای دلیل آن است. در این سازمان، بحث و اختلاف نظریه ای بسیار از مسائل وجود دارد (می تواند وجود داشته باشد) اما همه اینها در یک چارچوب معین، یعنی در درون یک ایدئولوژی و یک سازمان واحد مطرح است. این اختلافات شامل کسانی نیست که سازمان و ایدئولوژی خود را همانی کنند و یا چیز دیگری را در برابر آن قرار می دهند. در جامعه ای که احزاب سیاسی وابسته به طبقات مختلف اجتماعی تاریخاً شکل گرفته اند، برگه تشخیصی سمت گیری ایدئولوژیک - طبقاتی هر فرد، چه ملاکی عینی تر، قطعی تر و روشن تر از وابستگی او به

احزاب سیاسی می تواند وجود داشته باشد؟

خواهند پرسید آیا در نظر شما، پیوند ها و وابستگی های سازمانی بیش از حد بزرگ نشده است؟ پاسخ این است زمانی که این پیوندها در روند یک مبارزه تاریخی در راه سوسیالیسم و منافع زحمتکشان به طور کلی شکل گرفته باشد، این بسیار ساده لوحانه است که کسی فکر کند، این پیوندها فاقد پاروسمت طبقاتی معین است. اتفاقاً این پیوندها به واضح ترین شکل ممکن، بیانگر معین ترین سمت گیری تاریخی - طبقاتی هر عضو حزب است. هر قدر از نظریات مارکسیستی و آزادیه سوسیالیسم در بر سه طولانی تر از پراتیک مبارزاتی دفاع شده باشد، اعتماد به معین بودن جهت گیری طبقاتی آن و ماد فانه بودن آن بیشتر خواهد بود.

عده مترین عامل حفظ وحدت سازمان ما، پراتیک مشترک نیروهای سازنده آن در راه سوسیالیسم و دفاع از منافع زحمتکشان ایران است. عده مترین عامل حفظ وحدت سازمان ما، جهت گیری طبقاتی معین تمام

نیروهای آن در عمل، در عملی تاریخی، در عملی است که پروسه تکوین و تکامل آن بیش از ۲۰ سال طول کشید و قبل از آن نیز، هم از لحاظ نظری، هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ سازمانی به گونه‌ای قابل ملاحظه در نهضت‌های مقدم‌تر جنبش ما (یعنی حزب توده ایران و از آن طریق حزب کمونیست ایران) ریشه داشته است. به بیان دیگری قطعیت باید گفت سازمان ما از ابتدا تا امروزو نیز با سایر نیروهای کسب در این راه رزمیده‌اند، از جمله با حزب توده ایران و جریان‌های چپ راه دارگرو ۱۶ آدر، سمت‌گیری طبقاتی واحدی داشته است.

با اطمینان باید گفت که هیچ‌یک از جریان‌های فوق، به جریان‌های بورژوازی و خرد بورژوازی تبدیل نشده‌اند. هیچ‌یک از احزاب و سازمان‌های خرد بورژوازی و بورژوازی کشور هم جز این اعتقاد را ندارند. آنها همگی جریان‌های چپ محامل اندیشه‌های مارکسیستی - لنینیستی هستند و همگی آرزو دارند و می‌کوشند در راه منافع اقشار زحمتکش جامعه و قبل از همه، طبقه کارگر گام بردارند. اینها با جریان‌های با اصطلاح "چپی" که اساسا سوسیالیسم موجود را نفی می‌کنند و خود را هم پیرو اندیشه مارکس و سوسیالیسم معرفی می‌کنند، اساسا متفاوتند. این جریان‌ها، نه از نظر آرمان‌ها و اهداف، نه از نظر خواستگاه اجتماعی و تاریخی، نه از نظر اسلوب‌ها، شعائر و جهات اساسی فعالیت سیاسی و سازمانی خود، هیچ شباهتی و هیچ نوع همپونستی معین با جریان‌های ستی و غیرستنی بورژوازی و خرد بورژوازی جامعه ما ندارند.

به دلایلی که شمردم، فکرتمین وحدت همه این جریان‌ها در یک حزب واحد طبقه کارگر برای ایران، بر اساس برنامه و اساسنامه‌های واحد، نه تنها دارای امکان‌های واقعی و کاملاً عملی است، بلکه این فکر یک پاسخ عالی به نیازهای واقعی جنبش چپ ایران، طبقه کارگر و همه اقشار زحمتکش کشور است.

دیدن منظر باید درک بی پایه و پوچی که از مفهوم برنامه وجود دارد، کنار گذاشته شود، درکی که نمی‌پذیرد همه نیروهای واقعاً چپ ایران دارای سمت‌گیری واحد طبقاتی - برنامه‌ای هستند و در عمل، در پراتیک واقعی مبارزاتی خود، همه‌اندیشه واحدی را در برابر انگوهای ایده‌آل اجتماعی رواج می‌دهند و طلب می‌کنند. آنها بر مسائل مربوط به چگونگی و راه تحقق اهداف برنامه‌ای، با هم اختلاف دارند. این اختلافات مشخصات تمایدهائی است که حزب طبقه کارگر (اگر نگوییم همواره، قطعاً باید گفت، عموماً) با آن مواجه است و نمی‌تواند با آن‌ها مواجه نباشد. اینها هیچ‌چندام به معنای وجود ۲ ایدئولوژی نیست. تاکید بر ۲ ایدئولوژی انگار ساد و لیجانه واقعیت است.

معمولاً وقتی این نقطه نظرها ابراز می‌شود، کسانی می‌گویند چنین افکاری بر ضرورت مبارزه علیه اپورتونیزم و انحراف خط پتلان می‌کشد و درهای حزب طبقه کارگر را به روی آن باز می‌گذارد. اما برای یک کمونیست انقلابی، اپورتونیزم هیچگاه به طور کلی و مجرد وجود نداشته است. دشمن مجرد هم وجود ندارد. مبارزه علیه انحراف قطعاً و ضرورتاً در رابطه با واقعیات مشخص و روندهای واقعی مطرح است. و بدترین انحراف‌ها به گفته م. س. گاریاچف "بدترین اپورتونیزم نادیده گرفتن واقعیات است." در جنبش‌ها، برجسته‌ترین واقعیت این است که نیروهای این جنبش و به طریق اولی، سازمان‌های فدائیان خلق ایران (اکثریت) در حزب توده ایران دارای سمت‌گیری برنامه‌ای و طبقاتی واحدی هستند و

منطقاً همه آنان می‌توانند سازمان واحد داشته باشند.

و امروزه بطور مشخص مبارزه علیه فئاری که این واقعیات را نادیده می‌گیرند و یا سعی می‌کنند برای آن توجیهات غیرمنطقی بیافزایند يك وظیفه فاملا مبرم است.

حتی پس از پیروزی سوسیالیسم، حتی ۷۰ سال پس از پیروزی آن، بدترین و مخرب‌ترین اندیشه‌آن است که همه این اختلافات درون حزب کمونیست را بایک چرخش قلم و سادگی و لنگرانه، انعکاس طبیعی تمایلات بورژوازی در حزب تفسیر کنیم و به روی آن شمشیر کشیم. چه چنانیاتی که می‌تواند زیراین پوشش فریبنده صورت پذیرد؟ و نقطه‌های تاریک تاریخ جنبش جهانی کمونیستی که متأسفانه به‌طور واقعی وجود هم داشته است - به‌میزان زیادی از این فکر مایه گرفته است.

اما ببینیم این فکر که واقعاً معتقد است کمونیست‌های ایران، چندین و چند برنامه با ماعت طیفاتسی گوناگون دارند و می‌کوشند خود سهم "آلترناتیو برآمده‌ای" خود را در برابر دیگران فراردهد، از کجاریش گرفته است؟ عوامل عینی و ذهنی معینی این فکر را ریشه می‌دهند.

ناچیز بودن دامنه عمل و تاثیر سیاسی نیروهای چپ در ایران يك عامل عینی عمده است. چپ ایران نیروی نیست که در تحولات اوضاع سیاسی کشور يك پارامتر عملاً محسوب شود. هنوز چپ به چنین خردی از رتد دست نیافته است. ضعف دامنه عملکرد سیاسی نیروهای چپ، زمینه رشد گروه‌گرایی و نادیده گرفته شدن منافع کل جنبش را تقویت می‌کند. فقدان سنت‌های دموکراتیک در جامعه ما و تربیت طولانی مدت نسل‌ها در سبب اختناق و استبداد سیاسی، عامل عینی نامساعدی است که زمینه برخورد دموکراتیک بسا آرا و نظرات درون حزب را تضعیف می‌کند. تربیت دموکراتیک اجتماعی زمینه برخورد سرکوبگرانه و تحمل ناپذیری اندیشه مخالف در درون حزب را تضعیف می‌کند. رواج خشونت و خجروائی جو فهرآمیز بر جامعه، گرچه ممکن است صف‌بندی‌های سطحی را دامن بزند و حزب را در پناه آن برخورد آرا را از استحکامی پولا دین جلوهر سازد، اما به همان میزان نیز، فضای برخورد دموکراتیک و آرادانه اندیشه‌ها را کور می‌کنند و شور و جذبه و هیجان و احساسات و عواطف را بیکتاز میدان و به عامل تنظیم روابط تبدیل می‌کنند.

سکتاریسم و دکاتیسم و فقدان روحیه دموکراتیک در قبال تفاوت‌های نظری عامل ذهنی عمده درگزینش راه دست‌بندی، تصفیه و انشعاب در میان نیروهای چپ کشور ماست. درک دکاتیکی از اندیشه مارکسیسم-لنینیسم و روترسکتاریستی در برخورد با تضاد‌های فکری درون جنبش‌ها و اتخاذ راه‌حل‌های غیردموکراتیک برای حل این تضادها، تاکنون زیان‌های بسیار به نیروهای چپ ایران وارد آورده است.

اینکه گفته می‌شود، حدود و مرزهای مجاز اختلاف نظر در حزب پیشاهنگ دارگری به‌واقع خیلی وسیع - از آن است که ما قبلاً در نظریه گرفتیم. اینکه این مرزها را يك رشته پیوندهای فکری، سیاسی و سازمانی تاریخاً شکل گرفته در راستای سوسیالیسم و منافع طبقه‌دارگر معین می‌کند و این مرزها در جهان امروزه در کشورهای مختلف با پیدائی و رتد جنبش کمونیستی و کارگری عملاً شکل گرفته‌اند. اینکه چارچوب برنامه حزب دارگری که نیروهای فوق را در برمی‌گیرد، چارچوبی وسیع است که اختلاف‌های فکری موجود در میان نیروهای چپ ایران کلا در آن می‌گنجد، به‌عنوان اشیان خلق ایران اطمینان می‌دهد که نفع‌های توانم وحدت سازمان خود

را حول برنامه‌های واحد تحکیم کنیم، بلکه آن برنامه رامبنای حرکت درجهت رسیدن به برنامه مشترک با سایر نیروهای چپ کشور فرادعیم و به نتیجه رسیدن تلاش‌هایمان در این راه، امید واقعی داشته باشیم.

اینکه گفته می‌شود جهات اساسی حرکت تاریخی و طبقاتی نیروهای چپ ایران برهم انطباقی یا با همس نزدیکی‌های آنها ^{تلقین} دارد، این که می‌گوئیم همه آنها می‌توانند و باید حول یک برنامه واحد متحد شوند، بدین معنا نیست که اختلافات موجود در میان این نیروها، جزئی و غیرجدی است و یا جنبه ایدئولوژیک ندارد. این حکم، همچنین بدین معنا نیست که میان سازمان ما و سایر نیروهای چپ، عین و دامنه نزدیکی‌ها یکسان است. واقعیت سالهای گذشته و حال، حاکی از آن است که چه به لحاظ مستقیم و چه به لحاظ نظری، چه به لحاظ خدمتی سیاسی و بالاخره به لحاظ سطح مناسبات متقابل و همکاری‌ها، وضع سازمان ما و حزب توده ایران با وسیع و سطح مناسبات با سایر گروه‌های چپ، تفاوت کیفی دارد و در ۲ تراست ۰ در این میان - پس از اعتدال من - امتناع برخی نیروهای چپ از گسترش مناسبات و اتحاد عمل و وحدت با سایرین (به ویژه با سازمان و حزب) عامل عدول است و مشخصاً این موضع‌گیری درجهت منافع لایه‌های بیروانی و خرد بیروانی از یار طبقاتی و ایدئولوژیک معینی برخوردار است.

۴- درباره شعار اتحاد چپ

در مقابل شعار وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران، شعار تشدید یک اتحاد چپ متشکل از همه نیروهای سوسیالیسم علمی، طرح می‌شود. اتحادی که هر یک از نیروهای آن سازمان و برنامه و اساسنامه خود را دارند و در یک اتحاد برای همکاری و اشتراک مساعی بایکدیگر حول یک پلانفرم سیاسی عضویت یافته‌اند. یک نقطه نظر، جای این راه می‌گذارد که در سازمان ما نیز جناح بنسبی وجود داشته باشد و هر جناح، سازمان و برنامه خاص خود را داشته باشد، اما حول یک پلانفرم سیاسی، همفراهمی را با جناح دیگر بپذیرد. این نظر، قانونیت بخشیدن به دسته بندی و فراقسیمیسم را دنبال می‌کند.

شعار "اتحاد چپ" از این نقطه نظر که همه نیروهای چپ را دعوت به همکاری و اتحاد می‌کند، فکری است اصولی، ترقی خواه و باید با استقبال مسواچه شود. مبارزه با فکراتحاد نیروهای چپ از جانب هر کسی نه باشد، کودکانه یا حاوی انگیزه‌های ضد چپ است. اما در عین حال باید با ۲ نکته در این میان، تا به آخر مخالف بود. اول - به هیچ وجه نباید شعار اتحاد چپ را در مقابل شعار وحدت قرارداد. این، کنسان واقعیت و زیانبار است. کتمان واقعیت است به این دلیل که مشخصاً در جنبش چپ ایران، تاکنون همه اتحاد عمل‌های پایدار از سمت گیری وحدت طلبانه برخوردار بوده است. سازمان ما نیز سالهاست به درستی تاکید می‌کند، عمدتاً در راه نزدیکی و یگانگی نیروهای چپ، گسترش همکاری و اتحاد عمل در میان آنها است. من به جرات می‌گویم در جنبش کمونیستی ایران، مخالفت با وحدت، امتناع از همکاری‌ها را می‌زاید و بسط همکاری‌ها، فکروحدت را تقویت می‌کند. کسی که این دو شعار را در مقابل هم قرار می‌دهد، در عمل

برای حرکت نکردن در جهت وحدت اهمیت به مراتب بیشتر از اتحاد قائل است. من بعید می‌دانم فکری که اساساً با وحدت مخالف است، در براتیک به اتحاد عمل تن در دهد. چنین فکری در براتیک، اتحاد عمل را در می‌کند، حتی اگر ظاهراً در حرف پذیرفته باشد. می‌دانید چرا؟ چون بسط اتحاد عمل در

وضیحت مشخصی ما، قوی‌ترین نیروی محرکه به سوی وحدت است.* ثانیاً - به هیچ وجه نباید شعارات اتحاد چپ را وسیله توجیه دسته بندی و جناح سازی در سازمان قرارداد. چنین حرکتی يك گام تاریخی به پس است. سازمان می‌تواند و باید يك حزب واحد بماند و پرتابه و اساسنامه و نیز سازمان واحد داشته باشد. هر نوع تلاشی در راستای تقسیم سازمان به دسته‌جات مختلف چپ که همه ربریک نام فعالیت می‌کنند، واگشت به عقب، عیب‌مانده و در نهایت ارتجاعی است. فکر صحیح آن است که ضمن استعجال از هر نوع اتحاد میان نیروهای چپ، با پیگیری و عزم کافی، در راه تحکیم وحدت سازمان حول برنامه و اساسنامه واحد، در راستای نفی هرگونه جناح بندی و فراکسیون سازی و در راه وحدت همه نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی در حزب واحد عین کارگر تلاش کنند.

۵ - مسرره‌های بازتر، دمکراسی بیشتر، در عمل چه باید کرد؟

هر نوع نتیجه گیری در مورد اختلاف نظرهای درون حزب به هیچ وجه نمی‌تواند و نباید وسیله شکست و خنثی شدن حزب و نفی اصل سانترالیسم دمکراتیک به مثابه قانون اساسی لنینی زندگی حزبی قرار گیرد. باید با تمام گرایشات آنارشیستی و لیبرالیستی که تحت عنوان وجود اختلاف نظر و بحث در سازمان، خود مختاری ارگانها و اشخاص و عدم اجرای تصمیم حزبی و یا ضرورت تکمیل به جناح بندی را تبلیغ می‌کند، مقابله کرد. مسیر رهبری صحیح در آن نیست که با اشاره به ضرورت حفظ وحدت اراده حزب، هر نظر مخالفی را سرکوب کند و یا اراده خود را از اراده حزب جدا کند و آن را جایگزین اراده حزب سازد. خواه این "خود" يك شخص باشد، خواه ارگانهای مافوق و یا ارگانهای مادون. باید این فکر پررؤی را بر این همیشه کنار نهاد که اراده فسرده برتر از همه است، فکری که وحدت ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و وحدت اراده و عمل حزب را پدید می‌آورد. دمکراتیک و زاید تلقی می‌کند - نیروی صبه دار گرد تشکل و در حیزش نهفته است و نیروی حزب در وحدت اراده و عمل اوست. کسی که مهربانانه اراده و تصمیم حزب عمل می‌کند راه تصفیه خود را حزب را طی می‌کند. حزب به موجوداتی که علیه موجودیت او عمل می‌کنند نیاز ندارد.

تشکیلات روز نیرومندی حزب است و بدون انضباط، سخن گفتن از تشکیلات، یا وهای بیتر نیست. فکرنودر زمینه ساله وحدت حزب و دامنه وسیع آن، لزوماً ساله چگونگی برخورد با تنوع ایده‌ها و اندیشه‌های موجود در حزب، چگونگی تکوین اراده حزب در رابطه این اراده با عقاید و نظراتی که در عین زمینه مشخص قبول تنوع آرا و نظرات در درون آن، لزوماً برداشت بازتری از اصل سانترالیسم دمکراتیک را می‌طلبد. صبی اساسنامه ما، این اصل به معنای انتخابی بودن تمام ارگانهای رهبری از پائین ترین تا بالاترین رده‌ها، به معنای لزوماً اجرا بودن تمامی تصمیم و مصوبات همه ارگانها توسط همگی اعضای آن و به معنای ضرورت تبعیت ارگانهای مادون از تصمیم ارگانهای مافوق، گزارش دهی و گزارش گیری و بالاخره رهبری جمعی و مسئولیت فردی است.

اینها همه صحیح است و باید به جای خود باشد. اما خطاست هرگاه تصور شود که دمکراتیسم درون حزبی صرفاً به رعایت عین مواردی محدود می‌شود که در این تعریف آمده است. سانترالیسم حزبی همواره آن ضوابطی است که در این اصل آمده است، اما به اعتقاد من، دمکراسی درون حزبی، فقط به آنچه در این اصل آمده است (یعنی انتخابی بودن ارگانهای رهبری و تبعیت فرد از جمع و تصمیم گیری بسا

اثریت آرا) محدود نیست. در حزب باید مکانیسم‌ها و مناسباتی وجود داشته باشد که به اتکای آن حزب و نیز جامعه بتواند افکاری را که در حزب می‌جوشد، بشناسد و درباره آنها بیاندیشند.

امروز تجارب غنی و پیریاری در این زمینه گرد می‌آید. یکی از مکانیسم‌های بسیار مؤثر انعکاس این افکار در مطبوعات حزبی، پیوسته ارگان مرکزی آن است. در بسیاری از ارگان‌های مرکزی احزاب برادر، اکنون این مکانیسم به وسعت به‌کار گرفته می‌شود. نامه‌های انتقادی و نظریات اعضا و کارکنان پیرامون تمام مسائل حزب در ارگان حزب انعکاس داده می‌شود. مکانیسم دیگر بهره‌گیری از انواع مختلف اجتماعات و جلسات حزبی است. احزابی که در شرایط علنی فعالیت می‌کنند، از این مکانیسم بیشتر می‌توانند استفاده کنند. مکانیسم دیگر، تأمین حق انتشار تالیفات، تحقیقات و ارزیابی‌های فردی درباره مسائل سیاسی و اجتماعی توسط اعضای حزب است. در شرایطی که حزب مخفی است و واحدهای حزبی بسیار کوچک و ارتباطات حزبی بسیار محدود است، مطبوعات حزبی می‌تواند و باید نقش عمده‌ای در بسط دموکراسی درون حزبی بر عهده گیرد. فعالیت حزب در شرایط مخفی، عمده‌ترین بسط دموکراسی درون حزبی است. فرمول نه‌گانه لنین در این زمینه، هنوز عدالتاً صحت خود را حفظ کرده است.

نیاید تصور کرد که اظهار نظر اعضا در ارگانها یا فعالیت فکری مستقلانه آنها، لزوماً در مقابل وحدت اراده و عمل حزب فراموشی‌گیر و یا اعمال آن را نامعده می‌سازد. حزب می‌تواند و باید حول برنامه و اساسنامه واحد متحد بماند، خط‌مشی سیاسی معین و روشن داشته باشد و در اجرای تصمیمات عملی و روزمره خود درجه انضباط و کارائی عالی از خود نشان دهد. در عین حال اعضای حزب از حوزه پایه تا ظالمترین مقامات حزبی، حق داشته‌باشند نقایص را افشا کنند، نقاط ضعف کار حزب را مورد انتقاد قرار دهند، نظر خود را درباره مسائلی که زندگی در پسران حزب فراموشی‌دهند، با صراحت ابراز دارند. این فکر نادرست است که این‌ها بسبب لزوماً نافی یکدیگرند. زمانی که سطح رشد فرهنگ اجتماعی و تجربه فعالیت حزبی نازل باشد، زمانی که روحیه دموکراتیک در حزب هنوز ریشه‌مند و آید است، آری بیم آن هست که باز آمدن فردان، میخی بسبب تاپوت اراده حزب تلقی شود. اما باید ملاحظه نمود که رشد و غنای محنوی حزب، رشد سطح فرهنگ تسود، فعالین حزبی، این تضاد را می‌ساید و می‌ساید و حل می‌کند. مشروط بر اینکه کلکتیو رهبری سازمان اراده‌ای برای جباری ساختن آن داشته باشد.

بدت‌ها نیست این مسئله در سازمان ما حل شده که رهبران سازمان غیرمشرطاً مخفی، با مردم توده اعضا از طریق مطبوعات حزبی مستقیماً تماس بگیرند و دست‌آورد تلاش‌های فکری، ابتکار و خلاقیت خود را در پیشبرد و اجرای سیاست سازمان و تصمیمات آن بکار گیرند. اما به نظرم رسیدن یک مفاضاکاری ناشناخته یا عوامل دیگری باعث می‌شود که این فکرتائون آن‌طور که باید عملی نشود. اگر این فکر عملی شود، پیوسته بسیاری از تری میان اعضا با رهبری و میان مردم سازمان برقرار خواهد شد. گاهی اوقات در این رابطه از خطر رشد کیش شخصیت صحبت می‌شود. اما به نظرم رسیدن پنهان شدن همه چهره‌ها در پس ارگانها پیش از همه زمینه را برای بی‌مسئولیتی در قبال سازمان و مردم هموار می‌کند. در اینجا به هیچ وجه منظور این نیست که افراد تصامیم ارگان را کنار بزنند و یا قدرت و اراده ارگان را تضعیف شود. اگر چنین شود آن روز مرگ سازمان کمونیست است. در اینجا هدف عرضه کردن قدرت رهبری، تأکید بر مسئولیت فردی و فراهم کردن شرایط

ضروری است که بتواند در کار رهبران نظارت کند و انتخاب طبیعی جای انتخاب مصنوعی را بگیرد .
یک حزب سیاسی واقعا توده‌های ، نیرومند و سراسری نمی‌تواند رهبران شناخته شده ، محک خورد و به‌طور طبیعی در جریان زندگی انتخاب شده توسط توده‌ها و مردم نداشته باشد . علینت در این عرصه ، علینتی که به هیچ وجه نباید ضرورت رعایت ضوابط فعالیت مخفی را خدشه‌دار سازد و می‌تواند سازد ، یک رکن مهم برخورد دموکراتیک با امر رهبری یک عامل تضمین دموکراسی درون حزبی است . این کار اگر مسئولانه و خردمندانه انجام شود ، نه تنها اراده جمع‌راست نمی‌کند ، نه تنها رواج کیش شخصیت نیست بلکه عامل بسیار موفقی است که جستجاری از نابسامانی‌ها و نگرانی‌ها که ناشی از کار در اطاق های در بسته است کاستی می‌گیرد .

تجربه سازمان در انتشار بولتن کنگره در جنبش‌ها یک تجربه تازه است . این تجربه البته همان‌طور که قبلا توضیح داده شد ، در اصل وسیله‌ای برای تبادل نظر و بحث پیرامون اسنادی بوده است که در دستور کار کنگره قرار دارد . نباید به این تجربه با این دید نگاه کرد که گویا رسالت بولتن تقسیم سازمان به " طرفین منازعه " و سپس " دفع " یک طرف بوسیله اهرم کنگره است . این نحوه برخورد با بولتن ، ریشه در همان تفکر کهنه در برخورد با مسأله وحدت حزب و اختلافات آن دارد . جنبش‌ها نیروی اضافه ندارند که آن را دفع کند . باید به بولتن به مثابه اهرم یا مکانیسمی نگاه کرد که می‌تواند عرصه تجلی ابتکار و خلاقیت کادرها ، عرصه‌ای بسطی راهگشایی و نوآوری افکار و اندیشه‌ها ، افشای انحرافات و نقطه‌ضعف‌های سازمان ، راهیابی برای جبران آنها تلقی شود . و ایگذا تصمیم بر این می‌شده که این افکار نه فقط در سطح سازمان ، بلکه در سطح ایران و اگر ارزش داشت در سطح جهان منتشر می‌شود . این کاریفنا درجه احساس مسئولیت در فعال سرنوشت سازمان و جنبش را ارتقا می‌داد و این به سود جنبش بود .

این یک موفقیت بزرگ برای جنبش‌ها خواهد بود که بولتن ، به پارو حیه‌ای که آغاز کرد ، بلکه پارو حیه‌ای که اکنون در سازمان بسط می‌یابد تا کنگره و پس از کنگره نیز انتشار یابد و رسالت آن این باشد که کسب دیالکتیک رابطه فرد و حزب را زمینی کند و نشان دهد که وحدت اراده حزب کارگری چگونه با تنوع افکمان و اندیشه‌ها تلفیق پذیر است . اگر چنین شود ، افتخار حل یکی از عمده‌ترین سده‌های راه‌تأمین و حساسیت کمونیست‌های ایران و نیز برداشتن یکی از عمده‌ترین گام‌ها در راه تکامل مناسبات دموکراتیک در حزب طبقه کارگر ، نصیب سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) خواهد شد . افتخاری که همیشه ماندنی است .

بدین ترتیب دید می‌شود که چگونه فکرنو در برخورد با مفهوله وحدت حزبی و امر برنامه با چگونگی برخورد با موازین زندگی حزبی و امر اساسنامه پیوند می‌خورد . فکر دموکراتیک در زمینه مسأله وحدت لزوما می‌باید با امر دموکراسی در درون حزب نیز برخورد تازه‌ای را بپذیرد . این تنها کافی نیست که گفته شود " حزب ما ضمن حفظ وحدت اراده خود ، تنوع افکار و نظرات را دفع نمی‌کند . کسی که این اصل را از آن خود می‌کند ، لزوما در مناسبات و ساختار حزبی هم مکانیسم‌ها و اهرم‌های ضروری انعکاس آنها به شکلی که مانع وحدت اراده حزب نشود . هم ایجاد خواهد کرد . و گرنه پذیرش تنوع افکار و نقطه نظرها در حزب به چیزی شبیه تعارف و کاملا صوری تبدیل می‌شود .

این مطلب در شماره ۳۶ مجله "فدائیان" به چاپ رسیده است .

از آنچه گفته شد این نتیجه گرفته می‌شود که برای تامین وحدت حزب طبقه کارگرایان حول برنامه و اساسنامه واحد قبل از همه باید به درک تازه‌ای از مقوله وحدت دست یافت. باید درک کرد که وحدت حزبی گرچه به معنای وحدت اراده و عمل حزب است اما به هیچ وجه به معنای وحدتی مطلق که تضادهایی را در خود حوصل نکند، نیست. این وحدت لزوماً با تنوع وسیع نقطه نظرها و تمایلات متعدد در معنا پیدا می‌کند. هر اختلاف نظری که راه حلی برای آن یافت نمی‌شود، لزوماً اختلافی انشعاب ساز یا تصفیه آفرین نیست. حزب باید و می‌تواند در چارچوب ایده‌های کلی طبقاتی و در چارچوب برنامه و خط مشی واحد و وحدت اراده حزب طیف وسیعی از برداشت‌های تشکیک، سیاسی، اجتماعی و علمی را در خود تحمل کند. بدین منظور قبل از همه گسترش روش دموکراتیک و تربیت دموکراتیک همه فعالین حزبی ضروری است. بدین منظور هم چنین ضروری است که در حیات درون حزبی بسسه مفهومی بسط یافته تراز سانترالیسم دموکراتیک تا هر حدی که اراده حزبی را خدشه دار نسازد، دست یافت. در این صورت نه تنها می‌باید، بلکه قطعاً می‌توان در جهت وحدت همه نیروهای چپ (و نه چپ نمایی) ایران در حزب واحد با برنامه و اساسنامه واحد حرکت کرد و هیچ ششسرط دیگری هم جز توافق روی برنامه و اساسنامه و حل و فصل مسائل سازمانی را، شرط وحدت قرار نداد. برای پیشرفت واقعی در این مسیر، امروز در این شرایط مشخص، قبل از هر چیز یک تغییر بنیادین در درک ما از مقوله وحدت حزبی و دامنه آن ضروری است. آری در زمینه مساله وحدت نیازهای جنبش ما، برخوردی به مراتب دموکراتیک تر از گذشته را از ما طلب می‌کند. تنها از این طریق است که می‌توان مبارزهای فعال و ثمربخش علیه تصفیه و انشعاب، علیه دست‌بندی و فراکسیونیسم و علیه طغیانگری‌های آناشستی و یا علیه تن دادن‌ها به لیبرالیسم پرروائی، مبارزهای پیگیر و مؤثر را به پیش‌رانند.

فقرودین ۶۷ - صادق

در راه وحدت

پرچم مشی "اتحاد چپ" را برافرازیم (۲)

دریخراول این مقاله (مندرج دربولتن لنگره شماره ۱) این نتیجه گرفته شده "فصنامه وحدت" مصوب پلنوم وسیع سازمان بدون بررسی و تحسین مشخص از اوضاع عینی و ذهنی جنبش کمونیستی و نیروی های آن، صادر شده است. بعبارت دیگر این فصنامه منکسرکننده همان دیدگاهها و ارزیابیهای سالها ۱۶۰ از مقام و موقعیت نیروهای مارکسیستی - لنینیستی کشور میباشد. در آن مقاله همچنین بطور ضروری و مفصله وضعیت عمومی جنبش و صفوف آن، بحران برنامه ای، سیاسی و سازمانی آن و وجود دیدگاهها و روشهای انحرافی در امر وحدت جنبش کمونیستی را مورد بررسی قرار داده مشکلات و موانع بازدارنده امر وحدت را یادآور شده است. در آن مقاله نتایج مشخص زیرهورد توجه بوده است:

دکامپتسم

اولا: مشی وحدت سازمان و حزب توده ایران مصوب پلنوم وسیع، سوزنیستی و سکتاریستی است. عدم اجرای این مشی و حتی نقض مخرب آن دردامن زدن به اختلافات و بحران درون سازمان و درمناسبات سازمان با حزب وادیکریونها، گناه بارز سنست فطعی این فصنامه میباشد. تنبیه و تأکید بر آن و امرارد ر ناراست این فصنامه علی بنخرا داده و تخریه آمیز بوده است.

ثانیا: اتحاد عمل سیاسی با سایر سازمانهای م. ل. ن. (مطرح شده توسط پلنوم وسیع) اگر چه تلاشی مثبتی است برای پاسخ گوئی، به ضرورتهای عینی ناشی از تغییر مواضع سیاسی و پراکنش سازمان و همسویی آن با سیاست سایر سازمانهای مارکسیست - لنینیست در سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، اما به دلیل حاکم بودن تفکر برتری طلبانه و سکتاریستی، نتوانست به سطح یک مشی و سیاست جامع و کامل " اتحاد چپ " فسرارویید.

ثالثا: دیدگاهها و روشهای همونیستی که حزب توده ایران و سازمان مارا برتر و بالاتر از دیگران فسرار می دهد رد شده است. اگر قبول داشته باشیم نه " حقیقت در انحصار هیچکس نیست " باید قبول کنیم که این حکم در مورد صفوف جنبش کمونیستی ایران نیز صادق است. فرار دادن سازمان و حزب در به اصطلاح " طراز بالا " معنای چیز صحت گذاشتن بر خطاها و انحرافات نخواهد داشت. تنبیه بر برخی امتیازات سازمان نظمی داشتن تادریهای نارشته، ارتباطات ملموس تر توده ای و یاپذیرش اصل اتحاد عمل سیاسی نیروها ی با عاق مختلف در جنبش د مثراتیک و در جنبش کمونیستی ایران و غیره به هیچ وجه معنای " طراز بالا " را نخواهد داشت. هنرنیروی سیاسی و انقلابی بعبیران نقش و سهمی نه در مبارزه سیاسی و عملی بادشمن مردم دارد و تلاش واقعی اصولی و موثر که برای غلبه بر تفرقه و تشنج و سایر بیماریهای موجود در جنبش کمونیستی و جنبش د مثراتیک انجام میدهد میتواند برای خود نه " امتیاز " بلکه اعتبار و اثربخشی عملی و معنوی توشه کند. بدین لحاظ سازمان مادرسورت پیشروی موفقیت آمیز در روند پالندگی و یویائی انقلابی و کمونیستی میتواند علاوه بر جبران خطاهای گذشته سهم شایسته ای در جنبش برعهده گیرد.

رابعا: در آن مقاله نشان داده شده شرایط موجود صفوف جنبش کمونیستی ایران یا وحدت حسزنی و تشکیل حزب واحد ضمیمه تارگرایران فاصله بسیار دارد. اختلافات برنامه ای، عدم بلوغ سیاسی، وجود پیشروها و اسالیب تادریست، بی اعتمادی ها و تعابلهای سخت جان و بالاخره بحران سنگین و دیرپاد رهبریک از نیروها، بادرجات و سطوح مختلف، مانع مستقیم در دسترروز فرارگرفتن امر تشکیل حزب واحد و فرارگریخته تارگراست. مشکلات بحدی است که برقراری اتحاد عمل سیاسی دوچانه به پا چندجانه و یویو مطراخی مشی اتحاد چپ م. ل. ن. به پیش شرط ضرور روند وحدت میباشد. خود با همزاران مشکل و مانع مواجه است. حال به ادامه مطلب می پردازیم.

ابتدا این پرسش روزی شوم که آیا اتحاد چپ مارکسیستی در تعادل با شعار تشکیل حزب واحد و فراگیر صیه دارگر فرارندارد؟ پاسخ اینست که طرح مشی اتحاد چپ نفی شعار وحدت نیست بلکه پاتوجه به شرایط عینی و ذهنی صفوف پسراننده جنبش "اتحاد چپ" تنها راهی است که میتواند شرایط لازم برای تحقق وحدت حزبی واحد و پایدار فراهم کند.

طرح مشی اتحاد چپ در سازمان ما طبعاً موجب حساسیت و نوعی برانگیختگی در بعضی از افراد خواهد شد. این امر عیناً محصول یک رشته آموزش‌ها و دیدگاه‌های رومانتیکی نسبت به امر وحدت با حزب توده ایران به مثابه حقایق مسلم و برگشت ناپذیر صی ۷ سال اخیر است. ممکنست گفته شود که پیشنهاد مشی اتحاد چپ پوششی برای مخالفت با وحدت است. این گمان از آن جهت میتواند پدید آید که در ماهه جلی آگاهانه بر روی شعار وحدت طلبی ماسوس و عادت شده در سازمان به مثابه یک شعار مسخس ابدانایسند شده بود. تلا شرمین این بوده که شاپ دهم در شرایط مسخس جنبش این شعار مصادیق خود را ندارد و حتی صرح پیش از موع شعار وحدت بنوع خود موجب مرز بندی های عجولانه، نادرست و ناپایدار گشته که طبعاً برداشته و عقب بجران می افزاید.

حال بینیم مشی اتحاد چپ چیست و چه محتصاتی دارد؟

مختصات و شروط مشی اتحاد چپ:

عمومی ترین خصوصیات فتری و سیاسی اتحاد چپ و چوه اشتراك عام ایدئولوژیکی (مارکسیسم - لنینیسم و انترنایونیالیسم پرولتری) است. این امر اساس فتری ایدئولوژیکی ضرور برای شکل گیری اتحاد چپ است اما این وجه فتری ایدئولوژیکی عام می نفسه نافی نیست. تجربه نشان داده است که در برتو این وجه عمومی ایدئولوژیکی، مشی های سیاسی ناملاً متضاد در یک کشور ارائه شده است. نوع برخورد با قدرت سیاسی حاکم که اینک در میان صفوف نیروهای جنبش کمونیستی با شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مسخس می شود. خصیصه اساسی دیگری عینی شرط نافی شکل گیری مشی اتحاد چپ را تشکیل میدهد. با بر این مشی اتحاد چپ از نسو با وجه ایدئولوژیکی و از نسو دیگری پدیرش و فعالیت علقی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شناخته میشود.

در اینجا این سؤال بجام صرح میشود که امرنی رژیم موجود بدین روشن بودن امر ایجابی آن چه اهمیتی دارد؟ در پاسخ باید گفت که امر ایجابی نفی رژیم مسخس بود. یعنی بصورت یک جمعیتسندی واحد و تگوریزه شده در دست بود دیگر برای تجمیع نیروهای کمونیست نیازی به گام برداشتن تا این حد ساده و نازل وجود نمیداشت. فعدان یک استراتژی و تائیک علمی و اصولی مبتنی بر انطباق تئوری عام با شرایط مسخس کشور ما در مفهوم وسعیت فعدان یک برنامه علمی و همه جانبه مورد قبول نیروهای جنبش کمونیستی خود مسئله مرکزی و حل نشده جنبش کمونیستی را تشکیل میدهد. پاتوجه به این ضعف و عقب ماندگی ریشه دار و مزمن چگونه میتوان مشی اتحاد چپ رایج وجود آلترناتیو ایجابی رژیم موجود مشروط ساخت؟ در شرایط حاضر پاتوجه به وضع عینی و ذهنی صفوف جنبش طرح شرط ایجابی به دوران واقعیتی مارکسیستی است. بجز در شرط فتری و علقی فوق الذکر صرح شروط رفیود دیگر عملاً اصل ایده شکل گیری مشی اتحاد چپ رایج زیسر سؤال می برد.

اتحاد چپ مارکسیستی در برگیرنده تمامی سازمانها، گروهها و محافل موجود جنبش کمونیستی ایران است. د و خصوصیت (یا د و شرط فوق الذکر) شکل دهنده این اتحاد با عطف توجه به وضعیت مسخس نیروهای جنبش کمونیستی صرح شده است. طرح مسایلی نظیر، نفی دکمانیسم و سکتاریسم، نفی سانترالیسم پروتراتیکی نفی درک انحرافی از انترنایونیالیسم پرولتری، اعتقاد به تشکیل حزب واحد و فراگیر طبقه کارگر، درک واحد و همسو و غیره برای شکل گیری مشی اتحاد چپ صحیح نیست و به هیچ وجه با واقعیات موجود مطابقت ندارد. همانظوریکه قبلاً توضیح داده شد هم بجران برنامه ای ریشه دار و هم بجران در عرصه مسائل سازمانی و هم وجود دیدگاهها و اسلوب های دکماتیستی و ماجراجومانه و غیره هر یک از صفو ف

جنبش‌رابه درجات مختلف در خود فرورده است. طرح این شروط و نظائر آن بندین معناست که مفسی اتحاد چپ‌باد ریش‌گرفتن روند مشخص وحدت یگانگ گرفته شود. در شرایطی که هر نیرو دیگری و دیگران را اپورتونیست، زرفیست، دکامیست، سنترالیست و غیره و غیره می‌داند نباید شروط بالا را رابه شکل‌گیری مشی اتحاد چپ فرار داد. این مسایل خود موضوع مورد منازعه اند که طی سالهای اخیر وهم اینک بنا حدت و شدت مطرح بوده و هست. سخن بر سر این نیست که نسبت به انحرافات گوناگون موجود کمترین مسامحه ای صورت گیرد، سخن بر سر آنست که چگونه و در کدام پروسه برنامه واقعا علی و همه جانبه برای تشکیل حزب واحد می‌تواند بطور موفقت آمیز تدبیر شود. مسئله بر سر آنست که چگونه و در کدام پروسه واقعی می‌توان به درک صحیح از وحدت تشکیلاتی دست یافت که میرا از سائترالیسم بهرورثاتیك، فرمالیسم، فرماندهی و دنباله روی و غیره باشد و بالاخره سخن بر سر آنست که چگونه و در کدام پروسه پایه اجتماعی و نفوذ توده ای جنبش‌دمونستی ایران می‌تواند تغییر یابد و مقام و موقعیت و اعتبار کمونیست‌ها بازسازی شده و روگسترش‌گردد. تنگ‌کردن کار اکثر عومی اتحاد چپ واقع بینانه نیست چرا که آنترناسیونی برای وضع مشخص ما بوجود می‌آورد. اصرار در صرح شروطنیستر، ایده و صرح اتحاد چپ را نقش می‌کند و بجای آن چیزی راه اساسا در خوروند اتحاد چپ بگونه ای اصولی و اصمیان بخش‌حل شدنی است از روند آن خارج‌کننده و مردم بر آن فرامیدهند.

در همین حال، م‌اکنون سیروهای "اتحاد چپ" در واقع بر سر بخش‌فابل ملاحظه ای از مسایل مربوط به هدف استراتژیک مرحله ای، منضومت جانشین رژیم، جبهه وسیع سرنگونی و بسیاری مسایل برنامه ای نظریات کم و بیش مشابه و همسود آزند. بنابراین پایه های مناسبی که میتوانند بمرور تدوین و تکامل یابند (اما امروز یگانگ نیست) وجود دارند. علیرغم این هنوز نمیتوان این پایه های تکوین نیافته برنامه ای را شرط شکل‌گیری اتحاد چپ "فرار داد". البته با حرکت و تلاش پیگیر نیروها برای شکل‌دادن "اتحاد چپ" - چنانچه روند های مربوط به "اتحاد" و "وحدت" بدرستی از یکدیگر تفکیک کردند - دفاع سیستماتیک از آن، مختصا و شروط شکل‌گیری آن روشن تر خواهد شد. آنچه که امروز در طرح ایده اتحاد چپ مورد توجه عده ماست، خود اتحاد نیروهای مارکسیست - لنینیست میهن ما و لاجرم تسهیل راه تحقق آن است.

اما بدون توجه به شرایط موجود غالبا بطور ذهنی و اراده گرایانه امروز وحدت حزبی پمنا به آنترناسیونو بلاواسطه وضعیت ذهنی جنبش مطرح میشود. باید دانست که مختصه و ویژگی ذهنی جنبش‌دمونستی پمنا به یک دل‌ارزما و مصلحت‌گرا که مشی اتحاد چپ را در پاسخ به وضعیت مشخص حاضر پمنا به آنترناسیونو واقع بینانه و انتقالی بد و راز ذهنی‌گری و اراده گرائی مورد توجه انید. فرار دهمیم. توجه دقیق به این مسئله مارا در تشخیص‌حل یک تضاد مشخص‌یاری رسانده، نیرو و انرژی و تجارب مارا معطوف به حل این تضاد می‌کند. تضاد میان وضع بحرانی موجود و غلبه بر آن، از طریق ایجاد یک تجمع عومی هرچند ساده اما رشد یافته می‌تواند بصور صحیح و مطمئن بتدریج حل گردد. این البته یک ادعا انتزاعی نیست حتی هم اینک در هر یک از سازمانهای جنبش‌دمونستی چیزی کم و بیش مشابه و در سطح دیگری وجود خارجی دارد. برآستی در کدام سازمان جنبش‌دمونستی وحدت‌ایدئولوژیک سیاسی تامین شده است؟ اگر چنین چیزی وجود داشته باشد آیا این وحدت شکننده نیست و یابشده است دستخوش تغییر و تحول و تاثیرات متعدد و فزاینده ایدئولوژیک سیاسی فرار نمی‌کند؟ رنسانس در جنبش‌جهانی‌دمونستی و تحولات و دگرگونی‌های عینی‌فکری در صفوف نیروهای جنبش‌دمونستی ایران برخی اصول و پایه های ایدئولوژیک راه ابدی تلقی می‌شده‌اند، به زیر سؤال برده و جبرا وحدت‌ایدئولوژیک مورد عاراق‌زلزل و سیال میسازد. بنابراین نمیتوان فاطعانه از حد ود صریحا مشخص ایدئولوژیک در هر سازمانی سخن گفت و بطریق اولی نمیتوان برحد و در صرحا مشخص‌سازمانی تأکید ورزید. اندیشه ایجابی که در برنامه علمی و همه جانبه متجلی میگردد اکنون پروسه تدوین و تکامل را طی میکنند. در این پروسه مرزهای تشکیلاتی موجود، ابدی اند و گوناگون ماندنی‌های مبارزه‌یاد شمن و لار تدارک و وسیع انتقالی توده‌ها اجازه میدهد که همچنان با تعصب و خشک اندیشی باقی بماند

اما آنچه که به آینده ناگزیر مربوط می شود امروز واقعیت ندارد . بنابراین هرگونه زیاده خواهی ناشی از تظاهرات ذهنی و آبرومندانه بدلیل تنهافشان پارتیک و ذهنیت موجود در صفوف جنبش اعتمادی برای ششمن بحر و تشتت موجود بر نمی انگیزد .

ضرورت ، اهمیت و مبسرم بودن اتحاد چپ

تا حال سازمان ما با طرح ضرورت و مبسرم بودن وحدت همه کمونیستها و پیروان سوسیالیسم علمی نتوانست قدم موثری در این راه بردارد . اما این به معنای آن نیست که امروز وحدت دیگر مبسرم نیست . ما کمونیستها هیچگاه از مبسرم بودن ، حیاتی بودن و ضرورت روز بودن امروز وحدت کمونیستهای ایران روی بر نمی تابیم و هرگز مجاز نیستیم به این نیاز حیاتی کمترین بی اعتنائی نشان دهیم . آموزش سترگ بنیان گزاران کمونیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم برای امر حیاتی استوار است که " کارگران پراننده هیچ چیز اما کارگران متشکل همه چیزند " این آموزش برای کمونیستها رهنمود اساسی تشکل و تجمع آنهاست . این تشکل با تلفیق آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک با جنبش صبه دارگرو توده های زحمتکش و با سازمانگری پیروان جنبش نارگری و کمونیستی در عرصه ملی مبارزه سیاسی و صفاتی برای پیشرفت اجتماعی تجلی مییابد . اما در شرایط مسخر ما این رهنمودها را این نیاز حیاتی بلحاظ تاندینی و اجرائی با موانع بیسار روبروست . ایده مشی اتحاد چپ در راستای این جهت گیری بر اساس خوش بینی انقلابی و کمونیستی استوار است . مشی اتحاد چپ از آنرو ضروری و مبسرم است که روند واقعی تحفه شعارتشکیل حزب واحد و فرآگیر عبیه کارگران نشان میدهد . توجه به مجموعه شرایط ، توجهی که مبتنی بر واقع بینی و دیالکتیک ماتریالیستی باشد ، بنا بر مبسرم مشی اتحاد چپ را در دستور روز جنبش کمونیستی قرار میدهد .

ضرورت غلبه بر ضعف سیاسی جنبش کمونیستی ، احیاء و گسترش نمود اجتماعی در میان توده های دارکاران و زحمتندان و بصوردلی مردم ایران و برچیزد فعال پاروسیه و ریاستناسی آنها ، سرورت بارور کردن ميسارزه درون جنبش کمونیستی بر سر مهمترین و مهمترین مسایل تئوریک - ایدئولوژیک ، برنامه ای و مشی سیاسی ، ضرورت ایجاد تحول در مناسبات جنبش کمونیستی ایران با احزاب برادر دیگر سازمانهای انقلابی و مترقی و ایجاد تحرك در موقعیت و نقش جنبش کمونیستی ایران در همبستگی انترناسیونالیستی و ضرورت شناخت نیروها و موانع مشخص ، برای غلبه بر پراندگی موجود و همه و همه آن ضرورتهای راتشکیل میدهند مشی اتحاد چپ را به مبسرم ترین و ضروری ترین وظیفه ماتبدیل کرده است .

اتحاد چپ و مسئله ضعف سیاسی جنبش

قبلا بصورفترده موقعیت سیاسی و توده ای جنبش کمونیستی را مورد بررسی قرار داده بودیم . فقط نهر گونه اتحاد عمل سیاسی موثر ، رزمنده و اعتماد برانگیز در نبرد یاد شمن مشترک مردم ما ن بزرگترین ضعف سیاسی و علمی جنبش کمونیستی راتشکیل میدهد .

ضعف سیاسی جنبش کمونیستی ایران مشخصترین ضعف آن است . اکنون توده های مردم میهنسنان حضور و وجود سیاسی و علمی ما را چندان احساس نمی کنند . نیروهای سیاسی مترقی نیز نیروهای جنبش کمونیستی راه شدت باید یگر در کشاکش بوده و عده انزوی خود را یک طرفه صرف جدال بین خود می کنند ، مورد بی اعتنائی فرامیدهند . شکست هولناک و فاجعه بار حزب توده ایران و سازمان ما و پهنه برداری وسیع تبلیغاتی و ریادارانه رژیم علیه کمونیسم و کمونیستها از یسوی و تدام تفرقه ، تقابل و بحران میان نیروهای جنبش و در هر یک از آنان و بویژه تاخیر سنگین و طولانی در مهار و ششمن ستون فقران این وضعیت نازد یکسری سوی نه تنها درد ذهنیت توده های مردم نسبت به کمونیستها بارقه های امید بر نمی انگیزد بلکه حتی عده قابل ملاحظه ای از فعالین و مبارزان این جنبش در داخل و خارج کشور را به اتحاد مختلف دلسرد و نگران ساخته است . مع الوصف علیرغم این مشکلات و ناتوانیها و علیرغم تاخیر جدی در بیرون رفتن از این شسرایید

سالهای بحرانی موجود که همچون دوره آزمون و آیدیدگی نیز عمل کرده است، چندان بی حاصل نبوده و نیست. شرایط حاضر را باید دوره راهیابی قطعی بیرون رفت از بحران بحساب آورد. روند بالنده و پویای درون جنبش کمونیستی ایران طریقه مرزهای تشکیلاتی متعدد آن بطور فزاینده‌ای پاتجید فکری، آیدئولوژیک، سیاسی و سازمانی سر برمی آورد و امید و عزم همه نیروهای پویا و متعهد را برای غلبه کامل بر بحران صد چندان می افزاید.

توجه به ذهینت و وضعیت توده های وسیع مردم مبرم ترین و مستقیم ترین مسأله اتحاد چپ را تشکیل میدهد. توده های مردم میهن مان اکنون در وضعیت سخت و پیچیده ای قرار دارند. فشار خردکننده و فزاینده ناشی از ادامه جنگ ارتجاعی و جنايتنارانه رژیم باعراق، بحران اقتصادی، تضاد ها و کشمکش های همیشگی دروب هیات حاکمه، اختناق و استبداد سیاسی و فرهنگی، فقر و اعتیاد و فساد و فحشا و... آن وضعیتی است که مدت ها است توده های وسیع مردم ما را بطور گسترده احاطه کرده است. امروز بمعنای احسن کلمه همه مردم خود را در محاصره جنگ، فقر و اختناق می یابند. اما در شرایط رضوف مقدم اعتراض و نا رضائی خود پیشروان و پیشاهنگان انقلابی را بعنوان وزنه ای راهگشا احساس نمیکنند. توده ها در مجموع گسترده ای از خود نامی رژیم و ولایت فقیه، درهم ریختگی، پلاتکلیفی، دلپهره و تنهایی بسر می برند. آنها ضرورتا نسبت به مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی حساس اند. بسیاری از آنان در کارخانه، اداره، صفاها، طویل خرید مایحتاج زندگی، در اتوموبیل و در خانه و محل قل خانواده گی از یید یگر می پرسند با اینهمه مشکلات و فشارهای مختلف از جانب رژیم و ره آرد های شوخ آن چرا " مردم! " حرکتی نمی کنند. هم اینک توده های مردم در وضعیتی قرار دارند که مشخصه اصلی آن تعایل جدی برای تغییر وضع و ایجاد امنیت و آرامش است. آنان بحق مسبب وضع فلاکت بار خود را رژیم و حاکمان جنايتنار و جنگ طلب و آزادی کش می شناسند. گرچه توده های مردم هنوز تحمل میکنند اما در شرایط اختناق سیاه رژیم ولایت فقیه، در شرایط جمعیل و تحمل تداوم جنگ زندگی ویران کن و در شرایطی که يك انقلاب عظیم توده های اما شکست خورده پشت سر گذاشته شده است، امکان تبدیل تک جوشهای توده ای به يك طغیان سریع و انفجاری گسترده ناملا وجود دارد. البته باید دانست که توده های مردم با توجه به تجربه تلخ انقلاب بهمن نمی خواهند بد نیال هر نیرویی برونند، و بدون حداقل چشم انداز روشن از آینده، تحت رهبری هر نیرویی فرار گیرند. چلسبب توده های مردم به شعارها و خواستهای انقلابی بپیره جلب اعتماد آنها نسبت به نیروهای انقلابی و پیشرو صرف نظر از نقش رژیم حاکم، فوق العاده مشکل و پیچیده است.

رژیم و ولایت فقیه امکانات گسترده ای برای سرکوب توده ها دارد. بعلاوه امکانات با لنسبه زیادی برای مریب و چندان و احساسات مدعی توده ها را اختیار دارد. سران رژیم هنوز طریقت و امکانات معینسی دارند تا روحیه و احساسات توده ها را بسود خود تحریک کنند. آنها توانستند کارگران و زحمتکش را علیه رژیم وضع وخیم زندگی شان از مابله جمعی و تعرضی باز داشته آنها را کج و منک و سردرگم سازند و فکسر چاره جوشی های جدی را در آنها تضعیف کنند. فقدان فعالیت مشترک جنبش کمونیستی و همه نیروهای دموکراتیک و ترفی خواه، امکانات رژیم را در مهارتارها نهای توده های بمقیاس زیادی افزوده است.

جنبش کمونیستی نمیتواند نسبت به این وضعیت بی تفاوت بماند و از نظر گرفتن امکانات بالفعل خود برای تحررت پشیدن به پراتیک سیاسی در اوضاع جدید و موثر ظفره رود، باید پذیرفت که امکانات غلبه بسر ضعف های فکری، سیاسی و عملی این جنبش اساسا در روند رژیم مشترک با دشمن میتواند با سرعت افزایش یابد. مشی اتحاد چپ بپیره در شرایط کنونی جنبش و ناراضیهای توده های میتواند نقطه امید معینی پدید آورد. اتحاد چپ و انحطاس وسیع آن در صفوف کارگران و توده های مردم و پیشروی باید اران، در نفس خود نقطه عطفی محسوب میشود که عزم و رزم جنبش کمونیستی ایران را برای حرکت بسوی کسب قدرت سیاسی متجلی میسازد. از این روست که باید برتعمیلات قوی روشنفکرانه برای حل و فصل مسایل اساسی آیدئولوژیک سیاسی چیره شد و به مسئولیت سیاسی و انقلابی خود یک پاسخ مشخص داد. هر نیروی بطور منفرد و مجزا

توده هارابه تشکل و اتحاد فرامیخواند زیرا که رمز و راز قدرت توده هادرتشکل و اتحاد نبفته است. اما هریک از سازمانها باید بشا به پیشاهنگ انقلابی گام نمونه و ارارابطه خود بردارند. چرا که توده های وسیع مردم به تجربه خود دریافته اند که هیچیک از سازمانهای سیاسی موجود به تنهایی قادر به انجام هیچ اقدام جدی و گسترده نیستند و تنیده مجموعه نیروهای جنبش کمونیستی از نفوذ ایدئولوژیک سیاسی قابل لمسی در جامعه برخوردار نیست چگونه سازمانهای منفرد میتوانند به تنهایی کاری از پیش ببرند (روشنفکران پرولتاریا باید ابتدا خود به شعارها و وعتهایی که برای توده هاروانه میسازد پای بند باشد و آنگونه با آنها رفتار کنند که شایسته موقعیت و ادعاهایش است.

مشى اتحاد چپ بدون تردید گامی بلند و جدی در فاس با پراتیک براننده و جدا جدای هر یک از نیروهاست. اتحاد چپ نقطه امیدى در دل هر مبارز کمونیست و تقویت کننده روحیه و عزم فعالین همه جریانات جنبش در داخل کشور است که در شرایط سخت چه با رابطه سازمانی و چه عند تا بطور براننده و قطع ارتباط شده به مبارزه ادامه میدهند. ارزش و اهمیت سیاسی اتحاد چپ بلحاظ روحیه و روانشناسی نیروها مخصوصا در مقابل بایرهشهای مستمر ارتجاع به صفوف سازمانهای کمونیست و موفقیتهایی که دشمن در این زمینه نسب کرده است درخور توجه جدی است. آنان که در شرایط اختناق مبارزه میکنند بیش از همه احتیاج به پشتوانه و آینده امید بخش و روحیه تعرضی دارند. اتحاد چپ آن پشتوانه سیاسی مطمئن برای کسانی است که زندگی سیاسی و ارتباط فعال با توده هاراهد ف عاجل خود قرار میدهند.

فعال کردن عنصر سیاسی مبارزه و فعال کردن رابطه با توده هاستر ضروری شرط دائمی (و در لحظه حاضر عاجل) برای غلبه بر انحرافات روشنفکرانه، ذهنی گریها و اراده گرائیهای خاص روشنفکران جدا از توده هاست. به صفوف نیروهای جنبش کمونیستی بنگرید (به ترکیب اجتماعی و صفیاتی آن توجه کنید) چند کارگزیرو میتوانی ببینید؟ به خیل عظیم مهاجرین سیاسی معتقد به م. ل بنگرید حتی آنها نیکه منشا کارگری و زحمتکشی دارند و یا خود کارگرو زحمتکش بوده اند مشغول به چه کاری هستند؟ در صفوف رهبری سازمانهای جنبش کمونیستی به زحمت میتوان کارگزیرو را یافت (مصیطروشرفکرانه خرده بورژوازی، در بدترین شکل آن تاحد نمایشات ماجراجویانه دسته بندیهای که از ایجاد تضیقات فیزیکی برای مخالفین سیاسی و عقیدتی خود نیز ایاند آرند) بعد رجان سختی میشوند. اما در داخل کشور در شرایط فشار خونخواه رانه رژیم وضعیت طوری یکی است. در شرایط اختناق و مبارزه مستقیم با دشمن مردم به تنهایی فعالین سیاسی مختلف الحقیقه تفاهم ها و اعتماد های جدی و گسترده ای پیدا میکنند. حتی میان گروههای بزرگ اجتماعی و حتی طبقات متخاصم که مشترکاً زیر فشار دشمن واحد فرامیگیرند بطور عینی و زنده در این یا آن موسسه تولیدی و خدماتی، در این یا آن عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگی و غیره تفاهم ها و اعتماد می های مشخصی بوجود می آید. در فاس میان این دو پدیده چگونه باید رفتار کرد؟ آیامشی اتحاد چپ باید بر پایه و اساس آن وضعیت عینی که در خارج میان نیروهای جنبش وجود دارد و بی ریزی شود؟ بیانه، مشى اتحاد چپ با پیگیری و مسئولیت سیاسی و انقلابی بر پایه و اساس آن وضعیت که بطور عینی در داخل کشور میسران نیروها پیدا میشود شکل گیرد و از آن دفاع شود؟ بنظر نمی رسد که کسی پیدا شود در تعیین کنندگی نقش مبارزه توده های وسیع مردم و عرصه اصلی مبارزه در چارشک و تردیدی باشد. بنابراین باید تاکید کرد که مشى اتحاد چپ با تقدم و الهیت مبارزه سیاسی با دشمن شناخته می شود.

اتحاد چپ و مسئله دستیابی به برنامه واحد

در پوینت ۶ بطور مختصر به اشتراک و سردرگمی برنامه ای اشاره کرده و گفتیم تاکنون چند طرح برنامه از سوی سازمانهای جنبش ارائه شده که مقدم بر هر چیز بیانگر تلاشهای هر یک برای تامین پایه های موجودیت و هویت خود است. در اینجا باید یک پرسش مرکزی پاسخ گفت: جنبش کمونیستی ایران در کدام پروسه میتواند به برنامه واقعا علمی و همه جانبه مورد قبول همه کمونیستهای پیگیر دست یابد، برنامه ای که بتواند وحدت حزب واحد و فراگیر طبقه کارگر ایران را تامین کند؟ شاید گفته شود از طریق آنچه که بطور عینی جاری است

یعنی تهیه برنامه های جداگانه هر نیرو و بر خرد آنها باید یکرو بالا خره دستیابی به برنامه واحد ا المیتسه این بیان سساد و واقعیات موجود است. • این پراتیک یقینا بطور جبری و بدون داشتن نقشه متضمن مقصود، جاری است. • این پراتیک محصول وضع ناهنجار و بحرانی مناسبات سازمانها و نیروها با یکدیگر است و طبعاً نباید مورد تأیید خرد و آگاهی قرار گیرد. • عنصر آگاهی باید در امر تهیه برنامه فراگیر در خالت گند و آن جهت داده و همه امثانات را در این رابطه بسیج نماید. • غیبی است مادام گند سازمانهای مستقل وجود دارند تلاشهای اختصاصی هر یک در تهیه پیش نویس اسناد برنامه ای کاملاً ضریک است. • در این نکته شکی وجود ندارد اما حرکت صبی نقشه آزمای طلبد که روند تهیه این پیش نویسها در یک فضای سازنده و رفیانه بر پایه اصل تاثیر پذیری و تاثیر گذاری اندیشه ها و نظریات مختلف نیروها پیش برود. تهیه برنامه توسط هر نیرو به شیوه ای سنتزستی و سپس به مابک باید یکرو قرار دادن آنها و ناچاراً آمیسد پستن به حل و فصل مسایل مهم تئوریک سیاسی از این طریق، نمی تواند چشم انداز امید بخشی داشته باشد.

پای بندی انقلابی به امر تشکیل حزب واحد طبقه دار کرحتم می کند شعروند هدف مند و آگاهانه و دموکراتیک دستیابی به برنامه واحد در خطوط عده آن بد رستی ترسیم شود. • این روند در بطن مشی اتحاد چپ قرار دارد. • مشی اتحاد چپ آن بسترو آن زمینه ضرور بسیج آگاهی و خرد جمعی نیروها در سطح کل جنبشش کمونیستی ایران و آن میدان تاثیر گذاری واقعی نظریات صحیح و راهگشا برای پایان بخشیدن بحیزان همه جانبه گونی میباند. • مشی اتحاد چپ علیه شیوه های سلطاریستی در روند تهیه برنامه واحد و علیه بی اعتنائی به خرد جمعی و بسیج آگاهی و تجربه همه نیروهای جنبش کمونیستی و توده های مردم در تدوین برنامه است. • مشی اتحاد چپ مستقیماً خود مرکز بینی ها و خود برتری بینی ها را بی اعتبار می سازد. • جستجو و تلاش برای دستیابی به حقیقت رابکسونه ای دموکراتیک تأمین کرده و داعیه داشتن انحصار حقیقت رارسلورده شرایط برای شناخت اعتبار و تهریته واقعی در راهگشای معضلات تئوریک و سیاسی جنبش و انقلاب را در فضای سالم و دموکراتیک برای همه کسانی که واقعاً در این راه تلاش می کنند، تأمین میکنند.

اتحاد چپ و مسئله مبارزه، مناصرو و مباحثات ایدئولوژیک

در مقاله قبلی اشاره کردیم که این خطای بزرگ و نابخشودنی است چنانچه شرکت در مبارزه مستقیم توده ها و تحرك بخشیدن به حیات سیاسی و مبارزاتی کل جنبش کمونیستی ایران مؤول به حل مسایل مبتلا به موجود برنامه ای، سیاسی و سازمانی گردد. • طبعاً هر نیرو به نسبت جدی بودن خود هم بلحاظ نظرکا و هم به لحاظ عملی می تواند این اصل را هر چند بطور منفرد تعقیب نماید. • اما هر نیرو اگر واقعاً معتقد به تشکیل حزب واحد طبقه کارگر باشد نمیتواند نسبت به سیراندیشه و عمل دیگر نیروها بی توجه باشد. • روشن است که دستیابی به وحدت برنامه و... قطعاً با عبور از دوره مبارزه، مشاوزه و مناصره ایدئولوژیک مشخص و هدف مند معش میگردد. • مشی اتحاد چپ آن بسترو زمینه سیاسی مؤثری است که با مبارزه تئوریک سیاسی برای زدودن انحرافات "چپ" راست و دستیابی به وحدت حزبی ملازمه دارد. • مبارزه ایدئولوژیک در همه اشکال سالم و در راس آن شکل عملی آن شرط ارگانیک شکل گیری، رشد و تدوین و تکامل مشی اتحاد چپ است. • علنیت ایدئولوژیک سیاسی، مناسبات دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود اصول و اهرمهای دینامیسم مشی اتحاد چپ را تشکیل میدهد.

طبعی است که مسئله بر سر آن نیست که مبارزه ایدئولوژیک سیاسی در بریز و امروز وجود نداشته و تنها در مشی اتحاد چپ این مبارزه وجود خواهد داشت. • مسئله اینست که مبارزه ایدئولوژیک سیاسی بریستر شکل بهتری از تحرك سیاسی و تلاش جدیدی برای یازسازی و گسترش در رجی موقعیت و نقش جنبش کمونیستی در صحنه مبارزه سیاسی جامعه ما سازمان یابد و برخورد بخودی بودن آن نقطه پایان گذارده شود. • مسئله اینست که مبارزه ایدئولوژیک به شیوه ولوناریستی، سلطاریستی و اکتیویستی آن یعنی شیوه های یک نیرو

بد لخواه نیروی دیگر را بد لحاظ فکری و علمی وفات یافته تلقی کرده و بر او چوب می‌زند ظرد و نپی شود. ضرورت مبارزه ایدئولوژیک و هدف آنرا شناخت دقیق هدفهای رزم عظیم دارگر، راهها و نقشه های رسیدن به آنها، تاندنیهای عده و مشخص و اشکال و شیوه های آن در هر مرحله از مبارزه طبقاتی و پیشرفت اجتماعی مشخص میکنند. بنابراین مبارزه ایدئولوژیک یکبار برای همیشه صورت نمیگیرد بلکه همواره و بطور مستمر در اشکال و شیوه های متناسب در هر مرحله وجود داشته و خواهد داشت.

مبارزه ایدئولوژیک سیاسی حتی پس از تشکیل حزب واحد طبقه کارگران نیز ادامه مییابد. وحدت برنامه ای به معنای پایان هرگونه اختلاف نظر برنامه ای نیست. با دارا بودن یک برنامه علمی نیز مبارزه برای تدقیق و تنظیم و اصلاح آن ادامه خواهد یافت. در حزب واحد طبقه کارگر به هیچ وجه اندیشه های ایدئولوژیک کمونیستها را حرمت و پویایی باز نخواهد ایستاد. حقیقت هم مطلق و هم نسبی است و هیچ مرتز غیر مابلی عبوری میان این دو وجود ندارد. آنچه نه حقیقت مطلق محسوب میشود وحدت ایدئولوژیک حزب است ولی در عین حال آنچه نه حقیقت نسبی است در رابطه با گسترش واقعیتها چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین المللی مفهوم پیدا میکند. مارکسیسم - لنینیسم راهنمای عمل است و مدام خود در رابطه با شناخت پویا و اخلاق و وضعیتهای جهان و جامعه بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک تغییر و تکامل مییابد و اصول و پایه های آن جزئیات یابلا در گون می شود. اگر چنین است (که هست) اختلاف نظرات داخل حزب نیز قانون مند است. بی جهت نیست که در تمام اساسنامه های احزاب کمونیست بندی مبنی بر تبعیت از اکثریت وجود دارد. وجود این بند خود اثبات این مسئله است که اختلاف نظرها امری واقعی و اجتناب ناپذیر است و هر اختلافی نیز لزوماً اختلاف میان دو ایدئولوژی متخاصم نیست. تاکنون رسم و عادت است که با هم به ارث رسیده بود. چنین بود که اختلاف ایدئولوژیک یا در حزب وجود ندارد و یا اگر وجود داشته باشد اختلاف میان دو ایدئولوژی و طبیعتاً اختلاف ناشی از دو طبقه متخاصم است و چون حزب یا وحدت حول یک ایدئولوژی موجود است دارد. لذا بی برحق (جناب و جریان غالب در رهبری) و دیگری باطل است. این نگرش، استخراج و تصفیه محالفین، انشعاب و مسواری حتی امحاء فیزیکی را در پی داشته است. "اکلیت" حزبی باید دارای حقوق دموکراتیک حزبی باشد و مدام که از تصمیمات سیاسی و علمی اکثریت تبعیت میکنند باید نظرات جزئی و ملی مدن خود را به بحث درون حزب بگذارند.

بدین جهت باید در پی زنده و خلاق نسبت به مبارزه ایدئولوژیک و نقش سازنده آن داشت. طبیعی است که آن مبارزه ایدئولوژیک که تنگ نصرانه اثبات صرف نقطه نظرات خود را مد نظر قرار میدهد. آن مبارزه ایدئولوژیک که با هدف حفظ دایره تنگ سازمانی خود هرگونه تأثیر بر روی راعلا متغی میسازد و مدام بنسب نقاط افتراق خود با نظرات دیگر تکیه کرده و متعصبانه و لجبوانه می شود صحت نظریات خود را به اثبات برساند، آن مبارزه ایدئولوژیک که دیدی انتقادی به نظرات و عقاید خود نداشته و مطلقاً هیچ نکته درستی در عقاید دیگران متصور نیست، "بهره"، آن مبارزه ایدئولوژیک که با شیوه ویدی هژمونستی و برتری طلبانه دنبال شود در حقیقت چیزی جز وسیله ای برای توجیه صفت ها و انحرافات خود نخواهد بود. این نسوع مبارزه ایدئولوژیک که طبعاً عادتها و اخلاقیات خاص خود را پیدا می آورد بنسب خود دکها و تعصبات را پیش از پیش تقویت کرده و مانع سخت تری در راه دستیابی به حقیقت ایجاد میکنند. روشن است که مبنی اتحاد چپ با ادامه مبارزه ایدئولوژیک تعادل جهانی، تبلیغاتی و تخصصی گران راه تنها بر تشاد و افتراق مثنی بوده و به نسیاط و مواضع مشترک فکری و علمی بی اعتناست، رد میکنند. اتحاد چپ مبارزه ایدئولوژیک به نسیاط و ذم و شیوه ای سالم، موثر، سازنده و دموکراتیک برای شناخت و زد و بن ضعفها و انحرافات و در همه اشکال علمی و غیر آن عمیقاً متکی است.

واقعیت اینست که جنبش‌دمونستی ایران در عرصه همبستگی بین‌المللی دارگری و دمونستی نقش درخورو شایسته ندارد. بخشی از نیروهای جنبش‌دمونستی ایران همچنان در پشت درهای بسته فرار دارند. حزب توده ایران ده‌ها سال در روابط احزاب برادر فرار داشته و دارد. در سالهای اخیر سازمان‌ها نیز در پشت سر حزب بدریج در این روابط جای میگیرد. چنین وضعیتی یقیناً به دو عرصه مسایل بستگی دارد:

۱) روابط احزاب برادر طی ده‌ها سال با فرازو نشیب‌های آن چاقانده که طبیعی رسته ضوابط، معیارها و شیوه‌های خاص خود را دارد. مناسبات احزاب برادر در شرایطی حاضر نمی‌تواند آزرند نوسازی که در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی در جریان است برکنارماند. ایسی روابط نیز احتیاج به بازنگری و نوسازی دارد. جنبش‌دمونستی بین‌المللی وجود داشته و خواهد داشت. اما باید همگام با تغییر و گسترش واقعیت‌های زندگی در گستره جهانی و در عرصه‌های ملی مدام خود را تقویت کند و به نحوی خلاق و پویا آن جنبه‌های راه دیگرکنه و ناتوان از درک پدیده‌های تازه است‌فادعانه کنار بند. رفیق میخائیل گارباچف در گزارش خود بمناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر گفته است:

" دوران کمترین و کمترین و حتی دوران جلسات مشاوره بین‌المللی میدننده سپری شده است. اما جنبش‌دمونستی بین‌المللی وجود دارد. تمامی احزاب بطور کامل و پارکشت ناپذیر مستقل‌اند. ما این را در همان ننگره ۲۰ گفته ایم. البته از عادات دهنه فورا خلاصی نیافتیم. اما این امر برود دیگر واقعیتی است مسلم. ننگره ۲۷ هم از این لحاظ مرحله‌ای قصعی و پارکشت ناپذیر بشمار می‌آید. فکر میکنم ما این را در عمل در مناسبات مان با احزاب برادر در جریان نوسازی اثبات کرده ایم.

جنبش بین‌المللی دمونستی همانند خود روند ترقی‌جهان و نیروهای محرکه‌اش بر سرگردد. احزاب دمونست جای خود را در تحولات عمیق سرحد و هن می‌جویند. جنبش‌ترانس‌سویالیستی آنان نوسازی‌میشود و برستراحت‌نسبت به موازین اعتدال، برابر حق و همبستگی صمیمانه‌نه این موازین هم نوسازی‌شده‌اند - انسجام می‌یابد. این جنبش‌از دیا لگ، از هم‌کاری، از هم‌کاری، و از اتحاد با هر نیروی انقلابی، دم‌تراتیک و تری‌خواه دیگر استقبال می‌کند." (۲) (تئوری‌نوسازی: انقلاب ادامه دارد "ص ۸۳ از انتشارات سازمان‌ها)

این گفته‌ها که مسایل رابا زکو می‌کند و عزم قاطع و پارکشت ناپذیر رهبری حزب کمونست اتحاد شوروی را در ایجاد تحول و تحرك در مناسبات بین‌المللی دمونست‌های جهان، به ثبوت میرساند. اما واقعیت‌ها نشان میدهد که جنبش‌دمونستی بین‌المللی دقیقاً و منطلقاً با مناسبات احزاب برادر منطبق نیست. حزب کمونست ۴۶ ملیونی جمهوری خلق چین یعنی بیش‌از نصف دمونست‌های جهان (صرف‌نظر از غل‌آن) در این مناسبات فرار دارند. آنچه که به عرصه دشورما مربوط است باید گفت که هنوز نسل جدید جنبش‌دمونستی ایران بسا همه ظرفیت‌ها و خلاقیتهای آن یا همه صحف‌های خاص دوران نودی آن و همه آن شور و شوق انترناتیک آن بمشایه یک پدیده زنده، واقعی و مستقل از حزب توده ایران درک و لمس نشده است. حزب توده ایران چه در زمان شکل‌گیری ضروری و فانونمند سازمان مادره هم چهل وجه در دهه پنجاه و بیست و در انفسلاب بسهم و سال‌های پس‌از آن و تا کنون بحق مورد رادیکالترین انتقادها از سوی نسل جدید جنبش‌دمونستی ایران فرار داشته و دارد. افراط‌گرایی‌های خاص دوران رشد این نسل و شیوه‌های تند و حتی تخریبی در این بیان زمان و در این بیان بخش‌از صفوف آنها، بهمی‌چوچه خصا‌ها و انحرافات ریشه‌دار حزب در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی و سازمانی آنرا توجیه نمی‌کند. نسل تازه جنبش‌دمونستی ایران مدتهاست در پشت حسرت توده ایران در سایه فرار گرفته است و متأسفانه هنوز آنچه که حزب توده ایران در باره سازمانها و نیروهای

این شکل در همین ما می‌انگهد و ارزیابی می‌کند برای بسیاری از احزاب برادر ملاک و معیار حقیقت محسوب میشود.

اگر این حتم واقع بینانه درست است که " احزاب کمونیستی جای خود را در تحولات عمیق سرحد و قرن می‌جویند . جنبش انترناسیونالیستی آنان نیازی می‌شود . " علی‌الطافه باید شامل حزب توده ایسران و موقعیت ویژه و ناامی مطلق آن در رابطه با جلب همثاری و هماهنگی نیروهای سیاسی مترقی ، انقلابی و کمونیست میهنمان (بجز سازمان ما آنهم بخشی از آن) باشد . تا زمانیکه حزب توده ایران با همان شیوهها و دیدگاهها و مواضع سیاسی تئوریک و سازمانی واد غاها پیش‌حرکت میکند محال است که تغییر مثبتی در وضعیت و جایگاه آن در میان توده های مردم ایران و نیروهای ترقی خواه کشور وجود آید . و متاسفانه حزب توده ایران تاکنون استعداد و آمادگی ار خود نشان نداده است که بتواند جایی در تحولات عمیق سرحد و قرن برای خود پیدا کند .

۲. اما آنچه که به‌عصره علمی وضعیت جنبش کمونیستی ایران مربوط است مشخصا و مستقیما در حوزه و وظایف و مسئولیت‌های همه کمونیست‌های ایران است که راه برون رفت از این وضعیت را بیابند . تجربه نشان میدهد که تا زمانی که چنین شرایطی یعنی پراکندگی ، تضعیف انرژی‌ها و تخفیف مداوم پند یگر ادامه دارد جنبش کمونیستی ایرا با قادر نیست مواضع واقعی غلبه دار گروه توده های مردم ایران را حتی امدد و براملتربه جنبش کمونیستی و دارگری و سایر جریانات انقلابی و دموراتیک و رهائیبخش بشناساند . سازمان مادرانلهای گذشته (پسرینی جنبش مداتیان خلق ایران) با بسیاری از جنبش‌های مارکسیستی - لنینیستی ، انقلابی ، دموراتیک و رهائی بخش در جهان دارای روابط نزدیک و همکارانه‌ای معین بوده است . وضع تفره در صفوف جنبش کمونیستی ایران و بی توجهی سازمان ما نسبت به حفظ گسترش این روابط و همکاریها ، این جنبش‌ها و ویژه نسل جدید آنرا اعلاما از بهره گیری از همکاری و اتحاد و تجارب معینی محروم کرده است . بیخیا یافتن شکل مناسبی از تمرکز انرژی و نیروهای جنبش کمونیستی ایران برای پاسخگویی به ضرورت مهم با سازمانهاست بین المللی آن قطعا میتواند راهگشای موشی برای یافتن جای مناسب خود در تحولات عمیق سرحد و قرن باشد .

مشی اتحاد چپ آن شکل و شرایط مناسبی است که مستقیما در خدمت این امر مهم و حیاتی قرار دارد .

اتحاد چپ، نیسروها و مواضع مشخص

آنچه گفته شد بدون شناخت نیروها و مواضع مشخص و نشان دادن طریق هم‌ارزان مواضع نمیتواند مفید و موثر واقع شود . نیروهای جنبش کمونیستی ایران صرفنظر از نقش و اهمیت هر یک از آنها عبارتند از : سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ، سازمان فدائیان خلق ایران (پیروان بیانیه ۱۶ آذر) ، سازمان آزادی‌نار (فدائی) ، حزب دموراتیک مردم ایران ، حزب توده ایران ، سازمان دارگران انقلابی ایران (راه دارگر) ، جریانات منشعب و منفصل از حزب توده و اقلیت و برخی گروهها و محافل مشابه . این نیروها در مجموع غیرمقتضای اقتشاش‌های نظری ، نسبت بهم دارای مواضع و مرزبندیهای معینی میباشند . آنچه که به بحث مایعنی مشی اتحاد چپ و مسئله وحدت جنبش کمونیستی مربوط است بطورفشرده و موجز یاد و شعارمشخص میشود : از یسو حزب توده ایران با ادعای حزب طرازنوبین طبقه دارگرا ایران ایستاده که از شعار " وحدت در حزب واحد طبقه دارگر " دفاع میکنند و سازمان ما نیز با حتم " قطعنامه مبارزه در راه وحدت . . . مصوب پنجم وسیع‌رکنار حزب توده ایران مراد ارد . شعار " وحدت در حزب . . . ملهم از دیدگاهی است که حزب و سازمان ما را در عراز " پلا " می‌شناسد و بقیه رایه دخول در این حزب که احتمالا حزبی واحد از سازمان و حزب توده است (در حقیقت همان حزب توده ایران است) فرامیخواند . از سوی دیگر بقیه نیروهای جنبش کمونیستی ایستاده اند که در برخورد با امر وحدت با شعارهای " تشکیل حزب طبقه دارگر " ، " تبدیل حزب طراز نوبین طبقه دارگر " و طرح د فنی تران " تشکیل حزب واحد و فراگیر طبقه دارگرا ایران " شناخته میشوند . در سازمان ما نیز بر روی مخالف با قطعنامه وحدت مصوب پنجم وسیع معتقد به تشکیل حزب واحد و فراگیر طبقه دارگرا ایسران است .

در رابطه با سیاست اتحاد عمل سیاسی میان نیروهای جنبش کمونیستی مرزبند یها مشخص تر و کاملاً حد تراست. حزب توده ایران طی سالهای پس از شکست اعلام کرده آماده است با همه جریان‌ها یا شده البته به استثنای مجموعه جریان‌ها انشعابی و انضالی از حزب آنها را. و از دکان سیاسی میخواند. همداری و اتحاد عمل داشته باشد. روشن است که حزب و همچنین سازمان ما اتحاد عمل سیاسی را نه پیشاپه یک مثنی و سیاسی عمومی در رابطه با همه نیروهای بلکه با مستثنی کردن خود و قابل بودن وحدت همه جانبه بین خود، برای تأمین وحدت فکری و سیاسی باقیه حول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری مطرح ساخته اند. (۱) اما سایر سازمانها و جریان‌ها جنبش کمونیستی همواره اعلام کرده اند که حاضر به هیچگونه همداری و اتحاد عمل سیاسی با "حزب" نیستند. پایه اصلی استدلال نیروهای که اتحاد عمل با "حزب" را رد میکنند این است که هر تاریخی "حزب" به سرآمده و حزب توده ایران پیشاپه حزب صبه دارگر در پی شکست سالهای پس از کودتای ۲۲ نابوده شده و آنچه امروز تحت این نام فعالیت میکند تشکیلاتی است که اپورتونیسم و رفرمیسم در آن "نهادی" شده است و لذا هرگونه همداری با آن پسه احیا و تحکیم موجودیت چیزی منجر خواهد شد که به نظر آنها باید از سرراه طبعه دارگرایران کنار رود. در عین حال صیف مخالفین حزب بطور روشن تریا تأکید سخت تری بر این اصل پای می فشرده که هرگونه همکاری و اتحاد عمل سیاسی با حزب توده ایران مستلزم اعتراف آشکار و مبول انحرافات راست روانه اپورتونیستی و رفرمیستی حزب در انقلاب بهمین و سالهای پس از آن و ارائه یک نقد رادیکال و انقلابی از بنیانهای تشکیل، دیدگاهی و پراتیک آن است.

آیا در این خواست مخالفی حزب و در این شرط مصروحه از سوی آنها حقیقتی نهفته است؟ در برخورد با این خواست بهتر است نگاهی به تجربه موفق و بسیار آموزنده یک حزب از احزاب برادر یعنی به تجربه کشور لوجک السالوادور و نخر حزب کمونیست آن بیندازیم. شفیق خورخه هندل دبیر کل حزب کمونیست السالوادور در مقاله نوشته "بدرت، سرشت راه انقلاب و اتحاد چپ" تجربه حزب کمونیست السالوادور را در رابطه با پررزاری اتحاد چپو دفاع سیستما تیک و موقعیت آمیز از آنرا چنین بازگو میکند:

"... آنگاه که در بررسی مسئله تنهایی جریان سازمانهایی که از حاشیه حزب کمونیست برمیخیزند توجه میکنیم، مضمراست دچار این اشتباه شویم که تصور کنیم؛ "از طریق یک نبرد انرژیک آید ثولویک و سیاسی بر ضد چپروی، این گروههای چپ رونایید خواهند شد یا به سطح سازمانهایی بی اهمیت تقلیل خواهند یافت." این پندار را مریی لا تین شکست خورده است. این تصویر به نایدیدی سازمانهای "چپ رو" و نه به اتحاد نیروهای انقلابی، بلکه به درگیری احزاب کمونیست با سایر سازمانهای انقلابی انجامید و گرایش های رفرمیستی در صفوف کمونیستها را تعویت کرد و هیچ سهمی در پخته ساختن حزب نداشت. اگر درک ما از پختگی نه سن، بلکه در زیافت صحیح زندگی پیراهونما، و اهمیت اجتماعی و سیاسی که در آن توان تغییر، شکل میگیرد، باشد، در مواردی متعدد، برخی از این سازمانهای "چپ رو" نه تنها از احزاب کمونیست بیشتر رشد کردند، بلکه همچنین پیش از آنها به کمال رسیدند و دارگران و سایر طبقات و اقشار را به پیروی در انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی رهنمون ساختند. این سازمانها به احزاب م. ل. که ساختمان سوسیالیستی را رهبری میکنند تبدیل خواهند شد و می شوند." (۲) (مر ۱۴ تأیید از من است.)

و همچنین: ".... شایان توجه است که طی چند دهه گذشته احزاب کمونیست توان بسیاری در رسیدن به تفاهم با همجواران نشان در راست نشان داده اند، حال آنکه در مقابل، ما در بیشتر موارد قادر نبوده ایم

(۱) - در مقاله مندرج در بولتن ۱ این دیدگاه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

(۲) - باید توجه داشت که منظور ما تجربه حزب کمونیست السالوادور است نه تجربه سازی نیروهای "چپ رو" با نیروهای جنبش کمونیستی ایران.

ده با همجواریانمان در چپ روایت و اتلافهای ترفیخواهانه استواری ایجاد نمائیم. ما مالا سایه روشن های نیروهای مترقی راه در راست ما قرار دارند، خاستگاه آنها، اهمیت و غیره را درک می کنیم، اما در ارتباط با آنها که در چپ قرار دارند، فادریه درک پدیده موجودیت و خصایص آنها، اهمیت تاریخی آنها و وظایف خویش در قبال آنها نیستیم. ما کمونیستهای آمریکای لاتین برای درواری طولانی یک خط متجانس و سیستماتیک برای اتحاد تمامی نیروهای چپ، از جمله چپ مسلح نداشته ایم. (ص ۱۱ تأیید از من است)

وی ضمن اشاره به "اشتباهات بسیاری که تپیک چپ روی" در صفوف نیروهای چپ است و توجه به ظرفیت و استعداد آنها در غلبه بر این ضعفها چنین نتیجه میگیرد: "خدمتی درست کمونیستها برای اتحاد چپ میتواند تصحیح این اشتباهات چپ روانه را شتاب بخشد یا به آن مدد رساند. اما کمونیستها فادریه ایقایی این نقش نیستند اگر خوب اشتباهات راست روانه فرمیستی خویش را اصلاح ننمایند." (ص ۱۲ تأیید از من است.)

وی درباره نقش و عملکرد حزب کمونیست السالوادور در شکل گیری مشی اتحاد چپ چنین میگوید: "ما در مناظره شرکت میشیم و همزمان پشتیبانی خویش از وحدت چپ را اعلام میداریم و مناظره مادر چارچوب مبارزهای مشخص برای انتساب این اتحاد انجام میگیرد. حزب کمونیست السالوادور از این اعتبار برخوردار است که برای نخستین بار پرچم اتحاد چپ را برافراشت و از آن پنحو سیستماتیک دفاع نمود." (ص ۱۵ تأیید از من است)

آیا حزب توده ایران که پیشاپیش همه، "سایر" سازمانها به اتحاد فراخوانده است تجربه موفقی حزب کمونیست السالوادور را بیابانسته است یا تجربه مورد انتقاد و صریح این حزب را؟ علت اصلی نادانی مطلق حزب درد عیبهای مشرریه آشپس و در پیش گرفتن همکاری و اتحاد عمل نه در خارج حزب بلکه در خود حزب توده ایران نهفته است. زیرا که این حزب در یکی از بزرگترین آزمون های پیکار سیاسی، اجتماعی و طبقاتی میهن ما یعنی انقلاب بهمین و سالهای پس از آن کاملاً شکست خورده اما تاکنون نتوانسته است یک جمع بست علمی و انقلابی از تئوری و پراتیک خود و تصحیح خطاهایش ارائه دهد. مهمتر از این، برخورد سنتاریستی-دگماتیستی و فرمونیستی حزب در رابطه با سایر سازمانها و بهره گیری نابجا از مناسبات با احزاب برادر، ناتوانی از ارائه یک مشی سیاسی انقلابی، ناتوانی در زمینه تامین حضور خود در داخل کشور و بالاخره ناتوانی مفرط حزب در برخورد موکراتیک با مسایل و اختلافات فکری و تشکیلاتی درون حزبی، مجموعه عواملی هستند که بی اعتمادی به حزب و بی اعتباری آنرا تداوم میدهند. به این دلایل فادریه ایقایی هیچ نقری مشتی در تصحیح اشتباهات چپ روانه در صفوف جنبش کمونیستی ایران نبوده و نیست. اما حزب کمونیست السالوادور توانست با برخورد انتقادی رادیکال نسبت به خطا و انحرافات فرمیستی اش نیروی محرکه اتحاد چپ شود و پنج سازمان سیاسی و انقلابی از جمله حزب کمونیست رادریجه "فارابوند و مارتی" متحد شدند و رفیق خورخه هندل نیز یحق در رأس آن قرار گبسرند.

در اینجا ضمن رد آن تمایلاتی در صفوف جنبش کمونیستی ایران که تفاوتی بین اتحاد رادیکال و انقلابی از خود با "استغفار" و "ثوبه" قایل نمیشوند، باید پذیرفت که خواست مخالفین حزب برای تغییر روش و عمل حزب کاملاً ضروری فاونمند است. بعلاوه از لحاظ سیاسی و عملی اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان، ادیبان، هنرمندان، شاعران، متفکرین و محققین و... هواخواه جنبش کمونیستی و آرمانهای سوسیالیسم و آزادی میهن ما در مخالفت با "حزب" مدام بر طیف نیروهای مخالف آن در جنبش کمونیستی ایران اعمال تاثیر میکنند. آیا میتوان به این خیل عظیم جامعه فکری ایران بی اعتنا بود؟ آیا میتوان به شناخت تجریمی توده های وسیع خلقی ایران و تفاوت آنان از حزب توده ایران بی اعتنا بود؟ آیا میتوان به این وضعیت عینی و ذهنی بمشابه یک واقعیت مسلم بی توجه بود؟ بدون شک خیر! اما آیا میتوان صرفاً با این واقعیت تعجب کرد و نقش عامل ذهنی و شیوه های برخورد نیروهای دیگر با حزب را اصلاً به حساب نیاورد؟ البته عامل

تعیین کننده خود حزب است* این حزب توده ایران است که باید ظرفیت و آمادگی لازم برای تصحیح خطاهای تئوریک، سیاسی و پراتیکی اش نشان دهد* پافشاری بر این مسئله پافشاری بر این حکم نیست است که:

" همه احزاب انقلابی که تاکنون تأیید شده اند به این خاطر بوده است که در دام خود بینی افتاده قادر به درک منشأ قدرت خود نگردیده و از بحث روی ضعف‌هایشان هراس داشته‌اند*"

اما در عین حال نیروهای دیگر جنبش کمونیستی ایران نمیتوانند بصره خطاها و تاواناتی‌هایشان را در تعیین یک خطمشی درست در رابطه با حزب توده ایران نادیده بگیرند* مشی اتحاد چپ پروسه ای از اشتراک مساعی سیاسی و مبارزاتی علیه دو تدم مشترک است که میتواند طسی الاصول دربرگیرنده حزب توده ایران نیز باشد* مادام که هر نیرویی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم به پراتیک مبارزه سیاسی (در هر محدوده ای) علیه رژیم ارتجاع و استثمار سرمایه داری اولامه دهد بهیچوجه نمیتوان و نباید موجودیت آنرا انکار کرد* اگر مسئله بگونه ای اصولی و مسئولانه مورد توجه قرار گیرد و اگر صرفاً بگونه ای سیاسی و اعتباری برخورد نشود لزوماً میباید چند نکته متدیک و منطقی زیرامورد توجه قرار داد:

- آیا حزب توده ایران صرفنظر از میزان نفوذ و عمل آن بعنوان یک سازمان سیاسی مارکسیستی وجود خارجی و عینی دارد؟ روشن است که تاکنون هیچ سازمانی این واقعیت را انکار نکرده است. انکار واقعیت خود توهی از اپورتونیسم و بدترین نوع آن است*

- آیا حزب توده ایران جزوی از نیروهای جنبش کمونیستی ایران بحساب می‌آید؟ در این رابطه گرچه ایهام و اغتشاش و تدریج‌های عصبی وجود دارد اما هیچیک از نیروهای جنبش بطور صریح حزب را بشناسد یک سازمان غیر مارکسیستی تلقی نکرده و یا آن بعنوان یک سازمان بپروژوئی و خرده‌پروژوئی (یعنی سازمانی که خارج از محدوده ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی قرار دارد) برخورد نمیکنند* این صیف مخالفین حزب در جنبش کمونیستی ایران حزب را در چهار انحرفات و خطاهای دکاتیستی، سکتاریستی، اپورتونیستی، فرمستی و غیره میدانند خود گویای این حقیقت است که معیار سنجش‌ها مولات مارکسیستی است*

- آیا برای تغییر و اصلاح حزب باید آنرا افشا و طرد کرد و یا درست این سیاستها و شیوه هامؤثرترین راه برای درهم شکستن ضعفها و انحرفات فکری و سیاسی و سازمانی حزب بوده است؟ طبیعی است که سیاست به درباریختن سایر جریانات جنبش کمونیستی سیاستی بودخانه است که مربوط به دوره بیماریهای بودخانه چپ روی است* در واقعیت آنچه که از تبلیغ و ترویج نیروهای جنبش در برخورد با حزب دیده میشود علی‌الافاعده از " درهم شکستن تفکر توده ای"، " دستگاه نظری و عملی حزب"، " دکاتیسم فرصت طلب" و " سخن میرو" طبیعی است که این فرمولها ظرفیت اصلاح پذیری کسانی را که به اصطلاح به این تفکرات و نظریات و متدها آلوده اند علی‌الاصول تأیید میکنند* اگر اینطور است در این صورت مدافعین طرد حزب باید روشن کنند که چه رابطه ای میان " مبارزه در راه زدودن انحرفات" و پراتیک مبتنی بر بایکوت و طسرد برقرار میکنند؟ مگر نه اینست که سیاست " بایکوت" به آنچه که آنان، " سکتاریسم پنهان شده در هر پرده فریادهای وحدت طلبی" میدانند مجال مظلوم نمایی و فریبکاری میدهد؟ مگر نه اینست که مدافعین سیاست بایکوت برای کشودن چشمان " آلودگان به تفکر توده ای" ابتدا باید پرده ساتر وحدت طلبی را در جریان پراتیک مبارزه سیاسی کنارزنند؟ و یا لاخره آیا میتوان امر مبارزه بیکبار رژیم خمینی و ضرورتهای میسم این مبارزه را با تاتیک " بایکوت" پیوند زد؟ سیاست افشله و طرد نمیتواند و نتوانست پاسکوی این مسائل باشند*

- آیا سیاست بایکوت و طرد " حزب" سیاست نجات بخش و متحد کننده نیروهای جنبش کمونیستی ایران است؟ این ادعاه مسئله مرزی بحرانها و بن‌بستهای جنبش کمونیستی ایران ناشی از وجود حزب توده ایران و یا تفکر " توده ای" است ادعای نادرست، انحرافی و فریبنده است* طیف چپ جنبش کمونیستی ایران

بهیچوجه از مسئولیت خطاها بیسربرائیت. مسئولیت خطاهای مادرخطمی و پرتانه سالهای ۶۰ و ۶۱ سازمان مامختصا برعهده ماو نه هیچ کس دیگری است. ما این مکتانیم رابه تجربه زنده خودمان بیاتمام وجود لمس کرده ایم. البته نمیتوان تاثیر نیروهای سیاسی راروی یکدیگر منکرشد اما بهیچوجه نمیتوان علل ضعفها، ناتوانیها و خطاهای خود رابه عامل بیرون از تفکرو عمل خود نسبت داد. وجود تجربه تلخ انحراف پراست سازمان مایحی بزرگترین سازمان جنبش کمونیستی ایران و ملحق شدن به تشروری و پراتیک حزب توده ایران، روانشناسی بیم و نگرانی راتفویت درده است. این روانشناسی بر بنیان های دیدگاهی و متدیک نسل جدید جنبش کمونیستی ایران نه بنیوه خود خاوی ریشه های فوی دکلماتیستی و سکتاریستی بوده و مناسفانه هنوز از آن خلاص نشده است مشخصا تاثیر گذاشته و میگردد. درهسر سان این فکرو روانشناسی دلبره و ترس خمره با سکتاریسم و دکلماتیسم، چنانچه تصحیح نشود، میتواند تا حد فراحق توطئه و نقشه های ماجراجویانه علیه دیگر نیروها پیش برورد.

در مصوفو نیروهای مخالف "تفکر توده ای" حتی با اشتراك نظر و مواضع حول سیاست پایتوت حزب، تاشون یک سیاست متحد کننده، یک تجربه اعتماد بر انگیزو حتی زودگذر نیز ا راهه نگردیده است. اصولا مقوله "تفکر توده ای" و مبارزه همه جانبه برای غلبه بر آن خود موهله ای کشدار، مطلق و غلا نامشخصی است. سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) علاوه بر حزب توده ایران و سازمان ما، سازمان فدایا پیرو بیانیه ۱۶ آدر و حتی سازمان آزادی دار (فدائی) رابلحاظ نظری جزو "ضیف توده ای" می دانند درحالی که دو سازمان اخیر خود در موضع "پایتوت" فرار دارند.

سیاست پایتوتو طرف حزب سیاسی یاسیف و بی سرانجام است. نحوه برخورد سایر نیروها با چند انشعاب و انفصال در حزب طی دوسه سال اخیر و ایجاد شدگان گو پای این مدعا است. بنابراین سیاست غرد حزب سیاسی صرفا سلمی و نه ایجابی و بی چشم انداز است. این سیاست حتی طرف کنندگان را متحد نمی کند و ندرده است.

— آیا آنچه که در سالهای اخیر میان سازمان و حزب وجود دارد اتحاد عمل سیاسی دوجانبه نامیده میشود؟ آیا این همکارها نمونه ومدل یک اتحاد عمل دوجانبه و قابل تاسی است؟ در پاسخ باید گفت که مناسبات سازمان و حزب نه در چارچوب " وحدت همه جانبه " مصوب پلوم وسیع فرار دارد و نه در چارچوب اتحاد عمل سیاسی دوجانبه. این مناسبات طی سالهای اخیر جبراً از مواضع " درراه وحدت " مصوب سال ۶۰ و پلوم وسیع ۶۵ عقب نشسته است اما نتوانست به سطح یک اتحاد عمل سیاسی با مختصات مشخصاتسی که در این مقاله مورد بررسی فرار گرفته است انتقال یابد. این پدیده مشخصا ناشی از عملکرد دودیدگاه و دوشیوه برخورد در مسایل مورد اختلاف میان سازمان و حزب و محصول نوعی تعادل و توازن این دودیدگاه در رهبری سازمان است.*

اتحاد عمل سیاسی اگرچه در راستای تأمین وحدت برنامه ای، سیاسی و سازمانی فرار دارد اما روند مشخص وحدت نیست. اتحاد عمل سیاسی هم چنین با اصل و سیاست " اتحاد - انتقاد " درهغه اشکال آن و در راس آن شکل " علی مبارزه ایدئولوژیک سیاسی یحوی ارگانیک ملازمه دارد. آنچه که به امر " وحدت همه جانبه " و علل نادانسی قابل آن مربوط است در مقاله قبلی مندرج در بولتن ۶ مورد بررسی فشرده فرار گرفته است. اما آنچه که تاشون در ناراست اصل " اتحاد - مبارزه " در رابعد میان سازمان و حزب صورت گرفته در سطح بسیار محدود و بیجانی (به دلیل مخالفت با این اصل توسط مدافعین " وحدت " یا حزب) هاکان در جامیزند. چنین است که اتحاد عمل سیاسی میان سازمان و حزب را بهیچوجه نمی توان نمونه ومدلی از اتحاد و همکاری قابل تاسی درراه وحدت جنبش کمونیستی دانست. آنچه که در سالهای اخیر میان سازمان و حزب وجود داشته و دارد مناسباتی بیخایت لغزان، ناتوان و یحران را است نه انرژی زا و متحد کننده. این داملا مغایر را روح و هدف اتحاد عمل سیاسی دوجانبه و یک چند جانبه است.*

* زیر نویس در صفحه بعد

بهرحال این هاسایل و مشکلات و شرایطی است که دربرابر مشی اتحادچپ مراد دارد • تجربه زندگی پیش از این نیز به همه ما آموخته و می آموزد که با اقتداساتی از قبیل بایکوت و نفی و یا اتحاد عمل ها و همکاریهایی یکسویه، بیجان و انرژی گیر نمیتوان درراه وحدت نمونستهای ایران و پالایش صفوف آنها از انحرافات فئری و سیاسی و سازمانی رزمید • تجربه همچنین درک ما را از مفولاتی نظیر " اتحاد " ، " وحدت " ، " همکاری و همیاری " ، " مبارزه " و " اتحاد مبارزه " هرروزه صیقل داده و میدهد • امروز به روشنی درک مینماید که فرمول یا " وحدت یاد شمنی " تاجه اندازه تنگ نظرانه و بد مزاج واقعیت ها و نیازهای مبارزه سیاسی و انقلابی است • امروزه روشن تر از هر زمان درک مینماید که چگونه میتوان ضمن تحقق عدلاری و اتحاد عمل در مبارزه مشترک ، سنگین ترین و جدی ترین مباحثات و مبارزات ایدئولوژیک را نیز به پیشبرد و هیچیک از این دو نمیتواند و نباید در تقابل دیگری سد و مانع ایجاد نماید • آنچه که بطور فشرده مورد بررسی فراداده ایم عنق و کثسه مشکلات و شرایطی که دربرابر ما قرار دارد را نشان میدهد • اگر مجاز نیستیم از واقعیات مشخصه که دربرابر ما قرار دارد بچاره بجهیم و اگر مجاز نیستیم بجای واقعیتها آرزوها و تمایلات ذهنی و آرادای خود را مینا قرار دهیم باید بزرگی مسایل مطروحه در مسیر هموار کردن راه تحقق کامل مشی اتحادچپ یا سخی مشخص داشته باشیم •

دربرابر همه ما چهار شق واقعی وجود دارد :

۱- مشی اتحادچپ را رها کنیم و به وضع موجود ادامه دهیم ! این البته بمعنای نادیده گرفتن نقش عنصر پیشرو و نقش های مسئولانه همه مادر برخورد با پراشدگی و تفرقه موجود و مشخصا تکلیف به روند خود بخودی است •

۲- اتحادچپ بوجود مشارکت نیرو و جریان مشخص منوط شود ! بعبارت مشخص تر اتحادچپ بدون وجود و مشارکت حزب توده ایران مردود است •

این شق نیز برای سازمان ما چیزی جز تکلیف به وضعیت عینی موجود نیست و یغیان نقش و تاثیر سازمان ما را در تغییر وضعیت تفرقه حاکم بر کل جنبش نمونستی ایران به حداقل میرساند •

۳- اتحادچپ با وجود و مشارکت حزب توده ایران مردود بوده و غرض از اتحاد عمل دو جانبه در گرو عدم همکاری با حزب است ! این شق نیز در وضعی که اکنون برضیف چپ جنبش و با ننتیجه برزل آن حاکم است تغییری اساسی بوجود نخواهد آورد • این تجربه تاکنون بوقوع نیویست و حتی در صورت ایجاد چنین اتحادی یغیان نمیتوان از ظرفیت و توان همه نمونستهای برخوردار شد • این همان مشی بایکوت است که نادریستی آن در صورت پیشین مدلل گردید • این مشی به رشد و افخ بپینی در صفوف نیروها کمک نمی کند ، به انحرافات و دیرپا امانت ادامه حیات میدهد و در عمل نیروهای رزمنده در راه وحدت نمونستهای میهنمان را تضعیف و ناتوان میسازد •

یاد خره ۴- اتحادچپ مسروط به هیچ شرط و میدی جز دشرد و پایه عمومی و اصلی آن یعنی ایدئولوژی مارسیسم - لنینیسم و استریاسم ریالیسم پروتری و پدیرتن و فعالیت عملی برای تحقق صلح ، آرادای و سرنگون رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیست •

تنها پارعبایت این اصل است که شرایط لازم و کافی برای پاکبیری مشی اتحادچپ میتواند فراهم شود • همانصورتیکه قبلا گفتیم تحقق مشی اتحادچپ ، خود با هزاران مانع و مشکل روبروست • برای پیشروی پسوی تحقق کامل مشی اتحادچپ باید آگاهانه گامهای واقعی متناسب با این مشکلات و تناقضات برداشت • اگر حرکت را از نقطه صفر و یا چیزی نزدیکه آن آغاز کنیم باید موارد زیر را بگیریانه به اجراء آوریم این موارد به عنوان پیشنهاد به سازمان ارائه می شود :

۱- سازمان ما چه بطور رسمی و علنی و چه بطور رسمی و غیر علنی از یکایک ساز مانهای جنبش نمونستی

* زهرنیس از صفحه قبل - از برداختن به همه وجوه مؤثر در این زمینه و نقش حزب توده ایران صرف نظر شده است •

ایران پیگیرانه دعوت بعمل میآورد که بطور مستقیم، بلاواسطه، جداگانه و یا جمعی و در هر سطحی که پیشنهاد داده میشود به مذاکره، گفتگو، مناظره و تبادل نظر بپردازد.

۲- این شماره نمیتواند حول مسایل اتحاد و چنانچه و چند جانبه و جستجو برای برون رفت از تفرقه سیاسی نیروهای جنبش کمونیستی، تبادل درکها و دیدگاههای متقابل، ارائه پیشنهادات واهر مسئله و موضوع مورد علاقه که گفتن و شنیدن آنها لازم تشخیص داده میشود، صورت گیرد.

۳- این شماره ها و تبادل نظر هامشروط به دستیابی به هیچ جمعبندی و قرار کلی و یا جزئی مشترک و هیچگونه ضمانت اجرایی نیست.

۴- عیادت گفتگوکننده از سوی سازمان باید به مشی اتحاد چپ مارکسیستی - لنینیستی و به برخورد - دمکراتیک و برابر حقوقی همه نیروهای جنبش معتقد و پایبند باشد. هرگونه برخورد هرزمنیستی، دنباله - روانه و یا دپلماتیک از پیش محکم به شست است.

گاههای بعدی موقوف به برداشتن گامهای نخست است. طبیعی است که باید مشخصات " اتحاد چپ " به لحاظ ساختار سازمانی، شکل و شیوه های خاص فعالیت آن نیز روشن گردد. این مهم میتواند و باید با مشارکت و همفکری نیروهای شکل دهنده آن صورت گیرد. ارائه پیشنهاد در این زمینه ها هنوز نیساز روز نیست. آنچه که امروز اهمیت تعیین کننده دارد مبارزه و دفاع پیگیر از اید و سیاست " اتحاد چپ " است.

بنابراین اگر چه توده های وسیع مردم و اعمال اراده و اتوریته آنان بر عنصر پیشرو و فعالیت فکری و عملی آنان همواره تاکید بورزیم بدین شک قادر خواهیم بود که روند اتحاد و مبارزه در جنبش کمونیستی ایسبران را با اطمینان و استواری در پیش گیریم. نیروی آگاهی، مشارکت و قضاوت توده های مردم مشت همه فرصتطلبان و سیاست بازان و همه کسانی که همواره برای خود " زحمت " رهبری کردن و برای بقیه افتخار رهبری شدن قائل اند را باز و باز تر خواهد کرد.

* * *

اگر عمیق تر و همه جانبه تره و واقعیتهای موجود بنگریم یقینا بسیاری از آماجهای مشترک سیاسی، تئوریک و عملی و تکنیکالی را بطور بالفعل خواهیم یافت. بعلاوه پیوند های تاریخی، سیاسی، علائق مشترک انقلابی، وابستگی ها و تمایلات عاطفی، اهداف مشترک مبارزاتی میان سازمان ما با سایر نیروهای نسل جدید جنبش کمونیستی ایران وجود داشته و دارد. علائقی که ریشه در پیکارهای تنگاتنگ مشترکمان داشته و برای همیشه بخش جدائی ناپذیر زندگی سیاسی بسیاری از ما را تشکیل میدهد. این پیوند های دیرین بستر مناسب همکاریها و اتحاد عمل های دو جانبه و چند جانبه مشخص و معین میباشد.

بنابراین علاوه بر حرکت از نقطه صفر، سازمان قادر است بر پایه خوش بینی انقلابی مبتنی بر حقایق بسیار و بالندهای که امروز در صفوف جنبش کمونیستی ایران به چشم میخورد، در راه تحقق کامل مشی اتحاد چپ مارکسیستی - لنینیستی تلاش خود را از نقطه ای بمراتب بالاتر، برای اتحاد های دو جانبه و چند جانبه آغاز کند.

عبدالله

عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی

در خلاصی از عادات کهنه

مقدمه

حقیقتین شماره بولتن کنکره، با طیف گسترده تری از عقاید و نظرات موجود در سازمان انتشار یافت و این بیانگر آن است که بولتن کنکره در روند تثبیت خود، پایه های وسیع تری یافته است. در عین حال انتشار عفت شماره بولتن این امکان را پدید آورد که راه طی شده بوسیله آن، در پرتو تجارب کسب شده، به منظور "صحیح مسیر" و تدقیق سمتگیریهای بولتن، مورد بررسی قرار گیرد، نتایج کسار جمع بندی شود و وظایف تازه تدوین گردد.

برای استخراج نتایج و تدوین وظایف تازه، نخست باید بر مرحله تامل جنبش و سازمان و وظایف مشخص ناشی از این مرحله تاملی، بحث نمود:

رفیق مهید بد رستی در مقدمه مقاله اس در بولتن ۵ تاکید نمود که اکنون بعد از شکست انقلاب پهن، جنبش در مرحله "تجمع قوا"، جمع بندی در سها و تجارب انقلاب پهن و "تدارک تحریف آتی" قرار دارد. این جمع بندی را باید با ارائه جمع بندی دیگر از مرحله تامل سازمان و سپس با بررسی رابطه ایند و در نهایت با استخراج و شایف مرحله ای تکمیل کرد:

امروزه در حالی که جنبش کمونیستی ایران در بحران عظیم خود پاریت شکست عظیم و فاجعه بسیار برنامه ای و استراتژیک را حل میکند، پراکندگی فخری و سازمانی منحصه اصلی آن بوده و بحران اجتناب ناپذیر ناشی از شکست برنامه و انقلاب، مجموعه جنبش را در بر گرفته سازمان ما بنیابه بزرگترین و محترترین گردان این جنبش، در راه پیمایی در مسیری که "باید" به تشکیل حزب واحد و فراگیر طبقه کارگر ایران وارد مرحله کیفی جدیدی شود، در شرایط عدم حضورین "ثقل مطلق"، در مقام "ثقل نسبی جنبش کمونیستی ایران" در فرساختن راه و در نقطه باز تبیین بنیانهای برنامه ایستاده است. محفظ سازمان بنیانه ثقل نسبی جنبش، پرافراستن پرچم سازماندهی حرد عمه کمونیستهای ایران بسسرای دست یابی به "برنامه" و پایه ریزی برای حضور مؤثر در برآمد آتی جنبش حلقان حلقه هایسی است که چسبیدن به آنها، پیشروی در راه طبقه کارگر راه امروزه در شعار "بسوی حزب" و بنیوان مقدمه طبیعی آن در شعار "اتحاد چپ" متجلی است، تضمین میکند. و تحقق این سه ممکن نخواهد بود مگر آنکه شعار سه وجهی و در عم تئیده "علیت، قانونیت و گسترترین پراتیک با مضمون تدارک" را راهنمای تنظیم برنامه عمل خود قرار دهیم.

تحقق بیشتر پیرامون این شعار، پیوند آنها با وظایف ناشی از مرحله تکاملی جنبش و سازمان روشن میکند:

۱- برای آنکه قوای پراکنده را مجتمع سازیم، باید ثقل نسبی و عملاً موجود آن یعنی سازمان را حفظ کنیم و برای حفظ سازمان تکیه به اصل "قانونیت" دریز ناپذیر است. برای آنکه تکیه بر "قانونیت" مسا را به "در جازدن" و بورکراتیسم نشانند، باید با درک بورکراتیک از قانونیت مبارزه کنیم و در عین حال با سخن و من طلبی مرز بندی نماییم. ما با طرح شعار "پیش بسوی کنکره" به سمت مای ترین مظهر قانونیت گام بر میداریم و به این ترتیب با درک بورکراتیک از مقوله قانونیت مرز بندی می کنیم و عمرمان، با تاکید بر قانونی بودن ارگانهای موجود در تصامیم رهبری سازمان، با درک انحلال طلبانه ای که تنها ارگانهای برآمده از کنکره را قانونی میداند و به پهنانه "حود پرگار" بودن کمیته مرکزی، اتوریته آنرا مورد سوال قرار می دهد مبارزه می کنیم. کمیته مرکزی تا زمانی که با حرکت راستای کنکره و حد اکثر د مکرسی ممکن، در راه نفی خود و "مرتفع" شدن به تراز بالاتر و "قانونی" تر حرکت می کند قانونی

است. چنین است درک جامع و مانع از "قانونیت"، درکی که از یک سو با اندیشه مشروط کردن عملکردی پذیرد به تشکیل کننده (ولذا) جدا کردن سازمان از حسی و تبادل واقعی آن (و در غلطین از آن سوی بام به آغوش بوروکراسیم) مزریشن دارد و از سوی دیگر قانونیت ازلی وابدی و مستقل از مضمون عملکردی کتبه مرکزی "خود برقرار" را رد میکند و بطور خلاصه "پذیرش را به" حرکت در راه نفی" مشروط میکند. سلطه چند ساله درک بیزکراتیک از "قانونیت" سبب شد تا نیروی تحول طلب درون سازمان در اقداماتش الصعلی، اینجا و آنجا به انحراف مقابل آلوده شود. پنجم مهر ۶۶ را میتوان نقطه عطفی در تصحیح این خطا و مقدمه ای برای تجهیز سازمان به درک "صحیح از "قانونیت" دانست.

۲- هم برای تجمع فکری قوا، هم برای برافراشتن پرچم سازماندهی خرد جمعی کمونیستهای ایران و هم برای جمع بندی درسیها و تجارب انقلاب بهمین، ما به "علنییت" به مثابه یثانه وسیله موزی که از امتحان زمان بدر آمده، نیازمندیم. مخالفین علنییت به شکل میسرود آن یعنی بولتن کننده، همواره نوشیده اند ناپا طرح مسائلی از این دست که کویا مباحثه علنی پیرامون مسائل مورد اختلاف به معنی تبلیغ و ترویج نظرات متفاوت و لذا انحلال نقش رهبری کننده دستاورد رهبری است، به مقابله با آن بپردازند و تا بدانجا پیش روند که بولتن کننده را انحلال سیاسی -ایدئولوژیک سازمان و سازمانکسر اشخاص بنامند. آنها در خرس بینانه ترین تحلیل - نتوانستند رابطه دیالکتیکی "تبلیغ و ترویج بر اساس اسناد" و "مباحثه پیرامون مسائل مورد اختلاف" را درک کنند. اکنون بشتر میسرود که بولتن در پروسه زندگی چند ماهه خود دیالکتیک این رابطه را به مخالفین تبخیم کرده باشد.

روشن شدن نتایج مثبت کار چند ماهه بولتن، همانگونه که در آغاز یاد آوری شد وظایف نوینی را پیش روی ما قرار میدهد: بولتن در فضای ظلماتی که همه چیز را در برابر دست نایافتنی در "بالا" محسوب میکرد. نقش پرتویی نبرانی را داشت که فضای سازمان را روشن کرد. اکنون زمان آن است که شعار "نور بیشتر" و "علنییت فراگیرتر" را مطرح کنیم و گام نوینی در راستای سازماندهی خرد جمعی

کمونیستهای ایران برداریم. اگر حقیقت دارد که بولتن توانسته دارای خود را به مثابه ابزار سازماندهی خرد جمعی در درون سازمان نشان داده و تثبیت نماید چرا چنین مکانیسمی نتواند همین نقشنش را در سطح همه کمونیستهای ایران بازی کند؟ واقعیت آن است که بولتن کننده به دلیل مقام و موقعیت یعنی سازمان شروع کرده است به تاثیر گذاری و جلب علاقه در صفوف سایر نیروهای چپ کشور و این خود دلیل دیگری است بر صحت شعار "علنییت بیشتر" که بدون آن نمی توان خرد کل جنبش را یک کاسه کرد. و لذا مشخصی به سوی حزب برداشت. و دلیل دیگر در اثبات حقانیت شعار "علنییت بیشتر" اینکه ما به "جستجوی نقاط مشترک به عنوان وسیله آغاز پیشروی در راه وحدت" به مثابه یک اصل متدیک و امتحان شده باور داریم و امروزه (صرف نظر از ناعهای مشروع از " مبارزه" ایدئولوژیک بیرحمانه "تسا" "مباحثه برادرانه") تلاش برای دستیابی به برناهای علمی و انقلابی مهمترین نقطه مشترک گردانهای مختلف جنبش کمونیستی ایران است. و ما که نقاط مشترک را جستجو میکنیم باید این نقطه را به بینیم و تلاشهای جداگانه را به مجرای واحدی سین دیم یعنی در راه سازماندهی مباحثه علنی با شرکت همه کمونیستهای ایران نام برداریم. شیوه دهنه شکست خورده مبارزه "کروه" با "کروه" را با شیوه دمکراتیک و نرحمجنس مباحثه افرادی که تعلقات گروهی مختلف دارند و در عین حال عمرکند ام صاحب اندیشه و نظر خاص خودند، جایگزین کنیم. تنها از این طریق است که با پرچم سازمانکسری خرد جمعی کمونیستهای ایران برای دستیابی به برنامه را عملا بلند میکنیم و وظیفه خود را به مثابه شرف نسبی جنبش انجام میدیم. و در عین حال دهنه اندیشی را سندی عقب میرانیم. در رابطه با مقوله "علنییت" نیز ما با دو درک انحرافی مواجه هستیم. انحراف نخست به نیروی ماند تعلق دارد که فقیله تشکیلاتی "سریت" را به "ایدئولوژی" و "سیاست" تعمیم میدهد. مظهر آشدار این انحراف هم اکنون در شکل سازمان یافته در جنبش وجود دارد و شناخت آن اصلا دشوار نیست.

نیروی تحول طلب درون سازمان ، در چند سال گذشته برای زد و بدن این انحراف مبارزه کرد و توانست آنها را ستر به ستر به عقب براند . بولتن کنگره و گزارشات منظم هر سه به تشکیلات از جمله نتایج ناشونی این مبارزه است .

اما انحراف دیگر ، که نیروی تحول طلب در سالهای گذشته بدان کمتر توجه کرد و در نتیجه این بی توجهی سیما ی خود را نیز در نمود ، مقوله " عنایت " را که در مختصات سازمان ما (که در شرایط مخفی ، با رژیم قرون وسطایی و سرکوبگر مبارزه می کنند) باید عمدتاً و اساساً به عنایت "ر" ایدئولوژی " و " سیاست " محدود شود به مقوله " تشکیلات " تعمیم داده و اصل " سریت " را که از اصول پایه ای کار مخفی در شرایط ترور و اختناق است نفی می نماید .

رشد این انحراف در سازمان بطور جدی خطرناک است ، حداقل زیان آن اینست که به رشد انحراف نخست میدان میدهد . رژیمت را برای سلطه میدهد " سریت ایدئولوژیک - سیاسی " فراهم می آورد و زیان حد اکثر مبرار آن اینست که با ایجاد شفاف در سپرد فاعی سازمان ، آنرا در معرض غلظت و نابودی قرار داده و عنصر انقلابی و آرمناخواه را به سطح عمده بی چیزه و مواهبت پلیس سیاسی شزل می دهد .

انحراف اخیر ، در داخل کشور اساساً وجود ندارد . اما به مثابه یک بیماری عمیق در تشکیلات خارج از کشور روز به روز رشد کرده است و بعضاً به سو استفاده از اطلاعات تشکیلاتی به منظور تحلیلی موقعب این یا آن فرد در تشکیلات منبر شده است .

سازمان در سیر پیشروی خود باید با غر در انحراف مبارزه کند و به عنوان قدا نخست در تمام " از عنایت " را ترویج نماید و در قدم بعدی عناصری را که با حیات سازمان باری می کنند ، منسوزی و طرد نماید . در بلنوم مهر ۱۳۶۱ بر ضرورت چنین مبارزهای مکتداً و بد رستی یافتاری سد .

نیروی تحول طلب درون سازمان باید " عنایت " را تا بدانجا پیش ببرد که همه ربحرات سازمان با تمام عدا متغ سیاسی - ایدئولوژیک خود ، بر سر عمه تند بینج های تاریخ سازمان و پیش نه فقط برای اعضا که برای همه مردم و نیروهای سیاسی شناخته شوند و در عین حال با تردنه تعمیم خسوسد سرانه " عنایت " به سایر تشکیلاتی و در سایه قراردادن اصل " سریت " قاضحانه مبارزه نماید .

۳ - " کسترس پراتیک با مضمون تدارک " حلقه سومی است که بدون آن سایر اجزای سنجار ما فاقد کار آئی و مغز و واقعی خواهد بود . این مطلب تا بدانجا که به ضرورت توجه به پراتیک مبارزاتی و انقلابی مربوط است ، امری روشن و بدیهی است . دشواری اصلی در تشخیص مضمون این پراتیک نهفته است . سازمان ما همواره بر این نکته تأکید کرده است که جدای از جریات زنده و زندگی و مبارزه عملا موجود بوده ما در اطاقهای در بسته ، نمی توان به برنامه دست یافت و عدم وجود یک برنامه روشن نباید حضور مؤثر در مبارزه طبقاتی - درکلی تریب وجودت - را مانع کرد . این درک اگر چه در کنار بی بها کردن تئوری در مقطعی از تاریخ سازمان عمل کراتی مبتذل را جایزین پراتیک انقلابی نمود ، اما دارای یک هسته درست است که توجه بدان علاوه بر همه فوائد دیگر ما را از تبدیل شدن به " دانشمند ان بیگانه با بازار و مردم " مصون مبارزه

در چند سال گذشته ، ناتوانی ما در تحلیل اوضاع هر بستر روحیه انقلابی و " نیازمند به عمل " اعضا و کادرها پراتیک مبارزاتی سازمان در داخل کشور را به مجموعه ای از اقدامات کوچک و فاقد سرعت گیری مشحور بدل نمود . عدم طرح جدی و حل این مسئله که بنیین خلق در کدام مرحله قرار دارد ، عامل اصلی سردرگمی پراتیک و نتیجه هم انگیز آن بوده است . اکنون بیش از پیش روشن میشود که جنبش را نمی توان در مرحله تعرض ارتزبابی کرد . در نتیجه پراتیک را باید نه با مضمون " تعرض " بلکه بسا مضمون " تدارک " سازمان و کسترس داد .

ایند نتیجه گیری زیگسو با پراتیک تعرضی بدون پشتوانه ، بی چشم انداز ، ناهمبند و ماجراجویانه مریزندی میکند و از سوی دیگر با ارائه مضمونی متناسب با مرحله تامل جنبش ، مانعاً لازم برای کسترس

پراتیک را فراهم ساخته، با درکی که بین "عقب نشینی" و "انفعال" علامت تساوی می‌گذارند و مرز می‌کشند.

پنجم مهر ماه ۶۱ در جهت دقت‌بخشیدن به مضمون پراتیک سازمان و چگونگی دست‌رسان نام‌های موزنی برداشت که امید است با تداوم تلاش پیرامون این مهم، سازمان در این عرصه به درک کامل‌تری تجهیز گردد.

اکنون در حالی که درک کاملتر و جامع‌تری از "قانونیت" و "دامنه و مضمون پراتیک" برزندگی سازمان ناظر میشود، باید با کوشش برای تجهیز به درک جامع از "علت" و "تلاش برای" "علت" بیشتر" مبارزه برای دستیابی به برنامه و تشریح انقلاب را در ترازوی بالابره و کیفیت متفاوت دنبال کنیم. اما تا آن زمان باید در سه بعد فکری، مباحثات پویان و ایجاد رابطه معقول بین پروسه نقد-حظ‌مشی گذشته، پروسه تدوین برنامه و پروسه مباحثات پویان و ازین بردن از هم‌گسیختگی موجود میان این سه روند کاملاً برداریم. در این رابطه ضروری است که بحث‌های پویان هدایت شده تر پیش برود.

انتشار مقاله بنیادین نظری برنامه ما^۱ در پویان^۵ و مقالاتی که نقد آن در پویان^۷ درج گردیده، این امثال را فراهم آورد که مباحثات پویان در رجاژدن پیرامون مقولات مسدود دور شود و در عین حال پیوند نزدیکی میان سه پروسه یاد شده برقرار گردد. به نظر می‌رسد که متمرکز نمودن مباحثات پیرامون "بنیادین نظری برنامه" آن حلقه‌ایست که از هم گسیختگی روند‌های سه‌گانه را بسر طرف می‌سازد. چنانچه مباحثه پیرامون بنیادینها، بطور اجتناب‌ناپذیر، وقفه ایجاد شده در پروسه بررسی ریشه‌های نظری انحراف در برنامه و حذف مضمون سازمان در سال‌های ۶۱-۵۹ را برطرف نمود سازمان را از ظریف تداوم ریشه‌یابی انحرافات گذشته، تادستیایی به یک‌گسسته‌تزمانی اثباتی، و پناه‌ای به پیش‌می‌برد و در عین حال این امثال را فراهم می‌آورد که میان مباحثات جاری در سطح جنبش جهانی کمونیستی و بحث‌های دروس سازمانی، ارتباط نزدیکی برقرار گردد. این امر برای سازمان ما بویژه از این نظر اهمیت دارد که سازمان در تدوین برنامه، سندفایی، اسناد جلسات مشاوره‌سازمانی ۵۷-۶۰-۶۹ را به مثابه بنیادین نظری برنامه در نظر گرفته بود و اکنون این اسناد دیگر نمی‌خوانند به مثابه مبنا و بنیان نظری برنامه پذیرفته شوند و صیغی است که در چنین مختصات مهترین وظیفه‌ها در راه دستیابی به برنامه، تعیین بنیادین نظری آن است. و این امر خود به خود به این معنی است که ارائه نمرن پیش‌نیس و طرح برنامه عقلی ناپه‌نگام است. تردیدی وجود ندارد که تلاش برادند وین و ارائه طرح برنامه - که از سوی پاره‌ای از رفا پذیرانه به عین می‌آید - این آرزوی نیت حواله‌ان را منکس میکند. رفا آرزو دارند که سازمان از "پلاتلیفی" بدرآید و صاحب برنامه شود. اما میان این آرزوی زیبا و اعانات واقعی، دره عقی وجود دارد که "سودای برنامه" مانع از بدین آن است؛ غمخوز برای سازمان و جنبش روشن نیست، که - چرا بزرگترین سازمان چپ انقلابی کشور که میبایست میراثدار شایسته بنیانگذاران باشد، به حمایت از حکومت ارتجاعی جم‌پوری اسلانی و منجلاپ پورتینیم در غلطید؟ - آیا سازمان نیز اسناد جلسات مشاوره را "اساسی ترین مبانی وحدت کمونیست‌های جهان و ایران" می‌داند و یا چیز دیگری را به عنوان مبنا برگزیده است؟ - آیا غمخوز نظریه "راه روشنفکر سرما پیداری" را تئوری راه‌های حید می‌داند و یا نظریه دیگری را. باینزین آن کرده است؟ - آیا سازمان هیچ کار علمی و جدی و پیرامون شناخت ساختار اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و روانی جامعه انجام داده است و از موضع خارج خود و شناخت کافی بدست‌آورده است. بگونه‌ای که بتواند آنرا در قالب یک سند برنامه‌ای تدوین نمود و ارائه دهد؟ - آیا سازمان برای این کار است که به تنهایی از توان کافی برای تدوین تئوری انقلاب ایران و برنامه طیفه کاردر برخوردار است و می‌تواند به تنه سوا لات موجود پاسخ بخد؟

.....

در پاسخ بدینگونه سوالات که هفتی موانع موجود بر سر راه تدوین برنامه را نشان می‌دهد، البته نباید

اسیر بد بینی و اید هالبزه کردن مفهوم "برنامه" و قلم بطلان کشیدن بردست آوزد های کنونی سازمان شد - اما اکنون از این زاویه خطری سازمان را تهدید نمی کند آنچه امروز سازمان را تهدید می کند تلاش برای تازاندن پروسه تدارک برنامه است که بصورت ... کنار زدن عقلی پروسه بررسی ریشه همناسی انحراف براست در سیاست و برنامه گذشته ، دور زدن بحث بنیانیها - و ارائه پیش نویس برنامه و محبوس کردن همه اینها در درون سازمان تجلی آشکار یافته است . این تلاش را نمی توان تنها بیانگر آرزوهای نیک خواهانه ، فقط دانست در این تلاش میتوان رد پای آشکار تداوم حضور نیرومند سوزکتیویسم د ویزد خرد جمعی جنبش کمونیستی ایران و تمایلات حقیر گروهی را نشان داد. ارائه دو سه یا چند طرح برنامه به کنگره سازمان کار دشواری نیست . میتوان فرمولهایی را در چارچوب این یا آن برنامه "کلاسیک" کتبانند و کسانی را نیز به حمایت از طرح برنامه پیشنهادی جلب کرد . اما چنین داری تا چه میزان مسئولانه است و تا چه حد در حد متحفظ وحدت سازمان - که این همه سنگ آتزا به سینه می زنیم - قرار داد . و چگونه میتوان با این سبک کار کمونیستهای ایران را به زیر پرچم واحدی کرد آورد ؟

گرایشی که این پروسه را دور میزند آئیکی را کنار میزند و سومی را می تازاند در مواجهه با یکنونه سوالات نخواهد توانست پاسخ های قانع کننده ای ارائه دهد از این رو قالبها با مطالبه آلترناتیو مناسب تر سوال را با سوال پاسخ میدهد . اما آلترناتیو وجود دارد : واقع بینی حکم می کند که وقتی که نمی توانیم به ستاره ها شلیک کنیم اولین قله در تیریس را هدف بگیریم . امروز "برنامه" درد سترین قرار نداد اما میتیاب سازمان را حول برنامه عمل ، حط مشی سیاسی ، سمت گیری های برنامه های که در صحت آنها تردید وجود ندارد . و تلاش برای دستیابی به برنامه ، متحد و یکپارچه کرد . چرا اینکار را نکنیم ؟ چرا با ارائه شتابزده طرح برنامه دیگران را به عکس العمل مشابه و ماجراجویی متقابل بکشانیم و سازمان را بشکنیم ؟ چرا برای گذراندن دنیا از ته سوزن اصرار میکنیم ؟ چرا تصور میکنیم به پاسخگویی انبوه سوالات موجود در جنبش قادریم ؟ آیا در این برخورد ما نشانی از فروتنی وجود دارد ؟

سازمان ما از صدر تا ذیل ، برای تعمق بیشتر در آنچه بر او رفت و آنچه که در پیش رو دارد به فرصت و امکان کار جمعی در فضایی متفاوت با فضای کنونی نیاز دارد این فرصت و امکان را نباید از خود و سازمان دریغ بداریم . با مباحثه علنی پیرامون بنیانیهای نظری برنامه با ادامه کار و جستجوی علل انحرافات گذشته و سازماندهی تحقیقات علمی پیرامون ساختار جامعه میتوان پایه های گسترده تر و استوارتری برای تدوین برنامه فراهم نمود و فرصت امکان لازم را در اختیار سازمان گذاشت . آنچه بدنبال می آید در راستای خطوط کلی یاد شده تلاشی است به منظور مشارکت در بحث پیرامون بنیانیهای نظری برنامه ما .

د رځلاصی ازغادات کپنه

د نقد د مقاله "بنیانهای نظری برنامه ما" (۱) (۲) ، سه مقاله د رولتن ۷ درج گرديده است رفيق رحيم مقاله خود را به تحليل انقلاب بهمن و برنامه سازمانی برای شکوفائی ان اختصاص داده و بر سرترآن به نقد مقاله رفيق امير که آن "نيز" بدین مهم پرداخته بود ، نسهسته است . مقاله د نباله در است و فرصت برسی پس از اتمام آن وجود خواهد داشت . د مقاله د بيگر که به امر نوسازی اختصاص یافته به قلم رفقا اميد و جمشيد نگاشته شده است . نگاهی گذرا به این د و مطلب نشان میدهد که انهادريك سخ هستند و از ايده های واحدی دفاع میکنند .

اهمیت بحث "نوسازی" بر کسی پوشیده نیست و گسترده شدن باب این بحث د رولتن ، از ما طلب میکند که با هراندازه بضاعت فکری ، در آن مشارکت جوئیم چرا که سرنوشت سازمان د راینگونه بحث های پایهای تعیین میشود . د مطلب حاضر عمدتاً با نظرات مطروحه از جانب رفيق اميد برخورد شده است و درکنار ان به برخی موارد مطرح شده در مقاله ر - جمشيد نیز پرداخته شده است .

xxx

د مقاله "بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم" و "د یالکتیک مارکسیستی" . رامیتوان بدین صورت فصل بندی نمود - انتقاد از رفیق امیر ۲ - نقد نظرات طرح شده از جانب رفيق امیر ۳ - ارائه نظرات نویسدگان مقالات .

د فصل اول به رفيق امیر اتهاماتی از قبیل "سطحی نگری" ، نادانی ، شتابزدگی و . . . وارد شده است . از آنجا می که قصد بر این نیست که مطلب حاضر وظیفه دفاع از رفیق امیر را بعهده گیرد تنها به انتقاد از کمیون رولتن که برخلاف ضوابط تصویب شده ، به حلات شخصی و توهین امیر اجازه انتشار داده است بسنده میشود و یاد آور میگرد که برای آنکه به "نوسازی" بپردازیم ، باید ابتدا به اینک "نوسازی" تجهیز شویم و حجاب از دل بردیده بگیریم . تنهاد ر این صورت ، اندوخته که ر - جمشيد آور کرده اند ، "صل من مبارز" گفتن ها "سب حیر" خواهند شد .

xxx

د رمباحث دوم و سوم همانگونه که طبیعت هر بحث تئوریک اقتضا میکند ، فقط به مسائل بالنسبه متنوی پرداخته اند و حقایق بسیاری را مورد تأکید قرار داده اند . پرداختن به همه مسائل مطروحه نه ممکن است و نه مفید . باید بگوئیم بحشر راد رفقا ط گرهی وداع متمرکزکنیم و به این منظور باید ببینیم که "نوسازی" چیست و مخالفان "نوسازی" به مثابه یک انقلاب و نهضت جهانی - امروزه در کجا و پشت کدام شعار سرنگرفته اند .

گزارش - کارایف د راجلاس رسمی به مناسبت ۷۰ امین سالگرد انقلاب اکتر ، آخرین و معتبرترین سندی است که د ارتباط با مفهوم "نوسازی" از سوی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتشار یافته است . و طبیعی است که د رمباحث ما نیز بیشترین مراجعه به این سند صورت گیرد . د توضیح مفهوم "نوسازی" د گزارش آمده است :

"د مسئله کلیدی رشد و تکامل کل حیات جامعه و رفم راد یکال اقتصادی . جامعه سرنوشت نوسازی را تعیین میکند : د مکر اسیران

نوسازی د رادامه راه اکثریت عمیق بیشتر و رشد و تکامل د مکرسی سوسیالیستی را به مثابه وظیفه مقدم مطرح ساخت . د مکرانیزاسیون جامعه روح نوسازی است (تأکید از نگارنده) و چه منقبت خود نوسازی و چه بدون اغراق میتوان گفت - آینده سوسیالیسم د رمجموع خود بسته به آن است که این د مکرانیزاسیون چگونه پیش برود . د مکرانیزاسیون جدیترین ضامن تحولات د ریاست و اقتصاد و باز آرنده هر حرکت به عقب است"

گزارش د توضیح مسائل میرم نوسازی میگوید :

"این مسائل (سائل امروزی ما) عبارتند از دموکراتیزاسیون، قانونیت، علینیت، رفع بوروکراسیم و در یک کلام مسائل مردم نوسازی... (تاکید ازنگارنده) صحبت از یک نهضت انقلابی است که دموکراتیزاسیون کل حیات جامعه، روح آن است. نهضتی که باید بوروکراسیم را رفع کند، علینیت و قانونیت را مستقر سازد، بروضعیت پیش بفرمانی فاعلاید و آیند سوسیالیزم را تضمین کند. چنین نهضتی نمیتواند جنبه صرفاً "شوری" داشته باشد. در یک تصویر مجامعه جنبش جهانی لومنتستی بسیاریستاران است که بتوان هغلا در جازدن تشویهاد رد عه ۲۰۰۰ امتساح اتحاد شوری د است. در مقاله بنیانها ۲۰۰۰، وجوه عام و خاص جنبش نوسازی به تفصیل شرح شده و حاصلات آن به مثابه یک نهضت جهانی مدلل گردیده است.

امانوسازی به مثابه یک انقلاب مخالفی دارد. خود منطق انقلاب چنین حکم میکند. تحول انقلابی همواره ناظر برخل تضاد های معین است و هر تضاد آنگاه که از زاویه سیاسی واجتماعی مورد بررسی قرارگیرد، بیانگر تقابل نیروهای معینی است. در یک سوسیولوژی قرار ارد که در جهت حل تضاد و رسیدن به وضعیت کیفی جدید مبارزه میکنند و در مورد یکر نیروی ماند " که در ریاسداری از وضع موجود نافع سود رامیبند.

بنیاسازی نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. در اینجا نیز نیروی ماند " به اشکال گوناگون به دفاع از میراث میپردازد. در زمین حال بدی نیست که کسی نمیتواند مخالف نوسازی است (گزارش) مخالفین فوسازی آنگاه که در ریاسد دفاع ظاهر از آن، شهروند زحمتکش اتحاد شوروی را مخاطب قرار میدهند، برداشت مشابه دولت ریگان را تبلیغ میکنند: نوسازی یعنی بد کاخورید! در دنی تکنید! بیسترتا کشید! و آنگاه که در عرصه سیاست حضور مییابند "بیشتر به دنبال مبارزه با ضایعات آن هستند و بعنوان مدافع ارکان ایدئولوژیک آن که گویا کن است با تحرت فرایند توده عا به لزه در آید، وارد میدان میشوند." (گزارش)

آری! مخالفان نوسازی وقتی دیدند که نمیتوانند اثر را ساموس سازند، به فکر مهار آن عم در پهنایم در عمی افتادند آنها پاسعار "نوسازی" یعنی کار بیشتر "دموکراتیزاسیون" را که "روح نهضت است" حذف میکنند و پاسعار "نوسازی یعنی رقم اقتصاد" دمانه اثر به اتحاد شوروی محدود میسازند.

بنیاسازی رفتاری منتقد مقاله بنیاسازی ۱ با مسئله چگونه برخورد میکنند. آنها برچم "نوسازی" در درون سازمان را بلند نکردند و آنگاه که از سوی سایر رقابتی گشته مسائل حیاتی مطرح شد آنها تریب دادند که حساب استیجابات را داشته باشند. رسیدن این تحلیل را کارایف از سالقان نوسازی سوند که "بخشی ها امروز تریب میدهند حساب استیجابات را داشته باشند. تا این که آستین هارا بالا بزنند و با نارسائی ها مبارزه کنند و بدنیال راه حل های جدیدی باشند" (گزارش)

خطای محسوس خواهد بود اگر مقاله بنیاسازی ۱ را کلام آخرینیم. اما بد زرم ترین بیان بسیار غیر منصفانه است که کسانی در ریاسد مدافع نوسازی، روح مثبت و تحول جویانه مقاله را تلاشی مسئولانه نپوسند و برای یافتن "راه حل های جدید" را با هزار تیش و کتا به یاد استهزا بگیرند، و با کاربرد عباراتی نظیر "اگر نظرت وجود دارد خوب است که گفته شود. عراسی نیست" و هر عمل من مبارز "فکتی" انروز میزاید... امید و ارم این مبارزه طلبی سبب خیر شود." (تاکید از نگارنده) از موضع لیدار کعبه به نویسنده اعلام جنگ بدهند.

اگر از روش برخورد رفقای ناخوشایند کهنکی "ماند" میاید مضمون برخورد آنها نیز اینجا که وارد بحث نظری میشوند به اندیشه عا و فرمولهای کهنه افشته است. "بین" روش و "بینی" رفقارابطه دیاکتیکی بطور کاملی وجود دارد!

رفقت وارد بحث "نوسازی" شده اند ولی در میش از ۱۲ صفحه مطلب کله ای در باره دموکراتیزاسیون به مثابه روح "نوسازی" و نیز علینیت، قانونیت و رفع بوروکراسیم نگفته اند و آنجائی هم که به مسئله

دمکراسی اشاره‌ای کردند با عبارت نظیر "عدم امکان چنین دمکراسی وسیعی در گذشته و پیدا شدن در این امکان در اثر دست‌آورد های سوسیالیسم" (د یالکتیک مارکسیستی ۰۰۰ صفحه ۴) به دفاع از گذشته پرداخته ، به تحریف خشن لنین دست زدند . امید از این تزلزلن که بی‌سوادان در برین دایره سیاست قرار دارند ، بجای این نتیجه گیری که باید هرچه زودتر مردم را با سواد کرد تا بتوانند از حقوق دمکراتیک خود استفاده کنند ، اجتناب ناپذیری فقدان دمکراسی در شرایط بیسواد ی توده ها را نتیجه گرفتند و این تئوریزه کردن اختلاف را نیز "لنن ولنینیسم نسبت دادند" پرسیدنی است که رفتار زمورد جنایات زمان استالین چگونه می‌اندیشند و آیا آنها را نیز اجتناب ناپذیر می‌دانند ؟ تمام نقد رفتار تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی در عبارت زیر خلاصه شده است :

••• همان سالهای اولیه بعد از انقلاب اکتبر نیز علی‌رغم میل شدید بلشویک ها ، بسیاری از مردم به علت عقبماندگی و فقر و جهل و بیسواد ی عملانی نتوانستند فعالانه در امور مشارکت کنند ، ولی از وقتی که توان بجائی که این توانائی را پیدا کردند ••• ضرورت و امکان مشارکت هرچه بیشترشان در اداره امور جویس شد پدید آمده است . از آنجا که به موقعی این ضرورت ها با استفاده از امکانات پاسخ داده نشده است ، حالا به صورت بسیار حادثری مطرح شده و با جهاد و اهمیت بکلی متفاوت پیدا کرده است . (د یالکتیک مارکسیستی صفحه ۲)

همین مردم بی‌سواد و عقب مانده پیدا شدند ، پس امکان دمکراسی وجود نداشت مردم با سواد شدند امکان دمکراسی پیدا شد . امکان تازه به موقع دیده نشد حالا مسئله بصورت حادثی مطرح شده . این چنین است درک و مفصلی رفتار رابطه با مفهوم دمکراسی و چنین است در اخبار "نوسازیه" مثالی که تحول انقلابی و به ثواب پاسخ اجتناب ناپذیر بحراب ناشی از اوروت و بدین بسیاری از روابط و رابطه رایج "حکومت مردم" و "دولت دمکراسی" ، بلژارید افغانستان و د سهاکشور دیگر که در صدد بی‌سوادان آنها با لای هشتاد درصد است کنار بنداریم و یاد رفت رفتار سراج کشور خودمان که حداقل ۳۰٪ مردم بی‌سوادند برویم و خود را در رفتار انقلاب در موضع نیروی حاکم تصور کنیم . با چنین درکی از دمکراسی ، باید مکرراتیزه کردن جامعه چگونه برخوردار خواهیم کرد ؟ آیا قلم‌ها را نخواهیم شکست و دهانها را نخواهیم د وحت ؟ آیا زنده‌ها را از کسانیکه "توده بیسواد را تاجریک میکنند" انباشته نخواهیم کرد ؟ و •••

تاسف بارتر از همه آن است که این درک از دمکراسی به لنین نسبت داده میشود . در حالی که می‌دانیم لنین در تمام عمرش برای دمکراسی مبارزه کرد و بارها وضد آلتبه در روسیه بی‌سواد برای آن ترغاب بد و ندمکراتیسم نمی‌توان به سوی سوسیالیسم رفت .^x که اندیشه "شورا" نه فقط برای کارگران پیشرو بلکه برای دهقانان پیشرو و اد در کشورهای عقب مانده حائز اهمیت قابل فهم و جذاب است . تاکید نمود . xx

وقتی رفیقی چنین درکی از دمکراسی ارائه دهد ، طبیعی است که در بحث پیرامون "نوسازی" دمکراتیزاسیون را سکوت بدزداند و "نوسازی" را از "روح" آن تهی سازد .

x — تنها به عنوان مثال در عبارت زیر لنین به عنوان نمونه‌های از صدها (و شاید هزارها) تاکید بر ضرورت ، و اهمیت ، دمکراسی "ترجیه‌تیم" :

"سراسر" دمکراسی عبارت از اعلام نمودن و به تحقیق در آوردن "حقوقی" است که در سرمایه‌داری بسیار محدود و بسیار مشروط می‌توانند تحقق یابند ، ولی بدین این اعلام و بد مبارزه مستقیم و بلافاصله به خاطر این حقوق ، بد و ندمکراتیزه توده ها با روحیه چنین مبارزه‌ای سوسیالیسم امکان ناپذیر است . (تاریکاتوری امارکسیسم)

"اندیشه سازمان شورائی" اندیشه ساده‌ای است و نه فقط در روابط پرولتاریائی ، بلکه در روابط دهقانی ، و فئودالی و نیمه فئودالی نیز قابل اجراست . •••

(گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی در کنفرانس دوم)

واما جان کلام رمقا که در حقیقت تمامیت اندیشه کهنه را منعکس میکند، نه در قسمت اول عبارت یاد شده نه در قسمت دوم نهفته است.

ولی از وقتی که و تا آنجایی که این توانایی را پیدا کرده اند . . . ضرورت و امکان مشارکت هرچه بیشترشان در اداره امور خویش تشدید شده است . از آنجا که بموقع به ضرورتها با استفاده از امکانات پاسخ داده نشده است . حالا به صورت بسیار حاد تری مطرح شده و ابعاد و اهمیت بکلی متفاوتی پیدا کرده است .

بگذارید مسئله را با طرح چند سوال بی بخریم . " چرا بموقع به ضرورتها پاسخ داده نشده ؟ " کدام مکانیزم روابط ، کیش شخصیت استالین را که اجتناب پذیر نبودید آورد ؟ در کدام سیستم مناسباً حزب بجای توده ، کمیته مرکزی بجای حزب و دبیر اول بجای کمیته مرکزی نشست ؟ کمیته اکثریت " به حاکمیت به نیابت از طرف اکثریت بدل کردید و دیکتاتوری فردی استالین پدید آمد ؟ چگونه شد که شوراهای اتحادیه ها از مضمون تهی شدند ؟ و سرانجام و مهمتر از همه اصلاً چرا باید ضرورت مشارکت توده ها در امور پدید آید و کسانی وجود داشته باشند که به این ضرورت پاسخ بدهند یا ندهند ؟ در پاسخ بدینگونه سوالها است که خط استالینی " نوسازی " و خصلمت و پسگرایانه اندیشه کهنه بر ملامت شود : اندیشه کهنه همواره از عبارات " در دین فلان پیسنده تاخیر شد " ، " بموقع به همکاران ضرورت پاسخ داده نشد " ، " استفاده میکند چرا که او پایه های باور خود را بر درک خاصی از رابطه " حکومت و مردم " و " دولت و مکرسی " نهاده است که در آن حکومت و دولت مرجع تشخیص اند . آنها باید تشخیص بدهند که مردم شایسته و چه میزان مکرسی هستند و بعد از تشخیص ، تصمیم بگیرند که آیا آنها " به مردم بدهند یا نه ؟ در این تفکر برای مکرسی نیز باید بسویله حزب " دولت " پلان گذاری " شود و مثلاً به ازای فلان درصد رشد سواد ، به همکاران درصد افزایش مکرسی منظور گردد و بعد البته اگر روزی بدلیل اوضاع اقلیمی وسه ی آب و هوا نرخ رشد سواد هم همراه نرخ رشد کشاورزی نزول کرد و منفی شد ، آنگاه در مکرسی اهدافی باز ستانده شود . در این تفکر با مکرسی همانگونه برخورد میشود که با پنبه و آهن . " گسترش کارخانجات نساجی و نیاز به پنبه بیشتر و افزایش سطح زیر کشت به موقع دیدن نشد " در دین نیاز فرایند کارخانجات تیموبیل سازی و پاسخ به آن با استفاده از امکان افزایش استخر آه از فلان معدن تاخیر شد " ، " رشد درصد باسوادان و کاهش میزان " عقب ماندگی و فقر و جهل " و ضرورت افزایش میزان مکرسی به موقع مورد توجه قرار نگرفت و . . . اندیشه " نوسازی " اما در سواد دینگری است . این اندیشه قبل از همه میخواهد که انسان را از دین پنبه و آهن جدا کند و ببیند نیست که شعار آن " همه چیز به نام انسان است " اندیشه نوسازی برای تحقق این هدف سترگ ، آن مکانیزم های وارونه ای را عذ گرفته که به کیش شخصیت و بیروگراییسم انجامیده و میرفت که سوسیالیسم را از دین بیوکاند " نوسازی " عزم آورد که روح مفهومی مکرسی را احیا کند و کاری کند که کیش شخصیت و حکومت به نیابت از جانب مردم برای همیشه در حافظه تاریخ مدفون گردد . در تفکر نویی ، " مکرسی " نه کالایی قابل اعدا و به همکاران آسانی قابل باز پس گرفتن که " حکومت مردم " و " مردم سالاری " است . در این تفکر این مردمند که مرجع تشخیص و نه حکومتها . و این مردمند که باید هر هر لحظه که اراده کردند ، بتوانند نه فقط این یا آن ماحول دون پایه را که کل دولت را " عزل نمایند .

در تفکر نویی عباراتی نظیر " به ضرورت و امکان مشارکت هرچه بیشتر مردم در اداره امور خویش به موقع پاسخ داده نشد " ، اساساً موضوعیت ندارد . چرا که در این تفکر " مکرسی " به همکاران میزبان که " دادنی " و " پس گرفتنی " است ، " ضد مکرسی " است .

کهنه اندیشات اساساً قادر به درک مضمون واقعی " نوسازی " - که برخی مترجمان فارسی

واژه‌های مناسب‌تر "دگرگون سازی" و "تجدید ساخت" را برای توصیف آن برگزیده‌اند و مقاله "بنیانهای ۲" با استفاده از واژه "نوزائی" (به مفهوم رنسانس) کوشید تا جامعیت آنسرا بیان کند - نیستند آنها که به "حزب سالاری" و "دولت سالاری" می‌خواهند "مرد سالاری" را در عمل - آندونه که لیب اعتقاد داشت- پیاره کند و از این طریق - فقط از این طریق جوهر انسانی سوسیالیسم را عیان و عیانتر سازد * و حصلت انقلابی "نوسازی" نیز از همینجا ناشی شده است. آنها اگر از حصلت انقلابی نوسازی سخن بگویند تنها شنیده‌های خود را - بسه عادت مالوفستکار میکنند * اثر جرّی این بید، نوسازی را که دمکراتیزاسیون جامعه روح آن است، تا حد "رفع تاخیر ذر تد اویم روند تا نوزئی" تشریح می‌دادند، تفاوت ماحولی آنرا با آنچه در گذشته وجود داشت میدیدند و نوسازی را "بیروح" نمی‌کردند *

ممکن است اندیشه "نوزائی" تا تحقق کامل مسیر پرفراز و نشیبی را طی کند و کارشناسی، حرا بکاری و مقاومت نیروی ماند به آهنگ زمینی شدن آن تاثیر گذارد، اما نه اشکال خود و بیژنه تحول انقلابی در جامعه سوسیالیستی، که با اشکال این تحول در جوامع طبقاتی اساسا متفاوت است. و نه افت و خیز احتمالی آن در روند پیشروی، هیچیک نمیتواند حصلت انقلابی نوسازی و "مردم سالاری" به مثابه هدف اصلی آنرا، پرده پوشی نماید *

ر- امید در بررسی رابطه کهنه و نو باب بحثی فلسفی را کشیده‌اند که مکتب پیرامون آن بیفایده نیست * رفیق می نویسد :

"جهش و انقلابی که پیوندش با گذشته کاملاً قطع باشد، جهش د یانیتیبی نیست و طبعا نمی تواند نسبت واقعی از آنچه کهنه شده است باشد * دستاورد های د بیروز و برسر و ز پایه و نیرو د خنده جهش امروز هستند *... "، "پیوستگی تفکر نو با تفکر گذشته، در رابطه تفکر نوین سیاسی با اسناد جلسات مشاوره به وضوح دیده میشود *"

و آنگاه این احکام کاملاً در سربا با نقل قولی از انگلس تکمیل میکند و سپس ... و سپس از آن نتیجه دلخواه خود را میکشد * و به سواننده میکوبند که اثر امروز، مبرمه ای دفاع میکند، لزوماً باید مدافع د بیروز آنهم باشد : نمی توانی مدافع تفکر نوین سیاسی باشی ولی اسناد ۶۰ و ۶۹ را دکماتیبستی بنامی و با این منطق : نمی توانی امروز مدافع خط مشی سرکونی ج ۱۰ باشی ولی از خط و مشی شکوفایی د بیروز دفاع نکنی و ... اینی لیست را می توان با پورشمرن گذشته و حال تمام پدیده هایی که نقطه عطف تحول کیفی را گذرانده و به چیزی دیگر تبدیل شده اند تا بینهایت ادامه داد *

رفیق امید تحت پوشش دفاع از جهش د یالکتیکی و رد نفی غیر د یالکتیکی، خود د یالکتیک را که تضاد و گذار از تحول کمی به کیفی "روح" آنست نمی میکنند و در پناه "پیوستگی تفکر نو با تفکرات گذشته" برای هر خطا و اشتباهی توجیه فلسفی وضع کرده، نقد مارکسیستی را بی "روح" می کند *

و اما مهمترین مبحثی که رفقا بدان پرداخته‌اند "تفکر نوین سیاسی" و تحلیل از اوضاع جهان است. ر- امید در توضیح دلایلی که "نوسازی" را الهام می‌دادند و ضروری می‌کردند * - و نه در ارائه پت فرمول بندی دقیق از اوضاع جهان امروز - نوشت:

"جذب انقلاب علمی فنی توسط کشورهای امپریالیستی و دگرگونیهای اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عظیم ناشی از آب و تاثیر آب برد یک بخشهای جهان، عقب افتادگی کشورهای سوسیالیستی در برخی از مهمترین عرصه های اقتصادی، لرود دم افزون در جنبشهای دمکراتیک و انقلابی جهان سوم و بالاخره ناتوانی تئوریهای گذشته برای توضیح این پدیده ها در جهان نوسازی را الهام می‌دادند و ضروری می‌کردند *"

حداقتی، به سبب "اصول برایی" نگریسته و بران خود گرفته اند، نمی‌توانند رنگ کثرت دگرگونی می‌خواهد

اگر عبارت فوق را "تصویری از جهان معاصر" از دیدگاه رفیق امیر بنامه‌نگاری که رفیق امیند کرد - در این صورت تمام انتقادات مربوط به یکجانبه بودن تصویر، کاملاً واردند و می‌توان نویسنده را به درک غیر دیالکتیکی متهم نمود. اما همانگونه که یاد آوگاشد، عبارت فوق الذکر نه به منظور ارائه تصویری از جهان که با هدف ارائه آنچه که "نوسازی را ضروری می‌کردند" نگاه شده است و لیسدا آنرا "تصویر جهان معاصر" "جازدن" و سپس کویدن نویسنده، نشانی از نقد مارکسیستی پسا خود ندارد.

رفقا پس از آنکه تصویر یکجانبه فوق را بخاطر یکجانبه بودن مورد نقد قرار دادند وارد بحث پیامون مضامین مشخص‌تر شده‌اند.

رفیق امیند از عبارت فوق دو جمله "رکود دم افزون در جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی جهان سوم" و "عقب افتادن کشورهای سوسیالیستی در مهمترین عرصه‌های اقتصادی" را مورد نقد قرار داده است. گرچه بحث قابل ملاحظه‌ای از نقد رفیق را باید بحث صرفاً "کلامی" نامید؟ اما بررسی عمیق بحث "کلامی" نیز مفید خواهد بود. رفیق در رد این تز که در جنبش‌های دموکراتیک انقلابی در جهان سوم رکود پدید آمده، می‌نویسد:

"برای قضاوت در مورد "رکود دم افزون در جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی در جهان سوم" بذل توجه به ریدادهای روزمره جهان کافیست." در ارائه این مقدمه، حق کاملاً بجانب

رفیق است. برای تمیز تعداد دندانه‌های اسب، حداقل نیازی به ضمیر عبارتی نظیر آنکیزه

ضرور برای مرحله جدید و کوششی رشد و تکامل "جهان سوم" هنوز تازه دارد شکل می‌گیرد.

"(گزارش) بسیاری از انقلابات ملی - رعاشی بحث درجا می‌زنند و حتی به عقب می‌روند."

(سراسین) نیست. کافی است نگاه کنید، به جهان پیدانیم، به دسواریهایی

اتیبی، آنکولا، میزامیت، میم دموکراتیک، افغانستان و... را ملاحظه کنیم. این حقیقت را بینیم که

از ۱۹۶۹ تا امروز هیچ انقلاب پیرومندی در جهان وقوع نیافته. به جنبش انقلابی در بنگلادش،

مناطق اشغالی فلسطین، لبنان و کل جهان عرب، آمریکای لاتین واز جمله شیلی، والسالوادور، آسیای

جنوب شرقی واز جمله کره جنوبی و فیلیپین نظری پیدانیم و... کافی نیست؟

آیا همه اینها بیانگر پدید آمدن "رکود در جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی جهان سوم" نیستند؟

آیا این رکود یکباره پدید آمد و یا طی پروسه‌ای رشد کرد؟ اگر می‌پذیریم که رکود خلق الساعه نبود

چرا نمی‌توان در توصیف آن - آنکه که فعل ماضی بکار برده میشود - از واژه "دم افزون" استفاده

کرد؟ و سرانجام، چرا باید در پناه مخالفت با این واژه، اندیشه "آرام بخوابید، همه چیز مرتب

است" را به خورد خلافت داد؟

رفیق امیند در ادامه بحث به اوضاع جهان سوسیالیسم می‌پردازد و در اینجا نیز بحث را پیرامون

واژه "عقب افتادن" متمرکز می‌کند. این بحث را اندکی بی‌بگیریم: رفیق گارباچف در بررسی

تاریخ اتحاد شوروی می‌گوید:

"اتحاد شوروی در پایان دهه ۳۰ به قدرت صنعتی واقعا عظیمی تبدیل شد و به لحاظ

عرضه محصولات صنعتی، مقام اول را در اروپا و مقام دوم را در جهان از آن خود کرد."

(گزارش)

اگر بخاطر آوری که روسیه در ۱۹۱۳ (پهرونق ترین سال قبل از انقلاب اکتبر) اقتصادی بنا

توان ۱/۴ اقتصاد آمریکای آنروز داشت. آنکه می‌توان به شتاب و نرخ رشد در سالهای بعد

از جنگ داخلی تا دهه ۳۰ بی‌برده اکنون اگر این فاکتورها را با منظری که آ. ج. آ. نیکسان

از دهه هفتاد تا اوایل دهه هشتاد ترسیم کرده در کنار هم قرار دهیم به مفهوم "عقب افتادن"

بهتری خواهیم برد. آ. ج. آ. نیکسان می‌نویسد:

"در ۱۵ سال گذشته آهنگ رشد درآمد ملی مطابق آمار رسمی موجود ۲/۵ بار کاهش یافته است. بطوری که در پایان دهه ۷۰ رشد اقتصادی اتحاد شوروی به صفر رسیده است ..."

... بررسی آمار موجود نشان میدهد که در فاصله سالهای ۱۶۸۱ تا ۱۹۸۵ رشد اقتصادی در شوروی وجود نداشته است. در این سالها رکود اقتصادی و بحران اقتصادی حاکم بوده است. ۳۰۰ در سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ وضع از این هم بدتر بوده است. در دوره مطابق آمار منتشره، تولید کشور به میزان ۴۰٪ در عرصه تولیدات صنعتی کاهش یافته است. وضع کشاورزی در این مدت هرساله بدتر شده است. استفاده از ظرفیت تولید در این سالها بطور چشمگیری کاهش یافته است و گتنامی شاخصها را در زمان تولید اجتماعی سیر نزولی پیغمدهاند، بارآوری دار عملا افزایش نیافته، دارایی سرمایه گذاری کاهش یافته و رواند مان سرمایه پستی سیر نزولی داشته است. (نشریه فدایی شماره ۴۴)

چنین است واقعیت جامعه شوروی در دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰. جامعه ای که نسبت به گذشته خود درجا برزند و قضا عقب بیفتد، چگونه میتواند نسبیته رقیبش که باز هم پیشرفت است عقب نیفتد؟ مگر آنکه نسبی بودن حرکتها را منفر سومیم. چرا ما نباید این واقعیتها را ببینیم؟ چرا باید با این استدلال که سوسیالیسم "هین وقت جلو نیاید که حالا عقب افتاده باشد" در پناه واژه "عقب ماندگی" سنتر بگیریم و بحث را نیز به سطح ملا نقطی تنزل دهیم؟ - امید در جمع بندی کاریکاتور گونه نظرات - امیر به این سوالات پاسخ داده است:

"نوسازی یعنی به اصول تکیه نکنید، عدم نیانید، دمام اصلی است که از تغییر و دهنه شدن مصون بماند، خیال دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب پرولتری را از مرید رد کنید. آنها که انقلاب کردند هنوز بعد سال دیگر راه دارند تا مرحله ابتدایی سوسیالیسم را پشت سر بگذرانند. این تازه مربوط به شوروی است که در آت نوسازی مدتهاست که شروع شده ۱۰۰ اما امپریالیسم، اگر چه سرمایه داری است ولی واقعا پیشرفت یافته و انقلاب علمی فنی را جذب کرده و نقشه های کمونیستها را برای انقذب برهیزد. است. باید فکر دیگری بکنیم. - انقلاب در انقلاب!"

در این "جمع بندی" دو عنصر برجسته است: "غرض ورزی" و "فرار از واقعیتها" و این هر دو از ملزومات اجتناب ناپذیر کهنه اندیشی است.

"کهنه" نه فقط یک "پت تنفر" که یک "روحیه" است: روحیه "آسوده بجا بید، همه چیز مرتب است" این روحیه از واقعیت سخت و اهامه دارد و طرفدار رنگ روغن و بزرگ است و تفاوت نمی کند و در کجا و در مقام دفاع از چه چیز ایستاد باشد. این روحیه "حواب زده" است. میخواستند بخرابید و اگر کسی پیدا شود که او را به بیداری فرا بخواند او برمی آسوده که چرا خواب شیرین را آشفته کردی؟ این روحیه شلاق کاری پوشیده مارکس و لنین را کهنه می بندارد و اگر روزی ناچار به انتقاد و انتقاد از خود شود یک لیتر سرکه را در صد لیتر شراب حل می کند که کسی نرنجد و کسی انتقاد را حس نکند. این روحیه وقتی می خواهد با گذشته خود برخورد کند یا مثل شاگردان مردود تقصیر را به کردن سختی سوالات و دشواری امتحان می اندازد، و یا پای همه را از مجاهد و لیبرال و حزب الله و سلطنت طلب بمان می آورد تا کانه را سرشکن کند و با شرکت چرم تراشیدن قبح عمل حمایت از حیمتی مرتجع را بپوشاند و یا در گذشته ای که انبوهی از پراتیک ناخنجار آن را احاطه کرده، در نیال اقدامات مثبت مثلا مبارزه با قانون تاریکی می کرد. تا از آب نقطه اتکالیستی درست کنند و سود را به آن بپاویزد و سرانجام این روحیه آنرا که به ارزشهای نارسایی همبستگی سوسیالیسم در گذشته می نشیند، بیافاصله پای امپریالیسم را بپا می کشند. و به این عبارت رفیق ق

جمعید توجه کنید :

"امپریالیسم یا کاریست دستاورد های جدید علم و فن در تولید تسلیحات توانسته است از توان نظامی بالایی برخوردار شود و در ایام رنکذر بار سنگینی را بمظور حفظ توازن قوا به دست سوسیالیسم بگذارد و پیشرفت سریع او را مانع شود."

گویا اتحاد شوروی که تا دهه ۲۰ به لحاظ عرضه محصولات صنعتی به مقام اول در اروپا و مقام دوم در جهان دست یافته و در سالهای جنگ دوم آن حماسه عظیم را آفرید، در شرایط حضور امپریالیسم و دانشنی های پرماتب وسیع تر از مسابقه تسلیحاتی رشد نکرد و پارامتر امپریالیسم تازه وارد زندگی جهان شده و پیشرفت سریع او را مانع کرده است و گویا اتحاد شوروی در کاریست دستاورد های علم و فن در تولید تسلیحات تعبیدی داشته است.

تردید نمی توان کرد که امپریالیسم فشار سنگینی را بر کرده سوسیالیسم و اتحاد شوروی وارد نمود "پیشرفت سریع او را مانع کردید"، اما آنچه که صحیح است بررسی علل بحران و رکود است، تکیه مطلق و یجانانه بر فشار امپریالیسم و نفختن کلامی پیرامون نیروی ماند و نقض عامل ذهنی در پدید آمدن رکود، نه بر وجود دیالکتیکی که کلچین کردن اراده درایانه فاشتها و بقول - ایسند لختن "لا الهه" بدون "علی الله" است، چنین برخوردی البته قابل فهم است، کسی که سطح اصلی روند ها را تعبیر و تسول انقلابی در پارورها و اندیشه ها می بیند طبیعی است که عوامل محدود کننده را در "صلح" و "سوسیالیسم" خلاصه کند و بنویسد :

"نورایی و نوآندی در جنبش کمونیستی به کمی حد و حصار صنعتی نمی تواند محدود و محصور شود، تا آنجا که نورایی و نوآندی برای سوسیالیسم و به خاطر تسهیل روز را دست یابی به سوسیالیزم، و برای صلح و بحاطر تسهیل در راه دستیابی به صلح پیشتر می رود. همین محدود و حصار از پیش تعیین شده ای نمی تواند بر سر راه آن قد علم کند" و "برای دیالکتیک همین چیز بی تفاوت و تغییر نیست" (بنیانها (۲))

اما کسی که هنوز به چنین نتیجه ای نرسیده که تحولات نظری کنونی خصلت انقلابی دارد، معتقداً و طبق عادت به حفظ "میراث" می اندیشد، چنین رفیقی آنشاه که بحث فلسفی می کند، به وجه مطلق حقیقت - که در واقع هم مطلق است و هم نسبی و همین دلیل از چنین میاں آید و وجه آن تمسند شده - تأکید می کند و آنشاه که به گذشته می نگرند، نیروی خود را حول "حفظ میراث" متمرکز میسازد، به دور خود تابع های "ورود معنوع" می چیند و عمر کجا که به گذشته حمله کنید، او لرم می گیرد که ایمناس ! اصول مورد تعرض قرار گرفت!

و این خفا چیزی است که پیشوایان نوسازی تحت عنوان "دکواتیسم" جمود فکری و "محافظه کاری" بدان می تازند. این دکواتیسم از بسیاری از شعارهای زیبا و به خودی خود درست، برای پنهان نهداشتن سیلای خود سود می جوید. از جمله آنشاه که کسی بخواند در دفاع از نهضت نوسازی و در جهت "تغییر" کلام بردارد او طالب آت می شود که "بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم". چه کسی در سازمان ما مخالف آمیختن و اندیشیدن است؟ و مگر مقاله بنیانهای ۱- و ایضا پاسخهای رفا - فصل تازه ای را در بولتن برای آمیختن و اندیشیدن نکشود؟ حمله به رفقای مخالف به عنوان مخالف آمیختن و بیشتر اندیشیدن از چارچوب یک دستنام ساده لوحانه فراتر نمی رود. بحث برسز آن است که در محصنات واقعی، بازاره فکری موجود در سازمان این شعار "بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم" به چه منظور و در حد مت کدام هدف مطرح می شود؟ آیا چیزی اینست که این شعار در عمل به صورت "به میراث حمله نکن" ترجمه می شود؟ و همیشه هم در جای مطرح می شود که کسانی به سیلای خرد از نزدیک شده باشند؟

رفقای که هنوز با دکواتیسم تسویه حساب اولیه را نکرده اند، درکت نمی کنند که خود شعار "بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم" نیز نوسازی شده و باید بشود. آنها هنوز تصور می کنند که رهبری سازمان باید بری اعضا "حوراک فکری" تهیه کند و اعضا پیرامون این "حوراک" بیاموزند

و بیاندیشند. برای آنها مطلقاً باور نکردنی است که رفیقی از دستگاه رهبری، پیش از آنکه همه اطراف اندیشه‌ها را ببندد و فکرها را جامع و سیستماتیز کند، با اعضا به تبادل نظر بپردازد، اندیشه‌های خود را مطرح نماید و بخواهد همراه با اعضا بیاموزد و بیاندیشد. در قاموس دکامیسم این کار، انحلال سیاسی - ایدئولوژیک رهبری و در زمره معاصی کبیره است. پیش از پایان مطلب لازم است پیرامون چند نکته دیگر نیز مکتب‌شمسری صورت نگیرد:

نخست آنکه رفقای منتقد مقاله "بنیانهای ۲" - پایه با شراب ندهاند، مقاله فاقد تحلیل و دلیل و تره‌های اثباتی است و نویسنده مقتون لفظ "نوسازی" شده و بیشتر "زیبا نویسی" کرده تا استدلال. اگر خواننده به مقاله مذکور مبداء مراجعه کند و در نظر داشته باشد که مقاله سه مشابه بحث اول یک مطلب دنباله دار، اهداف محدود و معینی داشته که عبارتند از اثبات ضرورت بحث پیرامون "بنیانهای نظری" پیش از ورود به بحث مشاعر برنامه‌های، اثبات ضرورت درک روند "نوسازی" به مثابه بهترین مسئله در بازتئیب بنیانهای مذکور و اثبات ضرورت، حاصلت انقلابی و گستره جهانی "نوسازی". آنگاه روشن خواهد شد که مقاله در این محدوده کاملاً مستدل و حاوی تره‌های اثباتی است و انتقاد رفقای منتقد را شنی ثواب وارد نداشت.

نکته دوم به ضرورت نوسازی در جنبش کمونیستی ایران مربوط است که در مقاله "بنیانهای ۲" به تفصیل مطرح گردید و رفقای منتقد پیرامون آن اظهار نظر نکرده‌اند. با توجه به اهمیت مسئله و بسا توجه به اینکه مسائل جنبش کمونیستی ایران امر حاضر کمونیست‌های ایران است و ما باید ضمن پیوسته جویی از همه تجارب و دانش موجود، خود امر بازتئیب معانی نظری برنامه را به فریب برسانیم و تمام سنگینی بار و مسئولیت ناشی از آن را بر دوش بگیریم، مهم است که رفقا پیرامون این مسئله نیز نظر خود را بیابان نمایند.

و نکته آخر آنکه، در مقاله "بنیانهای ۲" تصریح گردید که جنبش نوزایی بدو از اتحاد شوروی شروع نشد. اما به اهتزاز درآمدن پرچم نوسازی در اتحاد شوروی، نظر به وزن و جایگاه آن، به مسئله ایجاد بی‌کلی تازم بحثید. در مقاله بر نقش احزاب کمونیست چین و فرانسه تأکید گردید برای ما که "پروسه بازتئیب بنیانهای برنامه را طی می‌کنیم، توجه به این حقیقت از اهمیت بسیار برخوردار است و ما کف می‌کنیم که تا اثبات اندیشه پایایی را که هیچ مرکزی وجود ندارد" و "حقیقت در انحصار هیچ‌کس نیست" با دیدی وسیع و با مراجعه به تجارب احزاب برادر و جنبشهای انقلابی. مثلاً به کاربندیم، اگر بخاطر آوریم که اندیشه "رفرهای رادیکال اقتصادی و سیاسی" از مدت‌ها قبل در چین تدوین شد و به اجرا درآمد. هم‌اکنون نتایج اولیه رفرمها نیز بدست آمده، و اگر در نظر بگیریم که مثلاً حزب کمونیست فرانسه مدت‌ها قبل در رابطه با احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی گفته بود که "در جزایر کنگره ۲۴ اعلام کردیم که به نظر ما کشورهای سوسیالیستی برای دستیابی به پیشرفتهای جدید باید به سه آزمون بزرگ پاسخ دهند: افزایش بهره‌وری اقتصادی، تأمین پیشرفت اجتماعی، گسترش مشارکت و مذاکات". (لزارش مارشبه به کنگره ۲۵ حزب کمونیست فرانسه) اگر همه اینها را مورد توجه قرار دهیم آنگاه به عمق عبارت "حقیقت در انحصار هیچ‌کس نیست" و به اهمیت توجه به مجموعه تجارب و دستاوردهای احزاب و جنبشهای انقلابی خواهیم برد. بنیانهای آگوستین تاتوجه خوانندگان را بدین مهم جلب کند. متأسفانه رفقای منتقد با این جنبه مقاله نیز برخورد منفی کرده‌اند و رفیق امید از تأکید مقاله "بنیانهای ۲" بر اینکه "در برخی از احزاب اروپای غربی، از جمله در حزب کمونیست فرانسه، پیش از همه برخی از اندیشه‌های نوسازی جوانه زدند. این احزاب... توان آن را داشتند که زودتر از دیگران برخی روند ما را تشخیص دهند".

خطر نزدیک شدن به "متعلقه منوعه" را احساس کردند و بعنوان یک تساوت اولیه (غیر قطعی) نوشتند: "شاید نویسنده مقاله مثلاً دیکتاتوری پرولتاریا" ولیکی از آن اصول و احکام کهنه شده و یکی از آن حصارها میدانند. (میدانیم که حزب کمونیست فرانسه دیکتاتوری پرولتاریا را از برنامه‌هاش

کنار گذاشته است. ولنتیسه را در کنار مارکسیسم بدار نمی برد. (دیالکتیک مارکسیستی صفحه ۱۱)

در رابطه با این عکس العمل ر - امید ابتدا باید گفت که اینگونه قرینه سازی ها و در پناه آن ، هر نوع توجه کردن و توجیه دادن به تجربه حزب کمونیست فرانسه را مساوی با رد یکتا توری پرولتاریا - ولنتیسم تصویر کردن هیچ قرباتی با مند بررسی مارکسیستی ندارد و تنها یاد آور نوع هر ضرر در امثال کیانوری به مثابه سبیل برخورد توجیه کرانه و تخطئه کرانه است . ثانیا - و مهمتر از همه - برای تفکر نوین مفهوم " دید تئوری پرولتاریا " نیز همانند سایر مقولات و مفاهیم ، ازلی و ابدی نیستند و اتفاقا جنبش نوزایی به مقوله " دیکتاتوری پرولتاریا " چه در " ترم " ، چه در " شکل " و چه در " محتوی " با نگاهی متفاوت با تعاریف " کلاسیک " می نشرد . بعنوان مثال یوری - کراسین - که رفقای منتقد قطعاً او را شخصیت بی اعتباری نمی دانند - می نویسد :

" ضبقه کارگر و متحدین او در تعانی کشورها با برخی مسائل از جمله عبارتند از : استقرار حاکمیت طبقه کارگر و متحدین او یعنی حاکمیت سوسیالیستی " . تعیین بنیادی مناسبات مالکیت حراست از دستاورد های انقلاب در برابر تعدیات ضد انقلاب " . (اکثر و روند انقلابی جهان معاصر)

روشن است که عبارت " حاکمیت طبقه کارگر و متحدین او یعنی حاکمیت سوسیالیستی " هم " با حاکمیت پرولتاریا " (بدون شریک) و هم با " حاکمیت پرولتاریا و بیچیزان " متفاوت است . در هر حال ، در مبارزه با دکامتیسم نه فقط اینگونه فرمولبندیها او مقوله " دیکتاتوری پرولتاریا " و نه فقط تجربه زنده اروپای شرقی و چین ، بلکه برخورد حزب کمونیست فرانسه نیز کمال اهمیت را دارد . دیگر دران " مارکسیسم رسمی " و تخطئه نگران جریانی که متفاوت بیان میدهند ، دیرگاهی است که سپری شده است و به قول م . تاریاچف :

" دوران کمینترن و کمینفرم و حتی دوران جلسات مشاوره بین المللی مقید کننده سپری شده است . اما جنبش کمونیستی بین المللی وجود دارد . تمامی اجزای بطور کامل و بازگشتناپذیر مستقلند . و . . . البته از عادات کهنه قویا خلاصی نیافتیم " (گزارش)

آیا ما از عادات کهنه خلاصی یافته ایم ؟

* * * *

بحث نوسازی در میان معتبرترین نظریه پردازان جنبش جهانی کمونیستی همچنان مفتوح است . در سازمان ما نیز مدتی است که آغاز شده است . خطای محض است اگر کسی مدعی زدن حرف آخر بشود . و به همان میزان خطاست اگر بحث پیرامون نوسازی را به " سلسله مراتب اداری " - بهشایه بخشی از " میراث " که باید قاطعانه از آن گسست - محدود نمائیم امید است این بحث ، بارهائی از عادات کهنه و باعینک نوسازی تداهم یابد .

* جاافتادگی : مشترک گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم . مراجعه انرا . این مسائل

الف مومنی اسفند ماه ۱۳۶۶

مبارزه ایدئولوژیک ما

مسئله قطعنامه وحدت

مطالعه قطعنامه وحدت (نه همگی آنان) عموماً دچار چهار نوع خطای تمیزیک میشوند. الف) نفی تکامل ایدئولوژیک سازمان: این دسته از رفقا برای اینکه دست خود را بر اتفاقاً زبروسه نزدیکی سازمان ما به حزب توده ایران یا زیرگذاشته اصولاً تماماً بین پرسوه رانقی مکانیستی می کنند و از آن رزیا بی یک سرمغنی ارایه میدهند. طبیعی است که هرگاه است به نفی مطلق پرسوه نزدیکی سازمان به حزب بز نیم و چیزی بگذری نمیما ندکه بتوان از آن رزیا بی مثبت ارایه دادوبه عنوان تکامل ایدئولوژیک سازمان از آنها م برد. اما آیا واقعیت چنین است؟

در مقاله رفیق اکبر به نام "کدام درک ما را کمیسر لنینیسم" و کدام درک از انترناسیونالیسم پرولتری" میخوانیم: "قبل از هر چیزی باید تصریح کنیم که بحث ما در این جا درک ایدئولوژیکان و مدعیان انترناسیونالیسم پرولتری است و نه غیر آن... نمیتوان ما را کمیسر لنینیست پرولتری او جنبش جهانی کمونیستی" و از اردوگاه سوسیالیسم (دورواس) آن اتحاد شوروی) روی برتافت و عمیقاً با آن پیوند خورد. این امر ناشی از بیپایانگی بودن طبقه کارگر و وجود دشمن مشترک یعنی بورژوازی جهانی و وجود هدف مشترک و معنی مسلح سوسیالیسم است... در دوران معاصر دوران آن که با اکتبر کبیر آغاز شده است - دفاع و پشتیبانی بیدریغ از اردوگاه سوسیالیسم و در اس آن اتحاد شوروی یکی از ارکان اصلی انترناسیونالیسم پرولتری است و بدون آن نمیتوان نسخه‌ای از انترناسیونالیسم پرولتری در میان باعد" (بولتن ۴، بخش ۲ ص ۵۷-۵۶) این بحثی بسیار رسندیده و صحیح است حال پرسیدنی است که آیا رفیق نویسنده این عبارات و پیش از آغاز زبروسه نزدیکی به دستگاه نظری حزب توده ایران نیز همینگونه می اندیشید؟ ماهنگی با چهار رجب نظری آن زمان که از یک سوسیالیستی انقلابی را دنبال میکرد و زسوی دیگر سلسله مقالات منتشره در نشریه "کار" (روبیونیسم - سوسیال امپریالیسم) را قبول داشت به دستگاه نظری حزب توده ایران نزدیک شدیم و با گفتن فاسد اکنون در جایی ایستاده ایم که از یک سویا رشکتستی گران و جانگانه را بر دو طرفیم و از سوی دیگر عبارات یا لایه ضمیرنا خوداگاه و منفی ایدئولوژیک ما تبدیل شده است نه اینرا میتوان نفی کرد و نه آنها را قیعتاً مجموعه هر دوست حال میتوانیم این منفی ایدئولوژیک را نگاه داریم و با نقد ستولامه می گفتیم، سیاستی انقلابی را بی بگیریم و یا با ما نندن بر روی همان سیاست و بر نامه انحرافی شکستگان گاه - دیگری را برای طبقه کارگر کشورمان تضمین نمائیم. اما یک چیز را نمیتوان و نباید نفی کرد این منش ایدئولوژیک و ضمیرنا خوداگاه انترناسیونالیستی هم میراثی از همان سالهای تلخ است. سیاست قضا و تدبیر است و از طریق در نظر گرفتن هر دو این جنبه‌های آن را نزدیکی به حزب توده ایران به دست می آید. از سوی دیگر اینها بمعنی تأیید برداشت و دفاع دکماتیک از اسناد ۱۹۶۹-۷۰-۵۷ نیستند؟ خیر! نقد دیا لکتیک حکم میکند که ما این میراث را هم بمعنوان تکامل ایدئولوژیک باس داریم و هم آنرا نفی کنیم. کسی که اینرا در نظر نگذرد و یا از پذیرفتن آن طفره رود بیچاره از دیا لکتیک حقیقتجو وهمه جا نبه طفره رفته و به گرداب منطقی مکانیستی گرفتار می آید.

مقاله حاضر درد و قسمت تدوین گردیده بود که قسمت اول آن به دلیل برخورد نام با مسائل تکنیک یا توجه به ظرفیت بولتن درج نکردید.

هیات مسئولین کمیسیون بولتن

ب) نفی نقش تحلیل اجتماعی در ارزیابی سیاست‌های توده ایران: در این مورد بطور عام و در باره نقش تحلیل و ملامت‌های اجتماعی به تفصیل در بخش قبل این مقاله (بولتن ۷) توضیح داده شده است. ساله بطور مشخص این است که برخی رفقا در ارزیابی سیاست‌های توده ایران مستقیماً استنتاج خود را به تئوریهایی حزب توده ایران (درک از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری) تعمیم می‌دهند. اگرچه من بابت نتیجه استنتاج رفقا موافقم و اعتقاد دارم برداشته‌امی از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری با برداشت حزب توده ایران در عرصه تئوریک نیز دارای مرزبندی و تفاوت است و با این حال اعاده این مندرجات زمان‌گرا و سیاست‌مستقیم در قبال تئوری استنتاج کرد. نا درست است که در این مورد رفیق یوسف در مقاله "نگاهی به قطعنامه درباره وظایف مبارزه در راه وحدت" منتشر در بولتن یک صرفنظر از استنتاج این مقاله، بدستی به تحلیل حزب نیز می‌برد از ما مثلاً فرقی اکبر در مقاله "کدام درک؟" (بولتن ۴، بخش ۲ ص ۴۴) می‌نویسد: "از نظر رفقا میتوان درک درست از مارکسیسم لنینیسم داشت و در عین حال برنامه و خط مشی ای را در پیش گرفت که به تقویت نیروهای که علیه انقلاب گام بر میدارند منجر شود و به فاجعه بیانجامد." پاسخ این است که آری بلحاظ متدولوژیک ممکن است تحلیل غلطی از سطح تکامل و ساختار اجتماعی جامعه یا قدرت سیاسی داشته باشد و در عین برداشتی درست از مثلاً تئوری فرارویی انقلاب - دموکراتیک به سوسیالیستی سیاسی فاجعه یار برسید. البته در این مورد برداشت تئوریک حزب توده ایران نیز بی‌اثر نخواهد بود.

ج) نفی ماهیت انترناسیونالیستی یا غربی از مطلق کردن براتیستیک یعنی آن: مگانسیم این بحث به اهمیت است که رفقا برای اثبات اینکه حزب توده ایران درک غلطی از انترناسیونالیسم پرولتری دارد، یا انترناسیونالیست‌گفتار است به براتیستیک آن رجوع میکنند و براتیستیک حزب را در عرصه مبارزه با بورژوازی داخلی مدنظر قرار می‌دهند - استنتاجات مشخصی میکنند با این مبنا که حزب توده ایران با برنامه دفاع از رژیم خمینی نسبت در جهت نیایم وظایف انترناسیونالیستی خود در قبال اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان بلکه گمراهی است (رجوع کنید به مقاله "کدام درک؟" در بولتن ۴، بخش ۲ ص ۵۵) حتی چنین درکی از جانب برخی رفقا را به میگردد که چون مثلاً سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) درگیر مبارزه داخلی یا بورژوازی داخلی بوده است لذا انترناسیونالیست واقعی و در کردار است. این شیوه و متدولوژی استدلال و قضاوت، صرف نظر از استنتاج خصی آن، در واقع برای پیروزی بحرینف در سینه همان متد انحرافی پیش گذشته و اتفاقاً به یکی از بدترین و انحرافی ترین متدهای آن متصل میشود. زمانی سازمان ما اینگونه می‌اندیشید که ماهیت رژیم خمینی مهم نیست و اصل بر "مبارزه واقعاً یعنی آن" با امپریالیسم است یا حتی فراتر از آن میرفت و عملاً این حکم را می‌پذیرفت که این براتیستیک یعنی ظاهری (نمونه‌تعیین‌کننده جایگاه تاریخی و طبقاتی رژیم خمینی) ماهیت است. برای قضاوت درست هر دو مورد باید به این نیز توجه میکردیم که آیا براتیستیک رژیم خمینی با کدام هدف و کدام درک انجام میگرفته است. همینطور باید توجه داشت که انترناسیونالیست واقعی جریانی است که هم خود آگاهانه به آن اقدام کند و از این براتیستیک خود درک انترناسیونالیستی داشته باشد و در عین حال مقدمتاً خود را ملزم به دفاع جانانه از اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان ببیند و هم از سوی دیگر این الزام و آرمان را در براتیستیک مشخص و انقلابی متجلی سازد. اگر نظر مقابل اصلت را بر احکام عقیدتی مجرد میگرداند ما این رفقا نیز جنبه هدفمند آگاهانه این براتیستیک را نفی میکنند. یکی ضرورتی برای نمودن ما به قائل نمیشود و لذا آن را میخواهد باطن و سرگند اثبات کند و آن دیگری ماهیتی برای نمود

قابل نیست، این انحراف (رد ماهیت) به لحاظ متدولوزیک ریشه در یوزمیتویسم دارد نه در مارکسیسم. حزب توده ایران از یک سو همان حزبی است که براتیک کشفه را در داخل کشور تأیید و همین امروز هم معتقد است خطا بین حتی به سطح خطای استراتژیک نیز نمی رسیده است و از سوی دیگر چنان حزبی است که به قیمت بسیاری فشارها، مستقماً و غلطاً و سجعاً اردگاه سوسیالیسم عسکارتوریهای پرولتاریای جهانی را استقلال دولتها و انقلابی ترقی خواه به ویژه افغانستان در عرصه کار تبلیغی - ترویجی دفاع می کند و بدون شك در آینده نیز آن را ادامه خواهد داد. حزب توده ایران جمع همین اعضاء است و آرایه قضاوت از آن یا در نظر گرفتن تمام جنبه های واقعیت و جدی آن اصولی خواهد بود.

→ نقش نقی براتیک در ارزیابی از یک جریان و استنتاج مستقیم از برنامه - قضاوت نسبت به برنامه یکی از پایه های اصلی و در حقیقت اساسی ترین پایه قضاوت از یک

جریان است اما ملاک پایبندی یک جریان به برنامه اثرتها یا مد نظر قرار دادن

براتیک دراز مدت آن جریان عملی بوده و از این گذشته، برای قضاوت بهر امون ماهیت یک جریان لازم است که ساخت درونی آن، متناسب و توازن این اجزای درونی و رابطه

هر کدام از آنها یا کل سیستم و برنامه رسمی حاکم بر آن در نظر گرفته شود. این به ویژه در مورد حزب توده ایران که تقریباً در تمام طول زندگی مهاجرت خود دچار

گروه بندی داخلی و وجود مرز بندی درونی میان این گروهها بوده است اهمیت ویژه دارد. دست کم یکی از این گروهها که در میان منفصلین حزب از آن جدا شده مدتها به

صورت یک گروه بندی ثابت در درون حزب حضور داشته و اثرات خود را بر همه عرصه های

زندگی حزب توده ایران می گذاشته است و در جریان انقباض اخیر هم ماهیت خود را عوض نکرده است. در عین حال دست کم یک گروه بندی دیگر نیز که نسبتاً در برابر گروه بندی

اول حضور نداشته است و هم اکنون در درون حزب به سر می برد را می توان باز شناخت به علاوه برخی گروه بندیهای منطقه ای و ملی دیگر نیز در درون آن وجود داشته اند

و کمترین وجود ندارند. این گروه بندیها دارای خاصیت و ویژگیهای متفاوتی هستند چنانچه یکی از این گروه بندها صرف نظر از برنامه رسمی حزب در هر زمان می تواند معتقد به کسب

قدرت بوده و همیشه بسیار جدی به قدرت اندیشیده است. انحراف این گروه بندی درک انحرافی از نقش آفرینی گرتوئها و برخورداری از تمایلات بیوروکراتیک است

به لحاظ تشویشک ما این انحراف در چارچوب درک غلط از رابطه میان همزبونی و قدرت سیاسی خود را متجلی می کند. گروه بندی اول نیز سوی دیگر به هیچ وجه دارای آن ویژگی

های که معمولاً در عرصه کوتاهیهای حزب در قبال وظایف انتزاعی سوسیالیستی اش بر شمرده میشود نیست زیرا اصولاً اعضای این محکمی به انتزاعی سوسیالیسم و الزام انجام وظایف

انقلابی در این عرصه نداشته است و هم اکنون نیز می توان این عدم پایبندی کافی به انتزاعی سوسیالیسم را در درون جناحی آن از حزب توده ایران در سیاست و براتیک یخس

غالبتدهای های انحصالی دنبال کرد. من قصد آرایه تحلیل تفصیلی از حزب توده ایران را در این مختصر ندارم و چه بسا برخی از آنچه در بالا توضیح داده شد تا دقیق باشد، ما مهم

این است که جمیع آوری تعلیاتی نقل قول از برنامهها و اسناد حزب توده ایران و سیاسی آرایه این قضاوت که حزب توده فرمیستی است بدون شك اگر ناشی از اتقاد متدولوزیک و نامرست در آرایه تحلیل از آن نباشد دست کم ساده کردن بی اندازه ساده است و با

این حد از ساده کردن نمی توان به تحلیل درستی در مورد حزب توده ایران رسید؛ پس تنها در مورد حزب مصدق نگارید و هر حزب و سازمان دیگر جنبش چپ مارکسیستی کشور ما را نیز اگر بخواهیم مورد تحلیل و قضاوت جدی قرار دهیم باید آن را در تمامیت آن یا همه پیچیدگی های و یا باوری چنین از همه اطلاعات موجود و در دسترس تحلیل کنیم. هر این تحلیل چه بسیار لازم باشد نکات و نمودها و کاملاً متضادها را به طور هم زمان و در ترکیب ارگانیک با هم به حساب آوریم.

۶ - خطای متدولوژیک موافقین قطعنامه وحدت :

وضعیت مقالاتی که در این عرصه تنظیم و تالیف در بولتن ارایه گشته است اساساً بی دسته قابل متفاوت بوده و به طور عام در یک نکته مشترکند - این مقالات از آن جا که هدف خود را اثبات حکمی گذارده اند که اصولاً با بقیه اسناد صوب بلنوم وسیع مطبق فعلی نزدیکی و دوری میان حزب و سازمان مسیحین یا زندگی واقعی در تضاد قرار داده اند؛ همگی به این یا آن شکلیه شیوه های التقاطی متوسل می شوند - من قصد یک کاسه کردن همه این مقالات را ندارم و در قسمتی به تفاوت میان آن ها خواهیم پرداخت - موافقین قطعنامه وحدت عموماً دچار خطاهای تیبیک زیر می شوند :

التقاط میان مباحث بی ربط المصلحی و عظیمی : این مباحث در غنای خود شده ترین و در عین حال معمول ترین التقاطی است که برای دفاع از قطعنامه وحدت مورد استفاده قرار می گیرد - مقاله "میان رزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران" به قلم رفیق جهانگیر در بولتن شماره یک اساسی استدلال خود را بر این شیوه قرار داده است - مباحث دادن و نقد این مقاله نیز نیاز به استدلال و تحلیل پیچیده تئوریک ندارد - تنها آشنا بی با قوانین مقدماتی چیزی می تواند ساله را حل کند - جمله معروفی در مقاله "در راه وحدت" وجود ندارد که همه آن را نقل می کنند و در حقیقت بیان فشرده ای از انحراف موجود در این مقاله است که از طرف سازمان رسماً نقد شده است و حتی در بلنوم وسیع در سند نقد گشته.

یا دیگر به طور مشخص مورد انتقاد قرار گرفته و در قطعنامه وحدت نیز به نوعی نفی شده جمله "به قرار زیر است" میان می آید معیارها و وحدت کمونیستی ایران همان میانی و معیارهای وحدت در جنبش جهانی است - مابین فکر در بخش متدیورگ (مقاله رفیق نادری (بولتن) به تفصیل مورد نقد متدولوژیک قرار گرفته است و خطای آن به اثبات رسیده است - محال است که در واقع یک حکم منطقی بوده و معادله ای را بیان می کند که یک طرف آن ایران و طرف دیگر آن جنبش جهانی است - "و براتر منفی ضرب کنید حاصل آن - جنبش است" - میانی و معیارهای عدم وحدت کمونیستی ایران همان میانی و معیارهای عدم وحدت در جنبش کمونیستی جهانی است - سپس نام معادله عبارت عدم وحدت را در تئوری ناظر بر روابط میان کمونیست ها به جای این عبارت بگذارد - جمله به صورت زیر در می آید : میانی و معیارهای مرز بندی میان کمونیست های ایران همان میانی و معیارهای مرز بندی میان جنبش کمونیستی جهانی است - حال توجه کنید که مرز بندی دارای یک سو بزرگت و یک ابزرگت است - سو بزرگت آن نیروی انقلابی و ابزرگت آن است - لذا جمله را یا سو بزرگت و ابزرگت مربوطه کامل کنید - نتیجه این است : میانی و معیارهای مرز بندی میان کمونیسم - لنینیسم یا اپورتونیزم در میان کمونیست های ایران همان میانی و معیارهای مرز بندی میان کمونیسم - لنینیسم یا اپورتونیزم در میان جنبش کمونیستی جهانی است - حال این حکم را با حکم رفیق جهانگیر مقایسه کنید - بنا بر این ملاک و معیار ما برای مرز بندی میان کمونیسم - لنینیسم یا اپورتونیزم همان ملاک و معیارهای کمونیست های سراسر جهان است - منویع تفاوت این دو حکم در چیست ؟ هیچ به همین دلیل نه - جمله

"در آخرین تحلیل، مضمون اساسی این مبارزه (ایدئولوژیک) در تمام دوران مورد بحث در وجه عام مبارزه ای بوده است در جهتزدیکی به مواضع حزب توده ایران" به جمله زیر در مقاله رفیق جها نکیر تبدیل می‌شود: "درست با همین معیار و ملاک و یا تا کید بر هم بستگی انترناسیونالیستی حزب توده ایران در طول تاریخ ۴۵ ساله ای با احزاب کمونیست برادر است که میتوان ثابت کرد و آردن هرگونه اتهام اپورتونیستو فرمیست به آن یا وه ای بیخ نیست." منطقی هر دو یکی است بخشنه در آ کردن مرز میان ملی و بین المللی و در نتیجه معادل قرار دادن حزب توده ایران به عنوان جزء ایرانی جنبش بین المللی کمونیستی یا کل جنبش بین المللی کمونیستی و از این طریق قرار دادن هر ملافتی با حزب توده ایران در برابر ایدئولوژی و خط مشی بین المللی جنبش کمونیستی جها تی. دیگر تا کیدات مقاله "مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران" بپرا مون تحکیم وحدت حول ایدئولوژی و تئوری با وحدت حول برتاما و سیاست در واقع تعارفاتی بیش نیستند. اگر ایتها تعارف نبودند مفود رفیق در مقاله اخ به این نتیجه معادل یا مقاله "در راه وحدت" نمی رسید که "برای تشکیل جبهه متحد خلق و حتی اتحاد چپ میتوان بر اساس برنامہ و تا کنیک حرکت کرد اما آنچه مبنا ی وحدت برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر است، همانا ایدئولوژی است." ترجمه همین حکم چنین است: ایدئولوژی که دارای ماهیت بر ولتری است هر گاه، بر شرا یط مشخص یک کشور نظایق داده شود دارای ماهیتی دموکراتیک می شود. خود نویسنده مقاله نیز باید ادعا ز داشته باشد که یا این حکم دست به نو آوری مهمی در مارکسیسم - لنینیسم زده است و خود را در قبالت انواع آنها مات "دگماتیسم" که نویسنده مقاله "اپورتونیسم یا انحراف بر است" از آن حکایت دارد بیسه کرده است. اما چرا رفیق جها نکیر دست بچین نو آوری اساسی میزند؟ زیرا بر خلاف نویسنده مقاله "وحدت اصولی یا وحدت صوری از مقدوستی برای قضاوت در قبالت احزاب و سازمان های سیاسی پیروی میکند. رفیق مسی نویسد: واقعیت آن است که بسیاری از گروههای چپ با امروزه خود را مدافعین سرسخت مسی مارکسیسم - لنینیسم قلمداد میکنند و دیگران را به انواع اتهامات روپزینستی و فرورمیست و اپورتونیست متهم میکنند. باید دید ملاک تمیز این مدعیان از مارکسیسم لنینیسم کدام است. هر بدوستی پاسخ میدهد: "ما بپراز آنکه به برنامہ آنها توجه کنیم عبا یگه آنها را در مف یندی نیروها در جها ت معاصر لنینیسم آنان از نچرو - های صلح دموکراسی، استقلال و سوسیالیسم در دنیا را مینگریم و ط همین معیارها آنان را به کلی از دایره وحدت مورد نظرمان در جنبش کمونیستی بیرون میکنیم. همشکنک رفیق جها نکیر یا اتنا از این شیوه درست و اصولی آن است که چنانچه ایدئولوژی مطبوق شده بر شرا یط مشخص یک کشور را کما کان دارای ماهیت مارکسیستی - لنینیستی و لسنای معیاری برای مرز بندی با اپورتونیسم ببیند آن گاه مجبور است این جمله را بصورت زیر نیز که در واقع بر شرا یط پرا تیک انقلابی در یک کشور معین منطبق شده است ببیند: "ما بپرا از آنکه به ادعای آن ها توجه کنیم عبا یگه آنها در مف یندی نیروها در کشور (یعنی مثلاً قرار داشتن در مق طرفداران شکوفایی جمهوری اسلامی یا اپوزیسیون آن) آلترناتیو انقلابی چپ مارکسیستی و مفوقی که این احزاب بر آن قرار دارند (مثلاً این که آنها را ضد انقلابی بنا مییم یا در راه اتحاد یا آنها اقدام کنیم) عذرک آنها از نرا - رویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی (مثلاً اینکه استراتژی شکوفایی داغتنه باشیم یا تا همین هز مونی پرولتاریا) و مبارزه ضد امپریالیستی (یعنی که رژیم تشوکر اتیک مسی تواند مبارزه ضد امپریالیستی کند یا درجه تعمیق این مبارزه متناسب یا نقی طبقه

* انترناسیونال (۹) و نشریه کدانی امرات در آن نور دارد. دکت آن ها از سوسیالیسم و امپریالیسم، اقتصادهای جنگ مضاعف

کارگر در حکومت بر آمده از انقلاب است) تضادهای عمده و اساسی کشور (مثلاً این که انقلاب ما تا چه اندازه جنبه ملی و تا چه اندازه جنبه اجتماعی دارد یا اینکه لیبرالها تضاد عمده هستند یا رژیم تثبیت شونده تشوکرانیک) و تبیین آنان از نیروهای محرکه انقلاب و جنبه سرنگونی و متحدین دراز مدت طبقه کارگر در ایران را می نگریم و با همین معیارها ... ؟ " مشکل مقاله " مبارزه در راه ... هر هیئت یا لایحه است زیرا است رفیق جهانگیر نمی تواند به هیچ صورتی این جمله را کامل کند و ترجیح میدهد آن را نیمه کاره رها کرده و در عوض نوآوری مورد بحث را در مارکسیسم - لنینیسم انجام دهد و بعد با خیال آسوده نتیجه بگیرد که " اساس استدلال برای چنین تمایزی درک واحد ما و حزب توده ایران از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم بولوتری یعنی فالووندهای وحدت کمونیستهاست " و بیا فرآید " درست با همین معیار و ملاک و یا تاکید بر همیستی انترناسیونالیستی حزب توده ایران در طول تاریخ ۴۵ ساله این با احزاب کمونیست برادر است که می توان ثابت کرد وارد آوردن هر گونه اتهام اپورتونیست و رفیق میست به آن یا وهای بیخیز نیست " و ادامه دهد " خوب میتوان نسبت به ارزیابی از خط مشی گذشته در دوران پیراز انقلاب بهمن اختلاف نظر داشت ما ما این چه ربطی به اپورتونیست بودن این یا آن جریان ندارد ؟ " من نیز مثل رفیق جهانگیر به هیچ وجه " نسیه توده ای " و " وارزده سیاسی " و " نیستیم و جدا از سمیع قلب امیدوارم وحدت میان حزب و سازمان در کوتاهترین زمان ممکن صورت پذیرد . اما همانطور که در بخشهای قبلی این مقاله گفته شد " با فاشاری غیر علمی بر حکمی غلط " نقطه آغاز اپورتونیسم است " اپورتونیسم ابتدا از سیاست آغاز می شود " اپورتونیسم می تواند در همان عرصه ملی و پیش از فرا رویی به نظامی رویزیونیستی و منسجم به فاجعه منجر گردد " اکنون اورگان سازمان ما با فروتنی بیخیز از حد (محدود کردن مرز بندی میان حزب و سازمان به استراتژی و خالی گذاشتن عرصه برداشتهای تشوکرانیک) مبارزه اپیدئولوژیک علمی با آن را آغاز کرده است . من نیز همانند رفیق جهانگیر با اشتیاق منتظر پاسخ حزب توده ایران هستم . اما رفیق جهانگیر باید به من و خیلی رفقای دیگر حق ببندد که تا زمانی که این مسایل در عرصه سیاست و تئوری و اپیدئولوژی روشن و حل نشده اند یا چک سفید و حکم از بیخیز در قیال وحدت با حزب توده ایران موافقت نداشته باشیم . این نظر رسمی سازمان نیست (دست کم برداشت من چنین است) که وحدت با حزب توده ایران امروز در دستور کار سازمان ما نیست . رفیق نویسنده مقاله باید حق ببندد که ساله التقاط میان ملی و بین المللی به تفصیل در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است و لذا این استدلال کوتاه ریاضی نه به معنی نقد کامل مقاله ایضا بلکه تنها برای اثبات این واقعیت ارائه گشت که رفیق جهانگیر همان یا لتو کهنه مقاله " در راه وحدت " را که به تن سازمان ما نمیرود فقط " پشت و رو " کرده اند و انتظار دارند سازمان آنها از تو بیبوشد و متوجه نشود . این علمی نیست زیرا که نیروهای سازمان نیست کم از آن حداقل آگاهی و قدرت تمیز برخوردارند که آنچه را تجربه کرده و در سطح رسمی سازمان نفی کرده اند دوباره با پوششی دیگر نبینند این منطقی یکی و معادل گرفتن معیارهای مرز بندی در ایران و جهان اگر چه در مقاله " اپورتونیسم یا انحراف بر است " با استدلال جدی تری طرح شده است اما در نهایت تا درست آن تغییری ایجاد نمیکند . نویسنده مقاله " اپورتونیسم یا انحراف بر است " مینویسد " از آن جایی که جهان معاصر بدلیل عسرها به داری و ارتباطات تنگاتنگ میان جوامع گوناگون یک مجموعه نسبتاً پیوسته میباشد . لذا عموماً اپورتونیسم (که از عوام ملل صحبت و طبقه بندی معینی در کشور مفروض سرمنشا " میگیرد) در همان کشور محدود نمی آید ، مرزها را می شکند و یا ران خود را در سراسر جهان جستجو می کند " این حکم کاملاً و مطلقاً درست است اما اگر کلمه " عموماً "

ویرا تنز" که او عوامل عینی و طبقاتی معینی در کشور مفروض سرمنشا* میگیرد" از آن حذف
 شونده تنها درست‌ستیم بلکه لحاظ محتوا همان نظر مقاله " میاوزه در راه وحدت جنبین" از
 آن استخراج خواهند شد. آیا نویسنده مقاله " اپورتونیسیم یا انحراف پیراست" به این
 کلمه " عموماً" و آن برانتز در نوشته خود وفا دار است؟ بی‌شک می‌رساند که جواب منفی باشد.
 رفیق سیمیا مینویسد: " برای اثبات اپورتونیسیت بودن سازمان (غلبه اپورتونیسیم) در این
 دوران میبایست قبلاً از هر چیز اساسی‌ترین ایده‌ها و تئوریهایی که پذیرش آنها بین سازمان
 و جنبین کمونیستی اصل‌فاصله پدید آورده معین نمود سپس در غرضهای گوناگون مظاهر آن را
 پیگیری کرد. مسلماً با این تفکر سازمان ما و حزب توده نمیتوانند تنها نمایندگان یک
 جریان و یا تفکر اپورتونیسیتی در جهان نباشند قطعاً جریانهای مشابه ما را میتوان در سطح
 جهان یافت و باید مشخص کرد این نیروها کدامند و کدام جریان اپورتونیسیتی را در جهان -
 تشکیل میدهند" من ابتدا از رفیق سیمیا خواهش میکنم اجازه اینرا بمن بدهند که مختصراً
 در نوشته شما دستگیرم زیرا در این نقل قول بجای حزبها زمان " عبارتهای دیگر مسلط بر حزب
 و سازمان " گذاشته شده هیچ تغییری در منظور رفیق ایجاد نمیشود زیرا میخواهند ثابت کنند که
 یک ندیده اپورتونیسیتی بدون یافتن جریانهای مشابه خود در سطح جهان نمیتواند وجود
 داشته باشد. من میخواهم در اینجا ثابت کنم که چنین چیزی ممکن است و مورد تفسیر و
 میان " حزب" و " سازمان" یا این " خط فکری" مورد بحث در جای دیگری صحیح خواهد بود
 باری، رفیق نتیجه میگیرند: " نمیتوان تفکر سازمان را اپورتونیسیتی نامید و تحولات
 ایدئولوژیک سالهای ۶۱-۶۲ را دستاورد بزرگانست. همه رفقای که در این تناقضند
 مجبورند یکی از این دوران نفی کنند."

اولاً من بجای این " تناقض" دیالکتیکی هستم و تا آنجا که میدانم دستکم از زمان
 پیدایش مارکسیسم بعد هیچ اجباری برای حذف یکی از این دورانیها در خود احساسی
 ندارم و در جایی دیگر پیش از این توضیح داده‌ام. اما به اصل بحث باز گردیم. من
 میکوشم با تکیه بر همان " عموماً" و برانتز رفیق جواب این دو نقل قول جدید را بدهم.
 به قول رفیق سیمیا " اپورتونیسیم" عموماً " جهانی است و نه مطلقاً. دلیل آن هم در همان
 بارانتز نهفته است زیرا که اپورتونیسیم از عوامل عینی و طبقاتی معینی در کشور مفروض
 منشا* میگیرد. حال اگر این عوامل ملی و داخلی قابل تعمیم جهانی نباشند یا بدهد کنیم؟
 آیا اگر زبان لال حزب کمونیست آفریقای جنوبی در کنگره ملی آفریقا سیاستی اپورتونیسیتی
 در پیش گرفت و این اپورتونیسیم هم ناشی از شرایط ویژه آنها را تدبیر حکم رفیق سیمیا یک
 کمونیست آفریقای جنوبی در برابرین مشکل قرار میگیرد که با ابتدا رژیم آنها را تدبیراً مثلاً به
 آنکولا و موزامبیک و چند کشور دیگر گسترش نهد. آنگاه با اپورتونیسیم حزب تصفیه حساب
 نماید یا اینکه خوش‌را به آنراه بزنند و بگردید به روز آفتابی و خوبی است بی‌شک
 خبیث بخود راه ندهیم. آیا در قیال ساله ایسرلنده ساله ویژه لبنان و از آن ملوس
 تر و تحت تاثیر حکومت تشوکر تیک واستیدادی فقهای ایران نمیتوانند این مکان پدید آید که
 یا یمن را در یک کفش فرو کنیم که حکم نهم که آیت‌الله عظمی منظری و حجت‌الاسلام خلیلی
 از جمله توده‌های " بولشین" هستند که در طی مبارزه عینی شان ساییده شده و با آخره روزی
 ستمگری سوسیالیستی می‌کنند ولی متأسفانه امروز " شفیق‌شینه" از آب در آمد؟ راستی رفیق
 سیمیا این تقصیر من است که نمیتوانم کسی را در سطح جهانیها بگویم که ادعای مارکسیسم - لنینیسم
 داشته باشد اما در عین حال معتقد باشد فرقی جدی میان اسلام لائیهی عصری و سوسیالیسم علمی
 نبوده و نیست و این هر دو از جمله مکاتب مونیستی و مردمی جهان هستند که راه‌های جداگانه
 از یکدیگر جدا نخواهند و از آن تر " تحادیک طرفه" را تئوریزه کنم و در کنفرانسهای

جہاں ہی ہم آ رہے ہوں؟ آیا میں نے اسے اپنی معنی تشریح کرنے میں غلطی کی اور وہاں ہی محیر العقول نہیں؟ آخر مگر درجندہ کیسے دوا زده اما می مذہب اکثریت است و در این میں زہر چند تا آرا آنها به قدر سیاسی نست یافته است و در آن میان در چند تا از آنها ممکن است یک حزب یا سازمان کمونیستی پیدا کنیم کہ آن ہم به تئوری " اتحاد یک طرفہ " ایمان آ آورده باشد؟ آیا اینها تقصیر من است؟ شما ممکن است تئوری دان برجستہ ای باشی و بتوانی بصورت نظر تان را خیلی خوب تشریح کنی اما وقتی چشم من در روز روشن واقعیت را خلاف تئوری شما ملاحظہ چینی گنای دارم؟ آیا واقعیت در مقابل تئوری مسئول است یا تئوری در مقابل واقعیت؟ برآفرمولہ کردن این نظم خواهی درنتیجہ شما نہ نیازی به نقل قول از لنین در بارہ " اپورتونیسیم " دارم و نہ نیازی به نقل قول از گورباچف در مورد دکامتیسیم . حرف من سادہ و روشن است و از شما ہم جواب سادہ و روشن می خواهم . لطفاً آنرا از من دریغ نکنید . شما درجای دیگری از مقاله تان مینویسید " اپورتونیسیم میتواند ابتدا بصورت یک روحیہ و گرایشی تجلی یافته و بعد در جریان زندگی خود به یک سیستم فکری تبدیل شود . اپورتونیسیم یک دستگاہ فکری مہم جانبہ است . " آیا جملہ اول با دوم در تضاد نیست؟ شما در جملہ اول یک ماہیت واحد یعنی اپورتونیسیم ، را در دو شکل تجلی آن کہ مربوط به ابتدا و انتہای پروسہ موجودیت آن است ، بررسی کردہ اید . توجه کنید این " خطا " نیست کہ بہ " اپورتونیسیم " تحول کیفی پیدا میکنند . ابتدای این پروسہ در واقع از بعد از تحول کیفی خطا بہ اپورتونیسیم تعریف شدہ است . حرف شما بلحاظ منطق دیالکتیک معادل این است کہ پس از تبدیل شدن کرم بہ پروانہ دومرحلہ از زندگی آن را ، یکی آن زمان کہ تازه آغاز بہ دریدن بیلہ خود میکنند و یکی آن زمان کہ با پایان رسانیدن تخم ریزی نیا می گوید را می گذارد بررسی کردہ اید . این ہردو ماہیتا پروانہ هستند و هیچ کدام قرابتی با کرم ندارند . گذار از کرم بہ پروانہ یک تحول کیفی است ، اما گذار از پروانہ درون بیلہ بہ پروانہ آخر تخم ریزی کہ یک جہش کیفی نیست . این " اپورتونیسیم " و " آن " اپورتونیسیم ہر دو " اپورتونیسیم " هستند . من یا این حرفها اصلاً قصد مطلقہ کاری و تحریف نظر شما را ندارم . شما خودتان چند سطر یا تین سطر میگوئید : " اما تا زمانی کہ این اشتباہات بہ یک اندیشہ منسجم اپورتونیسیتی فرا نروئیدہ و یا مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پسرولتزی مورد پذیرش این احزاب در تضاد واقع نگردیدہ و نہایتاً بہ انشعاب از آن منجر نگردیدہ ، اپورتونیسیم تلقی نمیشود . " خوب باشد . شما ممکن است منظور فکر کنید ، یعنی اپورتونیسیم را تنها زمانی برسیمت بشناسید و تنها زمانی تراکم کمیت و جہش آن بہ کیفیتی برسیمت بشناسید کہ کار بہ انشعاب تشکیلاتی و ریزش اپورتونیسیتی از مجموعہ احزاب برآورد کشیدہ باشد . مقاله " مبارزہ در راہ وحدت ... " نیز بہ همین یا ور است اما این با وارد دیگر همان با ورتنقل شدہ در جملہ " اپورتونیسیم میتواند ابتدا بصورت یک روحیہ و گرایشی تجلی یافته و بعد در جریان زندگی خود بہ یک سیستم فکری تبدیل شود . " نیست . اینها دو فرمول بندی متفاوہ هستند . شما برای سرہا نگاہ داشتن تمام مقاله تان بہ فرمول بندی دوم نیاز دارید . از سوی دیگر فرمول بندی اول از خودتان نیست و یحیی از نقل قول لنین است و منطق بہ شما حکم میکند کہ از در تضاد با فرمول بندی اول از خودتان نیست و یحیی از نقل قول لنین است . تناقض هستید یا با ید مثل مقاله " مبارزہ در راہ وحدت ... " از خبر فرمول بندی لنین بگذرید و نسبت بہ نوآوری در لنینیسم بنزد (منظورم این حکم است کہ اپورتونیسیم در اصل یک پدیده است و یک کشور ما ہیئت ولتزی خود را از دست میدہد و دموکراتیک را آید میآید) یا اینکه تنہا ستون و تکیہ گاہ تمام مقاله تان را منفجر کنید و شہزادہ آنرا از ہم بیابید .

ب) التقاط میان نیکامل انترناسیونالیستی سازمان با درک مشترک حزب و سازمان از

از اساسی ترین مبانی: "از تعریف و توضیح اساسی ترین مبانی" که بگذریم و زیرا

چا رجوباً چنان نامعین است که میتوان آنرا از سوراخ ته سوزن تا دروازه به نوسان و -
ثابت و معلوم نیستم که از رفقای که این عبارتها را میگردانند چه محدودی ای را مدنظر
خود قسر کرده است من خواهم کوشیدم این عبارتها را در همان شکل نامعین آن به خورد کنم .
این شکل استدلال یعنی اینکه " چون حزب سازمان را در همان دوره نزدیک به حزب توده ایران
مشابهی هستند در واقع سازمان اینها را در همان دوره نزدیک به حزب توده ایران
کسب کرده و تکامل یافته پس دارای یگانگی " اساسی ترین مبانی " نیز هستند در نتیجه
مرحله اول وحدت میان حزب و سازمان طی شده است و همین خاطر نفس وحدت این دوره اثبات رسیده
استو تنها یا آنرا در عرصه برنامه و اساسنامه تحکیم بخشید " عبوه دیگری برای اثبات -
نظری رفقای دسته دو است مقاله " وحدت اصولی یا وحدت صوری " این عبوه را برگزیده است .
نقطه قوت این عبوه در آن است که اولاً نفس جدید است و ناچار نیست مثل مقاله " در راه "
آنطور ساده و مستقیم یک تفکر نفی شده و نقد شده سازمانی را پشت و رو کرده و دوباره
عرضه کند . ثانیاً هسته آنرا مقوله ای مبهم و کشنده را تا معین همچون " اساسی ترین مبانی "
تشکیل میدهد که به استدلالها امکان مانور و دینامیسم ارزانی میدارد . از همین رو مقاله
وحدت اصولی یا وحدت صوری " اسکنان نظری یا بیدک منظره ای متداول و بزرگ و عمیق و در عین حال
ایزکتیو و بیطرفانه از خود بنامی بگذارد . نقطه ضعف این عبوه هم در آن است که به دلیل
سماجت حزب توده ایران در پذیرفتن هیچگونه خطای اشتراک تریک در مشی گذشته خود و تصویب
ایزاصل دریلشوم وسیع و کاملاً در تضاد آشکار با واقعیت یعنی قرار گرفته و برخلاف استدلال منطقی
استوار است ساله اگر چه در ظاهر بیچیده بنمایند اما در حقیقت مرخلی ساده است . برای
اینکه بین ما و حزب توده ایران اشتراک در اساسی ترین مبانی " وجود داشته باشد صرفاً
نظر نمود و صورت داده و تنگی و گفادی این عبارت اولاً باید خود حزب توده ایران بس -
" اساس ترین مبانی " خود مجهز باشد . ثانیاً ما باید به اساسی ترین مبانی " خودمان
مجهز باشیم . ثالثاً " اساسی ترین مبانی " آنها با اساسی ترین مبانی " ما یکی باشد .
هرگاه چنین شد آنگاه همه چیز بروق مرادخواهد بود کسی هم متفکر آن نمیتواند باشد . تنها
وظیفه ای که برای مقاله " سر راه " وحدت اصولی یا وحدت صوری " باقی میماند آن است که
این " اساسی ترین مبانی " را معرفی نماید . واقعیت این است که وحدت فکری سیاسی میان
سازمان و حزب در زمانیکه آنرا فراموش است بر هر دو مستولی بود میان آن دو وجود داشت . از آن جهت
سیاست و بخش سیاستی که از سوی ما در سطح اشتراک تری و از سوی حزب توده ایران در سطح
برخی تا کنون نفی شده است . به همین خاطر هم اکنون در این عرصه میان این دو جریان بحث
ایدئولوژیک علنی برقرار است آیا خبری در پاسخ پیدا میشود یا باید گفت که در زمان خود ما بحث
شدیدی بر سر اشتراک تری درگیر است و لذا هنوز سازمان ما تعیین لازم را در عرصه درک اشتراک تری
ندارد که بخواند آن را معیار قضا و سنجش اشتراک تری حزب قرار دهد . در عرصه تئوریک و حزب
توده ایران معتقد است که تغییر در دیدگاه تئوریک خود ضروری نمی بیند . در سازمان ما
بجز مقاله " مبارزه در راه " که تنها معتقد به اختلاف نظری بر سر اشتراک تری سیاسی
میان حزب و سازمان است تا بحال هیچ و مطلقاً هیچ مقاله ای در عرصه بولشویسم خیر منتشر نشده
است که بنوعی خطای تئوریک و نظری برای سازمان در گذشته قابل نباشد . لذا این نقطه
نظر انعم هر یک ما به درجه و عمق خود زمینه ای برای مبارزه ایدئولوژیک حزب توده ایران
در عرصه برداشته ای تئوریک فراهم هستند . از جمله خود رفیق محمد که نویسنده مقاله مورد بحث
هستند به خطا به برخی مبانی نظری " و برخی بنیادین نظری " اعتقاد دارند . حزب توده

لذا آن وحدت سیاسی لازم شده است . آن چیزی که ما این است که آیا هنوز وحدت سیاسی میان این دو جریان برقرار است

ایران قایل به این قضا رتها نیست ولذا زمینه بحث بر سر برداشتهای تشریح و مبارزه ای دثولوزیک در عرضه تشریحی مبارزه رفیق محدود حزب توده ایران با راست . از همین روست که رفیق محمد که در "برخی مباحث نظری" با حزب توده ایران اختلاف دارند بدنبال ایجاد کردن محور مشترک یا آن واژه "اساسی ترین مباحث نظری" تجدید کرده است خیا خود را راحت کرده و بدون اثبات این اعترا نظر در "اساسی ترین مباحث" و حتی بدون تعیین دایره "اساسی ترین مباحث" فرومایه جای حکم می نماند کار را تمام کرده فری می کنند . پس از این تهروری تا مسن حد قسمت تهروری و مندوبی مقاله باقی می ماند مشخص نقد متدولوزیک ضرورتی زیر ارائه شده است .

"مقاله نظری گذرا به قطعنامه ... پس از این که برنا مهجرت بوده ایران را به نقد می کشد . نتیجه می گیرد که حزب توده ایران جزئی رفرمیستی است برخوردار از تفویج طبیعی کار ریست متدولوزی غلط این زفاست . ترا میز بخورد رفرمیسم عمدتا به مثابه یک مقولها قتما دویستی سی

مورد ارزیابی قرار گرفته است . در صورتی که رفرمیسم به مفهوم واقعی تر عین حال یا ای دلوزی میبوند تا گسختن با رد . رفرمیستها ای دلوزی ما رکسیم . لنینیسیم را مورد تجدید نظر قرار می دهند و آنرا از موزه انقلابی اش تهی می کنند میبویا رعدیگر ایورتونیسیم (رفرمیسم) تنها بر تیک اجتماع نیست بلکه در عین حال با زتا بشوروی ایورتونیسیم از رویزیونیسیم نشأت می گیرد و ماهیت آن بی یا کاهش صلت انقلابی تهروری ما رکسیم . لنینیسیم تحت بیاهنمای گوناگون است . همان نون اساسی ایورتونیسیم یا دیگرین کردن نظریا تهروری زبی و خرد . یوروزوا زبی جا میا رکسیم . لنینیسیم انقلابی و سا زجل ای دلوزیک در سیاست است . و ما بلننن رویزیونیسیم نوعی ایورتونیسیم میا مید . در بر تیک اجتماع ایورتونیسیم به اشکال گوناگون در تاریخ پیشی کارگرو کمونیستی چهره نما می کرده است . من تمام این نقل قول اولانی را اورا ندادام تا میزا زبی هما ندیشی متدولوزیک مقاله را نشانم . ما ابتدا ی آن درستست و من قیلا نظرم را راجع به رفرمیستانتن حزب توده ایران زبیا نکرده ام . در مورد جمله دوم با ید گفتگه بد رستی رفرمیسم یک جریان ای دلوزیک تصور شده است اما خطاست که

آن را پیشکش در برابر اقتصا دوسیاستقرار دعیم زیرا این جریان ای دلوزیک بقدر اقتصا دو

سیاست تهروری می نماید . از این گذشته ایورتونیسیم هر گاه به سطح رفرمیسم شکل گرفته و تعیین یا قضا با دشمنم خود را بر تهروری می گوید مثلثا ایورتونیسیم در تهروری فقط از رویزیونیسیم نشأت نمی گیرد بلکه از دگما تیسیم هم برمی خیزد . ما قانسون اساسی ذکر شده نه قاننون اساسی ایورتونیسیم بلکه شکل رویزیونیسیتی ایورتونیسیم است . تنها قسمت متدولوزیک ریستین نقل قولانی همان عیار انتقالی در آن است که نویسنده مضمون آن را در نیافتا است . آری رویزیونیسیم تنها یک نوع از تجلی ایورتونیسیم است . نوع دیگر آن عیار رطز دگما تیسیم است اما بیسیدنی است که چرا نویسنده آن هر سه مقاله "مبارزه در راه ... " و "حکومت صولتی یا وحشت" صورت

و "ایورتونیسیم یا انحراف به راست" اگر چه دگما تیسیم اثار و ارنما عموما تصویر یک از ایورتونیسیم میبند عیارت از مخالفتش کار و قطع میا ما رکسیم . لنینیسیم و نظریات پذیرفته شده از سوی احزاب راستا بین فقط کل تجلی رویزیونیسیتی از ایورتونیسیم است . باسخ بر است که ولاریویزیونیسیم تنگلی از تجلی ایورتونیسیم در تکوین یا تهروری مرا حل با است ولذا یا برابر قرار با در ایورتونیسیم یا رویویونیسیم مجبیه مرا حل ولید ایورتونیسیم را که هنوز به یک دستگاه فکری منسجم تبدیل نشده است در سایه میبرد . نا نیا ایورتونیسیم را در سطح و درجه ای به نمانی می گذارد که بخورد به آن به عیای زبی چا رجوع میا رهای بیین لسانی جنبی کمونیستی می کشد یعنی در مرحله تکوین یا فته تهروری آن ولذا اینا مکان را فراهم می آورد که میان عیای رهای ملی و بینا لسانی ایورتونیسیم خلط میبند صورت گیرد . مثلثا پی جویی

* برخی - با پرداختن به جای آن واژه "اساسی ترین" - نگارنده و چون عبارت به
 # ایورتونیسیم نیز هست . در تهروری

رویز یونیس‌ها بی بر تیلو بر سرسی‌یا ستا علی و مشر هیچ جریان را به میا نمی‌کنند و بجز هر حد
بررسی‌اشنا درسی تشکیلاتی نمی‌ماند ما نیز از جنبه متدولوزیکه قائله «وحدت صولتی یا وحدت
صوری» ما از جنبه تشوریکه می‌ماند بپیدا زیم، اما یا نتوجه است که روی نترنا سیونا لیسیم
برولتری فقط تکیه بر بخشی از اصول تشوریکه نیست علاوه بر این که جایگاه ما مخیرا در سیستم نظری
کمونیستی به ما می‌دهد که می‌تواند با نیا پیشرفته ترین و رعدیا فته ترین بخش دمکراسی انقلابی
که ما رکیسم لنینیسم را پذیرفته‌اند (و در حقیقت جنبه طاری و ولوزی و طلیقا تی برولتا ریاست
کمان را از انواع یفندولوزیها یغیر برولتری جدا می‌کند)

با یستی تا کید کرد ما نترنا سیونا لیسیم برولتری در عین حال
علو بر تیلووز مره کمونیستی است. هر هست و در لحظه لحظه پیروز خطشی انقلابی خود را نشان
می‌دهد. این دیگر بی نظیر است. خلاصه کلام این که تنها جزیی یا به قول رفیق محمد عنقا جنبه ای از
ما رکیسم لنینیسم که از انواع یفندولوزیها یغیر برولتری جدا می‌کند عیار تا از
انترنا سیونا لیسیم است. این دیگر بنگام فرا تر از نواوری رفیق جدا دیگر است است کم
رفیق جدا دیگر این را می‌پذیرد که مثلا تشوری دیکتا توری رفقا ریایا مثلا تشوریکه خستو
غیره تشوریکه برولتری و از آن برولتا ریاست هستند اما اعتقاد داشت استرا تزوسیدن به
دیکتا توری برولتا ریاست که حاصل نظایا ن برشرا بطوریکه است که در ای ما هیت دمکرا تیک
می‌خورد (یک روز ما این که همین به نماند که فی کتا نهفته است) ما رفیق محمد حتی منسکر
برولتری بودند که بیانا لمارکو دولسو انقلاب لنینیسم بود می‌رسید بی است که اصلا مگر ما رکیسم
لنینیسم تا سیونا لیسیم می‌تواند وجود داشته باشد؟ این که برخی ستورا العملها بیایا
لنینیسم را جا نبرخی دمکرا تیا کی انقلابی دنیا لعی بود چه ربطی به ما رکیسم لنینیسم شدن آنها
دا رد؟ آیا در بی بی عدت بیانا ل برشرا وجودند که خوب ما رکیسم لنینیسم یلغی به
انترنا سیونا لیسیم. رد ویک انبان تشوریکه ای بر ای پیرو انقلاب در عرصه ملی جنبه اول پرو
لتری است و جنبه دوم که فقط به دردت و برینا مه می‌خورد می‌تواند مینا و بیبه متحد خلق با
انواع دمکرا تیا کی انقلابی باشد و چون آنها این تشوریکه را می‌پذیرند (برنا مورا می‌پذیرند)
می‌توانند دید و هیچ می‌تواند بیانی هر زمانه می‌تواند ده کرد برینا مه ها کی قتما دی اجتما عی
را می‌توانیم مانند ما هم یخیا نترنا سیونا لیسیم را می‌بیم و اسم آن را می‌گذاریم تا ساسی
ترین میا نیستی چون بر سر آن با حزب بوده ای نتواند رفیق دنیا بر و قمراد است و لوسی
دنیا و امروز این گونه بر و قمراد نیست خود رفیق محمدیه درستی نوشته است که «با یستی تا کید
کردا نترنا سیونا لیسیم برولتری در عین حال علو بر تیلووز مره کمونیستی است هر هست در لحظه بیض
پرد خطشی انقلابی خود را نشان می‌دهد» اما لیا پیدا بین جمله رفیق محمدر ا مینا یک مثال لکنیم و
گروهی است که در آنکه ده می‌خواهیم جمع می‌کنیم و بر ای نا یلکا رخا نه می‌زیم و می‌گوییم وظیفه
شما در روسا زلی است. بیاز مدت خیر می‌یاد است تا نگرا می‌دهد ای تجویز یا رویتقا بخوبی با زار
کارگرا هم به تشوریکه شده اند آنها را جمع می‌کنیم و می‌گوییم بیچور دا روسا خیر است
جوابی دهند ما همگی با هم بر بار دیگر امتحا نکترا بی می‌دهیم و توضیح می‌کنیم که در آن قبول
شویم. می‌رسیم اصلا شما قادر هستید و رو یا زید کجا بی می‌دهند ما همه استا د شی می‌توانیم
و هر گاه می‌دهد. نا نجزو بی می‌یاد دیم. می‌رسیم ولی بیقیه در روسا زان دنیا در عین این که به
علم بیی طاهنا زندا رونیز می‌توانند بی زند ما یا شما درک بعضی از دا روسا زلیا رید؟
یا سخی هستند ما همه طرز سا زان دنیا در اساسی ترین میا نیها روسا زلی که علم بی می‌استد ترا که
دا برهم در عین حال ما همه جدا جدا تو کمی گرا نجا هم تفا و سکرده و مخالفانها هستیم جا لیا یید
رفیق محمدنا بی استا نا ز می‌میرا دویا هر و راه کارها نه روسا زلی می‌کنند ما قظلیک سوا ل ز نویسند
که نهره مقاله «میا زده بر اء...» «پورتو نیسم یا...» و «وحدت اصولی یا...» را در آن بین
است که گرا برضند در کا خ کور ملین خندا ده بود و شونده گرا رفیق رفیق محافل گوریا جف بسود

* برای قیام ما مکتب لنینیست تا آنجا که کاری برانگشتن ملی داشت ماهت برولتری قایل بود. دست کم رفیق محمدنا

چه دستوری می داد؟ زیرا یا نه که یا ساسی ترین میان می است
چ - التقاطعیا نه هیئتیک سا زمانیا ما هیئتظر سلفطیر یلها زمان

این پیوه که در مقابل بورتونیسیم یا انحرافیه راست به کار گرفته شده است در نظر اول که ملایر لابلای
نوعتهما و سطور مقابلینها راست ما قیلا ز این که یما بین موضوع عبرنا زیم بهتراست طلبی که
ما یه نگرانی نویسنده مقابل استرا مورد توجه قرار دهیم این نگرانی و هدفی که نویسنده دنیا می کند
در مقابل مطرح شده است فرمول بندی چنین است: «موضوع ما زمان در درجه یا میانها حاکم و بدو لوزیک
که در یقینا رسم درک صحیح را یما با انحرافیکدیگر و چگونگی میا زره یا آنرا را هیئت معین
کنند و هر سر نوشتیها زمان است. منفی تفکراتی که هر یک از ما با آنها لقمی و بورتونیسیم تا میدان
آنها در صورتی که آگاهان صورت بگیرد شکل مناسبیا زره در درونیا زمانها یما همراهها ورد
میا زره یا یلگیریا نظری بورتونیسیم در درونیا زمان نو میا زره یا انحرافا سیاسی و نظری (که
هنوز به یکه هیئت تفکرات بورتونیسیم بدل نشده اند) سلویها یکا ملائقتا و تیرا می طلبید، اعتقاد دیمه
وجود یک جریان فکری بورتونیسیم در درونیا زمان و ضرورت گرد آسرف نظر از احساسی و لفظی بینها
آز خود (که خود را با اهمیت است ارضیا یما در میا زره در درونیا زمان همراهها ورد کسورتی نظری
صرف نظر از شیوه فرمول بندی بین مصلو مواضعی که در آنجا نداشته است فکر کلی موجود در آنجا قایل
تا ملو معما است زمان که فرقی یما این بطور را می نوشته هنوز به یکه لفظی نیز منکر نشده یونا روز
این بطور با هم خوانند و معما ره یولتی می نویسم در طریا بین حد فرقی یما نیز با خوانند این
خوب لظتی در دنیا لکردن و وضعیها زمان نیدن و یکا صا حقیقا و خود نویسنده ما در یکه ییم می توانیم بدون
اطلاع از قضا و عا یک دیگر ترا قضا شده یا خیم و آنرا یما است که یا شروعیا زره ایدئولوژی که درون
سا زمان هیچ تضمین از یقینا خدایا میا نیندود هنوز نیز وجود ندارد ما روز تنها می توان
بستوی این تحولاتا یقینا یی که در ما کما که یما ییم میا نیست مستور و آینه یما یما زره
ایدئولوژیها مجموعه دیدگاهها و نیروها یلگیر در این میا زره تعیین می کنند بدو یک کثرت
قاطع نیروها یما زمانها هر گونه یما زما نیکنا نه و غیر اصلی یما مصل لغند مصلظا زمان
وجودت یما همه ما عزیز است ما زمانها یلکنا زمان انقلابی ما رکیستی یما یقینا یما دیدگاه
انترناسیونالیستی و نیز گستر یونیر و مندتریها زمان یما یما ما رکیستی کشور است ما روز
نیز با همه کمبودها و کاستیها یلنا ندا زه قضا و یسکرا تیگرا سا زمانها وجود دارد که بتوا نیسم
در یکنان انجام وظایف ما زره ایدئولوژی که ما مدیم ما از سوری دیگر همه اینها یقینا
همه زروها یما نمی توانیم منجر یما یما یکم کردند که یما بر هر گونه گرا یل انحرافیا بورتونیسیم
تفا و یما نیسم نمی توانیم و حقیقا در یما نویسم چه روزا فتا بی خوبی بی خود افکار ریخته خویس
را ندیم «هر انحرافیا زما زمان (چیرا است) که ما تیگرا (۰۰۰) که بر حفظ مواضع خود با قضا ریخته
علمی کند و از آن یما قضا ریخته در از رجدا علمی و حقیقت جو یما نه را چه به شکل محدود کرد
فضای دموکراتیک درون سا زمانی و استفاده از ابزار ریور و کراتیک چه بصورت سته بندیهای
نا پسند فرآکسیونستی و اشاعه تمدن و تقابل در صفوف سا زمان به عرصه تشکیلات نیز گزینی دهد
دیگر نه تنها تضمینی در کار نیست بلکه سمت و سوی این میا زره ایدئولوژی که متوجه آن نقطه ای
خواهد بود که هیچ یک از رفقا تمایل نزدیک شدن به آن را ندارند. تا به امروز می توانیم
ادعا کنیم که برخلاف تجارب قبلی خودمان و برخلاف همه تجربه های تلخ نیروهای دیگر توانسته
ایم این میا زره ایدئولوژی که از دروجه اصلی خود در مجرای اصولی هدایت کنیم. اما نگرانی هنوز
واقعی است. من در پاسخ به این نگرانی میگویم باید از وجدان علمی، ذهن حقیقت جوی
ما رکیستی و تمایل سوزان به رفع همه انحرافات چپ و راست و منشی پذیرنده بر هر درار
باشیم. ما باید از صف بندی و مرز بندیهای فیزیکی و تشکیلاتی اخترا از جوییم. ساله بر سر
تعریف و تقابل تشکیلاتی نیست ما واقعیت این است که وقتی که انحرافات در هر دو وجه چپ و
راست صفوف ما طرد شده باشند وحدت تشکیلاتی و سیاسی - ایدئولوژی که ما تثبیت نشده و قوام

نخواهد یافت. ما همه دچار انحراف بودیم - ما له نه برسرطردن یا عداً و یا دیگری و بلکه طرفداران عقیدتی ماست راه درست این است که انحراف را بروشنی و دقت و بدون هیچ گشختی از منبش مارکسیستی - لنینیستی و انترناسیونالیستی سازمان مجرد کرده و منفرد سبب طرد نماییم. این باعث میشود که همه ما که هر کدام در مقطعی حامل آن بوده ایم بتوانیم به هدیرگزیندیگر برسد و صفوف سازمان را فشرده تر سازیم.

متأسفانه شیوه ای که در مقاله "اپورتونیسیم یا انحراف برآست دنبال آمده است منطبق با این راه و شیوه نیست مقاله برای حفظ وحدت سازمانی در آن در تخفیف مصنوعی و ظاهری این انحراف وارد نشود و برای اینکه شیوه اصولی برخوردار باشد انحراف ادعوی سازمانی را ترسان ک جلوه داده و در آن ما تیزه کننده میان انحراف موجود در سازمان یا خوش سازمان التقاط ایجاد می کند. مقاله میگوید: "برای اثبات اپورتونیسیت بودن سازمان (غلبه اپورتونیسیم) در این دوره میباشد... ولی هیچ عضو عاقل و سالمی در سازمان نمیتواند اثبات اپورتونیسیت بودن سازمان" خودی را دنبال میکند. این که یک سازمان انقلابی تبدیل به یک سازمان اپورتونیسیت شده یعنی ماهیت انقلابی آن دگرگون شود به اصطلاح پل های یا رنگشان به سیاست پرا تیک انقلابی در بیشترش خراب شده نه تنها همه آن تا کیداتی که شما در مورد بعد بودن و در بودن و... در مقاله دا ردید بلکه صبراً بر روی آن در دست است چه کسی در این شش ماه به بولتین حتی دگم تیک ترین و چپ ترین نظرات را به شده در این بولتینها ادعا کرده است که سازمان ما ماهیتاً اپورتونیسیتی است بوده است اگر مقاله میان ماهیت یک سازمان و حزب یا اندیشه ای که در برهه ای از زمان بر آن بنا میشود تمایز روشنی قایل میگردد استفاده ای خود را در جهت اثبات استمرار اپورتونیسیتی بودن و انقلابی بودن ماهیت سازمان را به میداند کسی با آن مخالفت نداشتونها توضیح واضح و صاف نبود. اما مقاله حکم میدهد که "برخی از رفقا معتقدند که در سازمان در طی این سالها اپورتونیسیم غلبه نموده بود و میگویند مظاهراً زیاد در عرصه های نظری، سیاسی، فکری، اخلاقی مبین نموده و با آن به مبارزه برخیزند... و آنگاه چند سطر را بین ترا ده میدهد: "برای اثبات اپورتونیسیت بودن سازمان (غلبه اپورتونیسیم) ... بعبارت دیگر غلبه اپورتونیسیم ما دلای اپورتونیسیت بودن سازمان قلمداد میگردد. نتیجه معکوس از این حکم آن است که اگر نمیخواهید به این ارزشها بی درغلتید که ماهیتاً سازمان اپورتونیسیتی است از غلبه اپورتونیسیم بر سازمان در برهه ای از زمان نیز نا می نهرید. البته ممکن است کسی بتواند اثبات کند که بطور منحص اپورتونیسیم بر سازمان غلبه کرده بود یا نکرده بوده. این بی نفس متددرستی است اما این که چون ماهیتاً سازمان دگرگون نشده است لکن صرف نظرات تحویل شخصی و اندیشه غالب سازمان نمیتواند اپورتونیسیتی باشد نه استدلالی علمی است نه با واقعیت های زمان و زندگی واقعی تطابق دارد. خود رفیق سیم درجایی مینویسد: "این بریده را در مورد تمامی جریانات اپورتونیسیتی (مانوتونیسیم، تروتسکیسم، اروتونیسیم و...) کم و بیتر دیده ایم" و میبینیم اینجا که بحث جدی تر میشود خود رفیق هم بجای "احزای کمونیسیتی و امپانیالیسم" بدستی و با اصحاب سولیسیت از عبارت "جریانات اپورتونیسیتی" استفاده میکنند دیدیم که این "جریانات" اپورتونیسیتی نتوانستند به تغییر ماهیتاً حزب کمونیسیتی و فرانس و... توفیق یابند. در مورد حزب کمونیسیت ایتالیا نیز ادعای تحول ماهیتاً در دعای سونگوز به نظر شخص من در دست است ولی آیا این همه بدان معنی است که از هفت تا داندن به این حکم که ماهیتاً حزب دگرگون شده است و نباید بر خود قاطعی یا این "جریانات" اپورتونیسیتی داشت یا کوشید ساله را در بریزیم؟ رفیق درجای دیگری با زخمین فرمول بندی التقاطی را تکرار میکند که: "اپورتونیسیت ما میدان سازمان هیچ چاره ای جز تقی بینا نهی ایدشولوزیک سازمان ندارد. نمیتوان نظراً زمان

را اپورتونیستی نامید و تحولات پدیدآورنده آنها ای ۶۱- ۵۹ راستاً وارد بزرگی دانست. همه رقبا بی کده جا برین تقاضند مجبورند یکی از این دو را نگی کنند. " ساله برسرا این سکه خود این حکم دچار التقاط استو میاناً بله دن ماهیت پورتونیستی برای سا زمان و دسته بندی تفکر غالب در سا زمان ز در برهه زمانی معین در نوسا ناست از همین روستکه بعضی از این ز رفیق سیمارخصت خواستم ایا زه این صفا رسترا بمن میهنند که در یکی از احکام مقاله شان تسخرده و بجای عبارت حزب و سازمان " از عبارت تفکر مسلط بر حزب و سا زمان استفاده کنم .

د- التقاط میان پراتیک جهانی و نسات و ردهای جهانی پیرولتاریا یا برداشت جهانی

تشریح : جهان زمین التقاطی که در مقالات رفقای دست دوم میخوانند اینا لکرده صورت - التقاط میان پراتیک و نسات و ردهای جهانی یا برداشت جهانی تفکر است از یک سو پراتیک جهانی و نسات و ردهای جهانی پیرولتاریا در بیستم ماستکه بر تارک آن سوسیالیسم موجود و نظام سوسیالیستی قرار دادند نمیتوان از انقلاب کتیریه بعد مدعی انتقال سوسیالیسم بود و خود را با نظام سوسیالیستی موجود در جهان نگاه احساس نکرد. از سو پیرولتاریا تکلیف مجموعی و وضعیتی شرایط جهانی و مختصاً دوران ما منجر به پیدایش با زتاب شخصی در ذهن تکلیف جنبی جهانی کمونیستی می شود که عموماً از آن به عنوان نقطه مبدا لملی و مودت و افق جنبی بین المللی کمونیستی نام میبریم . اولی از مقوله واقعیت است . واقعیت یعنی و مشخص است دومی از مقوله حقیقت است حقیقت خود به " حقیقت یعنی " و حقیقت غلطی " و حقیقت نهی " تقسیم میگردد. اینها به چه معنی هستند؟ لنین در کتاب ما تریالیسم و امپریوریک - یترسیم ابتدا این سوال را برای خود طرح میکند که " آیا چیزی تحت عنوان حقیقت یعنی وجود دارد یا بعداً رستریگره آیا اندیشه انسانی میتواند از چنان محتوایی برخوردار باشد که به فاعل بستگی نداشته باشد که به خود یا بشریت وابسته نباشد ؟ " ما رکیسم لنینیسم برای اینا و راست که مفهوم اینا خوب صورت واقعیت یعنی ، مستقل از ذهن و در خارج از آن وجود اردوایسن واقعیت یعنی با زتاب خود را بصورت عینی حقیقت نشان میدهد لنین تا ما میهد " آیا اندیشه انسانی که تبیین کننده حقیقت یعنی است آن را به یکباره بیان میکند به تمامی و نامشروط و مطلق بیان نمیدارد یا بصورت تقریبی و نسبی ؟ " (ج ۴ ص ۱۲۶) لنین در خلاصه برداری خویش از کتاب " علم منطقی " هگل در دست نوشته های فلسفی خویش چنین پاسخ می دهد : " این یک با زتاب ساده ، بلا فصل و و غیره و بلکه فراگردی از پله پله تجریدات شکل گیری و تکامل مفاهیم ، قوانین و غیره بوده و این قوانین ، مفاهیم و غیره ، حاصلتجهانگترو - قانو نمند طبیعت همیشه در حال حرکت و تکامل را بصورت شروط و تقریبی در بر میگیرند . " (ج ۴ ص ۱۸۲) حقیقت یعنی بصورت حقیقت نسبی عمل کرده و اینها یعنی است که هر دایه عینی موجود در هر عرصه ای از واقعیت و در هر مقطع زمانی نباید کاملاً مطابق یا ناقص تلقی گردد بلکه بعنوان دانش نسبی در نظر گرفته شود . در عین حال ، محتوای حقیقت نسبی کاملاً مستقل از انسانو بشریت سابقه همین دلیل نیز حقیقت یعنی باقی میماند ، ما اینها بمعنی نسبت گرای نیست لنین در نقد نسبت گرای میگوید که بذهرش " ظرفیتش نا محدودا نسا برای کسب دانش و حرکتها لنده بشریت سوسی حقیقتا زه که با حقیقت نباشته از بعضی تلقی می گردد ، ما فسق محیطه شناختو قابل شناخته شدن را بدون هیچ مرزی می گذرانند . لنین تا کید میکند : " برای ما تریالیسم دیالکتیک هیچ مرز غیر قابل عبوری میان حقیقت نسبی و حقیقت مطلق نیست " (ج ۱ ص ۱۳۶) اما لنین با حرکت و اینرا گردا چگونه میبینند؟ او پاسخ میدهد : " ما هیچ حرکتی را نمیتوانیم بدون تفعال در تداوم آن تصور کرده ، بنا نکرده ، سنجیده و تجسم کنیم مگر آنکه جنبه زنده و واقعی آنرا ساده کرده ، محدود نموده ، از آن جدا کرده ، غنیه نمائیم ، تقاریر

حکومت را ندیده میباید مخدوش شدن و کشته شدن را به همراه دارند. و نه تنها بوسیله اندیشه که
 هینکلور دریا قسمی، و نه تنها حرکت که هر مفهومی (چ ۲۳، ۲۶-۲۵۹) و ادا میبندد. "
 " دانش بشری یک خط مستقیم نیست یا یک سیر مستقیم را دنبال نمیکند بلکه در مسیری دارای
 انحناء که تا ابداً در تداوم این چرخها ماریج میزند، ره میبویسد. " (چ ۲۳، ۲۶). او این
 چرخ را اینگونه توصیف میکند: " از دریا ستونده به اندیشه مجرد از آرزو هسل -
 چنین است سیر دریا لکتیکی شناخت حقیقت، شناخت واقعیت عینی. " (چ ۲۳، ۲۶) و ما رکی در تها بی
 پیرا موزیور با خمینویسد: " ساله اینکه آیا حقیقت عینی میتواند جذب اندیشه بشری گردید
 خیر، نه یک مسئله تئوریک، که ساله ای عملی است انسانها باید حقیقتا، معنی واقعیت
 را قدرش معنی بودن اندیشه این را، در عمل به اثبات رسانند. " (منتخبها، آثار، ص ۶) و این
 بطور منحصی ادا میبندد: " پرا تیک و لاترا، دانش تئوریک است زیرا که نه تنها از منزلت
 جهان گسری، بلکه از واقعی بودن بلا فصل برخوردار است. " (چ ۲۳، ص ۲۱۳)
 خوب اینها به زیاده به چه معنی است؟ معنی آن این است که برای اینکه زندگی
 و مبارزه کنیم باید شناختیم، در این شناختن ممکن است به خطا برویم اما اینها فی متن
 کلی این حرکت که رشد شناخت ماست می توانند باشد. با بدخطا را از یک سو و توحیح کنیم (معنی
 دگما تیسیم بدانست) و از سوی دیگر یکبار ره زیر خود این متن کلی حرکت نزنیم (معنی رویزیم
 بدانست) ملاک نهی ما هم برای قضا و هیچ چیز جز پرا تیک نیست. دانسته ها را و دریا
 را بنا بدیرای مداخله دربرابر رویزیم مطلق کرد (زیرا حقیقت نسبی هستند) و در عین
 حال نمی توان زیر همه آرزو (زیرا تجلی حقیقت عینی هستند) بر واقعیت عینی استوارند) و
 تکیه گاه این حقیقت عینی که همان واقعیت عینی است بر تکیه جمعی ماست که ما آنرا بنا بر سوسیا-
 لیسیم و اتفاقاً موجود میباشیم. برای همین هم نمیتوانم رکیست - لکن نیست بود و همبستگی
 انترناسیونالیستی محکمی یا سوسیا لیسیم واقعاً موجود است به تعبیر تاریخی پرا تیک و لقا ریای
 جهان نیستی نداشت همه رفقای که " خط منی بیخ لمللی جنبش کمونیستی " را مطلق کرده و
 معادل مطلق انترناسیونالیسم و سوسیا لیسیم واقعاً موجود می نماید و بر سر دیگران میکوبند از
 ازها نزعیت گاه - تئوری شناخت ما تریا لیسیم دیا لکتیک لقا رخطا میشوند. رفیق سیم خود
 بدرستی مینویسد: " ولی آنچه بر اهمیت این بحث می افزاید آن است که انحرافات نظری فوق
 الذکر محدود به سازمان و حزب بوده ایرا نیستند. همه احزاب کمونیست جهان تئوری ستگیری
 سوسیا لیستی را پذیرفتند. انحرافات فوق الذکر انحرافات است که با
 درجات مختلف در همه احزاب مشابه یافت میشود و پاسخ آنها بی که واژه اپورتونیسم را برای
 سازمانیکار میگیرند به این سوال که در سطح جهانی کدام نیروها این تفکر اپورتونیستی را -
 نمایندگی میکنند، روشناست از نظر آنها طبیعتاً جریان است که در سطح جهانی این تفکر اپورتو-
 نیستی را نمایندگی میکند احزاب کمونیست یا به اصطلاح آن احزاب ستی هستند. بافتاری
 بر اپورتونیستی دانستن تفکر سازمان در این دوره هر پاسخی جز ایرا ناممکن میباشد. " من
 ضمن اینکه اینها هم رفیق در مورد اپورتونیست بودن احزاب کمونیستونا میدان آنها تحت عنوان
 احزاب ستی را نست کم در مورد خود رد میکنم اما کاملاً با رفیق سیم موافق هستم که -
 این بحث دارای اهمیت جدی است و این مقولات را نمیتوان با نشوری احزاب -
 محکم جنبی بین السلسلی کمونیستی (رفیق جهانگیر، بولتن ۱، صفحه ۱۵) توضیح داد.
 متأسفانه رفیق سیم مسئله دگما تیسیم را ده ماه پیش به مزاح برگرا کردند و نوشتند:
 " اگر تفکر سازمان اپورتونیستی بود عین تحولات اپورتونیستیک ۱۱ - ۵۹ نه ستاورد -
 بزرگ بلکه نزول به غرباب رویزیم (واخرا دگما تیسیم) بوده است. برخسی

تصور میکنند که اگر جریانی از نظر ایدئولوژیک ارتقا یافت نباید دچار خطا یا انحراف
 در سیاست و برنامه گردند و اگر دچار شد اپورتونیست، ریهویز و فیسیت (دگماتیست)
 در سیاست است. واقعیات زندگی این نوع ساده نگری را نفی می کند. اما واقعیات
 زندگی برخلاف میل رفیق سیمما از ده ماه پیش تا بحال چیز دیگری را نفی کرده است.
 لنین میگوید: " اپورتونیسم در آغاز بیثباتی یک روحیه و گرایش و سپس "
 و میگوید: " گرایش و بیثباتی از " نقصان وجود اراده سیاسی متناسب یا تغییرات " میکند.
 او صحبت از " انحراف دگماتیستی " میکند. او به " نیروهای سالم " و " تسالم حزب اشاره -
 میکند سخن از این بهمان میآورد که " جنبش بین السلطی کمونیستی همانند خود روند
 ترقی جهان و نیروهای محرکه آن بر سر گرفته است. احزاب کمونیست جای خود را در -
 تحولات عمیق سرحد دوقرن میجویند. " او معتقد است که " راست این است که در ایام بعد
 گاهی نظراتی دیگر نسبت بالا را پیدا میگردند. اما اکنون دیگر بر تالی برای فریب
 تاریخ. که گاهی بنا را نه بر واقعیت بلکه بر آنچه دلخواه مان بود، میگذاریم - -
 تا طمانه فاش آمده ایم. " و آنرا به اینصورت دنبال میکند که " گسست میان حرف و
 عمل افزایش یافت " (همه نقل قول ها از کار ۴۶) این گفته ها چه معنی دارد و چه
 برداشتی میتوان از آن کرد و جایگاه و موضع ما نسبت به آنها چیست؟ این را باید
 مفصلاً بررسی کرد اما در اینجا به عنوان مقدمه یک چیز میتوان گفت: دیگر نمی شود -
 " دگماتیسم " را یا مزاح برگزار کرد و فقط ریهویز و فیسیت را برجسته نمود. ما با رفیق
 سیمما هنوز بسیار صحبت های جدی داریم. (ادامه دارد)

فهرست بهمن ماه ۱۳۶۶

”مکتب“ انقلاب ما ”مرداب“ شکست؟

مقاله ”راه طی شده : نگاهی دیگر“ از سوزی مایه شادمانی و ازسوی دیگر مایه تاسف و تاسف می‌شود . شادمانی از اینروست که بولتن کنتره با جذب و نقس تعیین کنند هود در حیات سازمانی مسا در شرایط کنونی ، انرژی و اختلالات متفاوت را بخوبی می‌کشاند ، انرژی مع آفرینند ، خرد جمعی را مفهوم واقعی می‌بخشد ، حد و اختلافاتی را که اکنون در پذیرندگی پوشیده نیست مشخص می‌کند و دستنمای سازمانی ما را به باید برسانند تا لیسیم در مکتب ، آنگاه و اندیشه انقلابی منتهی باشد استحکام می‌بخشد . اما تاسف و تاسف از مصلحت مقاله فوق الذکر از اینجاست که ”نگاهی دیگر“ بررسی گذشته بعنوان آموزش در رسپای شکست ، جهت تسخیر آینده و بایزبان دیگر ”مکتب“ انقلاب نیست . ”نگاهی دیگر“ بررسی گذشته از دیدگاهی است که از دیدگاه سازنده است ، از آنجا بریده بریده سخن می‌گوید و در اساس به وارونه سازی و انکار انحراف گذشته می‌رسد . تاسف در اینست که چنین بررسی و ریشه‌یابی انحرافات گذشته راه ”مرداب“ شکست و انحراف را مسدود نمی‌نماید .

در چند سال اخیر بسیاری از این سخنان شنیده شده است و همواره این سخنان طرح می‌گردید که چگونه می‌توان بعنوان یک مارکسیست لنینیست چنین مجموعه را با هم جمع کرد و بر آن نام تحلیل و بررسی علم و انقلاب نهاد . اگر در ”نگاهی دیگر“ شفا می‌دهد و رجوعهای محدود می‌دهد و می‌توانست حاوی بی‌دقتی‌های گفتار نیز باشد ، امروز دیگر مجموعه این فکری مطرح است که کتاب نوشته‌های در اسناد و محتررا محاسن آینده در ج می‌گردد و مطمئناً در نهایت وقت نویسنده تنظیم شده و آئینه‌ای از یک اندیشه و روش است . آری این یک بینش و روش است که در جنبش کمونیستی ایران زیسته می‌زند ! در این تردیدی نیست . این بینش و روش مستقیماً از افراد است که امروزه اشکالی در یاد آنرا تئوریک می‌کنند و در حیات سازمانی و یاد مبارزه طبقاتی طرف در میهن ما منعکس می‌نمایند . در رسپای خویش را در برخورد با زندگی و تلاش با مارکسیسم لنینیسم نیا موخته و آموزش نمی‌دهد . این درس در شرایطی است که معتبرترین احزاب خانوادگی جنبش جهانی کمونیستی تلاش می‌ورزند از گذشته بیاموزند ، انحرافات را ریشه‌یابی نمایند و مارکسیسم لنینیسم را در اندیشه و عمل جایزین در فعالیت و مبارزه و مبارزه نمایند .

افتخار هر جریان سیاسی و یا هر فردی در جنبش کمونیستی ایران نیز جز این وفرا تر از این نمی‌تواند باشد که گوشه‌ای ولو کوچک از ساختمان بنای راکه بر بنیاد مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و در نفی حامد اندیشی و پرولتراتیسم ساخته می‌شود ، مستحکم نماید . رشد و ولوع و آئینده بر طراوت ما بر این بنیاد و مبارزه است و شواردر عرصه‌ها که اندیشه و عمل حاصل می‌گردد .

— نگاهی پیرامون نگرش مقاله ”راه طی شده“ : —

نوشته با این بنا را کارگزار شروع می‌شود که ”سازمان ما در جریان انقلاب بهمن و چهار سال اول آن ، تحت تاثیر الهام بخش حضور مستقیم توده‌های مردم در صحنه مبارزات آشکار طبقاتی و رایش شرکت فعال در پیکارهای سیاسی و اجتماعی حاصلت مردمی و انقلابی خود را تعمیق بخشیده و استواری سمات در آمیختگی با جنبش کارگری را در پیش گرفت و توانست در راه وحدت و یگانگی با جنبش کمونیستی عملاً موجود ، گام گذارد . بر پایه این پیوند گویا که مانند هر زایش حیات آفرینی پارچه در د همراه بود حوسد و ایدئولوژیک سازمان بر بنیاد مارکسیسم — لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری صراحت پیدا کرد و ما با نام سازمان فدائیان خلق ایران (اکزیرت) ، به گردان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران قرار رویدیم و هویت نوین یافتیم . امروز بر این حقیقت سایه انداخته می‌شود و یاد ستا و بیز قرار دادن اشتباهات و انحرافات که سازمان ما در دوران مبارزه طبقاتی و نیروهای اجتماعی ، در روند فعالیت نسبتاً پیچیده پس از انقلاب به آن گرفتار آمد ، گوشه‌یابی می‌شود این تحول سرچشمه خطا و انحرافات و حتی آغازی برای ”انحطاط“ معرفی شود . ” تعیین هویت نوین سازمان “ که چکیده ، مقصود و مایه اعلام شده ” بینش نو “ در

سازمان ماست معنائی حزاین ندارد * (صفحه انگاهى ديگر)
اين سرآغاز آخرين پاراگراف رعب برانگيزنوشته ، تکميل ميکردد * اذراشتهاد د يروزماد درعرصه تنظيم
مناسبات پيشاهنگ طبقه کارگرانمى ويروان او ، تحت عنوان عدم کاريست صحيح متد ولوزب لنينى —
اتحاد هاب طبقاتى قابل توضيح است ، اکنون خطر عدم پاييند ت ونفى متد ولوزب لنينى اتحاد هابى
طبقاتى وخطر تخييرنمى کير ايد تولوز يك طبقاتى سازمان حيات اثر شهيد يد ميکند * بسوى شناخت
اين واقعيت تلج برويم * (صفحه ٢٠ همانجا)

براستى اين سخنان چه چيزى را با خود حمل ميکنند ؟ کدام بينش وروسد رد روين سازمان ما ايجاد
مينمايد ؟ پاسخ روشن است * افتتاحيه " نگاهى ديگر " خود مسائل را منعکس ميکند که جزآن مورد
اختلاف جد باست * اين مسائل از ارباب تاريخچه سازمان ما و بررسى روند پرفراز و نشيب تجهيز
به مارکسيسم لنينيسم وپيوند عميق با انترناسيوناليسم پرولتر ، ارزاياب از جنبه کاردرت و کمونيستى ايران
بررسى خط ونشى ماد رساله هاى پس از انقلاب بهمن آغاز ميکردد و تا شناخت ما از وضعيت کنونى جهان
و کشور ما ايران وطراحي استراتژى و تاکتيک انقـ بى بر ابر نيردى که جزيان دارد امتداد مييابد *
" نگاهى ديگر " تلاش ميکند مبارزه خستى ناپذير و پرفراز و نشيب سازمان ما را براى تجهيز بـ
مارکسيسم لنينيسم که از اولين سالهاى دهه جهف يعنى از زمان تدارک تاسيس سازمان ما آغاز شده و
تا امروز که ١٧ سان از تاسيس سازمان ميگذرد ، ادامه دارد ، با خط مشى اپورتونيست و فرميستى سالها
پس از انقلاب برابريافته معرفى نمايد * چنين وانمود ميشود که سازمان ما در جريان انقلاب بهمن و چهار
سال اول آن مستقل از گذشته برنياد مارکسيسم لنينيسم و انترناسيوناليسم پرولترى زائيد شده و در
" حد و ايد تولوزيك " صراحت پيدا کرده است * و اکنون بينش نويى سازمان ما ميخواهد اين تحول را در
" حد و ايد تولوزيك " و اين " سنگين ايد تولوزيك و طبقاتى " رانغ کند * اين تحريفات تهمت ها و
ناسزاها ما به پراشفتلى يا تحجب نعى شود * اين قسه ها قتيلا هم شنيد ه شده است * " حزب توده ايران "
حد يث ها و قسه ها با بسيار کالمترا از اين راقبلا ساخته ويزد اخته است * هر انقلابى متعهدى کسـ
بخواهد ره ا ز د کم ها و احکام بنى نايه * تاريخ سازمان ما و جنبش کمونيست ايران را مورد بررسى قرار دهد
به سهولت ميتوان د ر يابد که برجسته ترين رهبران سازمان ما در دهه جهف و نجاهه ، درست در زمانى
که ترهاى چون " سوسيان امپرياليسم " و " سه جهان " در نزد دسته هاى جذب ه داشت ، بنحوى
بسيار جدى و قاطعانه عليه اين ترهاى ارتجاعى به مبارزه برخاستند * آثار رفقاى شهيد ما بيزن جزئى
و حميد مومنى بخوبى اين مبارزه را اشاره مينمايد * اضافه براين مبارزه عليه ترهاى ارتجاعى فوق و يـ
عليه مشى جزئى نه تنها در سازمان ما بلکه در سطح جنبش کمونيستى ايران پيش رفتـ
متكى بر همين تلاشها و مبارزات گسترده ، اکنون با اينکه سازمانهاى مستقل از سازمان ما در جنبش
کمونيستى ايران حضور دارند ، بر نياد مارکسيسم لنينيسم و اعتقاد به انترناسيوناليسم پرولترى و جنبش
جهانى کمونيستى ورد مشى چريکى جدا از توده ، بمشابه در ا نى از جنبش کمونيستى ايران مبارزه انقلابى
را پيش ميبرند *

در جريان اين تحول پردرد ، مظلوم بسيارى بوده که اين سازمانها و گروهها بايد از سازمان
ما مايه موختند و مطالب زيادى نيز ما پيدا ز آنها ياد ميگرفتيم * هم امروز نيز جموعه جنبش کمونيستى ايران
در چنين وضعيتى بسر ميبرد * افتخار ناک شدن جنبش کمونيستى ايران به همين سطح و جا يکـ
کنونى آن در عرصه هاى اندیشه و عمل ، متعلق به همه کسانى است که مبارزه اى بزرگ را در راه پويى کى
ويالندگى پيش برده اند * اين راه ادامه دارد * همانطور که دکمايى در جنبش کمونيستى در حـ
شکست است ، دکمايى در جنبش کمونيستى ايران نيز بايد شکسته شود * همه سخن براينست که
سازمان ما بايد بمشابه جزئى از خانواده بزرگ جنبش جهانى کمونيستى ، وظيفه و سهم حويش را در مبارزه
مارکسيسم لنينيسم عليه دکمايسم ايفانمايد * تاريخ رزم بزرگ سازمان ما براى دستيابى به انديشه
انقلابى ، براى شناخت دقيق و انجام وظايف انترناسيوناليسمى و خاطر مبارزه فد اکارانه در راه رهائى
طبقه کارگر و مردم انقلابى ميهن مان ما به مباحث است * امالکه سياه " انحراف پراست از سياست

* جانتانگى : است که مى تواند اينگونه سخن بگيرد ؟ کدام عناصر مى است که بحق قوانين شکاف را در عرصه هاى بينش و روش

مستقل طبقه کارگر" یعنی لکه سیاه اپورتونیسیم ورفرمیسمی زا که در سالهای پس از انقلاب بدان گرفتار شدیم همیشه چیز جز انتقاد میصادقانه وطنی بیخ روی طبقه کارگرو توده های انقلابی ایران از یکسازمان مایک نخواهد کرد. استراتژی و تاکتیک مادر سالهای پس از انقلاب نه در برنامه مصوب پلنسیسم خرداد ماه سال ۶۱ کمیته مرکزی سازمان تجلی یافت. محصول درکی دکامتیستی و بوروکراتیک از مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است. این تلاش بیپایه است که انحراف استراتژیک ما به مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری چپانده شده و بیگانه معرفی شود. این انحرافات ضمیمه دکامتیسم اند که بگلی با مارکسیسم بیگانه است. چگونه میتوان مبارزه علیه جاسوسانندیشی و کهنه پرستی وریشه یابی گذشته رانفی دستاورد های سازمان مادر زبندی طولانی ارزیابی نمود؟ کسی روند تکاملی سازمان رانفی می کند که تاریخچه سازمان ما را بشناسد. مارکسیست لنینیست به سالهای پس از انقلاب پیمان محدود نماید. کسی روند تکاملی سازمان رانفی می کند که تصویر میفاید ما بعنوان دیکتاتورهای انقلابی یا بد پرس خط مشی حزب توده ایران و اسناد جلسات مشاوره سالهای ۵۷ و ۶۰ و ۶۹ احزاب، کمیونست و کارگری، نادران به مقام سازمانی مارکسیست لنینیست و انترناسیونالیست متحمل فردیدیم. و سرانجام کسی روند تکاملی سازمان رانفی میکند و سزراه تکامل آن میشود که ریشه های انحراف گذشته را شناسد و جای مبارزه با ندرن انحرافی آرا توجیه نماید. ارزیابی نویسنده سؤال میکنیم، اگر مبارزه با جاسوسانندیشی و انحرافات گذشته برابر رانفی هویت مارکسیستی سازمان و انترناسیونالیسم پرولتری است، شما مبارزه گسترده ایران که در احزاب کمیونستی مانند حزب کمیونست اتحاد شوروی و حزب کمیونست چین و احزاب برادرد یتر علیه دکامتیسم جریان دارد و گسترده وطنی و در نهایت صراحت و شجاعت از انحرافات گذشته و حتی از وقوع فجایعی در حزب و جامعه سخن گفته میشود و چگونه ارزیابی میکنیم؟ آیا این رفقای احزاب برادرد و مارکسیست لنینیست و انترناسیونالیسم پرولتری را زیر سؤال میبرند یا راه تکامل حزب و جامعه حویث را میباشند؟

"نگاهی دیگر" میگوید "روانشناسی، ندامت و تبری از راه طی شده که با ستایش آمیخته به حسرت به دوران عدم بلوغ سازمان میگرد هر چه پیشتر صریح تر و بارز تر به سطح آید ثولوزی فرامویرد و گرایش به " تعیین هویت نون سازمان " یعنی تعیین آید ثولوزی از پیری غیر از آنچه که تاریخا بدان دست یافته ایم نیز تکامل منطقی همین روانشناسی است. این یک اتویسیم و حرکت به پس است نه به پیش" نگاهی دیگر صفحه ۱ تاکید از تی)

اکنون در جنبش کمیونستی ایران مفهوم روانشناسی و تبری و ندامت وهم مفهوم روانشناسی تیسری و ندامت برکسی پوشیده نیست نگاهی دیگر " به جای اینکه بیان انقلابی آید ثولوزی باشد سراپا آلوده به برخورد روانشناسانه است و اما مفهوم تبری و همچنین مفهوم روانشناسی ندامت را بسیار از کمیونستها و مردم ایران دیده و فهمیده اند. شایسته نیست در اینجا از این صحنه ها بی اسف پارو فراموش نمند نندامت و تویه و تسلیم سخن گفته شود اما آنچه که به تفکر انقلابی در سازمان ما مربوط میشود اینست که در برخورد با انحرافات گذشته برتر " پیراهن چرکین خود را جلوی بورژوازی ویزان نکنیم " انگان داریم. ما به لندن رجوع می کنیم که می آموزد " ما نباید اشتباهات خود را از نظر دشمن پنهان داریم، کسی که از این کار می ترسد، انقلابی نیست. برعکس اگر آشکارا بخارادران بدویم" بلی ما اشتباه کردیم" این بدان معناست که در آینده این اشتباهات تکرار نخواهد شد و ما بهتر میتوانیم لحظه مناسب را انتخاب نمایم " آثار منتخب ۱۲ جلد ۱ جلد ۱ و از هم صفحه ۲۴)

از نظر "نگاهی دیگر" بررسی علمی گذشته و آشکار نمودن ریشه ها و ساختار و تلاش برای طرد دکامتیسم راه آید ثولوزی دیگر جز مارکسیسم لنینیسم میبرد و اینها اتویسیم و حرکت به پس خوانده میشود. در این تردید نیست که بین مارکسیسم و دکامتیسم شکافی آید ثولوزیک و طبقاتی وجود دارد. روند گسترش آگاهی و مکران در سازمان و در جنبش کمیونست، ایران که باید روندی بازگشت نا پذیر تبدیل شود، امکان بازشناسی دواندیشه فوق امکان شناخت دقیق زرفا و مختصات شکاف آید ثولوزی و طبقاتی را فراهم میآورد. درباره اینکه چه کسی به اتویسیم دل بسته و حرکت به پس را ادامه میدهد نیز در رسفا ت بعد صحبت میکنیم

با اینهمه ترساندن ها تا حد "حظر تغییر سمتگیری آید ثلوثیك وطبقاتی سازمان" و تعیین آید ثلوثی زی دیر" ، نگاهی دیر" در نهایت فراموشی می دود " چرا علی رغم اینکه براد حان و آینه نسبت به حمینی و بیروان او ، همه آنها متفق الراف سیاست واحدی را قبول داریم و در ضمن نیز بدان پایندیم بر سرچگونگی بازتیین سیاست تاکتیکی نسبت به آنها در سالهای انقلاب تا بدین پایه باید یکس احتلاف و حط و مرزبند کرده ایم ."

این گفته نیز خود جلوه ای د پیرا ز برخورد روانشناسانه است که بدان اشاره شد . وقتی که " نگاهی دیر" حط قریب الوقوع را پدید آید ثلوثی د پیرا راهشدار میدد . وقتی که از بدین پایند د و بدین متد ولژی لئینی اتحاد های طبقاتی " توسط بین سخنسازمان سخن میگوید ، چگونه ما همه آنها هم متفق الراف سیاست واحدی را نسبت به حمینی و بیروان و قبول داریم ؟ همه چیز حکایت بر این دارند که هم امروز هم در آید همه مدافعین انحراف گذشته با غرپوشی قادر نیستند از او نام گذشته حتی در مقابل رژیم ج ۱۰ با مختصات کنونی آن تماما بسلندند . این در آمیزی و پیوند با انحراف گذشته منتصا انحرافات سه پندین ترک در آینه خواهد شد . هم امروز در جریان تدوین سند برنامه ای این احتلاف آشکار است . با دستر شانه انقلابی و تغییرات احتمالی در رژیم ج ۱۰ و وضعیت سیاسی جامعه چهره سیاسی حط اصحاب به انحراف گذشته بیشتر میان خواهد شد .

اضافه برای " نگاهی دیر" در جملات فوق اینطور وانمود میبندد که بر سرچگونگی بازتیین سیاست تاکتیکی در گذشته تا به این پایه اختلاف پیدا کرده ایم . این دیر هم برخورد روانشناسانه است و هم روانشناسی تحریف!

نوشته " بنیان های نظری برنامه . ریشه ها - کجروم . . . " مندرج در ویلتن شماره ۲ نه اساس ارزیابی بین برنامه و سیاست سازمان در سالهای پس از انقواب سخنس میباید ، دقیقاً توضیح داده است که انحراف مانه فقط در عرصه تاکتیکی هایبکه انحرافی استراتیج است . بینتئودر سازمان ریشه های انحراف را در بنیان ها ک نظر ک استراتژی انحراف در آن سالها جستجو نموده و آشکار ساخته است . این بررسی ریشه یابی حط های گذشته ، صرفاً براب توضیح آنچه گذشته نیست . این بررسی ما محصول مبارزه در دوره ای نسبتاً طولانی از حیات سازمان ماست ، نه در جریان آن ترزهای انقلابی جانسین ترزهای کهنه و دم میردد . این ترزهای انقلابی بنیانهای نظری برنامه را تشکیل میدهند . تلاش سببیده ای نه در لابلای تناقضاتی آشکار اختلاف در حد " بازتیین سیاست تاکتیکی گذشته " قلمداد کرد . این سانه حالی کردن از ریشه یابی و از بنیانی استراتژی گذشته است .

" نگاهی دیر" ملخه ایست از تناقض . شاید چنین ملخه ای محصول جبری تلاشهایی باشد که باتدیه به تفکری کهنه و مانده برای تطهیر انحرافات گذشته در یوشمدر پیرتلاش می ورزد . بدیهی است که هیچکس نمی تواند پس از این فاجعه شکست در استراتژی ، از همان صندلی قدیم بد فاع بر حیزد انتقاد هائی ضعیف و ارائه مجموعه ای در هم ویرهم و متناقض اجباری است . آنچه برای همه مدافعین انحراف اهمیت حیاتی دارد اینست که اساس همان ترزهای کهنه را در لابلای مجموعه ای متناقض پنججاند و " راه طی شده " را تطهیر نمایند .

اکنون پس از توضیحات بالا به بنیان های فکری ، متد ولژی شناخت و به جوهر ارزیابی " نگاهی دیر" بپردازیم .

استعمار شکست استراتژی انحرافی و بنیانهای نظری آن

بارها بر این مسئله تأکید شده است که ارزیابی حط مشی گذشته بدین نقد و بررسی مابنی نظری آن شمری نخواهد داشت . اضافه برای هر جریان و تفکری متدی بردرک امروز حویس از مسائل استراتژی و انقلاب به گذشته میگرد و ارزیابی خود را ارائه می نماید . درك ضرورت ریشه یابی حط های گذشته بود که پلنوم وسیع فروردین ماه سال ۶۵ تهیه سند متوسط بدان را در دستور کار قرار داد . این سند قبل از هر چیز باید پایه های نظری حط مشی گذشته را بررسی نموده ، درستی یا نادرستی آنها را اعلام نماید . تاکتیکیهای انحرافی ما در گذشته درامداد استراتژی ما مفهوم می یابد . در توضیح ریشه های انحراف اکنون در سازمان و تفکر آشنا شده است . تفکری ریشه های " انحراف پر است از سیاست مستقل " را

طبقه کادری را در ارتکار خط مشی مابه تراز رشد غیر سرمایه داری پرهیزی نیروها و غیر پرولتری میدانند اما تفکر دیراین تری پایه استراتژی شکست را استوار نموده و بررسی راجع به پارهای تاکتیک ها یکا ارزیابی های ثانوی نزول میدهد.

"نگاهی دیگر" درباره طرح برنامه سال ۶۱ میگوید "مادر تنظیم برنامه و سیاستی که متوجه گذاردن انقلاب به عرصه تحولات بنیادین اقتصاد و اجتماعی پسند کارگران و دهقانان و زحمتکشان و نیز ترقی اجتماعی کشور بود تا ملا محض بودیم... اما چون این برنامه تحقق خود را با وجود رهبری خمینی در انقلاب و جبهه متحد خلق امکان پذیر می دانست نادرست و انحرافی بود" (صفحه ۲)

فکتهای اساسی ارزیابی "نگاهی دیگر" از برنامه سال ۶۱ است که در لایحه بیان سوراخکاری از بدیهیات ارائه میگردد. آیا برنامه سال ۶۱ صرفاً به این خاطر نادرست و انحرافی بود که تحقق آنرا با رهبری خمینی در انقلاب و جبهه متحد خلق امکان پذیر می دانستیم؟ این تنها از روشی گوشه انداز واقعیت براب کتمان تمامی حقیقت است*

حقیقت اینست که مانده تنها تری راه رشد غیر سرمایه داری "را با رهبری نیروهای غیر پرولتری پذیرفتیم بلکه آنرا به جامعه ایران که سرمایه داری بر آن مسلط است تعمیم دادیم و بعد از همه اینها براب ریم جمهوری اسلامی را به رهبری خمینی بعنوان رهبر انقلاب و جبهه متحد خلق رسالت رهبری راه رشد غیر سرمایه داری را قائل شدیم، ما چون مذهبی ها فاجده اند یس به تری راه رشد غیر سرمایه داری با رهبری نیروهای غیر پرولتری نه در دهها کشور جهان چیزی جز شکست ببار نیاورد چسبیدیم، سطح رشد اقتصادی و اجتماعی کشور خود را با اندازه قابل این تری بردیم و پسند زرفیائی تری بود لباس دموکراسی انقلابی را بر ولایت فقیه پوشاندیم. این مجموعه فکری پایه ها و نظریات برنامه گذشته ما را تشکیل میداد. بر اینها هیچ نامی جز "خرواراد که تاسیم" نمی توان نهاد. در نوشته "بنیان های نظری برنامه ما..." بولتن شماره ۲ به تفصیل در این باره صحبت شده است. از تکرار مطالب گفته شده پرهیز می کنیم.

انحرافی دانستن برنامه سال ۶۱ در حدی که نگاهی دیگر سخن گفته است، می تواند با ظهور جریان یافردی دیگر متناسب به اقتضای بورژوازی و خرد بورژوازی در صحنه سیاسی کشور ما، براحتی و سرعت منتفی اعلام شده و "راه طی شده" از سرد رفته شود.

برنامه سال ۶۱ به تحلیل از بنا احتیاجات اقتصاد و اجتماعی کشور اتقاد است، که در آن تسلط سرمایه داری و تضاد داروسرمایه به بنایه تضاد اساسی جامعه ما پذیرفته نیست. این تحلیل با ملامت مغایر با مواضع اعلام شده سازمان مادر رسانها و پیشتر از آن بوده است، سازمان ما که میبایست پس از انقلاب با توجه به امکانات و شرایط بسیار مها تری رزده داشته دارها را از رشد رفیو بیترین جزئی و دیگر رفقا را بررسی مشخص از جامعه ایران تکلیف می بخشید، نامی به عقد نهاد و تحلیل و تهرها و نه به عقب مانده حزب بود. ایران را پذیرا کردیم. تحلیلی های مانده است که میباید در بحث بسط و تکامل واحد فکری اقتصاد و سرمایه دار دنیا و جود تنزل پایه ها و فواید لیسم هنوز تولید بر مبنای شیوه های پیش از سرمایه داری بویژه در بحار اعظم روستای ایران حاکم است. بهمین جهت جامعه ایران جامعه ایست که جهت تحول کنونی آن بسوی مناسبات سرمایه داری است ولی سطح و درجه رشد آن هنوز نماند از آن نیست که بتوان شیوه تولید را حاکم بر اساس اقتصاد کشور دانست... اگرچه پارشد سرمایه داری در سر پرده و ایران طبقه دارترین از لحاظ کمی و کیفی رشد نسبتاً قابل توجهی یافته است. و همراه آن رفته رفته تضاد سرمایه و کار اهمیت جزئیتری در جامعه ایرا کسب مینماید. لیکن نسبت به د تضاد پیش گفته (تضاد حلق با امپریالیسم و تضاد توده های وسیع دهقان با بقایا مناسبات فئودالی و زمین را ن بزرگ) جنبه فرعی دارد" (مقاله "جامعه ایران در کدام مرحله از انقلاب اجتماعی است" دبیر اول حزب ایران اسکندرب دنیا شماره ۱۱ سال ۵۶ تأکید از ت. ی). تهرها و حزب توده برای توضیح مرحله انقلاب ایران و وظایف آن بر چنین تحلیلی استوار بود. تمامی این تحلیلی ها و تهرها بدون چون و چرا مورد پذیرش قرار گرفت. "نگاهی دیگر" بطور اینکه این مسائل اساسی را مورد نقد و بررسی قرار دهد، سکوت اختیار میکند و از بدیهیات سخن می گوید.

* در همین نوشته در صفحات بعد صحبت خواهد کرد که حتی فکتهای در این حد با توجه به اعتقاد تری تراستحاله رژیم... میبایست این برنامه را براب دوره فیک از استحاله اصولی بدانند.

در اسناد پلنوم وسیع سازمان مادر سال ۶۵ تصریح شده است " طرح برنامه سازمان مبارزه در راه اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و مردم در جبهه متحد خلق وزیر رهبری خمینی را مهم ترین وظیفه سازمان و دین نیروهای انقلابی قرار میداد. در برنامه سازمان ضرورت رهبری طبقه کارگر برای پیشرفت پیگیر انقلاب و به فرجام رساندن آن مسکوت گذاشته شد و این به معنای نفی آن در عمل بود. " (اسناد پلنوم ارزیابی سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۰ و ۶۱) *

همانطور که در دستنویس بالا اشاره کردید " نگاهی دیگر " انحرافی بودن برنامه سال ۶۱ را فقط در پذیرش رهبری خمینی حاکمه می نماید و از مسکوت گذاشتن ضرورت رهبری طبقه کارگر و نفی آن در عمل هیچ سخنی نمی گوید *

مفهوم استتار این ترها، تحلیل ها و سیاستها چیست؟ آیا جز اینست که رفیق نویسنده در همان جایگاه قدیم و همان پاروهای کهنه می خواهد " راه سنی شده " را ارزیابی نماید؟ این واقعیت تلخ را باید شناخت که ۹ سال پس از انقلاب بهمن، پس از این همه تجارب و آموزشهای بزرگ که بسیاری در آن کسب شده اند، هنوز میشود به پاروهای کهنه و چاق چسبید، بر آن پایه از گذشته ارزیابی ارائه داد و لاجرم طرح استراتژی شست دست دیگر را طراحی نمود *

تلاش برای اثبات تر استتالیسم رژیم بمنظور تطهیر انحرافات:

تمام کسانی که ترهای کهنه و چاق در باره واقعیت های جهان و جامعه ایران راستی را ننموده یا از آنها دفاع مینمایند بنحوی اجتناب ناپذیر در بررسی انحرافات گذشته مابین تر استتالیسم رژیم ج.ا. پافشاری می کنند. از نظر موافقین گذشته ادرتوان استتالیسم رژیم را تئوریزه و اثبات نمود، موضوع ثانوی یعنی زمان استتالیسم با کمی پس و پیش کردن قابل توجیه است و بدین ترتیب اساس استراتژی گذشته حذف شد. ناپذیری و پایداری خواهد ماند. متأسفانه! واقعیتها چنان آشکار است که دفاع از استتالیسم رژیم کار ساده ای نیست. از اینرو بدافعین آن به درهم کوفتن رومی آیزنر *

قبل از هر چیز ببینیم " نگاهی دیگر " در باره ترکیب، ماهیت و مستکبر حاکمیت پس از انقلاب بهمن چه نظری ارائه می دهد. ضروری است با آوردن نقل و قول هایی این درهم کوفتن آشکار گردد. در صفحه ۲ " نگاهی دیگر " می خوانیم که با سرنگونی رژیم شاه قدرت سیاسی از کلان سرمایه داران

بزرگ زمین داران وابسته به امپریالیسم سلب شد و افسار و طبقات در پرتو انتقال یافت. " در صفحه ۴ پس از تاکید روی وظایف انقلاب گفته میشود که در انجام وظایف فوق باید در دادن انقلاب بهمن به مرحله تحولات اجتماعی و اقتصادی باید حط مشی انتقالی طراحی میشود و مناسب با رویتاقتسب خمینی و پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه و از مبارزه واقع علیه امپریالیسم و پانایکهای اجتماعی

آن یعنی رها کردن به مستکبری خیانت به انقلاب و پایداری کردن دستاوردها که آن سرکوب مردم و نیروهای انقلابی و دیکتاتوریک کشور را متحد موقت و مشروط با آنها به ستیز با آنها گذر می کرد. در صفحه ۱۲ میخوانیم که در ماههای نخست انقلاب سمت اصلی سرکوب رژیم متوجه نیروها و طبقات و افسران انقلاب و مودراتیک و ترقیخواه جامعه نبود. سمت اصلی اعمال قهر رژیم در ماههای نخست متوجه سرکوب نیروهای بود که با انقلاب مردم ایران و اهداف ضد امپریالیستی و دموکراتیک آن بنحوی آشتی ناپذیر شدنی می ورزیدند. در صفحه ۱۴ نگاهی دیگر میخوانیم " در حالیکه ولایت فقیه پرسترایسن کشاکشای طبقاتی به نهاد، قدرت سیاسی فرامیرویشد

* قابل توجه است که نویسنده نگاهی دیگر تلاش میکند حد اقل در ماههای نخست سمت اصلی قهر رژیم را علیه نیروهای ضد انقلاب اثبات نماید. اما در همین ماهها نخست نیز مجبور میشود از افعال قهر رژیم پیش از مسلحانه و غیر مسلحانه علیه نیروهای انقلابی در کردستان و گنبد سخن بگوید اما این اعمال قهری خصمت و گناه و متفاد رژیم عطف داده میشود. بنظر میرسد نویسنده خیلی زود چگونگی تهاجم و عقب نشینی رژیم را در گنبد و ابعداد بیرون گسترده و تزلزل عام ولایت فقیه را در کردستان با اشاره به حدیث مسخره " خلخال بر گرفتن از یک زن و اعلام جنگ حضرت علی پاکفرا " و همچنین ایجاد فضای فاشیستی و ورژنیه ستاد های ما و مجاهدین خلق را در سراسر کشور فراموش کرده است. همه اینها در همان نیمه اول سال ۵۸ رخ داده است. ۹۰

و آخرین تحلیل ظرفیت انطباق یا منافع طبقات جامعه راداشت. " در صفحه ۱۶ گفته میشود که خمینی و روحانیت پیرو ویا کلان تاجران و ویرزوا ملاکین نیویبه لحاظ تاریخی واجتماعی پیوند داشتند. آنها (کلان تاجران و ویرزوا ملاکین) در میان روحانیت پیرو خمینی سخن گویان و نمایندگان خود راداشتند و در حقیقت سمتگیری طبقاتی آنها محتوی غائی حاکمیت فقها را شکل میداد.

و سرانجام در صفحه ۱۷ میخوانیم " در واقعیت مشخص، حرکت خمینی و پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه ایدر راستای خواستهای دیموکراتیک توده ها - د هها ملیونی کاسبیاران، پیشه وران

حاشیه نشینان شهرها، دهقانان بی زمین و کم زمین با طرد کلان تاجران و ویرزوا - ملاکین از قدرت سیاسی و سلب مالکیت از آنان ملازمه داشت. چنین الزامی، نفی فقیه سنتی و حاکمیت فقها و ایجاد اراده اقتصاری خلق را طلب میکرد در حالیکه خمینی قبل از هر چیز رسالت خود را در این می دید که از

فقه سنتی حراست کند و ولایت فقها را بنیان بگذارد. خمینی به میخواست و نه میتوانست نافی آن و ایجاد لژ این باشد. خمینی در لیرود ارایین این نفی و ایجاد نه بستر حدت مبارزه طبقاتی اجتماعی

در ماها و مسالهای نخست انقلاب و توقف و آگاهی هر چه عمیق تر از آن بدست میاورد به پایا بن خط رسید. خمینی برای حفظ ردای کهن نه جانب " کوح نشینان " بلکه " کاح نشینان " را گرفت. با خطر

مواعید عدالتخواهانه خود استغفار طلبید و در هم توایی و همگامی با غارتگران توده های ملیونی خلقی بمشابه رهبران طبقات مردم اقبل کرد. " (صفحه ۱۷ تاکید همه جا ارت. ی)

از مطالب نقل شده در بالا که نمونه وار آورده شده چه نتایج بدست میاید؟ اولاً: نویسنده از توضیح صریح ترکیب، ماهیت سمتگیری حاکمیت جدید پس از انقلاب بهمین گریز دارد. در جایی از انتقال قدرت به اقتصاری و طبقات دیکری سخن میگوید. در جایی دیکر باره خمینی و پیروان ضد امپریالیست

عدالتخواه اخترف می زند. در جایی دیکر به پیوند تاریخی و طبقاتی خمینی و روحانیت پیرو ویا کلان تاجران و ویرزوا ملاکین اشاره دارد. و... اما سرانجام مشخص نمی شود کدام نیرو با کدام

ماهیت اید نولویزیک و طبقات د رفرداد انقلاب نقش تعیین کننده و رهبری راد رژیم ج. ا. ا را ایفا می نماید. ثانیاً: نگاهی دیکر می گوید ولایت فقیه در آخرین تحلیل ظرفیت انطباق یا منافع طبقات پیرو کس

جامعه راداشت. با اینکه میگوید خمینی نه میخواست و نه میتوانست نافی فقه سنتی و حاکمیت فقها و ایجاد لژ اراده اقتصاری خلق باشد، و میگوید خمینی با خطر مواعید خود استغفار طلبید، علمیرغم همه اینها با ارتجاعی دانستن رژیم ج. ا. ا آنجا سرسختانه مخالفت می ورزد و از حرکت " خمینی و پیروان

ضد امپریالیست او " در جهت منافع توده ها ب مردم یعنی از انقلابی مورد می بیدن رژیم ج. ا. ا راهیگذاختن پس از انقلاب سخن میگوید. و راجع این دوره هر جا که سخن از " خمینی و پیروان ضد امپریالیست

او " میشود، نگاهی دیکر در چارچوب اقتصاریانی در باره آنها صحبت میکند. بسیار جالب است که اعتقاد و اشاره به د و دانگی خمینی و پیروان او که در ابتدای نوشته در ماها بدست نخست محد و همیشود در صفحه

۱۷ به گیرد ارتجاعی و ایجاد " در ماها و مسالهای نخست تبدیل میگردد. (این همان مسئله ثانوی یعنی پس و پیش کردن زمان استخاله است که بدان اشاره کردیم) رفیی نویسنده میخواستد تسلسل

استخاله رژیم راد اثبات نماید. اما کتسان حقایقی که پیش چشمان بیوقوع پیوسته اند امکان پذیر نیست و موضوع چنان آشکار است که وقتی پای استدلال میرسد نمی توانند روند استخاله راز ماها بدی

نخست انقلاب فراتر برد، از بد تصویب قانون اساسی و ولایت فقیه در مدتی کمتر از یکسال بگذرد و ماها رابه سال و سال رابه سالهای نخست تبدیل یی نماید.

جادارد از رفیق سئواک شود، شماهه میگوید محتوی ولایت فقیه در آخرین تحلیل حاکمیت کلان تاجران و ویرزوا ملاکین است شما که می گوئید خمینی نه میخواست و نه میتوانست نافی فقه سنتی و حاکمیت

فقها و ایجاد لژ اراده اقتصاری خلق باشد شما که از مواعید عدالتخواهانه خمینی صحبت میکنید، چه و نه راد به انقلابی بودن رژیم در دوره ای پس از انقلاب می دهید؟ آیا هیچ جریان سیاسی که بلحاظ

اید نولویزیک و طبقاتی مترجع است می تواند پس از انقلابی با وسعت و گستردگی انقلاب بهمین پیوون از سرگذراندن دوره احمرها با وعده و فریاد (که حتی می تواند بسیار طولانی تر و گسترده تر از آنچه رژیم

ج. ا. ا وعده داد و عمل کرد) حاکمیت ارتجاعی خود را تا ما مستقر نماید؟ آیا بقبول خودتان چند ماه و یا حتی بیشتر از آن را میتوان دلیلی بر تظهنیر ارتجاع قرار داد؟

اگر بریشیان های نظری و سرمد و لوزب شما تکیه شود، چه چیزی تضمین می کند که چنین پروسه ای برای استقرار هرجیزیان ارتجاعی بحساب "نبرد که برکه" گذاشته نشود و برنامه اتحاد در چارچوب "اتحاد و انتقاد" "تئوکوفای" آن رژیم طراحی نردد؟

در سالها گذشته و هم امروز در بررسی ماهیت رژیم جمهوری اسلامی ابتدا در تعریف کلی تر و نظر در جنبش کمونیستی ایران وجود داشته و دارد. نظرات برضد امپریالیست و انقلابی بودن رژیم در دوره ای تاکید دارد و از راستت عداله و حیانت آن به انقلاب و توده های مردم در دوره دوم سخن می گوید. نثر دیگر رژیم ج ۱۰ را آغاز رژیمی ارتجاعی می شناسد. مدافعین تر استحالسه در باره ماهیت و سمیت اصلی رژیم مج ۱۰ به لحاظ ایدئولوژیک و طبقاتی از فداان انقلاب با صراحت سخن نمی گویند. در مجموعه ای از توصیف ها و تعاریف که هر روز پوششی جدید بخود میبرد، چنین استنتاج میگرد که این مدافعین و انقلابی می شناسند که در آن نقش تعیین کننده را اقلیت مابنی ایفا میگردند بر همین پایه تحلیل است که "نژادهای" همه سیاستهای رژیم را در دوره نخست (در چارچوب خصلت و دلان اقلیت غیر پرولتری توضیح می دهد و همه چیز حتی قهر رژیم را در همین محدوده توجیه مینماید (صفحات ۱۱ و ۱۲) ایدئولوژی جریان مسلط در رژیم ج ۱۰ در دوره نخست به همین ترتیب بعنوان ایدئولوژی اقلیت مابنی که عناصر و پیشرانی و انقلابی در آن بهم آمیخته اند توجیه می گردد. و وقتی که سخن از بنیان اسلامیم و بنیادین ترین اصل رژیم یعنی ازولایت فقیه میشود، این مدافعین می گویند که، اولاً ولایت فقیه در دوره نخست هنوز استقرار نیافته است و از سوی دیگر بیرون ضد امپریالیست خمینی (علا با استقرار آن مخالفت می ورزیدند و حتی مخالفت خمینی با انتشار کتاب ولایت فقیه در ماههای قبل از انقلاب نه به حساب ترغیب آن بودند بلکه به حساب تردید او بر ای استقرار ولایت فقیه گذاشته میشود (نژادهای دیگر صفحه ۱۶) چرا که ولایت فقیه حاکمیت دلان تا بران و بیروا مالکین است. به این ترتیب، این مدافعین همه تلاشها و پیروان روحانی و غیر روحانی ازاد را در دوره نخست برای تصویب ولایت فقیه در مجلس خبران و سپس تصویب قانون اساسی را در مدتی نثران یسار پس از انقلاب که در نوع خود بی سابقه است نادیده میگذرد و توجیه مینماید. بنظر میرسد تر استحالسه رژیم با همه شکنندگی آن هنوز میتواند با پوششهایی جدید و جدید تر توصیف دردی که مورد دفاع قرار گیرد. در این باره صحبت شده و صحبت خواهد شد. اما در میان جریانهای ارتجاعی ایران که رژیم ج ۱۰ را آغاز ارتجاعی می دانند نظرات متفاوتی پیرامون ماهیت و محتوای ایدئولوژیک و طبقاتی آن وجود دارد. نظری اساساً کاست روحانیت را جریان تعیین کننده رژیم آغاز میدانداست که قبیل از هر چیز از منافع روحانیت دفاع میکند و میخواهد حاکمیت ارتجاعی آنرا تماماً مستقر نماید. نظری دیگر ماهیت حاکمیت را آغاز عدالتا حرد و بیروا می داند. حرد و بیرواها ارتجاعی که علیه اعدا ف انقلاب عمل کرد و میخواست حاکمیت ثنوراتیک را بر جامعه تحمیل نماید. این نظر بر این نکته مثبت شناخت خود که حرد و بیروازی هم میتواند ارتجاعی باشد و جامعه را به قهقرا سوق دهد تاکید میورزد. نظر سوم در تحلیل واقع گرایانه از تاریخ، حاکمیت روحانیت به رهبر خمینی راه قبل از هر چیز برای تأمین منافع دلاستی خود حرکت میکرد می بیند و پیوند عمیق آنها را با تجار و مالکان ارضی حرد و بیروازی سنتی تشخیص داده و ماهیت حاکمیت را بعنوان حاکمیتی بیروا می توضیح میدهد. اسناد پلنوم وسیع سازمان ما و هم نوشته بنیانهای نظری برنامه مارئیسه های کجروی - " در این سمت قرار دارند. بیروا و اسی دانستن حاکمیت اندیشه و هراتیک ارتجاعی اقلیت را حرد و بیروازی را نف و لا پوشانی نمی کند. ماهیت بیروا و رژیم را آغاز یک واقعیت است. شناخت این واقعیت ناقص این نیست که در جریان هائسی سیاسی متعلق به اقلیت فقیه و یا غیر آن وجه عدله و اساسی را بخود اختصاص دهد. این جریانهای و ثنوراتیک و نمایه ولایت فقیه و یا غیر آن وجه عدله و اساسی را بخود اختصاص دهد. این جریانهای سیاسی ممکن است با جریانهای بیروا و ارتجاعی سازش کنند. تجربه انقلاب بهمین یکبارد یکر آموزش میدهد که تمامی جریانهای سیاسی متعلق به حرد و بیروازی صرفاً باید تعریف کلی طبقاتی در صنف انقلاب قرار نمیگیرند.

هر سازمان یا فردی که بر پایه مارسیسم لنینیسم به بررسی و تحلیل واقعیت ها اقدام می نماید، قبیل

از هر چیز باید ماحیت ، محتوا و سمت اصلی انکشاف پدیده را تشخیص دهد . در این جهت بود که پلنیم وسیع سازمان ما در فروردین ماه سال ۶۵ درباره حاکمیت فردای انقلاب میگوید " در حکومت جدید روحانیت به رهبری خمینی قبل از همه برای تأمین منافع روحانیت بمثابة يك قشر اجتماعی مبارزه میکند . این روحانیت در عین حال منافع طبقاتی بورژوازی تجاری بازار ، خرده - بورژوازی سنتی و مالکان ارضی را متعکس میکند و حامل کرایه های متفاوت این نیروها بود و بیشتر - بین پیوند را نیز با آنان داشت . در عین حال در حکومت جدید نیروهای نیز وجود داشتند که منافع لایه های ار بورژوازی متوسط و کوچک صنعتی را نمایندگی و منحصرن میکند .

ما عیت و سمت گیری حکومت جدید بورژوازی بود . این حکومت در عین تأمین منافع نیروهای طبقاتی حاکم ، پیش از همه در خدمت سرمایه داران بازار قرار می گرفت و در پی استقرار ولایت فقیه بود ، لذا انقلاب را با شکست ریزو میساخت . (اسناد پلنوم وسیع ، درباره سیاست و برنامه سازمان تأییدات ارت . ی)

و باز هم در همین جهت است که در " بنیان های نظری برنامه ما ریشه های کجروی " گفته شده است ، " یا سرنگونی رژیم شاه بدست توده ها ، انقلاب به آماج مقدم حید دست یافت ، اما عمرمان با آن ، با انتقال قدرت بدست خمینی انقلاب شکست خورد (بطور دقیق تر : انقلاب که بر رژیم شاه پیروز شده بود ، با انتقال قدرت بدست خمینی پیشروی آن با شکست قطعی رو برپوشد) ارتجاع سیاه که در جای ارتجاع سفید نشست زیرا که از همان آغاز کوشید تا پرچم مبارزه ضد - امپریالیستی مردم را با هدف بهره گیری از همه نیروی آنها برای استقرار حکومت خود (که البته حکومتی مطلوب امپریالیسم نبود) به چنگ بگیرد . محتوای اصلی اجازه ضد امپریالیستی روحانیت به رهبری خمینی بزبان رژیم ولایت فقیه ، یعنی ولایت کاست روحانی بود که در عین حال منافع بازار سنتی را تأمین میکرد و با تعالیات و اسپراییانه حاشیه نشینان نظام سرمایه داری نیز همخوانی داشت . " (بنیانهای نظری برنامه ما بولتن شماره ۲ صفحه ۸ تأیید ارت ی)

از مطالبات فوق که با صراحت و دقت بیان شده اند ، " نگاهی دیگر " به این نکته بنحوی میسوط پرداخته است که " این توصیف که مبارزه ضد امپریالیستی خمینی و پیروان عدالت خواه او در انقلاب بهمین فقط با تعالیات و اسپراییانه حاشیه نشینان شهرها همخوانی داشت تحریف حقیقت است . با فائدهای پر شماری میتوان اثبات کرد که اقدامات خمینی و پیروان عدالت خواه او در دوره های طوفانی انقلاب تنها مبین پیشداورینها و اسپرایی اقتدار حاشیه ای ، دهقانان و خرده - بورژوازی سنتی شهرها نبود . " (صفحه ۸ و ۹)

و اما برای اثبات سخن خویش " نگاهی دیگر " ادامه میدهد که حاشیه نشینان همان دهقانان خانه خراب و رانده شده از دهات هستند که متعاقب سیاستهای انحصارات امپریالیستی و رژیم آریامهری به حاشیه شهرها روی آوردند . و " هم از اینرو خشم و نفرت توده دهقانان خانسه خراب از ادبار و فلاکتی که دامنگیر آنها شده و تعالیان نیرومند آنان به بازگشت روستا و " طلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان " که پیروان عدالت خواه خمینی در دوره نخست انقلاب آنرا با زنا پ میدادند نه درایش و اسپراییانه بلکه ترقیح خواهانه بود . " (صفحه ۹ " نگاهی دیگر ") پس از رفتار بالا " نگاهی دیگر " نتیجه گیری میکند که " گریز از تحلیل تاریخی طبقاتی انقلاب بهمین از جمله روبر تافتن از دهقانان و برخورد از سر تحقیر و بی اعتنائی یا چنین آنان است " (صفحه ۸ همانجا)

متأسفانه " نگاهی دیگر " چنان در بحث بالا موضوع را پیچیده و درهم نموده و بررسی ها و ارزیابی ها و احکام نادرست ارائه می نماید که برای روشن نمودن آنها باید اندکی بیشتر در این بحث بحث کنیم .

اصل قضیه اینست که نوشته " بنیان های نظری برنامه ما " درباره تفاوت ماهوی " ضد امپریالیسم خمینی " با مبارزه ضد امپریالیستی مزدوم ایران سخن گفته است و محتوای اصلی " مبارزه ضد امپریالیستی " روحانیت برهبری خمینی بر پایی رژیم ولایت فقیه توصیف شده است که اینس ولایت کاست روحانی در عین حال منافع بازار سنتی را تأمین میکرد و با تعالیات و اسپراییانه حاشیه -

نشیان نظام سرمایه‌داری همخوانی داشت. اولین مسئله که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که "نگاهی دیگر" محتای اصلی "مبارزه ضد امپریالیستی" خمینی، یعنی برپایی ریم ولا نیست فقیه را در صحبت خود حذف کرده است. و اما پس از این نکته مهم که در واقع باید بحث را از هم جدا شروع نمود، گمان می‌کنیم "نگاهی دیگر" همانطور که خود نیز گفته است و از آن صحبت کردیم حد اقل در این باره توافق داشته باشد که برپایی ریم ولایت فقیه منافع تجار را تامین می‌کند. اما چرا محتوای اصلی "مبارزه ضد امپریالیستی" خمینی یعنی برپایی ولایت فقیه با تمایلات واپسگر ایات حاشیه نشیان نظام سرمایه‌داری همخوانی داشت؟

رفیق رحیم در گفتار خود به اثر ارثرشمند کارل مارکس، "هجد هم پرومیرلیتی بناپارت" رجوع نموده است، اما متأسفانه حتی عنان توضیحاتی را که مارکس درباره "بوروکراسی و دغفانان فرانسه" و هم درباره "لژی بناپارت در سالهای ۵۱ - ۱۸۴۸ داده است، بدقت متحکس نمی‌نماید. درست است که مارکس عامل ادبار دغفانان فرانسه را همان قطعه زمین و خرده مالی می‌داند. و محافظه داری" و "کرد عنی" آنان را در عمان جستجو میکند. اما بوروکراسی فرانسه را در آن سالها بر خلاف آنچه "نگاهی دیگر" گفته است، به لحاظ تاریخی پیشرو نمی‌داند. مارکس بوروکراسی فرانسه را عامل نهمه" بدبختی‌ها و آوارگی‌های دغفانان فرانسه می‌شناسد و آنرا "وامپیری" می‌نامد که "حون قلب و مغز سرد دغفانان را می‌مکد و به دیک سرمایه می‌ریزد" و ادامه می‌دهد که "بدینسان منافع دغفانان بر خلاف زمان ناپلئون دیر با منافع بوروکراسی، با منافع سرمایه‌ها هماهنگی ندارد، بلکه با آن در تناقض است. با نتیجه دغفانان متحد طبیعی و پیشروی خود را در رولتاریای شهر می‌یابند که رسالت برانداختن نظام بوروکراسی را بعهده دارد." (هجد هم پرومیر صفا ۱۰۴) بدین ترتیب می‌بینیم، مارکس در همان سالها از ضرورت اتحاد کارگران و دغفانان سخن می‌گوید که باید با رخیری کارگران نظام بوروکراسی را براندازند. مارکس می‌گوید که دغفانان فقط وقتی انقلابی است که به شهر بیاید و جذب صنایع برک گردد و پرولتاریزه شید. و اگر مقاومت پس از تجاعی است. مارکس انقلابی بیدرد دغفانان را در اتحاد با طبقه کارگر و مبارزه علیه ارتجاع و بوروکراسی می‌داند. مارکس انقلابیای قرن هجدهم را انقلابیای بوروکراسی می‌نامد. و از انقلابیای قرن نوزدهم بعنوان انقلابیای پرولتاری نام می‌برد (هجد هم پرومیر صفا ۲۶). حتی در همین سالهای ۱۸۴۸ انقلاب بوروکراسی آنان را نیز فقط "پیش‌دآمد بلا اسطه یک انقلاب پرولتاری" می‌داند (مانیفست کمونیست صفا ۸۹) رفیق رحیم می‌گوید چون بوروکراسی فرانسه در سالهای ۵۱ - ۱۸۴۸ "هنوز به لحاظ تاریخی پیشرو و دارای ظرفیت‌های بزرگ برای رشد و بالندگی نیروهای مولده است" (صفا ۹) "نگاهی دیگر" پس پرولتاریزه شدن دغفانان، انقلابی و برپاری رشد جامعه فرانسه ضروری بید و مقاومت در برابر آن را ارتجاعی ارزیابی میکند. از اینجا رفیق چنین نتیجه‌ای می‌گیرد که در کشور ما بر عکس است و مبارزه دغفانان برای بدست آوردن تکه زمینی هنوز انقلابی است. بدین ترتیب مشاهده می‌رود که "نگاهی دیگر" نه برداشت دقیقی از جامعه فرانسه آنروز دارد و نه جامعه نشینی ما را بدقت توضیح می‌دهد.

در حالی که اساساً "بحث را اینگونه نباید پیچید و با چنین قیاسهایی برای صدور احکامی نادر-ستاتلاریزید. درست اینست که گفته شد در کشور ما هم در مقطع انقلاب بهمین وهم امروز مبارزه دغفانان علیه زمین داران بزرگ و انواع فشارهای بوروکراسی، انقلابی است. اما انقلابی بیدرد این مبارزه الزاماً هر حردردن زمینها را تأیید نمی‌کند. مبارزه طبقاتی و دینامیس. رشد جوامع را نمیتوان ساده کرد.

هم امروز اگر دغفانانی در کشور ما پیدا شوند که فقط دنیا را از دریچه قطعه زمین خود بنگردند و آرزو کنند، مثلاً "پسر شاه بیاید و آن شور و شوق چند ساله پس از فرم ارضی را بآنها برورداند بدی بی است که چنین دغفانانی ارتجاعی می‌اندیشند. هم از اینرو که دنیا را فقط از دریچه قطعه زمین خود می‌نگردند و هم از اینرو که در فکر خرید پسر شاه را به جای خمینی می‌نشانند. دغفانان انقلابی آنهاست هستند که در اتحاد با کارگران و توده‌های انقلابی شهر علیه ارتجاع غالب و مغلوب نبرد میکنند و بجای اینکه اسیر گذشته باشند به آینده می‌نگزد و به آن سروان می -

شوند *

بد بیهی است علیرغم اینکه ما امروز کشتو صنعت ها و مجتمع های بزرگ کشاورزی را ثمره تجاویز و بیرحمانه در یک دوره تاریخی توسط بورژوازی علیه دهقانان می شناسیم اما قطعه قطعه کردن آنها را سیاستی انقلابی نمی دانیم * سیاست درست و انقلابی آنست که متناسب ظرفیت و ضرورت انقلاب و با توجه به روانشناسی توده ها چنان شکلی از مالکیت انتخاب کرد که بهر صورت تولید مائیزه و کلان را به تولید عقب مانده ، خرد و پراکنده باز نگرداند *

نگاهی دیگر در رفتار حویسپه در مسئله مهم توجه نموده است * اول اینکه واپسرازی حرده - بورژوازی سنتی ایران به لحاظ مادی اقتصاد / یعنی مبارزه با سرمایه داران از موضع بازگشت به دوران قبل از آراء / در برپائی ولایت فقیه با حمینی و روحانیت پیرو آن همخوانی یافت * دوماً اینکه به لحاظ ذهنی نیز توجهات واپسرایانه افسار از حرده بورژوازی و حاشیه نشینان شهرها با پسرا - پائی ولایت فقیه همخوانی داشتند * نگاهی دیگر قادر نیست این دو مسئله مهم را درک نماید و موضوع را فقط از همان زاویه دید راه حویسپه یعنی حمایت دهقانان از مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه علیه بزرگ مالکان حمینی و پیروان آن توضیح می دهد *

برخلاف تصور " نگاهی دیگر " ما از جستجو در اندیشه های حمینی نیست که واپسرازی حرده - بورژوازی سنتی ایران و هم توجهات واپسرایانه افسار از حرده بورژوازی و حاشیه نشینان شهرها را نتیجه می گیریم * با این واپسرازی را هم به لحاظ وضعیت عینی مادی اقتصاد و حرده بورژوازی سنتی وهم در ایمان به معجزه و توجهات ذهنی توده های ملینتری فقیرترین اقشار جامعه ایران در آنزمان توضیح می دهیم *

- رنمانجا که رفیق رجوع نموده است ، دارل مارکس میگوید " سنت تاریخی این ایمان به معجزه را در دهقانان فرانسه رسی داده است ، که شخصی بنام ناپلئون تمام نعمات از دست گرفته را به آنان باز خواهد گرداند * آنگاه آدمی پیدا شد که خود را بجای این شخص جازد * * * * * فکر سمج برادر را به از آن جهت جامعه عمل بخود پیونید که با فکر سمج شیراننده ترین صبه " جامعه فرانسه تطبیق داشت * " (عیجد هم برور صفحه ۱۰۲)

اگر به جامعه خودمان در مقطع انقلاب بیهمن توجه نماییم ، واقعیت اینست که تملیلات واپسرایانه حاشیه نشینان و فراتر از آن تملیلات واپسرایانه افسار از حرده بورژوازی با برپائی ولایت فقیه همخوانی یابند * همخوانی بر این بستر تحقق یافت که توده های حاشیه نشینان یکسان همان دهقانان آواره و رانده شده از دهکاتو همچنین افساری از حرده بورژوازی سراسیمه و هزاره از تمامی سیاستهای ضد خلقی انحصار - امپریالیستی و رژیم شاه ، در شرایط ضعف پیشا عنکبسان طبقه کارگر و عدم حضور دیگر نیروها انقلابی و دمرات که پاسخگوی خیاستهای عدالت پرورمانسه توده های زحمت کردند به آغوش حمینی و ولایت فقیه آویناه بردند * و در برپائی رژیم ولایت فقیه بکار گرفته شدند * این همخوانی بر بستر القاطات مذهبی فرین متشادی و در تملیلات واپسرایانه حاشیه عقب مانده ترین توده ها برای ظهور " مهدی " و استقرار حاکمیت " عدل علی " پدید آمد و حمینی از آن بیشترین بهره را در جهت استقرار حاکمیت فقیه گرفت * اثر واپسرایان بارار سنتی (تجار و حرده بورژوازی سنتی) به لحاظ طبقاتی و سیاسی در وجوه رونق کسب و کار حجره ها و نتیجه عا و حاکمیت تجار و دکانداران ، رعایا دستگاههای متمرکز و قدرت انحصاری سرمایه مالی و در استقرار حاکمیت ولایت فقیه متجلی میگردید ، واپسرایان افساری گسترده از فقیرترین لایه های حرده بورژوازی و حاشیه نشینان شهرها را ایمان به معجزه و در امید به تحقق آن در حاکمیت ولایت فقیه که برای آنها کار ، مسکن و آزادی را به ارمغان آورد مفهوم می یافت * هم از اینروست که وقتی توده ها دریافته دیوی دینار را بجای فرسته نجات پدید برانندند و حاکمیت جنف ، جهل ، جنایت و استثمار بر پا کردید ، همین توده ها هزار هزار از آن روی برتراندند و بر می گردانند * اما در یکسور روحانیت و تجار با بهای حاکمیت حویسپه را مستحکم کرده پیوند * حمینی در کسور ما به جهت مواضع ارتجاعی خود در سالهای ۴۱ و ۴۲ در رابطه با اصلاحات ارضی و رفم شاه تاریخچه ای منفی

داشت. به همین جهت بود که او بویزه در سال ۵۷ تلاش نمود مواضع ارتجاعی گذشته خود را در کفزار اصلاح کند. دهقانان ناباور را بخود جذب نماید. در مدت کوتاهی پس از انقلاب هم بحوسی دیدیم که همان اولین چیزی را که رژیم پس گرفت مصوبه "شیرای انقلاب" { در باره مسئله ارضی بود.

پدرش رعبری خمینی و روحانیت پیرو او از جانب توده‌های ملیونی ما در آخرین سالهای قبل از انقلاب بخاطر عناصر مشیتی در برنامه او تیزد. خمینی اساساً برنامه‌های ارائه نداد. وقتی که میلیونها مردم ایران از جمله توده‌های ملیونی حاشیه نشینان از خمینی حمایت ننسودند و زیر چتر رعبری او گرد آمدند هنوز صحبتی از تند ج و دال ، درباره مسئله ارضی نمید. این چه درپیشی است که تاریخ را وارونه ارزیابی میکند؟

سخن اساساً نادیده گرفتن مسئله ارضی در ایران و بین بها کردن جنبش دهقانان نیست. در نوشته‌های متعدد دی در بولتن کنگره درباره نیروهای محرکه انقلاب و متحدین استراتژیک مادرفاز انتقالی و د مراتب وحدت شده است. این تلاش بیهوده ایست که پیش از انقلاب بی سازمان به "روبرفتن از دهقانان" و برحرد از سر تحقیر وی اعتنای با جنبش آنان " محذوم شود.

نگاهی در پی چیزعائی را به جنبش دهقانان مرتبط میکند که در پیروان میسود و اساساً در مقوله ای در پیرو میکند. مثلاً بازگشت حاشیه نشینان را به روستا ترقیح خواهانه میدانند. واقعیت اینست که در جامعه ما مسئله توده‌های ملیونی حاشیه نشینان شهرها با توجه به وضعیت موجود علیرغم اینکه آنها روزی دهقان بودند، اکنون در چارچوب د پرد قابل بررسی و حل است. مبارزات حاشیه نشینان نیز در چارچوب جنبش دهقانی نیست. بازگشت آنها به ده خل مکانیستی مسئله و اساساً غیرممکن است. اکنون با ندره کافی ترتیب روستایی سمیت ما پالاید دهقانان بی زمین و کم زمین در روستا های ایران وجود دارند. باید شناخت نیز از وسعت زمینهای قابل بهره برداری ایران و سهم روستائیان در ترکیب جمعیت این مسئله قابل درک است. حل مسئله حاشیه نشینان شهرها در گرو لا بردن سطح اشتغال در شهرها و حل مسئله ممکن است. خواسته های آنها هم همواره این بوده است و برای همین هابما روزه می کردند و می کنند. سیاست انقلاب اینست که بازگشت آنها به ده بزرگترین آموزش برای همه ما اینست که باید یاد بگیریم در برحرد با خود و با جامعه خود واقع گرا باشیم. باید بیاوریم که یثارکتیویم" توده‌های دهها ملیونی تحت نفوذ پانواع ایدئولوژیك سیاسی خمینی قرار داشتند" (صفحه ۹۶ اندامی دیوید) و یارد یکرکتیویم" او (خمینی) حقیقتاً رازان بود که خلی جروشده را بفرید (صفحه ۱۶ همانجا). واقعیت اینست که خمینی و روحانیت پیرو او نه تنها توده‌های مایل به مارا داعیه پیشاهنگی طبقه دارگرایان را داشتیم قریب دادند باید درون تلفی مبارزه طبقاتی را بیاوریم و وقوع مجدد چنین فاجعه ای را غیرممکن سازیم.

— تطهیر انحراف و نفی پیوند دیاکتیکی ایدئولوژی، سیاست و اقتصاد :

پس از تئوریزه نمودن نزاستحاله، به روان همیشه نوبت به تطهیر انحرافات گذشته میرسد. در صفحات قبل اشاره کردیم که "نگاهی دیگر" چگونه شد استراتژی انحرافی و بنیان نظری آنسرا استتار نموده و با زکوشی کوشه ای از واقعیت، تمامی حقیقت را پرده پوشی نموده است. از بد پسران انتقاد های جزئی وارد هم کوشی درباره رژیم. این نیز صحبت کرده ایم. اکنون ببینیم هر کدام پایه فکری و یادام استدلالات انحرافات گذشته تطهیر میشوند. "نگاهی دیگر" مانند همه مدافعین گذشته، پس از مقدمه چینی های مفصل اجل دفاعیه انحراف را بیان میکند. آنرا نقل میکنیم: "ما علیرغم شباهات بزرگده داشتیم، در آنجا که بناسبات ما با طبقات و نیروها د اجتماع مربوط میشدیم در تمام لحظات در راه کسرتس و تعمیق مبارزات دارگران و زحمتکشان کشور علیه سرمایه های کلان و بزرگ مالکی برای انجام تحولات بنیادین اقتصادی — اجتماعی اهتمام ورزیدیم. در راه افشا و طرد نیروها و وگرایشات محافظه کارانه ضد دموکراتیک و ارتجاعی از یکسو و تقویت نیروها و وگرایشات ضد امپریالیستی د مکراتیک و عدالتخواهانه از سوی دیگر در رون و پیرامون حکومت تلاش کردیم. حقیقت اینست که مضمون عینی و عملی فعالیت های ما در سالهای انقلاب در این جهت تاثیر میکرد که در راه استقرار حکومت فقها مانع پدید آوری و استقرار آنرا به

تاخیراندازیم • بدون دلیل نیست که طبقات ارتجاعی کشور و فقهای مکه بهمان منافع آنها پیش از دیگران بجا
 کینه می ورزیدند و در سر رکوب خونین مابزرگترین پیروزی خود را می دیدند • این از ماهیت ایدئولوژی و
 سمیت گیری طبقاتی ما بمثابة گردان پیزاهندک طبقه کارگر ایران و نیز سیاست عملی ما بر میخاست •
 (صفحه ۱۷ و ۱۸ همانجا) پس از این دفاع جانانه! "نگاهی دیگر" در پاسخ به گفته ها! و نوشته ها! —
 های! که سازمان ما را در وقوع فاجعه تحکیم رژیم قرون وسطای ولایت فقیه سرک میدانند، میگردند
 اینها "ماهیت و صالت سازمان را بمثابة سازمان طبقه کارگر زیر سؤال میبرند"، این یک تحریف ارتجاعی
 است، در این دشمنان طبقه کارگر دینقی هستند، این پرده پوشی خیانت پیشگی و سترونی رهبری
 بورژوازی و نیروی خشدین به آنهاست، این باج لاسنی به انقلابی گری خرد و بورژوازی است که متعسداً
 مغالزه با امپریالیسم بورژوازی است • (صفحه ۱۸ همانجا)

بعضی سازهاهایی که سلسله وار شلیک میشوند پاسخ نمیدهم • این ها چیزی را تأخیر نمیدهد • بسا
 جوسازی و شانتاژ و یا با هر چیزی از این قبیل نمیتوانند پشه انقلابی را به بند کشید و منلوب ساخت • هر
 پشم بینائی میتواند ببیند و درک کند که شعار غلبت و دموکراسی در اسرار شعارها نیست امروز جنبش —
 کمونیستی قرارداد دارد، این نسل واقعیت را عریان میکند و بجای عرمحراب جهل و تحمیق برجنان شریف و
 عزیزان بوسه میزند •

به دفاعی "نگاهی دیگر" بپردازیم • این دفاعی را میتوان اینگونه خلاصه نمود، در آنجا که بمناسبت
 ما با طبقات و نیروهای اجتماعی مربوط میشود • نه تنها استراتژیک ارتجاعی را پیش نبردیم بلکه بمثابة
 گردان پیشاهندک طبقه کارگر وظایف انقلاب خود را انجام دادیم • اولین سؤال اینست، این چگونه
 برداشتی از مارکسیسم لنینیسم است که مناسبت کمونیستها را با طبقات و نیروهای اجتماعی مستقل
 از حاکمیت سیاسی بررسی میکند • و حکمی برای انقلابی بودن خط مشی و پراتیک صادر مینماید؟

ما از مارکسیسم لنینیسم اینرا آموختیم که "مسئله اساسی هر انقلاب مسئله قدرت حاکمه در کشور
 است • بدون توضیح این مسئله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری
 آن صحبت کرد" (لنین آثار منتخب جلد پنجم صفحه ۱۶) • این کسش رابطه قدرت سیاسی
 با طبقات و مبارزه طبقاتی را نمیتوان فقط بحساب لجان ورزیدن جهت دفاع از خط مشی ارتجاعی
 گذاشت • بدون تردید این نکتته به ایدئولوژی راه میبرد و فقط در عرصه سیاست نیز محدود نخواهد
 شد • اگر حتی در همان حد که "نگاهی دیگر" از رژیم ولایت فقیه ارزیابی داده است و از آن
 سخن دقتیم اکتفا شود، در آنجا که ما برای "شکوفایی ۱۰۰" و تحت رهبری حینی در انقلاب و

در جبهه متحد خلق پرنامه ارائه میدهم و میخواهم انقلاب را پیش ببریم چگونه میتوانیم ادعا
 کنیم که اینهمه وظایف انقلابی را که در دفاعی "نگاهی دیگر" منعقد شده است، انجام دادیم؟
 چگونه میتوانیم ادعا کنیم که در حد مت ولایت فقیه و در جهت تحکیم پایه های حکومت آن حرکت نکردیم؟
 هر نه اینست که "نگاهی دیگر" خود نیز حداقل بحاطر پذیرش رنجبری حینی، پرنامه سال
 ۶۱ را ارتجاعی و نادرست می شناسد؟ وقتی که ما پلی فقیه را به رهبری پذیرفتیم، قانون اساسی را
 تأیید کردیم، جنبش ارتجاعی را بحق دانستیم و بحاطر سردت و شهادت رفقای خویش در جنبش
 و تدارک کمک مالی برای آن اقتدار نمودیم، وقتی که شعار افزایش تولید را دادیم و اعتصابهای
 کارگری را اعمال ضد انقلابی و سیاست ضد انقلاب دانستیم، وقتی که دروשהا و سازمانهای انقلابی
 اپوزیسیون را که طبرغم اتحاد تاکتیکیهای نادرست در سیاست سرنگونی رژیم حقانیت داشتند ضد
 انقلاب و غیره ••• معرفی کردیم، چگونه ادعا میشود که در مناسبت خود با طبقات و نیروهای
 اجتماعی در تمام لحظات در راه گسترش و تعمیق مبارزات کارگران و دهقانان و زحمتکشان علیه
 بزرگ مالکان و کلان سرمایه داران تلاش کردیم؟

آری! پذیرش واقعیتهای تلخ دشوار است • اما انسان کمونیستو حزب کمونیستها وقتی شایسته
 این نام شریف هستند، که از واقعیتها نگریزند • رودر رو آنها را بشناسند، توضیح دهند و برای
 تغییر انقلابی اقدام نمایند •

دفته میشود که سازمان در درون و پیرامون حاکمیت کرایشات ارتجاعی را افشا و طرد و کرایشات

گرایان ضد امپریالیستی و عدالتخواهانه را تعویب نمود. اگر مدافعین تراستحاله حتی از دیدگاه خود نگاه کنند و پروسه استحاله رژیم را در ماههای نخست پایسان یافته اعلام نمایند، معلوم نیست پس از استقرار ولایت فقیه اینهمه توجه و امید ما به درگیری های درونی رژیم و فراموش کردن مبارزات توده ها به چه حسابی باید گذاشته شود. آیا جز اینست که ما بجای استفاده از تضاد درون حاکمیت برای آگاهی بیشتر توده ها و شعله ور شدن مبارزات آنها خود را در چرخ دنده های نبرد "که بزرگ" بسوی فنا بردیم؟ شاید مدافعین تراستحاله پایسان عمر آنها اردیبهشت ماه سال ۶۲ یا دقیق تر اردیبهشت ماه سال ۶۴ اعلام نمایند!

"نگاهی دیگر" مینماید، مضمون عینی و عملی فعالیتها را در سالهای انقلاب پدید آوردن ما - نه برای استقرار ولایت فقیه بود. این سهوت کننده است. ولی فقیه به رهبری پذیرفته شد، همه نفع او در نزد توده ها تبلیغ کرد، در جهت سیاستهای او عمل شود و سرانجام اعدا دردد که برافراستقرار ولایت فقیه مانع ایجاد شده است. رفیق ما استدلال میکند چون در جامعه علیه کلان سر - ماهه داران و بزرگ مالکان مبارزه کرده ایم (و اینها را نیز پایانه اصلی ولایت فقیه می شناسد)، در نتیجه برای استقرار ولایت فقیه مانع ایجاد نرود. این معادله را تنها کسی میتواند تنظیم کند که پیوند دیاکتیکی ایدئولوژی، سیاست و اقتصاد را نفی میکند. در معادلاتی از نوع معادله فوق تاکنون عملاً "انظیر فرمیدها" که: "تبلیغ برای اسلام انقلابی" را برابر است با تبلیغ برای سوسیالیسم. پذیرش رهبری ولایت فقیه و تأیید قانون اساسی رژیم تئوکراتیک و دفاع کلی از دو نراسی و مبارزه با بعضی دشمنان آن برابر است با دفاع از اراده، خلق و حقیق دموکراتیک توده ها. تأیید حاکمیت تاجران و ملاکان و طرح شعارهایی در جامعه علیه کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی برابر است با دفاع از تحول بنیادین اقتصادی و اجتماعی.

تنظیم کنندگان معادلاتی از رت این مسئله عاجزند که عرصه جریانی سیاسی پراساس میانسی عقیدتی خود در جهت استقرار حاکمیت خویش اقدام می نمایند و جامعه را بلحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی پراساس این منافع طبقاتی سمت میدهند.

بنیان های فکری و نظری "نگاهی دیگر" هرگز نرفته و جامد راه رشد غیر سرمایه داری پر عیسری نیروهای غیر پرولتری استوار است. در این باره صحبت کردیم که آموزشهای مارکسیسم با آنچه که "نگاهی دیگر" در باره قدرت سیاسی و طبقات مینماید منافات دارد. اکنون باید مشخص کرد که این باورها و استدلالهای انحرافی از کجا بر میخیزد. اینها از نگرشی جامد و بوروکراتیک پر - میخیزد که سیاست مبتنی بر آن بسیاری از احزاب دموکریست را به منجلاب فرقیسم کشانید.

در تراز راه رشد غیر سرمایه داری پر عیسری نیروهای غیر پرولتری، ایدئولوژی جریانی سیاسی و طبقاتی (پشتاب سیستمی از تفکرات و تصورات در باره طبیعت و جامعه) که مستندترین آنها در مبارزه طبقاتی بر آن پایه شکل گرفته استوار مینماید، بعنوان عاملی اساسی محسوب نمیشود. در این ترائد کشف پدیده نه با اتکا به بررسی واقع در پایه و علمی بلکه با تحمیل نمونه هایی بی ارتباط و عموماً غیر واقعی، مشابه سازی، پیش داری و ذهنی برای توضیح داده میشود.

در تراز راه رشد... قدرت سیاسی و ساختار حکومتی بعنوان ابزار اعمال اراده طبقات و اقتدار در قدرت برای تأمین منافع طبقاتی خویش درک نمیدرد. دموکراسی پستاب به جهت شکل گیری و استقرار اراده خلق بفراموشی سپرده شده و با درکی بوروکراتیک، اراده نخبان و پیشواپسان با اراده خلق تعویض میگردد. همان ایتروست که تئوریسین های این تراز بسیاری از تئوریهای را نیز که اساساً "تحت حاکمیت های دیکتاتوری فردی، خانوادگی یا گروهی قرار دارند جزء کسور هائمی شمارند که در جریان طی راه رشد غیر سرمایه داری هستند.

در این حیطه مشی پارهای رقم های اقتصادی و دولتی کردن بخشهایی از اقتصاد جامعه بعنوان اصلی ترین شاخص این نوع رشد شناخته میشود. از اینرو تقریباً تمامی انترز احزاب کمونیست بدون توجه به ماهیت واقعی حاکمیت های سیاسی در این دسته از کشورها به فرمهای اقتصادی و دولتی - سیاسی شدن هم - در چرخه پیشتر

اقتصاد^{۱۴} معطوف گردد و این سیاست زرفرمیستی هر روز بیشتر از سیاست اقدام انقلابی فاصله گرفت.^{۱۵} بدین ترتیب هم نقش ایدئولوژی و هم نقش حاکمیت سیاسی درک نمی شد و تنها زرفرمهای اقتصادی بعنوان اصلی ترین عامل شناخته می شد.^{۱۶} در این مجموعه فکری است که پیوند دیاکتیکی ایدئولوژی سیاست و اقتصاد نفی می گردد و تنها زرفرم بعنوان عامل اصلی تحول است بنیادین اقتصادی و اجتماعی شناسانده می شود.^{۱۷}

اثر پای بست های ترز راه رشد ... بدقت مورد بررسی قرار گیرد، مشخص می شود که چرا "نگاهی دیگر" در عین اتحاد عمیق و استراتژیک با رژیم ۱۰۰۱ با تئیه به پاره های شعارها علیه کسولان سرمایه داران و بزرگ مالکان، سیاست انحرافی ما را نه یاری دهنده و لایق فقیه بلکه پدیدآورنده مانع در راه استقرار آن ارزیابی می کند.

قابل توجه است که نه تنها خط مشی ما مانعی در راه تحکیم ولایت فقیه ارزیابی می گردد بلکه پیروان ضد امپریالیست و عدالت خواه^{۱۸} خمینی و شخص خمینی نیز تا آنجا به بقول "نگاهی دیگر" عنوز در دوگانگی سیستم میزند. ضوابط فقیه معرفی می شوند.^{۱۹} گفته شده است که "خط امام" یا جناح اصلاح طلب و "رادیکال" آن جریان بود که شدید تر از هر نیرویی در حاکمیت از ولایت فقیه و در آمیزی دین و دولت دفاع می کرد. این جناح پیگیری ترین نیروی مدافع "ولایت فقیه" بود. سرکردان اصلی این جریان یعنی خود خمینی و امثال رفسنجانی و خامنه ای بیستشتی فاقد امانت عینی و ذهنی برای ایدئولوژیک و برنامه های پایداری پیروان سوسیالیسم علمی و با "سمتگیری سوسیالیستی" بودند" (بنیان های نظری برنامه ۲۰۰۰، بولتن شماره ۲ صفحه ۳۵).

در پاسخ به مطالب بالا "نگاهی دیگر" می گوید "بر خلاف برداشت "ریشه های دجروی" پیروان ضد امپریالیست و عدالت خواه خمینی نیروی واقعی و پیکر ولایت فقیه نبودند. اگر از مواضع حقیقت دریایی تاریخی به قضا یا نگاه کنیم ایشان احاطه تضاد و تعارض با حاکمیت فقها بودند." (فصله ۱۷ "نگاهی دیگر").

بدین ترتیب "خط امام" که از خمینی و نزدیکترین یاران ارشروع می شود و تا لایه های پائین تری از حاکمیت کسترس می یافت و سازمان ما اینهمه روی آنها حساب باز کرده بود، از نظر "نگاهی دیگر" با حاکمیت فقها در تضاد و تعارض بودند. این سخنان نیز تعجب آور نیست. کسی که می تواند مجموعه سیاستهای انحرافی ما را نه تانید و لایت فقیه بلکه مانع راه استقرار آن بداند، عاجز فقیه و یاران او را نیز باید ضد ولایت فقیه معرفی نماید.^{۲۰} اما این مواضع با "حقیقت دریایی تاریخی" بیگانه است. اینها چیزی جز ذهن دریایی نیست. چنین تکراری حتماً می باید در شرایط کنونی نیز گسائی مانند هاشمی رفسنجانی و موسوی نجفست وزیر و کلا "جناح آنان راد در حاکمیت، ضد ولایت فقیه بداند. زیرا "نگاهی دیگر" بسیار مایل است ولایت فقیه را فقط در "فقه سنتی" و در شورای نگهبان مدافع آن خلاصه نماید. اگر اینطور است، پس تمام مخالفین جناح شورای نگهبان عنوز جز مخالفین ولایت فقیه بحساب می آیند. زیرا این مخالفین شورای نگهبان حتی امروز نیز بعضی طرحهای قانونی را به مجلس میبرند و تصویب می کنند که وجوهی از زرفرم و انطباق با جامعه سرمایه داری را به همراه دارند. اگر اینطور نیست،

* مقصود نفی بحث دولتی در حاکمیت دموکراسی خلقی نیست. زیرا بخش دولتی در این نوع حاکمیتها شکلی از مالکیت خلق و نوع عمده آن بشمار می رود و رفتار اشکال دیگر مالکیت در توازن منطقی و ضروری قرار دارد. و در این مجموعه تحت رهبری و هدایت طبقه کارگر شرایط مادی اقتصادی برای آغاز تحول سوسیالیستی فراهم بر شده و شرایط سیاسی اجتماعی به نفع استقرار سوسیالیسم تغییر می یابد.

پس چه دلیلی دارد که تضاد درونی طرفداران ولایت فقیه و تعبیرهای متفاوت آنها از این حاکمیت که بی ارتباط با سنگریه‌های قشری آنها نبوده است، بحساب ضدیت یکی علیه کل نظام ولایت فقیه گذاشته می‌شود؟

اکنون بد رستی میتوان لمس کرد و فهمید که تا چه میزان تلافی‌های سازمان ما و جنبش کمونیستی ایران برای ریشه یابی خطاهای گذشته نقشی آینده ساز ایفا می نماید. تا وقتی که سیاهی‌ها ی گذشته براندیشه‌ها حاکم باشد، حال و آینده را نیز سیاه خواهد کرد.

س ناتوانی در تشخیص تائیک، تعویض استراتژی با تاکتیک

آخرین حرف "نگاهی دیر" در مورد رژیم ج ۰۱۰ در جملات پایانی نوشته مندرج شده است. آنرا نقل می‌کنیم: "بعنوان نتیجه گیری این بخش یادآوری می‌کنیم که مناسبات ما با خینستی نمیتوانست با هدف متجول ساختن حکومت خمینی تنظیم شود، این هدف غیر واقعی بود. هدف واقعی آن بود که نیروی آنترانسیون حلقی رژیم ولایت فقیه را فرارویانیم". (نگاهی دیر، صفحه ۲۰). از این سخن مبهم نمیتوان درک نمود که آیا باید سیاست اتحاد با رژیم ج ۰۱۰ را ترک می‌گفتیم و با استراتژی سرگونی رژیم آنترانسیون حلقی را شکل می‌دیم یا در دل سیاست اتحاد و انتقاد از این آنترانسیون را ایجاد می‌کردیم؟ اما قبل از اینکه از این مبهم دینی غنا حسته شویم، بهتر است به تراسر رفته تفکر آنرا جستجو و نمایان سازیم. بهتر است ببینیم پایان انقلابی بودن و ارتجاعی شدن کجاست و استراتژی و تاکتیک ما چگونه باید می‌بود.

"نگاهی دیر" می‌گوید: "لذابهمان اندازه که نادیده گرفتن نقش و تاثیر روحانیت و فقط اعتدال دست بخشی حاکمیت نادرست و توهم زاست، حالی کرد جمهوری اسلامی از محتوای عیقاتی آن نیز نادرست است. حاصلت موقتی و مشروط اتحاد نیز از اهمیت واقعیت تضاد مند ناشی می‌شد. به این معنی که در دوران اول انقلاب، ضمن پشتیبانی از اقدامات پیروان خمینی علیه امپریالیسم و پایگاه اجتهادی رژیم سرنگون شده، مستعدی ارتجاعی و جنبه‌های ضد دگراشیت این نیرو باید بطور فعال مورد انتقاد قرار می‌گرفت. این یک اتحاد تاکتیکی در دوره قبل از استقرار قطعی ولایت فقیه، با خمینی و خمینی از پیروان او که در مواضع ضد امپریالیستی و عدالتخواهانه قرار داشتند بود و تنها تاکتیکی بود که... (صفحه ۴، تأییدات از...)" از جملات فوق چنین برمی آید که "نگاهی دیر" بهر حال احساسی استراتژیک یعنی همان چیز حاکم سازمان ما بدان اعتقاد داشت و پیروان او حتی در دوره نخست صحیح نمی دانند و از یک اتحاد تاکتیکی موقت و مشروط با آنها سخن می‌گویند. اما ببینیم همین اتحاد تاکتیکی مورد نظره چه منظره، با که و علیه چه کسی می‌باید صورت می‌گرفت.

رفیق رحیم می‌گوید: "ما باید در دوره نخست با خمینی اتحاد تاکتیک بدردیم و این تنها تاکتیکی بود که با توجه به آرایش طبقاتی و همرونی خمینی در جنبش توده‌های خلق، بما امکان میداد توده‌ها را از زیر نفوذ و رهبری خمینی خارج کنیم و بر استقرار ولایت فقیه بیشترین مانع را بدید آوریم. این یعنی چه؟ یعنی اتحاد با خمینی بمنظور تسخیر آنترانسیون حلقی و ایجاد مانع در راه استقرار ولایت فقیه و علیه خمینی. زیرا او یعنی شخص خمینی در راه برای استقرار ولایت فقیه می‌دوشید و "نه می‌خواست و نه می‌توانست" جز این باشد. باید از رفیق نویسنده سوال شود، اگر اصلی ترین وظیفه ما مبارزه علیه ولایت فقیه (یا بقول شما ایجاد مانع برای استقرار ولایت فقیه حتی در دوره اول) بود، چگونه می‌خواستید با خود خمینی (که باز بقول خودتان نه می‌خواست و نه می‌توانست نافی فقه سنتی و ولایت فقیه باشد) اتحاد تاکتیکی کنید و اینرا تنها تاکتیک درست علیه حاکمیت فقه‌ها میدانید؟ اینرا چه بنامیم؟ این آموزش اتحاد تاکتیک در کدام مکتب کسب شده است؟

متأسفانه "نگاهی دیر" در هیچ کجا بنحوی قطعی نمی‌گوید که در دوره نخست چقدر طول کشیده است. اما اگر همین تاکتیک رهنمودی نویسنده را در ماههای اول پس از انقلاب در نظر بگیریم، از اتحاد تاکتیکی ما با خمینی چه چیزی جز مبارزه با لیبرالها و حزب دمکرات کردستان و بعضی سازمانها ی چپ و دمکرات که از موضع انقلابی علیه ولایت فقیه می‌جنگیدند، در می‌آید؟ اگر آزادانه دعیم، این اتحاد تاکتیکی از اواخر سال ۵۸ که دیر قانون اساسی هم تصویب شده پسود

چیزی جز مبارزه علیه بنی صدر و مجاهدین و تمامی جریانها و سازمانهایی که در بالا بدان اشاره نمودیم نمیتوانست باشد *

بسیار جالب است که نویسنده میگوید در اتحاد تاکتیکی با خمینی "طی این پروسه جنبه متحد خلق تکامل مییافت ، به انفراد خمینی نائل میشد و رهبری جنبش توده های خلق را بدست میآورد" (صفحه ۴ نگاهی دیگر) *

از نویسنده سؤال می کنیم ، اگر شما میخواستید خمینی را بعنوان بنیان گذار و واقعی ترین مواضع مدافع ولایت فقیه منفرد بکنید ، مگر نه اینست که باید در صحنه مشخص مبارزه طبقاتی یا آرای سیاسی مشخص عمل میکردید ؟ این حرف در آنزمان اینطوری معنی می یافت که بجز ارتجاع سلطنت طلب و پاران لیبرال مشروطه خواه آنها با دیگر جریانهای سیاسی که برای استقرار جمهوری به مفهومی دمراتیک و علیه ولایت فقیه مبارزه میکردند متناسب ظرفیت آنها باید اتحاد تاکتیکی را شکل میدادیم . واکسر جز این میکردیم که کردیم و هنوز هم "نگاهی دیگر" از آن دفاع می نماید ، چیزی جز اتحاد پسا-ارتجاع و ولایت فقیه و مبارزه علیه حرد و همه طرفداران جمهوری دمراتیک نبود . تجربه اینرا به غم-انگیزترین شکلی برای ما اثبات کرد . به این خاطر است که باید گفته شود "نگاهی دیگر" اساسا ، عم در تشخیص ناتیک انقلابی نتوان است و هم تاکتیک را جاد استراتژی قرار میداد . این نثرش خشک و جامد در پاره "تاکتیک و این دفاع از اتحاد تاکتیکی با خمینی بدین درک و توضیح آرایش سیاسی آنزمان و بدین در نظر گرفتن هدف استراتژیک ما چیزی جز امید بستن به ارتجاع و قراردادن تاکتیک بجای استراتژی نیست *

در همین نوشته درباره "آموزشهای مارکسیسم پیرامون سیاست اتحادها از دیدگاه طبقه کارگر" و کمونیستها سخن میگوئیم . اما قبل از آن کمی بیشتر به نظرات "نگاهی دیگر" درباره "استراتژی و تاکتیک بپردازیم *

رفیق رحیم میدوید "جالب اینست در آنجا که از "دموکراسی" و ضرورت اتحاد با بورژوازی صحبت میشد چشمها واقع بین میشد و به دیالکتیک رومیکنند . برای نمونه در ص ۱۷ "ریشته های کجروی" میخوانیم: "ما میتوانستیم با محور بنی صدر مجاهدین عملاتیهای مشخص و اتحادهای مشخص داشته باشیم این امر بدان معنی نبود که جریان رهبری بنی صدر ماهیت بورژوازی خود را تغییر داده و یا دشمنی اس را با کمونیستها و طبقه کارگر ترک کرده است . حیرانگر گوییم همکاری با عنصر توده نیروی بورژوازی همواره باید با آگاهی کامل نسبت به ضدیت و دشمنی ذاتی بین بورژوازی و توده های رنجبر صورت گیرد " این رهنمود صحیح است . اما معلوم نیست چه چرا چنین رهنمودهایی تنها در مناسبات با بورژوازی ، آنها برای برپایی دموکراسی بورژوازی مورد تاکید قرار میگیرند ، تا آنجا که اندیشه لنینی اتحاد طبقه کارگر با دهقانان در انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراسی تیک برای دستیابی به دموکراسی حلقی یکسره تحت الشعاع آن رفته می یازد" (صفحه ۱۲ نگاهی دیگر) از سخنان بالا ، اولاً "نمی توان فهمید که "نگاهی دیگر" کدام رهنمود را درست میدانند . رهنمود اتحاد های مشخص را با محور بنی صدر و مجاهدین یا رهنمودی که برای شناخت ماهیت بورژوازی در هر کجریه هماری با آن ، ارائه شده است . بهتر است "نگاهی دیگر" در این پاره مشخص تر صحبت کند تا مشخص پاسخ دهیم . ثانياً "چون نویسنده" "نگاهی دیگر" هنوز خود تردی لنینی از سیاست اتحاد های طبقه کارگر در انقلاب ندارد ، بپیش انقلابی سازمان را متهم میکند . "نگاهی دیگر" هنوز اینرا نمیتواند تشخیص دهد که وقتی از محور بنی صدر و مجاهدین صحبت می کنید و این محور در اوایل سال ۵۹ تشکیل شده بود ، اتفاقاً "طیف تشکیل دهنده آن از بورژوازی تا دموکراسی انقلابی را در بر میگرفت و اینها حداقل در آنزمان برای جمهوری و علیه ولایت فقیه مبارزه میکردند . نیروی مقابل این طیف هم حرد بورژوازی نبود بلکه از مرتجع ترین فقهای نخبگان ، تاجران وزمین داران و حرد بورژوازی و اسپرکرا تحت رهبری ولی فقیه یعنی خمینی تشکیل میزدید و بخشی از توده های متوهم را نیز بدنبال داشت . اتفاقاً "سازمان ما این مسائل را همان موقع هم میدانست و میگفت و در ارگان سراسری نیز نوشته شد . منتهمی ما ولایت فقیه را بر آزادی های بورژوازی ترجیح میدادیم *

معلوم نیست از این بررسی مشخص و صحبت پیرامون تاکتیک درست و مشخص که در بنیان های نظری برنامه ما صورت گرفته است چگونه میتوان ، واقع بینی را فقط در برخورد با بورژوازی آنها بمنظور برپائی دمکراسی بورژوازی و همچنین نفی اتحاد با دهقانان را به پیش انقلابی سازمان نسبت داد .

"نگاهی دیگر" نه تنها هنوز قادر نیست از ماهیت طبقاتی جریانها و جبهه های سیاسی آنزمان تحلیلی درست ارائه دهد بلکه اساسا "آموزش مارکسیستی لنینیستی اتحاد تاکتیک را بفراموشی می سپارد و خرده بورژوازی را بطور کلی و در ذهن خویش تقدیس میکند و تاکتیک ائتلاف با جناحی از بورژوازی را علیه جناحی دیگر از آن و یا حتی علیه جریان ارتجاعی منتسب به خرده بورژوازی و پاسکرا را استراتژی برپائی دموکراسی بورژوازی میدانند .

در حالی که مارکسیسم بما آموزش میدهد ، " در آنان حزب لنینیست ، تا زمانیکه بورژوازی روش انقلابی دارد ، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت مستبد و مالکیت ارضی فئودال و جنبه ارتجاعی خرده بورژوازی کام برمیخیزد " (مانیفست کمونیست - مارکس و انگلس - صفحه ۸۸)

در انقلاب دموکراتیک روسیه هم بطوریکه همین گونه عمل میکنند . اساسا سیاست اتحاد های سوسیالیست دموکراتهای روس را چگونه تنظیم میکردند . " سوسیالیست دموکراتها از طبقات مترقی اجتماعی بر ضد طبقات مترجیح یعنی از بورژوازی بر ضد نمایندگان ملاکیت ممتاز و صنعتی و بر ضد عمال دولتی و از بورژوازی بزرگ بر ضد حرص و ولع ارتجاعی خرده بورژوازی ، پشتیبانی خواجند نمود . این پشتیبانی از متقی است بر ضد دشمن معین ، و این پشتیبانی را هم سوسیالیست دموکراتها از این جهت می نمایند که سقراط دشمن مشترک را تسریع کنند ولی آنها را این متفقین موقتی هیچ انتظاری برای خود نداشته و هیچگونه گذستی هم به آنها نمی کنند " (لنین ، وظایف سوسیالیست دموکراتهای روس مجموعه آثار و مقالات صفحه ۶۶) .

متأسفانه همه این آموزشها را نه حالا بلکه سالها پیش خواننده پریدیم و درباره آنها بحث میکردیم . اما بایست استدلال ساده همه آنها را زیر پا می گذاشتیم ، ما آنزمان می گفتیم "اولا" ، دوران تغییر کرده است و اکنون خرده بورژوازی فعالی است . ثانيا " ، خرده بورژوازی شهری روسیه ارتجاعی بود اما خرده بورژوازی ایران ترقیحواه است . واقعیت نشان داد که استدلالهای بالا برای اثبات انقلابی بودن کل خرده بورژوازی ایران بوجهی و بی معنا هستند . تجربه آموخت که آموزشهای مانیفست کمونیستی آموزشهای لنین عمچنان محبت برند . این ما هستیم که باید با تحلیلی دقیق و واقعی ستمگری سیاسی - طبقاتی اقتدار مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی و نمایندگان سوسیالیستی آنها را در جماعه خویش تشخیص دهیم .

دشمن بلاواسطه را مشخص نمائیم و متحدین خود را برای مبارزه علیه دشمن مشترک بچوئیم . در فرصتی دیگر به این بحث منحص بپزیه در شرایط کنونی حواغیم پرداخت . واقعیت نشان میدهد که تفکر انحرافی گذشته با همه ابعاد و محتضات خویش در میان ما حضور دارد و تا وقتی کس اینگونه باشد ، چنین نوشته ها و پاسخ هایی ادامه خواهد داشت .

پهمن ماه ۶۶ ، تقی یوسفی .

”از دیکتاتوری پرولتاریا تا دمکراسی بورژوایی“

د شماره‌های اخیر بولتن، مباحثات حول استراتژی و تاکتیک کمونیست‌ها در انقلاب ایران در چار تحولات جدیدی گردیده است. چنانچه پیداست شعار جمهوری دمکراتیک خلق انشقاق‌گشته و اینک در برداشت متفاوت و در عین حال در ارتباط با یکدیگر از یک استراتژی واحد ارایه می‌گردد.

یک برداشت کماکان وظیفه مقدم خود را برقراری حاکمیتی با تفوق پرولتاریا، ”خرد کردن دستکناه دولتی بورژوایی“ و ”کنترل کارگری بر تولید و توزیع“ دانسته و بدین طریق خواسته یا ناخواسته جهس از مرحله دمکراتیک انقلاب را توصیه می‌کند.

نظردوم ضمن عقب‌نشینی از مواضع چپ روانه قبلی بیچاره بطرف دیکر غلطیده و ما درک نادرست از روند انقلاب، نحوه برخورد با سرنگونی، ظرفیت بورژوازی و غیره ضمن حفظ شعار عای چپ ”در واقع زمینه‌های راست را با خود حمل می‌کند“

نوشته زیرکوششی است برای نشان دادن نادرستی‌ها، کجروی‌ها و ابهامات این استراتژی در هر دو شکل آن که در وقت تنظیم شده است.

جمهوری دمکراتیک خلق یا جمهوری بورژوایی؟

* * * * *

درین تعدادی از نقای معتقد به جمهوری دمکراتیک خلق بعنوان مرحله انقلاب ایران، نام‌های مثبت و معینی به جلو برداشته شده است، پذیرش جنبه در این مرحله از انقلاب - بجز اینان یک ضرورت عینی، پذیرش آلترناتیوی به جز حکومتی با تفویض طیفه کار در پس از سرنگونی جمهوری اسلامی و نتیجتاً انقلابی که در پیش است، پذیرش عدم بلوغ سیاسی توده‌ها و مشخص از آن پذیرش در بودن حاکمیت دمکراتیک خلق و برنامه‌ای که آنها در دستور کار خود قرار میدهند از جنبش توده‌ها و غیره عمکی حمایت از این نام‌های مثبت به جلو دارد. اما از آنجایی که پذیرش این واقعیات برپایه نیازهای نظرات قبلی و در نتیجه ریشه‌هایی لغزشها و نظرات نادرست گذشته صورت نگرفته، نارسائی‌ها، لغزشها و ابهامات معینی به چشم می‌خورد که در صورت تداوم می‌تواند به انحراف دیگر تحت شرایط معین نادرست‌تری منجر گردد. خصوصاً که در جنبش کمونیستی ایران نیز عین این تجربه وجود داشته و نتایج این پروسه نیز تا حدودی مشخص گردیده است. تصرف را به شکل دونه می‌توان چنین خلاصه نمود: ایران کشور است که سرمایه‌داری در آن به سیستم مطلق تبدیل شده و مرحله انقلاب دمکراتیک خلق ارزیابی می‌گردد. اما از آنجایی که جنبش از شعار حاکمیت دمکراتیک خلق فرسنگها فاصله دارد، توصیه می‌کند که ”سازمانها و احزاب و گروهها و محافل ترقیخواه“ با حفظ هویتاید بولونیک، سیاسی و تشکیلاتی خود ضمن تبلیغ و ترویج حاکمیت و برنامه مورد نظر خود، حول شعار صلح، دمکراسی و سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقت انقلابی و دمکراتیک در یک جنبه واحد متشکل شوند.

* در رابطه با ساختار اقتصاد و اجتماعی و میزان رشد سرمایه‌داری، مقایسه ایران با دیگر کشورهای ارزیابی گوناگونی چه در سطح جنبش و چه در محافل پارلمنتارائه می‌گردد. متأسفانه این ارزیابیها نبررسی واقعیت جامعه برای شناختن حقیقت، بلکه عمدتاً در چارچوب اختلاف برسر این یا آن واژه و لغت بود. بهترین حالت در احکام کلی باقی می‌ماند و طبیعتاً بدون توضیح وضع عینی جامعه و طبقاً نبودن نشان دادن عینی رشد سرمایه‌داری در ایران.

قبل از پرداختن به موضوع فروری سوسیالیستی در رابطه با وظایف کمونیستها در انقلاب دمکراتیک صحبت شود.

کمونیستها بعنوان نمایندگان و پیشگامان پرولتاریا برای برقراری سوسیالیسم و کمونیسم، جامعه عاری از استثمار مبارزه می‌کنند. جمله فوق نشانگر اصلی‌ترین و عمده‌ترین خواست و هدف مارکسیست‌ها است و بدان معناست که تمام برنامه عمل، سیاست و زندگی حزبی پیشاهنگ و اساساً نفس وجودی او در رابطه با همین هدف معنی و مفهوم پیدا می‌کند. وظایف کمونیستها برای رسیدن به این هدف در شرایطی که عامل عینی و ذهنی انجام بلا واسطه انقلاب سوسیالیستی را در دستگیر قرار نمی‌دهد، مضمون و دلالتی کسب میکند. از یک طرف مبارزه به‌راه تمام نیروهای ترقیخواه برای انجام آنچنان اقدامات دمکراتیکی که شرایط بهتر برای رسیدن به هدف فراهم می‌کند. برای دام برداشتن پستی سوسیالیسم لازم است و از طرف دیگر متشکل نمودن و رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا که در هر شرایطی برای آماده سازی پرولتاریا جهت انجام نظم موجود ضرورت مطلق دارد. باید خاطر نشان ساخت که این وظایف در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و در واقع هر دو یک سکه اند. انقلاب دمکراتیک شرایط عینی و ذهنی لازم برای گذار به سوسیالیسم را فراهم می‌سازد و وظایف سوسیالیستی نظیر بردن ایده‌های سوسیالیسم علمی در جامعه و تلاش در میان طبقه کارگر، نشان دادن نقش طبقات مختلف، توضیح نقش و جایگاه کارگر در انقلاب و تلاش در انتقال جامعه، پرورش انترناسیونالیستی طبقه کارگر و دفاع از سوسیالیسم جهانی و غیره در انجام و تأمین انقلاب دمکراتیک نقش تعیین کننده ایفا می‌کند. از همین روی کمونیستها که انقلاب به مثابه روند واحدی می‌نگرند، در هر شرایطی مبارزه خود را با سایر ایدئولوژی‌ها و متافیزیک و ارتباط دیاکتیکی با یکدیگر به پیش برده و همواره وظایف دمکراتیک را تابع هدف سوسیالیستی که منجر به ساختمان جامعه‌ای کارگرایانار می‌سازد نموده و اساساً به انقلاب دمکراتیک نیز از زاویه همین هدف می‌نگرند. جداسازی مکانیکی مراحل، هدف و روش‌های روند انقلاب که در واقع پروسه واحدی را تشکیل می‌دهد به نتایج انحرافی گاه خطرناکی منجر می‌گردد. طرح استراتژی تاکتیک سازمان هدف نهایی خود را سوسیالیسم و کمونیسم اعلام نموده است.

این تأکید بیانگر اصلی‌ترین هدف استراتژیک سازمان و بدان معناست که تمام مبارزه و تمام راه‌های پرفراز و نشیبی که در روند انقلاب طی می‌شود در خدمت همین هدف شریف و درانسان قرار می‌گیرد. این تأکید بدان معناست که سازمان برای رسیدن به هدف، وظایف معینی را در همین مرحله از انقلاب برای پرورش سوسیالیستی طبقه کارگر پیش روی خود داشته و از عمق امروز اصلی‌ترین هدف استراتژیک خود را بی‌توجه به تبلیغ و ترویج نموده و انقلاب دمکراتیک را نیز در خدمت آن هدف قرار می‌دهد. البته روشن است واحد بودن روند انقلاب نافذی طرح وظایف و آماج‌های مشخص در مراحل و مدارج متفاوت آن نیست. طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه در راه اتحاد نیروهای محرکه انقلاب برای سرزدن جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت انقلابی خلق و از طرف دیگر به‌منظور بالا بردن قدرت و نفوذ طبقه کارگر در جامعه و جدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر از عمده‌ترین وظایف سازمان می‌باشد و البته طبیعی است که شعارها و برنامه مدارج دیگر انقلاب را به شیوه پیشگویان از هم امروز تعیین نمی‌کند نظری که ضمن تأکید جبهه و "حکومت انقلابی موقت" بعنوان آلترناتیو، هدف اصلی استراتژیک خود در این مرحله از انقلاب را "حاکمیت دمکراتیک خلق" میدانند در واقع روند انقلاب راه‌شویهای مکانیکی تفکیک می‌کند بطوریکه اول سرزدن رژیم، بعد برقراری حکومت انقلابی موقت، بعد برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و اثر چیز دیگری وسط نمی‌آید سرانجام سوسیالیسم. آری این درک است مکانیکی که در بهترین حالت پیشگوییست. حیرت‌آهانه و جزساده کردن انقلاب بعنوان یک پدیده بفرنج اجتماعی معنای دیگری ندارد. هیچ‌کس قادر به پیش‌بینی نیست که انقلاب دقیقاً از چه گذارهایی می‌گذرد. با سمت‌گیری خود را در هر دوره معین می‌کنیم. ما در این دوره برای انجام انقلاب دمکراتیک و برقراری حاکمیت انقلابی خلق بعنوان وظیفه مقدم می‌رویم و هدف نهایی ما همواره حاکمیت پرولتاریاست.

کمونیستها اگر چه برای رسیدن به هدف و مرحله را نیکو یکر تفکیت میکنند ولی اولاً این تفکیکی است نسبی و ثانیاً گذار انقلاب از فازهای متفاوت امری است محتمل. چگونه میتوان مسیر رسیدن انقلاب به مراحل بینابینی و غیره را از قبیل پیش‌بینی و براساس آن استراتژی بدان دیگر را نیز تنظیم نمود. در روسیه پس از پیروزی انقلاب د مکراتیک بحلت رادیکالیزه شد، جنبش، سیاستهای داعیه‌انه حزب، استعاله اقشار میانی یعنی عظیم‌ترین نیروی جامعه به‌چپ و بالنتیجه قرار گرفتن آن تحت رهبری حزب بلسویک یک دوره گذار پدیدار شد و سپس انقلاب مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی فراروید. در کشورهای اروپای شرقی در چنگ دوم جهانی، مبارزه ضد فاشیستی و قرار گرفتن احزاب کمونیست در راس جنبش مقاومت از یکسو و حضور و نقش قاطع ارتش سرخ که با درنهم شکستن فاشیسم موقعیت حارق‌العاده‌ای بوجود آورده بود از سوی دیگر منجر به قرار گرفتن این احزاب در راس قدرت سیاسی پد رجات گوناگون کردید. تازه در همین خود این کشورها برای گذار به سوسیالیسم مدارج متفاوتی پیش‌آمده و تعدادی نیز در عمارت مقطعی پیروزی، انقلاب خود را سوسیالیستی ارزیابی کرده‌اند. با این تفصیل آیا می‌توان تصمیم نمود که انقلاب مسیر خطی است: سرنگونی رژیم، احداث انقلابی موقت، جمهوری د مکراتیک خلق و بعد سوسیالیسم را خواهد پیمود؟ ممکن نیست که اساساً جمهوری د مکراتیک خلق مرکز تحقق نیابد و یا این احتمال وجود ندارد که در حدود انقلابی موقت رهبری پرولتاریا تأمین گردد؟ اگر چنین احتمالاتی به لحاظ تئوریک و تجربی متفی نیست پس چگونه میتوان مسیر خطی فوق را توضیح و تفسیر نمود؟ چگونه میتوان اصلی‌ترین هدف استراتژیک را که ممکن است مرکز تحقق نیابد، تبلیغ و ترویج نمود.

مسئله مهم‌تر نوع برخورد با سرنگونی رژیم، درک از وظیفه مقدم و رایطه آن با انقلاب است. انقلاب عبارت است از تحولی کیفی و بنیادی در کل و با بخشی از عرصه‌های زندگی اجتماعی نظیر انقلاب اجتماعی، فرهنگی، علمی و غیره که منجر به دگرگونی اساسی در کل جامعه و با عرصه‌ای مشخص می‌گردد. انقلاب اجتماعی به دگرگونی اطلاق میشود که نظام اجتماعی کهنه را از رنده رند نیروهای مولده را در هم شکسته و نظام نوین را برپا می‌دارد. از این قبیل اند انقلابات بورژوازی قرن هجدهم و نوزدهم و در اروپا و انقلابات سوسیالیستی در دوران کنونی. در سیاست انقلاب به معنای تحولی است که در آن حالت روحی و اعتقاد توده‌ها در مبارزات عملی و روزمره منعکس شد. رونای کهنه از هر طرف شکاف بر میدارد و هیچ‌جا، ظهور و شریزه توده‌ها برای ایجاد رونای جدید به مبارزه اشکال غالب‌تری می‌دهد که معمولاً بشکل قیسم قهرآمیز متجلی می‌گردد. وقوع انقلاب به لحاظ "سیاسی عملی" منوط است به درهم شکستن حاکمیت ارتجاعی کهنه و برقراری حاکمیت نوین. در عیاریت صورت انقلاب شکست خورد. و اگر چه بمعنای واقعی کلمه اساساً انقلابی رخ نمی‌دهد، با اینهمه بدلیل برآمد آشکار جنبش توده‌ها که مهر و نشان خود را به‌ر شکل به میزانهای متفاوت بر پرورسهرشد جامعه می‌گذارد به عنوان انقلاب - شکست خورده - نامید میشود. از این نمونه است انقلاب ۱۹۰۵ روسیه. کمونیستها در رهز انقلابی با توجه به سطح رشد اقتصادی اجتماعی، نقش و ارتباط طبقات و اقشار مختلف در تولید اجتماعی و با توجه به عامل دوران، نیروهای محرکه انقلاب یعنی نیروهای که بوسیله کار و زندگی اجتماعی و تقش خود در پرورس تولیدینند، آگاهانه یا ناآگاهانه باعث تشدید تضادهای بنیادی جامعه میگردند. راتعیین و برنامه انقلابی خود را ارایه میدهند. کمونیستها به این جهت پیشاپیش احزاب دیگریند که حصلت عمده‌ترین و مهم‌ترین وظایف و نیز محتمل‌ترین مسیر رشد انقلاب را که خود بر شرایط عینی و ذهنی جامعه مبتنی است در برنامه خود منعکس می‌سازند.

با این مقدمه اگر باور داشته باشیم که حاکمیت ارتجاع از طریق قیام قهرآمیز توده‌ها در هم شکسته خواهد شد و بالاخره اگر باور داشته باشیم که این تحول انقلاب نام دارد، انقلابی که کهنه را شکسته و نوراً تدارک میبیدد، برنامه کمونیست‌ها برای این انقلاب چیست؟ یعنی همان چیزی که در واقع مسکوت

۴ روشن است که اگر کسی به این تحول چیزی جز انقلاب اطلاق نماید و تشکیل دولت موقت را از طریق

کذاشته میشود. سخن بر سر برنامه است نه اتخاذ این یا آن تاکتیک. باید روشن شود که این تحول را چگونه ارزیابی می‌کنند؟ اگر انقلاب است - که هست - برنامه‌اشان برای این انقلاب چیست؟ نیروهای محرکه، حکومت آلترناتیو، استراتژی و عمومی‌ترین وظایف این انقلاب که باید در برنامه پیشاهنگ منعکس کردند کدام است؟ رفقای که معتقدند بین برنامه بر پایه حاکمیت دموکراتیک خلق اند، باید روشن کنند که آیا این برنامه همین انقلاب مورد بحث است؟ اگر آری که خود واقعه‌ها می‌پذیرند که توده‌های میلیونی را می‌تواند حول شعار حاکمیت دموکراتیک خلق بسیج نمود و جنبش فرسندها از این مرحله فاصله‌دارد. اگر این برنامه متعلق به آینده وراسا، برنامه برای همین انقلابی که در پیش است چیست؟ برنامه‌ای که برای آینده دور نوشته‌شود مساله امروز را پاس‌کنویس، اگر هزار بار بدوینیم که حاکمیت دموکراتیک خلق تنها در مراسمی توانا برای گذار به سوسیالیسم است هیچ دردی دوانخواهد شد. از این گذشته طریح استراتژی تاکتیک نیز با تاکید بر اینکه "پیشرفت پذیر و یفریبا برسانیدن انقلاب ملی دموکراتیک ایران در رترو تا مین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در رأس قدرت سیاسی است. اولاً حساب سود را با بینشی که در جامعه سرمایه‌داری برای نیروهای غیر مارکسیست رسالت پیشبرد انقلاب تا استولیسما ن سوسیالیسم را قائل بود جدا میکند، و ثانیاً حاکمیتی به رهبری طبقه کارگر ارائه‌تند برای گذار به سوسیالیسم بلکه همچنین به تحقیق رفتن پذیر انقلاب دموکراتیک سیر ضروری میدانند. اگر بر ما هم واقعه‌ها این‌گونه نشانده‌کنند، در حوا هم یاعت که استلاف نه بر سر این نکته که کدام دمراسمی و یاداد طبقه قادر به هدایت جامعه بسوی سوسیالیسم است. نکته اصلی اینجاست که شرح استراتژی و تاکتیک چهارم و پنجمی برنامه عمیق انقلابی است که در جلوی چشم‌انسان در آینده‌های نه چندان دور جاری خواهد شد. برنامه جنبش‌داری دموکراتیک خلق برنامه‌ایست برای مرشدان جلوتر و شاید اساساً هرگز بوقی نییوند - همانطور که گفته شد ممکن است که تغییر دیری را طی کند.

نیرویی که مد ف خود را سرنوشتی رژیم اعلام میکند باید به توده‌ها توضیح دهد که چگونه حاکمیتی را باید و می‌تواند جایگزین آن ساخت. حاکمیت انقلابی خلق، حاکمیت اقتدار و طغیلت انقلابی و ترقی‌خواه آلترناتیویست که میتواند و باید بین توده‌ها تبلیغ کرد تا به همراه سرنوشتی رژیم عینیت یابد. فاصله این حاکمیت از جنبش به اندازه فاصله پیشاهنگ است توده، چرا که در قلب جنبش می‌صد و از دل واقعیات آن بیرون آمده است ولی جنبش‌داری دموکراتیک خلق بعنوان آلترناتیو، مورد پذیرش توده‌های میلیونی نبوده و به آینده‌های نامعلوم حواله می‌دهد. یعنی امروز رفقا در دسترس است و انقلاب به آینده مرکب میشود.

— دیگر در خرد داشته باند، در واقع سیاست خود را به برکناری از طریق فرم و جایگزینی مثلا جمهوری پارلمانی بورژوازی استوار می‌سازد. نا گفته پیداست که اگر خارج از خواست و اراده پیشاهنگ این برکناری پیش از دیگری - مثلاً فرم - منجر به روی کار آمدن یک جمهوری پارلمانی بورژوازی کرد، در واقع نامیست به جلیسو، ولی بحث اینجاست که سیاست پیشاهنگ نبراساس فرم بلکه بر پایه انقلاب و انجام تحولات عمیق تر استوار است. مسئله تنها به سرنوشتی جمهوری اسلامی محدود نمی‌گردد. تجربه حزب کمونیست شیلی در این مورد جالب توجه است. رشلی آ جبهه قدرتمند، آلیانند دموکراتیک متشکل از احزاب بورژوازی و جنبش‌داری حزب دموکرات مسیحی و جبهه دموکراتیک متشکل از حزب کمونیست و سازمانهای چپ و سوسیالیست وجود دارد. توازن نیروها در شیلی چنان است که وحدت عمل این دو جبهه برای سرنوشتی رژیم پیشاهنگ نقش تعیین کننده دارد. آلیانند دموکراتیک محدود شدن توده‌ها و مبارزه حزب را شرط اتحاد عمل دانسته و در واقع باران می‌خواند و از سیل مترسد، اپوزیسیون است و از خلق وحشت‌داند. حزب کمونیست شیلی در راه تحقیق سرنوشتی از طریق یک تحول انقلابی مبارزه میکند. بهمین جهت در سال ۸۲ برای اتحاد نیروهای اپوزیسیون پلاتفرمی را ارائه داد و براساس آن برای تعمیق هرچه بیشتر جنبش و براندازی رژیم از طریق یک انقلاب توده‌های مبارزه میکند و حاضر برکناری پیشاهنگ خود را به زانده بورژوازی مبدل نمی‌سازد.

تناقضات زمانی بیشتر می‌کرد و که برای سرنگونی رژیم جبهه واحد وسیع متشکل از کارگران، دهقانان تولید کنندگان خرد، پیشه‌وران، کسبه، تهیدستان شهر و روستا، کارمندان و روشنفکران دمکرات و ترقیخواه و پیروزی دگرگونی و مبارزه ترقیخواه مطرح می‌شود. البته امر تشکیل جبهه در این مرحله از انقلاب ضرورت برخاسته از حواشی و نیازهای عینی جنبش، ولی باید توجه داشت که صحبت از جبهه آلترناتیو است. نه وحدت عمل بر سر این یا آن مسئله مشخص، یا این یا آن نیروی سیاسی، نه این یا آن شرایط خاص. صحبت از جبهه است جبهه برای مبارزه مشترک بر علیه رژیم، جبهه برای سرنگونی، جبهه برای انقلاب و پیروزی آن، برای تعیین حکومت آلترناتیو و انجام وظایفی معین.

در واقع این جبهه برنامه واحدی را برای انقلاب می‌دهد و در راه تحقق آن مبارزه میکند. نمی‌توان بر ضرورت جبهه تأکید کرد و از برنامه آن سخنی به میان نیارد. پذیرفته می‌شود که برنامه این جبهه با برنامه ج. د. خ. تفاوت مضمونی آنهم بر سر اساسی‌ترین مسایل خواهد داشت و همانطور که حدود اذعان دارند نیروهای دیگر در چارچوب برنامه‌های کمراساس ج. د. خ. تدوین شده وارد جبهه نخواهند شد. از همین روی است که فقط نیروها را به تشکیل حول شعار "صلح، دمکراسی و سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقت انقلابی و دمکراتیک در یک جبهه واحد" فراموش نکنند. به عبارت صحیح‌تر اینک حول برنامه‌ای در چارچوب شعار فوق متحد گردند. از اینجاست که دیگر "اصولی‌ترین هدف استراتژیک" در این مرحله از انقلاب یعنی برقراری حاکمیت دمکراتیک خلق جای خود را به "دولت موقت انقلابی و دمکراتیک" میدهد. بعلمت برسند که فاصله ج. د. خ. از جنبش، به خاطر ضرورت جبهه، "هدف اصلی استراتژیک" کنار گذاشته شده و جای خود را به جمهوری بوریوایی می‌دهد. معلوم نیست در کجای دنیا کمونیست‌ها یا دست‌کشی‌دانان از هدف اصلی استراتژیک وارد جبهه می‌شوند؟ اگر این دست‌کشی‌دانان استراتژی نیست، پس چیست؟ حواستها به سطح مورد قبول "پیروزی دمکرات" ترقیخواه" تنزل داده می‌شود تا مبادا مردم کنند. به جبهه تن ندهند. لنین هرگز حاضر نبود که با طرح جلب و سپی‌ترین نیروها بر علیه تزارسیم بنیز برچی چیزی در دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان بایستد. آیا حزب کمونیست شیلی که برای استقرار حاکمیتی متشکل از تمام نیروهای اپوزیسیون مبارزه میکند، میتواند بدست‌کشی‌دانان این هدف وارد ائتلاف با پیروزی کرد؟ پس اصل لنینی پرسیختی در استراتژی و انعطاف در تاکتیک کجا می‌رود؟

واقعیت اینست که ج. د. خ. وقتی پیش‌را بر زمین می‌گذارد به "دولت موقت انقلابی و دمکراتیک" مبتدل می‌گردد. تازه معلوم نیست چرا این دولت تازه "انقلابی" را نیز بیک می‌شود. تازه انقلابی برای دولت سر کپور و آزادی می‌تواند در راسش باشد یا پذیرش پیروزی بعنوان نیروی محرکه انقلاب است و یا یک تعارف برای "چپ" نشان دادن. روشن است که شعار ج. د. خ. کندر دل واقعیات جامعه بیرون نیامده سرنوشته دیگری هم نمی‌تواند داشته باشد، چه روی و دکامتسیم وقتی به واقعیت برخورد می‌کند به راست می‌فکند.

البته رفا ادعا می‌کنند که "حاکمیت پیرو برنامه مورد نظر" خود را نیز تبلیغ و ترویج خواهند کرد ولی بایک استدلال ساده عدم صحت این ادعا را می‌توان دریافت. تبلیغ و ترویج مسئله ایست کلی، اگر منظور از تبلیغ و ترویج معرفی و توسیع آن بعنوان حاکمیت آلترناتیو در همین انقلاب نبوده و بعنوان هدف آینده در نظر گرفته شود، در واقع جایگزین کردن آن با سوسیالیسم است، چرا که کمونیست‌ها در هر شرایطی به توده‌ها توضیح می‌دهد که تنها سوسیالیسم می‌تواند به مشکلات و ممانعت‌ها پایان داده و منافع واقعی و زحمتکاران را تامین نماید ولی اگر منظور از تبلیغ و ترویج در دست‌ساز روز قرار دادن و معرفی آن بعنوان حکومت آلترناتیو باشد، باید گفت این امر ممکن نیست و اگر هم در دوره کوتاهی میسر باشد، یک تناقض و جحشناک است. چرا که جبهه آلترناتیو خود را به توده‌ها معرفی و تبلیغ و ترویج خواهند کرد و طبیعتاً سازمان‌های شرکت‌کننده در جبهه با پذیرش آن عملاً در این تبلیغ و ترویج سهیمند و اساساً شرکت‌کنندگان در جبهه به معنی تبلیغ برنامه جبهه است. طبیعتاً با حفظ استقلال ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی- حال چگونه می‌توان در تبلیغات خود حاکمیت دمکراتیک خلق را بعنوان حاکمیت آلترناتیو معرفی نمود؟

مگر حزب سیاسی می‌تواند در آن واحد د و آلترناتیو متغی و سارا تبلیغ و ترویج نماید ؟ - از همه مهمتر آنکه يك حزب بگوید شعار می در این مرحله ج * د * ح است و پیشنهاد دیگری به جبهه بدهد - اگر مسئله رایه واقعیت زندگی سیاسی حزب بگمانیم چنین پیش خواهد آمد که جبهه و طایفه سازمانهای شرکت کننده در آن شعار " برقرار یاد حکومت د مکرانیک " را مطرح میکند و سازمان شرکت کننده علاوه بر آ در جای دیگر " برقرار یاد جمهوری د مکرانیک خلق " را ؟ ! این تناقض نمی‌تواند د و آ داشته باشد * اینجا حد وسطی وجود ندارد ، یا این یا آن ، هیچ کزید دیگری نیست * سرانجام یکی به نفع دیگری خواهد شکست در حال اول " هدف اصلی استراتژیک " به دولت موقت د مکرانیک که میتواند جمهوری برپورزی هم باشد تبدیل میشود و در حال دوم رجعت به غماظ نظرات قبلی صورت می‌گیرد ، نظراتی که بر قریب آری جمهوری د مکرانیک خلق را وظیفه مقدم خود دانسته و به همین دلیل نمی‌توانست در جبهه ای که این هدف را پیش روند داشته باشد وارد شود * شعار های حزب نه بر اساس صحت و یا عدم صحت این ، یا آن موضوع ، نه بر اساس تمایلات و خواسته های پیشاهنگ ، بلکه با توجه به وضع موجود ، سطح رشد جامعه ، تقسیمی طبقات مختلف و روابطشان با یکدیگر ، نقش عامل ذهنی و در عین حال تعیین می‌گردد * اگر تمایلات پیشاهنگ تعیین کننده شعارها نبوی می‌بود چه شعاری والا تر از برقراری سوسیالیسم ، عدم درد ستور قرار گرفتن انقلاب سوسیالیستی به بدلیل عدم تمایل پیشاهنگ برای برقراری جامعه نویی نه به لحاظ عدم حقایق سوسیالیسم بلکه بدین خاطر است که مجموعه عوامل عینی و ذهنی در شرایط موجود مانع از پیشرفت آن توسط توده ها می‌گردد * درست بودن علی بودن را تنظیم نمی‌کنند و چیزی که عملی نیست - حداقل چشم انداز وجود ندارد - اگر هزار بار تکرار شود تحقق نخواهد پذیرفت ، مگر زمانی که شرایط عینی و ذهنی برای تحقق آن فراهم گردد * شعار های آینده را در آینده مطرح کنیم و در عین حال برای تحقق شعارها و خواسته های امروزمان بکوشیم که " برپورزی د مکرانیک قریحوا " در همین است * آری در همین است ، همین امروز هم در همین است ، انقلاب را در چارچوب مافوق و تنگ و آزمندانه خود محدود نماید و از این طریق تحقق شعارهای آینده ما را نیز بریر علامت سوال برد *

برنامه باید راهنما و چهره حزب برای انقلاب باشد - آنهم انقلابی که در پیست - پرچی کسه پایمختی نمیرایه های مجرد بلکه بر تحلیل طبقات ، مناسباتشان با یکدیگر و نقش عامل ذهنی استوار است * برنامه ای که فرسنگها از جنبش فاصله دارد در واقع در عوا معلق است نمی‌تواند به پیشواز جنبش توده ها شتافته و به پرچم مبارزه و آزان فراتر به پرچم توده ها تبدیل گردد * نین در توضیح نقش و مضمون برنامه خاطر نشاء میساخته :

" برنامه باید نظرات اساسی ما را فرموله کند ؛ وظایف سیاسی عاجل ما را دقیقاً مشخص کند ؛ خواسته های فوری مطرح و در زمینه فعالیت تبلیغی ذکر نماید ، کار تبلیغ را سازمان داد و یک پارچه کند و آن را توسعه و تعمیق دهد و بدین طریق امر تبلیغ را از صورت خورده و پراکنده برای خواسته های منفرد و ناجیز به حالت تبلیغ برای مجموعه کل خواسته های سوسیال د مکرانیک ارتقا دهد * (۱)

و سرانجام ذکر یک نکته دیگر نیز ضروری است * ممکن است رفقاً معتقد به تدوین و تبلیغ و ترویج آ برنامه باشد که جداگانه و یا در یک مجموعه واحد - ، یکی برای سرنگونی جمهوری اسلامی یعنی انقلابی که در پیش است و یکی برای فرسنگها جلوتلاز برای گذار به سوسیالیسم باشد به عبارتی یک برنامه حداقل و یک برنامه انتقالی * فقط باید روشن شود که آیا اساساً متد ولوزی تدوین آ برنامه مارکسیستی است ؟ در کجای دنیا احزاب کمونیست آ برنامه - حداقل و انتقالی - رایجاً ارائه داده اند ؟

اگر منظور تبلیغ و ترویج اهداف نهایی است که این در وظایف سوسیالیستی پیشاهنگ در همین امروز منعکس میگردد ولی اگر منظور برنامه مشخص انتقال به سوسیالیسم است که معمولاً این برنامه در زمان خود تدوین میگردد و آدر منظور نشان دادن رسالت طبقه کارگر در عدایت جامعه بسبب سوسیالیسم است که طرح استراتژی و تاکتیک و نیز به این امر تاکید دارد * معلوم نیست متد ولوزی آ

برنامه از کجاست آمد؟ است. آیا این مند ولوزی لنینی است؟ آیا در تمام سالهایی که سرنگونی تزاریسم از طریق انقلاب توده‌ها در دستور کار حزب قرار داشت، برنامه انقلابی نیز به‌عنوان برنامه حداقل ارائه میشد؟ اتفاقی نبود که تزغالی آوریل در سال ۱۹۱۷ توسط لنین نوشته شد؟ و ذمه‌ها سوال دیگر که عملی بر مردم و برنامه دوا می‌میداد.

البته مسائل دیگر مانند دست‌انداختن از ظرفیت پیروزی در مداخلات ترفیما، تأسیر ذی‌نفع بودن در انقلاب و شرکت در آن، و غیره، از آن است که باید مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرد. ولی همین‌ها و دست‌انداختن در مداخلات، مورد بررسی قرار داد.

عما نظور که گفته شد، چرخش جدید بخشی از رفقای که حاکمیت آلترناتیو بعد از پیروزی اسلامی را جمهوری دیموکراتیک می‌نامیدند، می‌تواند کامی بجلو در شدت دهم‌ها باشد اما عا نظوری که قبلاً حاضر نشاد ساجتیم، اگر این چرخش‌ها با بازنگری بنیاد عا انحرافی در کاتیک و چپ‌روان نباشد می‌تواند طبق حکم تاریخ به انحرافات راست‌ساز بیانجامد این‌رها باید در زجه این نظراتشاد با صراحت بیان کنند تا مورد بحث و بررسی بیشتر قرار نگیرد. نیروی مردم جمعاً سازمان به تدقیق آیینینسند. مثلاً با صراحت نظرات خود را طرح نمایند و از عادت سنتی پیچیدن نظرات در زوری "چپ" برعکس کنند. اینک باید بیانند پسند تفاوت اختلاف در سیاست‌نگار اختلاف از جایگاه لنینی و نه از جایگاه قبلی و اهمیت آنها به چه اندازه است ریشه نظرات دهمه قبلی در کجا نهفته بود و چقدر در نظرات لنینی تأثیر دارد؟

جمهوری دیموکراتیک خلق یا دیکتاتوری پرولتاریا؟

دسته دیگر از مدافعین چپ، دو سه دهگان چوب گذشته در مواضع حویین پای می‌فشارند این‌رها اثر چه زیر فشار واقعیات مجبور به پذیرش آلترناتیوی جز حاکمیتی با تعویق بزیلانیانگشتاند، ادب پیروزی انقلاب را منوط به برقراری آن، دو سه نمی‌کنند اگر چه بنظر میرسد به واقعیت نظرات برنامه‌های احزاب کمونیست در رابطه با مرحله، مضمون و وظایف انقلاب دیموکراتیک بی‌برده‌اند، ولی با این‌همه هنوز نتوانسته‌اند نظرات خود را بطور اساسی تصحیح نمایند. به همین جهت است که یکجا پیروزی انقلاب را منوط به رهبری طبقه کارگر در قدرت سیاسی میدانند و جای دیگر این نظر را پس می‌گیرند، البته ضمیمی است که این در ور تسلسل نمی‌تواند. دوام زیادی داشته باشد در رابطه با حکومت آلترناتیو در سماره حلای گذشته بولتن در ممالک متعدد دی به اندازه کافی توضیح داده شده است که نیازی به تکرار آسه نیست. در این نوشته حواصی کوشید که بخت‌گیری از نظرات رفا را در زمینه وظایف برنامه‌های انقلاب دیموکراتیک خلق یعنی "خرد کردن ماشین دولتی پیروزی" و "کنترل کارگری بر تولید و توزیع"، که ارتسماط لاینفک با حکومت آلترناتیو دارد، مورد بررسی قرار دهیم تا روشن شود که چگونه پس و پشت بر قساری دیکتاتوری پرولتاریا در این مرحله از انقلاب تبلیغ و ترویج می‌گردد.

قبل از پرداختن به موضوع لازم به تذکر است که برنامه جبهه متحد خلق مصوب پلنوم ۱۲ مضمون رسمی و چارچوب کلی برنامه سازمان در رابطه با سازمان دولتی را بیان کرده است. در ابتدا این برنامه "انحلال بی‌درنگ کلیه ارگانهای سرکوب"، "سند کلیه قوانین و احکام ارتجاعی"، "استفسار نشاء شورایی به منظور اداره امور محلی"، برقراری انتخابات آزاد، انتخاباتی بدون قضاوت و ذکر کرده است. ممکن است ایراداتی در رابطه با این موارد در میان باشد که مجموعاً از اختلاف سلیقه جهت تدقیق و فرمولبندی در دست‌تر فراتر نخواهد رفت. آنچه مسلم است چارچوب ذکر شده همان چیز نیست که در برنامه احزاب کمونیست در مرحله دیموکراتیک دیده می‌شود و بر مبنای لنینی استوار است. چارچوب فوق عما چیز است که لنین بعنوان در هم شکستن ماشین دیوانسالاری نظامی، در هم شکستن ماشین تزاری مطرح می‌نموده. در جنبش خودمان به اسم در هم شکستن ماشین دولتی چو و یا در هم

شکستن ماشین د ولتر ارتجاعی فقهائی طرح میشود * ذکر این نکته نیز ضروریست که برنامه‌ی شانگن برای توده‌ها نوشته میشود، از همین روی باید برایشان ملموس‌تر قابل فهم باشد، به همین جهت باید حتی الامکان از طرح کلی مسایل پرهیز و خواسته‌ها بطور مشخص مطرح گردد * اما بحثی که هم اکنون در زیلتن جریان دارد اساساً در مقوله فوق نمیگنجد * نظری که خواستار راه یافتن خواسته "خرد کردن ماشین د ولتی بورژوازی" به نام سازمان است در واقع جایزینی پرتاریا را تبلیغ و ترویج میکند * قبل از هر چیز لازم است مختصراً قوله د ولت مورد بررسی قرار گیرد * سالها ایستن مقوله مورد بحث شاید و طولی کهستای مختلف بوده و هر کس بنا به بهننا فاع طبقه‌ی که نمایندگی میکند تعاریف متفاوتی ارائه نموده است * مارتیا لیسیم تاریخی برای اولین بار رابطه زینتاروینا را باید پذیرفته و قوله د ولت بخوان بهترین جز "روینا راپتوری علمی مورد بررسی قرار داد * در کوهپای اولیهدر شرایط عدم وجود طبقات پدید می‌آید به اسم د ولت نیز عینیت نداشت، برآش ر سید نیروهای مولده پدید آید طبقات و منتیج از آن سیاد نیکی را آنها برد یگران روینای موجود د ر تطابق با زیر بنا تغییر یافته و از اینجا د ولت بعنوان ماسه برای حفظ سیاد طبقاتی مطرح کردید * بدین طرف د ولت برد مادی د در روسیه و باستان، د ولت فیکدالی در پس زد هم شکستن فئودالیسم، د ولت سرمایه‌داری پدید آید * هر کدام از انواع د ولتها اشکال سهاد غاوارانهای متفاوتی را در بر میگیرد ولی وجه مشخصه تمامی آنها عبارتند از اقلیت سیادت طبقاتی؛ اقلیت سیادت اقلیت جامعه را بر اکثریت ان، د یکتاتوری بر اکثریت و مکرسی برای اقلیت انقلابا بشوروزاری که وسیله‌التغییر اندازی نظام کهنه را بر عهد ه داشته اند نوع جدید د ولت، د ولت بورژوازی را بوجود آوردند * این انقلابات برای تأمین وحدت بورژوازی ملت برآید ر هم شکست تن قدرتها محلی، شهری و منطقه‌ای، هر چه بیشتر به تمرکز و حجم ماشین د ولتی افزودند مارکس را شارح این پروسه را بطرز درخسان مورد بررسی قرار داده و ترائی اساسی ان یعنی تمرکز و افزایش حجم دستگاه د ولتی، بیگانه‌تر شدن هر چه بیشتر ان جامعه، عدم وجود د مکرسی و تسلط هر چه بیشتر بورژوازی را نشان داد * بورژوازی با تمام قدرتها نازل از قدرتها متصدان این دستگاه سیرد د تا از ان بعنوان چماق سرکوب بر علیه پرتاریا جهت حفظ نظم موجود استفاده نماید *

وظیفه پرتاریا در مقابل این ماشین عریض و طویل سرکوب چیست؟ پاسخ به این وظیفه است که سه یکی از نقاط کوهی تاثیرات فرمیسم و انارشیسیم، مارکسیسم را تسلیک میدهد * فرمیستها خواستار اصلاح ویا سازی ماشین د ولتی بورژوازیند که این در واقع به معنی مخالفت آشکارا با انقلاب پرولتاریست * انارشیسیتها ضمن توافقه نظر، مارکسیسم و در رابطه با هم شکستن این ماشین اساساً ضرورت وجود د ولت در دوران گذار را منتفی میدانند و حالیکه مارکسیسم بر ضرورت د ولت در دوران گذار (دوران انتقالی) تاکید دارد * ماهیت این د ولت همانا این د یکتاتوری پرولتاریا یعنی د یکتاتوری اکثریت جامعه است که مومن پاریس برای اولین بار چنین د ولتی را پدید آورد * در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه پس از پدید آیدن شوراهای کارگران و دهقانان لنین موفق به کشف شکل سیاسی این د ولت در روسیه گردید * شوراهای ۱۹۰۵ شکست خوردند و اگر لفظ لنین "جنین" را در مورد شان بکار بگیریم نتوانستند با بهره‌مندی جهان گذار داشته و نمونمایند ولی با این همه مهر و نشان خود را بر تمام انقلاب روسیه و بدین طریق بر تاریخ نقش نمودند *

لنین در توصیف شوراهای ۱۹۰۵ میگوید " باید بدو نیم شوراهای ماد رسال ۱۹۰۵ د رحالت جنبینی بودند زیرا فقط چند هفته وجود داشتند * روشن است که تحت شرایط از زمان ارتکاب همه جانبه آنها هیچ سخنی نمیتوانست در میان باشد " (۲) د ر انقلاب فوریه ۱۹۱۷ د زبانه شوراهای پدیدار گشت و سرانجام د ر انقلابی د پروسه سیال بستنی اکثریت، د ولت فطراتونین، د ولتی که به بیان انگلس د یگرد ولت به نحی واقعی کله نیست د در شکل جمهوری شوراهای محقق گشت و تاریخ وارد دوران نوینی گشت * با این مقدمه به مقوله خرد کردن " ماشین د ولتی بورژوازی سخن گفتن و ماهیت د ولت نوعاً لیترا را مسکوت گذاشتن از طرف دیگر ما شین د ولتی بورژوازی چماق سرکوب محافظ نظم و مهمترین جز "روینا بی نظم بورژوازیست * از همین روی نمیتوان از خرد کردن ماشین د ولتی بورژوازی سخن گفت و ارتباط تنگ ان با درهم شکستن نظم بورژوازی برای برقراری جامعه عاری از

استثمار را مسکوت گذاشت. مقوله "خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی برای اولین بار توسط پنیانگزاران مارکسیسم مطرح گردید. مانیفست حزب کمونیست به این مقوله به شکل مجرد بکساف آوردن د مکرسی و پیرانداحتن گمبری بورژوازی" اشاره میکند. چند سال بعد مارکس ضمن بررسی انقلابهای سالهای ۵۱-۸۸ مفهوم مشخص تری از این مقوله ارائه میدهد. پس از تجربه کمون پاریس مارکس این مقوله را جز به جز در ارتباط با پروسه تکاملی آن مورد بررسی قرار میدهد. مارکس در توصیف کمون میگوید "کمون از تعیند کاب شهر تشکیل یافت که بر اساس حق انتخابات همگانی در حوزه‌های مختلف پاریس بزرگیده شده بودند. این نمایندگاب دارای مسئولیت و عرزمان قابل تحویض بودند. بحدی خود واضح است که اکثریت آنک یا کارگر یا نمایندگاب باعتبار طبقه کارگر بودند. پلیس که تا این زمان ابزار در دست حکومت کشور بود بپد رنگ از اجرای عر دونه وظایف سیاسی محروم شد و به یکی از ارگانهای مسئولیت دار کمون تبدیل گشت که در هر زمان قابل تحویض بود. عین همین عمل هم در مورد مامورین تمام رشته‌های دیگر انجام گرفت. از اعضای کمون یعنی از بالا گرفته تا پایین قدم اجتماعی می بایست در مقابل دریافت دستمزد یک کارگر انجام شود. هر دونه مزایا و پرداخت حق سفره به مامورین عالی رتبه دولت با خود این رتبه‌ها از میان رفت. (۲) چنانچه دیده میشود مارکس به جنبه‌های از مقوله "خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی" اشاره میکند. لنینیسم بعنوان مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری آموزشهای مارکس در زمینه دولت را متکامل نموده و نشان داد که در عصر امپریالیسم آخرین بقایای صلحدستی و آزاد یخواهی بازمانده از انقلابات بورژوازی بنای خود را به تکامل همه جانبه دستگاههای سرکوب و نظامی داده است. لنین در آثار متعدد دی مقوله دولت ووظایف پرولتاریا در قبال آنرا مورد بررسی قرار داده است. وی در آثار خود به درهم شکستن پلیس و ارتش دائمی و جایگزینی توده‌های مسلح بجای آن در هم شکستن دستگاه اداری و قضایی، قابل تحویض بودن تمامی مامورین منجمله قضات، التقای هرگونه حق سفره و هرگونه مزایای پولی مستخدمین، تنزل دستمزد ها به سطح دستمزد یک کارگر، خاتمه دادن به پارلماناریسم بورژوازی و برقراری کانونگذاری مردمی و در دل برقراری حکومتی برپایه اصل سانترالیسم د مخراتیک اشارت میکند. پس از لنین کمونیستهای چون کراپسکین عرضه ایدئولوژیک، فرهنگنی و تبلیغاتی دستگاه دولتی بورژوازی را تحقیق توده‌ها را مورد بررسی قرار داده و آموزشهای او را در این عرصه‌ها - خصوصاً در عصر انتیاتی با جوانمسر مایداری غربی - بسط داد. این است خلاصه آب چیزی که در فرهنگ مارکسیستی به "خرد کردن" ماشین دولتی بورژوازی" مشهور است. حال باید دانست که چه نیرویی قادر به انجام این وظیفه تاریخی است. اگر یک نگاه دونه به فهرست اقداماتی که برشمرده شد بیاندازیم بدیش این مطلب دشوار نخواهد بود که تنها پرولتاریاست که بحد وضع اجتماعی و اقتصادی خود و رسالت تاریحیش برای بنای جامعه نوین قادر است انجام این وظیفه یعنی درهم شکستن نیرویی که میراث چند قرن حکومت بورژوازیست را بعهده نبرد. تنها اوست که در این میان چیزی از دست نمیدهد جز زنجیر سرمایه که توسط این ماشین به پیش بسته میشود. لنین بارها به این مسئله و این رسالت پرولتاریسا اشاره کرده و دلایل عقلی و سیاسی آنرا نیز مورد بررسی قرار داده است. لنین نتاب داد که تنها پرولتاریا حواهان د مخراتیزه شدن کامل دولت است. فقط اوست که حیچ رشته‌ای او را به ارگانهای جامعه بورژوازی مربوط نمی‌سازد. سرمایه‌داری در جریات رشد خود پرولتاریا را بوجود آورده و او بعنوان اولین قدم برای ساختمان جامعه نوین ماشین دولتی وی را درهم شکست و دستتاه د یکسری جانشین آن میسازد.

"دمکراسی در پله معین از تکامل اولاً طبقه انقلابی ضد سرمایه‌داری یعنی پرولتاریا را متحد میسازد و بوی امکان میدهد، ماشین دولتی بورژوازی، ولو جمهوری بورژوازی آب و نیز ارتش داعیی و پلیس و دستگاه اداری را درهم شکنند، خرد کنند و از صفحه روزگار بردارید و ماشین د مخراتیکتری که بهر حال هنوز ماشین دولتی است بصورت توده‌های مسلح کارگری که رفته

رفته بدل به شرکت تمام مردم در ملیس منجر خواهد شد. جایگزین آن سازد. در اینحال نیست به کیفیت بدل میشود. در مکتبیم در رئیسین در حالی دیگر از جارجوب جامعه بورژوازی خارج شد. و تحول سوسیالیستی آن آغاز میگردد. (۴)

سخنان فوق آنحان روشن است که نیازی به تفسیر ندارد. تبدیل کمیت به کیفیت و "تحول سوسیالیستی" باید تومه داشت که لنین از آنجا که کمون پاریس را بر سر میبندد ولی چنانچه پیدا است سخنان جنیب عام دارد. لنین بارها به این مطلب اشاره کرده و در ارتباط "سرد کردن ماشین د ولتی بورژوازی" با دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب پرولتاری را نشان داده است. او چند ساعت پس از انقلاب اکثریت در جلسه شورای کارگران و سربازان پتروگراد میگوید:

"رفقا! انقلاب لائری و دعوانی که بلشویکها از ضرورتش همواره صحبت میکردند بوقوع پیوسته است. این انقلاب لائری در دعوانی چه معنی دارد. قبل همه معنی این تحول ریشه‌ای در این است که یک حکومت شورایی، ارکان حکومت خود را خواهد داشت. بعد و فن شرکت بورژوازی توده‌های عالی تحت ستم خود خالی قدرت د ولتی اند. دستاورد ولتی د این در هم شکسته شده و این انقلاب سوم روسیه باید به پیروزی سوسیالیسم منتهی گردد."

اگر بخواهیم مختصر میتوان صدها بار به لنین استفاده نمود، چرا که مسئله حکومت لنین یکی از مباحثی است که بیشتر با آثار لنین را به خود اختصاص داده است. حال بهتر است بدانیم به نظر آنکه در این زمینه مطرح میشد بیاوریم. در بعد اسناد برنامه‌های سازمان - شرح استراتژی تائید و برنامه‌ها جنبه متحد خلق ۶۳ - مطرح میسند که لنین د ولتی از نوع کمون پاریس برای انتقال به سوسیالیسم ضروری دانسته و چون در اسناد برنامه‌ای از چنین د ولتی اسم برده نمی‌سرد پس رفرمیستی است و اپورتونیستی وابسته دهنه و غیره. او در صحت قسمت اول این نظرات دومترین تردید نیست. واقعا هم لنین د ولتی از نوع کمون پاریس را از راه انتقال به سوسیالیسم میدانست. ولی این چه ربطی بسه برنامه سازمان در این مرحله از انقلاب دارد. رفقا از یکطرف با غرض و آیه ثابت "میشند حکومت مورد نظرشان د دیکتاتوری پرولتاریا نیست و از طرف دیگر خواستار د ولتی نظیر کمون پاریس اند. کیست نداند که کمون اولیة حماسه پرولتاریا در رنبرد با بورژوازی بوده. حماسه ای که هم امروز نیز سبب مبارزات لائری محسوب می‌گردد. کیست نداند که کمون در تمام ادبیات مارکسیستی بعنوان اولین حکومت پرولتاریا نامیده شده است. بورژوازی فرانسه به کمون لقب آتش افروز حرفه‌ای داده بود. نه فقط به جهت سوزاندن ساختمانها در دوره عقب نشینی بلکه از آن روی که کمون آتشی بر تار و پود سرمایه داری آنهم نه فقط د فرانس بلکه در سراسر جهان افکند. بود. انگلس که مقوله د ولت را به درخشانترین حکلی بررسی نموده است د رمورد کمون می‌گوید "سوسیال د مکتب (آلمانی) مبتذل بارد دیگر از کلمه دیکتاتوری پرولتاریا به وحشت افتاد. بسیار خوب آقایان می‌خواهید بدانید که این د دیکتاتوری چه شکلی است، کمون پاریس را نگاه کنید. این د دیکتاتور پرولتاریا است" (۵)

بهمین علت آید خرد کردن ماشین د ولتی بورژوازی و برقراری د ولتی از نوع کمون پاریس در برنامه حزب بلشویک در مرحله د مکتبیک انقلابیده نمی‌سود. البته رفقای این نظر را قبول نداشته و برای اثبات نظر خود به کنفرانس آوریل ۱۹۱۷ استناد نمودند که در آن این آید در برنامه حزب منعکس گشته بود. در این رابطه اولین سؤالی که ذهن را مشغول میدارد عبارت از این است که چرا رفقا به برنامه و مصوبات کنفرانس ها و کنفرانس‌های حزب از ابتدای تاسیس تا سال ۱۹۱۷ استناد نمی‌کنند. آیا مسئله "خرد کردن ماشین د ولتی بورژوازی" در آنها بافت میشود؟ اگر نه چرا؟ ملا برنامه مصوب کنفرانس (۱۹۰۳) و دیگر کنفرانس ها و کنفرانس‌ها که این آید را بیان نکرده اند دارای کمبود هستند؟ یاد چار انحراف اپورتونیستی؟ اگر نه چرا؟ امید و آیم رفقا معتقد نباشند که لنین در آوریل ۱۹۱۷ نظرات خود را در این عرصه متقابل نموده است! و اما د مورد کنفرانس آوریل که ناهجا مورد استفاده رفقا قرار گرفته است، ناهجا از آن جهت که در عین صحت یک مطلب را مسکوت میگذارد، مبنای گزارشات و مصوبات کنفرانس آوریل ۱۹۱۷، تزه‌های آوریل لنینی بود. و اساسا به پیشنهاد همین تزه تشکیل کردید. آری ناهجا

چون سکوت گذاشته میشود که بند ۲ همین ترزا اعلام میدارد: "خود ویژه‌گی لحظه فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله خود که در آن قدرت حاکمه بعدت‌خانی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا بدست‌بجروازی افتاده است، بدوین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه بدست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانان بیفتد" شهرت و اهمیت تاریخی ترزا که لنین اساساً در این استکه بیانگر سمت و سوی مبارزه و نیز مبانی نظری حزب در دوره گذار به انقلاب سوسیالیستی بوده است تاریخ ح. ک. ۱۰ س. در مورد این ترزا می‌گوید: "ترزا آوریک لنین تمام جوانب، بازه حزب در راه گذار از انقلاب پرولتاریا مکرراتیک به انقلاب سوسیالیستی را در بر می‌گرفت، در آنها نیروهای حرکت انقلاب پرولتاریا نشان داده شده بود، مراحل گذار گذر کرده بود، سیاست اقتصادی پیوسته سیاست‌اراضی حزب بیان شده بود، در ترزای لنین جمهوری شوراهای بعنوان شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا تعیین کردید، ترزا از لحاظ شورسک برنامه مشخص و مستدل گذار به انقلاب سوسیالیستی را بدست‌میداد" (۶)

موضوع روشن است "برنامه مشخص و مستدل به انقلاب سوسیالیستی" و انقلاب پرولتاریا "حال و قسمتی گفته می‌شود رفا برای انقلاب پرولتاریا برنامه می‌نویسند با اتهام "پرولتاریست" مواجه میگردد. در مورد شوراهای حکومت شورایی نیز در جنبش کمونیستی ایران اغتشاشات فراوانی به چشم میخورد. در خارج از سازمان راه کارگری مطرح شعار "استقلال آزادی، حکومت شورایی" در واقع خواست دیکتاتوری پرولتاریا در این مرحله را مطرح می‌کنند. البته مادر اینجا بررسی نقطه نظرات مغشوش و ذهنی کرایانه راه کارگر و نوسانات اشعارهای ماجراجویانه به نقطه نظرات راست روانه ویا عکس نسبت بلکه فقط منظر نشان دادن واقعات در چارچوب بحث ما می‌باشد. در درون سازمان اگرچه برقراری حکومت شورایی به صراحت مطرح نشده ولی پتانچه انقلابی پیدا است، پس پشت‌نقل و قولهایی که از لنین آورده میشود و طرح مسایل نظیر "دولت طراز نوین" نوع جدید دولت" وغیره در واقع همین ایده تبلیغ میگردد. قبلاً نشان دادیم که جمهوری شورایی به چه معنی است و در این قسمت تلاش خواهد شد مفهومی "جمهوری شوراهای" در دوره بین انقلاب فوری و انقلاب اکتبر و نکات دیگری مورد بررسی قرارگیرد. قطعنامه کنفرانس آوریل ۱۹۱۷ که بر پایه ترزا آوریک لنین تدوین گردید، شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، جمهوری شوراهای مطرح ساخت. در این دوره شعار تمام قدرت به شوراهای بعنوان شعار اصلی حزب مطرح گردید که منطبق بر سیاست کلی حزب مبنی بر گذار از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و منتج از آن فراروی دیکتاتوری کارگران و دهقانان به دیکتاتوری پرولتاریا و رسیدن مسالمت‌آمیز انقلاب بود. این شعار بدان معنا بود که جمهوری شوراهای بعنوان "دولت نوین" متحقق گردد که این خود بدون تأخیر ماهیت دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان پایدار نموی بود. بهمین جهت لنین در کنار شعار تمام قدرت به شوراهای وظیفه‌بیشوینهارا ارتقا شوراهای، جلب آنها به سیاستهای حزب برای درهم شکستن تسلط ایدئولوژیهای غیرپرولتاری معین میبندد. بهمین علت بود که امر پس از خیانت‌های کامل اسرارها و منشویدها این شعار برای دوره ای کنار گذاشته شد و چند ماه بعد بمعنای قیام مسلحانه بر ضد حکومت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مطرح گردید. حال کسانی در این مرحله شعار اشعار حکومت شورایی را مطرح و کسانی در دهه‌مانرا بسنگ دیگری تفرار میبندند. لنین در توضیح نقش و اهمیت نظام شوراهای می‌گوید:

"مبارزه و تنهایی مبارزه است که معین میبندد تا چه حد وید انقلاب اول (انقلاب پرولتاریا) موفقی خواهد شد به انقلاب دوم (سوسیالیستی) تحول یابد. نظام شوروی همانا یکی از تأییدات یا مظاهر آشکار این تحول یک انقلابیه دیگری است. نظام شوروی حد اکثر دموکراتیک برای کارگران و دهقانان است و همین حد ادا برکست با دموکراتیک پرولتاریا و بعد از این طراز نوین جهانی تاریخ دموکراسی یعنی دموکراسی پرولتاریا یا دیکتاتوری پرولتاریا است." (۷)

برمات فوق بخواهی نشان میدهد که اغتشاشات موجود در جنبش - ونظر مورد بحث - تا چه اندازه است، اغتشاشات و چندان میگردد زمانی که رفاقی در عین طرح مقوله "خرد کردن ماشین دولتی پرولتاریا" و "استقرار دولت عالی تر" خواست مجلس موسسان را نیز طرح و خواستار "تأمین آزادی کامل پیش‌انتخاباتی" می‌گردد تا در آن "نظام سیاسی آینده، محترمی، ماهیت و سمتگیری آن وقانون اساسی اثر به تصویب

برسد • آیا این جمهوری نه فقط در نظر دارند همان جمهوری بورژوازی نیست که بقول لنین مجلس مسان برتارک آن قرارداد • از یکطرف استقرار دولت عالم ثر و از طرف دیگر پارلمانارنارنسم بورژوازی ممکن است گفته شود که لنین هم در دوره گذار به انقلاب سوسیالیستی " سیستم مرکب* را منتقسی نمیدانسته است. در این رابطه باید گفت که اولاً برنامه حزب در آن دوره گذار به انقلاب سوسیالیستی بود، ثانیاً شوراها در روسیه آنزمان واقعیتی عینی بود که عملاً جمهوری پارلمانی بورژوازی را برقرار نموده است. این شایسته بود که در این حال لنین بارها تأکید کرده " رعایت از شوراها به جمهوری پارلمانی نه" و متشیج از این شایسته: اساس فعالیت حزب در آن دوره تثبیت و گسترش شوراها تا حد جمهوری شورایی و تحقق در یکتاتوری پرولتاریا بود • برنامه حد اقل از آنجهت از آزادی ستور خارج نگردد • بود که اولاً انقلاب در شرایط هنوز به فرجام نرسیده • و هنوز احتمال شکست انقلاب منتفی نبود و ثانیاً شوراها هنوز در دسترس کشورگسترش نیافته بود • از همین روی لنین به مخالفت قاطعانه با نظرات ما جزا جیبانه پوچارین مبنی بر حذف برنامه حد اقل برخاست • البته باید توبیه داشت که پیشنها پوچارین در اکتبر ۱۹۱۷ مدتی پیش از انقلاب اکتبر صورت می گیرد که به گفته لنین در عرصه سیاسی به معنی حذف جمهوری پارلمانی است در حالیکه رفقای ما امروز در همین شرایطی این خواست را دارند •

البته مسئله تنهابه برقراری دولتی از نوع کمون پاریس ختم نمی گردد و منطقی نباید هم کرد • وظیفه دیگر یعنی " تشکیل کارگری پرولتاریا و توزیع" در واقع منحل اولی محسوب میگردد • بهتر است به این معنوله و از تباط این دو بیاید بپردازیم •

جامعه سرمایه داری از لحاظ فنیکه الیسم قراروتید و پس از گذار از مراحل تولید کالایی، تولید سرمایه داری ابتدایی به مرحله تولید ماشینی قراروتید • در این نوع از روابط تولیدی نیروی کارایی آفریننده ارزشها به علاوه طبیعت - خود به کالا تبدیل گردید • کالایی که فراتر از ارزش خود ارزش می آفریند • جامعه سرمایه داری برینیان ارزش اضافی حاصله از استثمار کارستوار است • بهترین جهت تولید راد روادها می مجزا به منظور تحصیل سود بیشتر با دقایق ترین • با حرفة ترین و مدرنترین شیوه اداره و از آخرین دستاورد های علم و تکنیک به همین منظور استفاده می نماید •

در عرصه اجتماعی یعنی در عرصه تولید در سراسر جامعه بمطابه یث کل و تبع یکونه دیگرست • در اینجا هرچ و روح تمامی حیات اقتصادی راد رگام خود می کند • روشن نیست که چقدر وقت و کالای ساخته شده در زنجیره کرد ش پول - کالا - تلف می گردد و این در حالیکه نیازها جامعه • قیمت و تمامی مکانیسم جامعه سرمایه داری را بازار تعیین و هماهنگ میکند • بازار قلب جامعه سرمایه داری است اینجا جولان سرمایه است و تنظیم بازار • تولید برای فروش • اینکه چه چیز و به چه میزان تولید کرد درانه نیازها جامعه بلکه خواست صاحبان سرمایه که به سود خود می اندیشند تعیین میکند • آثارشیم حاکم بر اقتصاد جامعه خود به بحرانها اضافه تولید • بحرانهای اد واری جامعه سرمایه داری منتهی میگردد که در تحلیل نهایی با مبارزات پرولتاریا به انهدام این نظام منجر میگردد • مارکسیسم برپایه توضیح این تناقضات جامعه سرمایه داری پدید دارگشت • لنین در اثر خود " امپریالیسم بمطابه بالاترین مرحله سرمایه داری " نشان داد که سرمایه داری از دوره رقابت آزاد به انحصارات قراروتید و به تنه تضاد کلاسی اساسی جامعه سرمایه داری راخل نکرده بلکه آنها راد رفاها را بالاترشدید نموده است • این تضاد در سرمایه داری " سرانجام بدست سوسیالیسم حل میگردد که کاران عمل نموده و به بحرانهای اد واری منجر میگردد که در دوره کلاسیک اخیر شدیدترین آن در دهه ۷۰ مشاهده گردیده است • هم اینک نیز در مطوعات بورژوازی ارزشها تازه در رابطه با بحرانها که در پیش است سخن می رود • از روش افغان اقتصاد • افزایش شمار ریکاران • تقلیل سرمایه گذاری و غیره علامت شروع طوفانند خداوندان سرمایه به عبث تلاش می ورزند تا در زنجیره نظام سرمایه داری به " حل" و یا بهمیل این تضاد اقدام نمایند • چیزی که در واقع آب کوبیدن درهاون است • یگروز باسیستم " تاپلور " روز دیگر باسیستم " هدایت کلی"*

سیستم مرکب به این معنی که وجود شوراها و مجلس مسان در یک دوره موقت در کنار یکدیگر امکان پذیر باشد •

هدایت کلی - هدایت عمومی

روزی بعد با " قانون ثبات " و " راه حل های " دیگر • مارکس وانگلس نشان دادند که آنارشیسم تولید در سرمایه داری با مبارزات پرولتاریا به سوسیالیسم بعنوان سیستم جدید منتهی شده که با کنترل دقیق فاکتورهای اقتصاد و اقتصاد برنامه ریزی شده قادر به حل این تضاد خواهد بود •

از اینجا ست که مقوله " کنترل کارگری " بعنوان ضرورتی برخاسته از عمیق ترین تضاد های جامعه سرمایه ادراک • بعنوان یکی از اهمی های عمده برای شرکت توده ها در اداره اقتصاد جامعه بعنوان جزئی از دموکراسی سوسیالیستی ، بعنوان اقدامی که اساسا با سوسیالیسم عجین است معنا و مفهوم پیدا میکند • البته روشن است که " کنترل کارگری " به معنی سوسیالیسم بعنوان یک نظام اقتصادی اجتماعی نیست بلکه یک سیاست اقتصاد پیست که خدمت ساختمان سوسیالیسم قرار می گیرد و در واقع وسیله ایست برای انتقال به سوسیالیسم • این تذکر از آن جهت ضروریست که تعبیر و تفاسیر غلط و ساده انگارانه از " انتقال به سوسیالیسم " و یا گام بسوی سوسیالیسم " صورت می گیرد • در جامعه نسبتا عقب مانده روسیه (۱۹۱۷) ، و یا اشکال اجتماعی اقتصادی کوناگون از اقتصاد شبه جنسی گرفته تماما سرمایه داری دولتی ، در شرایط وجود دسترده تولید حرد ، سوسیالیسم نمی توانست بقوی معروف " پایک ضربه " آنطوریکه در یک کشور پیشرفته صورت می گیرد برقرار گردد به همین جهت ساختمان سوسیالیسم پرورده ای را در بر می گرفت که در عمل چندین سال ادامه داشت و در عرصه کشاورزی در دهه سی به موفقیت نائل گردید • لنین در سال ۱۹۱۸ یعنی در شرایط برقراری دیکتاتوری پرولتاریا کماکان از انتقال به سوسیالیسم سخن می گفت ، " کنترل کارگری " مهمترین وظیفه اقتصاد پرولتاریا در جریان ساختمان سوسیالیسم و مهمترین شعار اقتصاد پرولتاریا در دوره یورش حزب برای سلب قدرت یعنی انقلاب دیکتاتور بوده است •

لنین در این رابطه خاطر نشان میباحث که :

" این اقدامات (کنترل شوراهای کارگران و سربازان پرولتاریا و سند پناهای دارخانه شکر) سوسیالیسم نیست ، آنها اقدامات گذارند • اما تحقق این اقدامات در شرایط وجود شوراهای کارگران و سربازان منجر می شود که روسیه بایک پادرسوسیالیسم بایستد به این جهت بایک پادرسوسیالیسم که اکثریت دهقانی بر طرف دیگر زندگی اقتصاد جامعه حکومت میکند " (۸)

اگرخواهیم نظرات لنین را در این رابطه ذکر کنیم در واقع باید یک مقاله کامل را فقط به این امر اختصاص داد و سخنان فون از آن جهت انتخاب شده که گهنگنه نظراتش را که امروز در سازمان ترویج میسود بروشنی هرچه تمامتر نشان میدهد ، مطالب توجه اینجاست که این سخنان لنین مربوط به آوریل ۱۹۱۷ است یعنی قریب ۶ ماه قبل از انقلاب اکتبر و در همان دوره که تزهائی آوریل نوشته و سپس کنفرانس آوریل برگزار شده است • تاریخ نگارسان از این نظر حائز اهمیت است که رفقای کوشید • اند با هموسل به مقاله خطر فلاکت • • • " ثابت کنند که قویا لنین هم امر کنترل کارگری را در برنامه انقلاب دموکراتیک منظور میداشته است و مطالب اینجاست که " مقاله خطر فلاکت • • • " بدها پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به نگارنده آمده • بدها قبل از اکتبر و انقلاب دموکراتیک ؟ ! ! البته از انقلاب دموکراتیک از نوع انقلاب دموکراتیک خلقی که رفقا ترویج می کنند در نظر بگیریم واقعا هم انقلاب اکتبر انقلابی بسود دموکراتیک ! !

" خرد کردن ماشین دولتی بیوزایی " ، دولتی از نوع کمون پارسی کنترل کارکرد ، دولتی با تفویض پرولتاریا آنهم در جامعه که سرمایه داری غالب (سلطه) است سرمایه داری دولتی وزن مرمعی در اقتصاد جامعه دارد و غیره معنای این جز انقلاب پرولتاری نیست لنین خوب می نوشت که : ^{در نظر} " ما می گوئیم کنترل کارکرد و این شعار راهمیشه در کنار و در ارتباط با دیکتاتوریه قرار میدهیم • بدین طریق ما روشن می کنیم که سخن از چه نوع دولتی است " (۹)

رفقا هم همین را می گویند و بر طبق رهنمود لنین " کنترل کارکردی " را در کنار " خرد کردن ماشین دولتی بیوزایی " ، دولتی از نوع کمون پارسی یعنی دیکتاتور پرولتاریا قرار میدهند • منتهمی در این مرحله از انقلاب ! !

" فرسید "

دولت موقت انقلابی و سیاستهای ائتلافی طبقه کارگر

اساسی ترین وظایف طبقه کارگر در مبارزه انقلابی یعنی تامین رهبر پرولتری برجینش انقلابی و ایجاد وسیعترین اتحاد های طبقاتی و سیاسی به منظور دستیابی به اهداف خود همواره در مرکز مسایل استراتژیک قرار دارد. تلفیق درست این دو وظیفه، بشکلی که هیچ کدام نه تنها مانعی در راه دیکر ایجاد نکند، بلکه بتواند تحقق آن کرد. از مشکلترین و در عین حال ظرفیتزین مسایل استراتژی انقلابی است، در تلفیق این دو وظیفه اساسی است که غالباً یا مبارزه در راه تامین رهبری به دست فراموشی سپرده میشود، (انحراف راست) و یا تاکید بر این وظیفه بگونه ای پیش میرود که سیاست اتحادها صدقه می بیند یا فراموش میبرد (انحراف چپ). در جنبش ما بعد و این انحرافات بشکل گسترده و رایجی وجود دارد.

انحراف سنتارستی چپ سیاست اتحادها را میبند و مشروط به تامین رهبری طبقه کارگر در آن میکند. این نوع سکتاریسم تا چندی پیش از طرف برخی از گروههای مارکسیست - لنینیست (سازمان فدائیان خلق - آذر) حتی تئوریزه گردید و سرشدت رهبریهای مودیوب به تامین رهبری شد. خود زندگی و پیشرفت مبارزات آید تئوریت طی سالهای اخیر ضریات جدی به این نگرش وارد آورد. در سطح جریانات قابل تأکید جنبش کمونیستی، امروزه هیچ کس از لحاظ نظری از چنین نگرشی دفاع نمی کند. اما مبارزات عملی روزمره در کسب سنتارستی فوق عمر در سب تابع کردن تشکیل اتحادها به تامین رهبری و دم بویزه در میان گروههای کمونیستی به سبب جا یگزین کردن معیارهای ائتلافهای سیاسی وجود دارد و تأثیرات تئوریت را نیز اعمال میکند.

انحراف پرولتینستی راست، بعکس همواره آماده است تا با نافی سیاست مستقل پرولتری، مبارزه در راه تامین رهبری را قربانی سیاست اتحادها سازد. چنین نگرشی نه تنها در جنبشها، بلکه در جنبش جهانی کمونیستی نیز طبیعتاً در ده های اخیر سیار ریشه دار بوده است. نگاهی به تجارب حاصل از شرکت احزاب کمونیست در اتحادها و سیاسی، در سه ده اخیر نشانگر تکرار این انحراف از سوی بسیار زیادی احزاب است. بحسب قابل توجهی از احزابی که وارد اینگونه ائتلافها شدند، پس از خروج از ائتلاف و یا از هم پاشیدن آن، یک رشته انتقاداتی مطرح کردند - برخی آنها را، برخی در برده - که در بسیاری از نکات مستتر است، پرداختن بیش از حد به فشارها، عدم توجه به مبارزه توده ای، عقب نشینی ها و سازشها و غیر اصولی، محدود و وسوسه ساختن سیاست مستقل حزب کمونیست، مخدشه دار کردن مرز بین سیاست طبقه کارگر با سیاست نیروهای دیکر و تنزل تا سطح آنها از جمله انحرافات است که بسیاری از احزاب در سیاستهای ائتلاف بدان دچار شدند. نتیجه این انحرافات پیمان بسوده است، صرف نظر کردن در عمل و در تجارب فاجعه بارتر، حتی از نظر تئوریت، از اصل اساسی لنینیستی مبارزه در راه تامین رهبری پرولتاریا، به خاطر تشکیل و حفظ اتحادها و سیاسی بیبوده، نیست که در انقلابات متعدد دهه دهه اخیر حتی یک حزب کمونیست نتوانست در رأس انقلاب قرار گیرد و به وظایف پیشاهنگی خود عمل کند. دلیل این امر را باید از جمله در چنین انحراف جستجو کرد این انحراف - بنا به تصریح کنگره ها و اسناد حزبی - در فعالیت احزاب بسیار از جمله حزب کمونیست فرانسه - حزب کمونیست السوا و حزب سوسیالیست نیلاراکوت، حزب کمونیست شیلی و برخی از کشورهای دیگر آمریکا لاتین، احزاب کمونیست سوریه، عراق، ایران، هنگ کونگ، امریکای لاتین، و چندین کشور آسیای دیکر، سدان، تجربه فاجعه بار مصر که منجر به منحل کردن حزب کمونیست شد و برخی دیکر از کشورهای آفریقای وجود داشته و یاد دارد.

انحراف چنین رایج و گسترده، باید مورد ریشه یابی جدی قرار گیرد. مسئله قطعاً در این نیست که احزاب کمونیست قبل از ورود به سیاستهای ائتلافی تمسک انسته اند که باید سیاست مستقل پرولتری خویش را حفظ کنند و پس از سرنگ راندن چنین تجربه ای این اصل را دریافته اند. همه احزاب چه در بیروزچه امروز این اصل را خوب میدانسته اند و در بسیاری از اسناد خود - آنها را بحروف درست نیز نوشته اند - موضوع در واقع بر سر این است که چرا علیرغم آگاهی به چنین وظیفه ای، در عمل از آن

انحراف حاصل آمده است. مسئله فراتر از عمیقتر از یادآوری و تاکید مجدد در جهت در نظر داشتن چنین وظیفه ای در سیاستهای ائتلافی است. ریشه این انحرافات به تئوریا نقشه‌های استراتژیکی باز میگردد که در سه دهه اخیر راجعاً به حزب کمونیست قرار گرفت. در این تئوریا وظایف طبقه کارگر بدو انتقال یافته است. از اصل سرکردگی پرولتاریا صرف نظر شد. موضوع اتحاد‌های سیاسی بدون ارتباط با این اصل به موضوع عمده، مرکزی و درجه اول احزاب تبدیل گردید. در کشورهای آسیا - آفریقا تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری در مدل جدید خود به جای تئوری فراروسی‌نشین نشست. و طبقه کارگر را از پیشاهنگ مبارزه در راه انقلاب به طبقه‌ای حمایتگر تنزل داد. در این تئوری اساساً مبارزه در راه هژمونی نفی شد و نتیجتاً مسئله تناسب آن با سیاست اتحاد‌ها معنسی خود را از دست داد.

رهبران تراز اول جنبش جهانی کمونیستی پیش از پیش از عقب ماندگی و کهنه بودن تئوریا می‌گذشته سخن می‌گویند. رفیق گاریاچف در سخنرانی خود در برابر نمایندگان احزاب کمونیست و لائوسری جهان با صدای رسا تئوریای دهه ۶۰ (یعنی همان استاندارد معروف) کهنه شده اعلام کرد. اما متأسفانه تفکر کهنه در سازمان ما بعد لیل حاصلت عقب مانده خود همچنان اسیر این کهنگی باقی مانده است آنچه که این تفکر در مورد مسئله اساسی استراتژیک یعنی تلفیق درست وظیفه تامین رهبری پس از سیاست اتحاد‌ها ارایه می‌دهد نیز، جز تکرار همان حرفهای کهنه شده نیست. رفقای ما هنوز تکلیف خود را با تئوریا می‌گذشته و بی‌بازگشت، راه رشد غیرسرمایه‌داری که ریشه حطاها از آن نشأت گرفت،

روشن نکرده‌اند. و نتیجتاً در مسئله تلفیق دو وظیفه فوق نیز نمی‌توانند راه تازه‌ای نشان دهند. آنها هنوز هم معتقدند: تفکری که تشکیل جبهه برای سرنگونی رژیم را می‌پذیرد ولی آلترناتیو رژیم را تنها حاکمیتی میدانند که حزب طبقه کارگر "نیروی غالب" آن باشد در حید در چار مناقض است و در عمل بدانجا می‌انجامد که تا زمان قدرتیکی طبقه کارگر نباید آلترناتیو واحدی را به توده مردم معرفی کند. بجای آن دیگر باید از شعار جمهوری دمکراتیک خلق بعنوان شعار آلترناتیو دست کشید و در هیچ جبهه‌ای قبل از تامین رهبری وارد نشد. (بعنوان نمونه نگاه کنید به مقاله رفیق خسروبولتن ۴)

این نسخه سرمشق همه انحرافات پیش گفته و تئوریه کردن انحراف است. از نظر پورتونیسیم مبارزه در راه برقراری حاکمیت به رهبری طبقه کارگر به برحلاف تکرشی که می‌کوشد آنرا از مبارزه برای تامین رهبری برانقلاب جدا سازد، هسته اساسی چنین مبارزه‌ای است. با مبارزه در جهت ائتلافها و تشکیل جبهه مناقض است و در یک مشی واحد نمی‌گنجد. یا شعار "دخ و الزاما هیچ گونه جبهه یا تشکیل جبهه و الزاما دست کشیدن از آن" این تفکر همواره این دو وظیفه را در تقابل با یکدیگر میبیند و همواره نیز از وظیفه تامین رهبری بفتح سیاست اتحاد‌ها عقب می‌نشیند. سال زمان ما در گذشته از همین روش پیروی کرد. با مبارزه در راه رهبری و لاجرم "تفرقه" در صفوف خلق یا پذیرش انحسار - یعنی پذیرش رهبری خمینی در جبهه - دست کشیدن از اصل تامین رهبری. تفکر کهنه علیه پذیرش برخی انتقادات نسبت به خط مشی گذشته هیچ نکته تازه‌ای در این متد وارد نکرده است و می‌خواهد مسئله را با زهم به شیوه سابق حل کند. اطمینان دادن‌ها و قسم خوردنهایی که از این پس مادر راه رهبری طبقه کارگر مبارزه خواهیم کرد، بدون تجدید نظر اساسی در نقشه استراتژیک گذشته بدون دست کشیدن از تفکرات کهنه نمی‌تواند اعتماد کسی را جلب کند. با چنین تکرشی ما وارد هر جبهه‌ای نیز که بشویم - پس از پایان یافتن عمران جبهه، یکبار دیگر "انتقاد از خود" به طبقه کارگر توده زحمت کشنده هکار خواهیم بود و اگر صد اقس در میانمان باقی مانده باشد باز هم باید بنشینیم و بگوئیم: "سنا"

د رعمل از سیاست مستقل طبقه کارگر عدول کردیم"]

تا بح جبهه ما ، خود بهترین محت نادرستی پنین نگرشی است . حزب توده ایران پس از کید تا ی
۲۱ ، عملا مبارزه د رراه رهبری را به امری تبعی و فرعی نسبت به سیاست اتحاد ها بد ن کرد . درد همه
۴۰ همزمان با پید این طرح جدید راه رشد غیر سرما به داری ، به امید نزدیکی به نیروهای ی پور و وازی
حتی از شعار سرنگونی رژیم شاه دست کشید . این انحراف پس از انقلاب بهمین به یک سیاست اپورتونیستی
تمام عیار فراروئید و به نغی تشویرک لزوم رهبری پرولتاریا بر انقلاب د موراتیک منجر گردید . در خط مشی
عمومی حزب در تمام این سالها ، فقط بر یک نکته تاکید شد ، وهمه استراتژی حزب بر محور آن خلاصه کردید :
اتحاد نیروها ، این اتحاد همزمان به یک نام ، جبهه نیروهای ملی - د موراتیک ، جبهه واحد ضد -
د یکتاتوری ، جبهه متحد خلق و . . . راهنمای عده فعالیت حزب قرار گرفت . ح . ت . ا تا آنجا پین -
رفت که به کشف جدیدی د زمانه مارکسیسم رسید و در همان زمان که رژیم خمینی مشغول سازمان دادن تهاجم
خوشین علیه آن بود . این کشف ابداعی - یعنی " اتحاد یک جانبه " را به جهانیان عرضه کرد . بدین
ترتیب حزب توده ایران همین شاه تاکید بر رهبری راد رکن سیاست ها با ائتلافی خود طرح نکرد و همواره
با " تواضع " نسبت به آن گذشت و سخرت کرد و د چار " تناقض " نشد . اما نتیجه چه شد ؟ آید تمام این
سالها حزب توده ایران توانست حتی یک اتحاد عمل ساده را سازمان دهد . تاریخ حزب در این زمینه
لواهی میدهد که خیر . جنبش ما از نظر تشکیل ائتلافهای سیاسی ضعیف است . اما همین تجربه ناچیز
نیز نادرستی تکرار است روانه رانسان میدهد . د رساله های قبل از انقلاب ، سازمان ما توانست اتحاد
عمل حین مبارزه د د یکتاتوری را با سازمان مجاهدین خلقی بوجید آورد . این اتحاد عمل د سرایطی
پید که ما برای استخراج . د ح مبارزه کردیم . همین امروز نیز از نامه ما و حزب توده ایران ، علیرغم
برعبارت رهروئید تاکید بر رهبری پرولتاریا ، د ر این عرصه کارنامه ای برابر فرستاد ، د ر حالیکه گروههای
د دیگر مارکسیست - لنینیست علیرغم تاکید شان بر شعار ح . د ح ، پیشرفتهایی - هر چند اندک -
داشته اند .

دشای گفته میشد : ما شعار تا مین رهبری رانمید هم ولی عملا د رراه آن مبارزه میکنیم . صرف نظر
از نادرستی قسمت دوم این ادعا ، د افحین این استدلال سوجه نمیکند که شعار نیز جزئی - و د ر
بسیاری از موارد جز مسمی - از عمل است . شعارها د قیقتین و موجزترین بیان اهداف حزب هستند . شعار
تنها " شعار " نیست . دعوت طبقه کارگر توده مردم بسمت هدف مشخص است . از طریق این شعار
هاست که میتوان طبقه کارگر توده د حاد راد رجهت اهداف انقلابی بسیج کرد و به حرکت د آورد . از
طریق این شعارهاست که میتوان نچید سیاستهای حزب را بمیان وسیعترین توده ها برد . بدین -
داشتن شعار معین نمیتوان نیروی توده راد رجهت هدف معین بسیج کرد . ما امروز د مجموع
شعارها د خود شعار تابودی - مذهب " را به میان نمی کشیم ، زیرا مبارزه علیه مد هب هدف مشخص
انقلاب مانیست . اما شعار ما دیم " زنده باد ضلع " زیرا میخواهیم توده ها راد رراه این هدف
بسین کنیم . آیا امروز دین طرح شعار مناسب برای صلح ، میتوان " عملا " د ر این راه مبارزه کرد و
توده ها را بسین نمود ؟ دداشتن شعار صریح د مورد اساسی ترین وظیفه استراتژیک ، خود با زرتین
نشانه عدول از مبارزه عملی د رراه آن است .



خطرات انحراف اپورتونیستی د ر تلقیف و وظایف د وکانه فیک نیاید به نغی و یاکم اهمیت کردن سیاست -
اتحاد علما نجامد . د رسایین مربوط به سیاست اتحاد علما باید د وجبهه را از یکدیگر جدا نمید . اتحاد هک
طبقاتی و اتحاد های سیاسی . این د و مقوله علیرغم پیوند تنگاتنگان ، برهم منطبق نیستند . شک کیر
اتحاد های طبقاتی ضرورت عینی و مطلب پیروزی هراستجابی است . اما این اتحاد ها الزاماً بشک جبهه
نیروهای سیاسی نیست . نقش و اهمیت اتحاد د سیاسی مطلق نیست . آید هاین نظریاتیکه سرنگونی
جمهوری اسلامی د درگروئتیکه جبهه است . از عاصرمم تفکر کینه است که همه چیز راد مسئله اتحاد ها
خلاصه میکند . تجربه بسیا . بری از انقلابات ، از جمله انقلاب بهمین ، نادرستی چنان احطای رانسان
داده است . برای طبقه کارگر سیاستهای ائتلافی همواره تابع اصل اساسی ترمعنی تامین رهبری است

و باید در خد مت این هدف قرار گیرد • بعبارت دیگر حزب کمونیست باید سیاستهای اشتلا فی را از زاویه تاثیر پرستش و تحکیم هرمونی پرولتاریا مورد ارزیابی قرار دهد • خود اشتلا فها در صورت اصولی بودن، عامل مهمی در تحکیم و گسترش هرمونی است • ضمن مرز بندی یاد نم های رایج در مورد اتحادها و نقس آنان باید تأکید کرد که پیروزه در شرایط فعلی جامعه ایران متناسب طبقاتی موجود در آن، اشتلا فهای سیاسی و ظهور مشخص تشکیل جبهه نیروهای انقلابی و "جبهه وسیع" عامل بسیار مهمی در تسریع پروسه انقلاب، پیروزی و دسترس بعدی دامنه آن است • با توجه به این واقعیت تلاش بر این است که جبهه عناصر اساسی حط مشی طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آنرا تشکیل میدهد • این وظیفه را چگونگی میتوان با هدف اساسی تأمین رهبری تلفیق نمود و در خد مت آن قرار داد ؟

هدف اساسی طبقه کارگر در این مرحله از انقلاب سرنگونی رژیم پهلوی و پیروزی است • این هدف بیانگر وظیفه عده سه طبقه کارگری مبارزه در جهت تأمین رهبری پرولتاریا بر جنبش انقلابی و حل وظیفه اساسی انقلاب یعنی سازماندهی قدرت سیاسی و بنفح طبقه کارگر و توده های مردم است • فعالیت جنبش کمونیستی اساساً باید متوجه بسیج و سازماندهی توده های مردم و با خاطر تحقق این هدف باشد • حزب طبقه کارگر باید خلق را به سرنگونی رژیم ۱۰ و استقرار رژیم ۱۰ بجای آن دعوت کند • بعبارت دیگر: هدف اول انقلاب طبقه کارگر برای این رژیم است • مبارزه در این راستا یعنی مبارزه در جهت قطعی ترین شکل پیروزی انقلاب • برای تحقق پیروزی این هدف، تدوین شعارها و تالیف با اهمیت بیشتر و گفتمانی ضروری است • دولت موقت انقلابی یکی از شعارهای تاکتیکی در جهت استقرار دموکراسی توده ای و حرکت بی وقفه بسوی انقلاب سوسیالیستی است • عملکرد این شعار، از جمله متوجه شکل دعوی به اتحادهای سیاسی ضروری در این مرحله از مبارزه نیز هست •

ما باید همه اشرار و طبقات انقلابی و دموکرات و نیروهای سیاسی آنها را به اتحاد حول دموکراسی توده ای دعوت کنیم • اتحاد رها را به منظور جامعه ما با توجه به مشخصات و شرایط آن توده ها و عده سیاسی، تشکیل جبهه حول دموکراسی توده ای امکان پذیر نیست • جز نیروها و چپ وابسته به طبقه کارگر هیچ جریان سیاسی دیگری چنین هدفی را در مقابل خود قرار نداده است • پذیرش این هدف منوط است به پذیرش هرمونی پرولتاریا از سوی سایر نیروها • با پیش کشیدن شعار استراتژیک خود ما امروز نمیتوانیم هیچ جبهه ای تشکیل بدهیم • برخی از این واقعیت اینگونه نتیجه می گیرند که شعار استراتژیک خود را به خاطر جبهه کنار بگذاریم و همان انحرافات دهنه را تکرار کنیم اما چنین ایده ای بمنحی عقب نشینی در استراتژی است •

همانگونه که احزاب و گروههای سیاسی دیگر فعالانه نظام حکومتی مورد نظر خویش را تبلیغ میکنند و هر کسی ندارند که این تبلیغ امر اتحادها را در چار آسیب سازد • حزب طبقه کارگر باید برای خود چنین حقی را قایل باشد و سر سخاتنه از آن دفاع کند • میتوان احزاب سیاسی دیگر را از تبلیغ نظام حکومتی مورد نظر خود باز داشت و نمیتوان چنین کاری را از حزب طبقه کارگر طلب کرد • پذیرش این برای همه نیروها اصل اساسی و مقدماتی بر هرورد دموکراتیک است • اما علی رغم اختلاف نظر حول هدف عده، میتوان با نیروهای انقلابی و دموکراتیک، حول وظایف عاجل تر یعنی سرنگونی رژیم ۱۰ و استقرار دولت موقت انقلابی توافق حاصل کرد • هیچ کدام از نیروهای سیاسی این اصل دموکراتیک را نمیتوانند مورد انکار قرار دهند که نظام سیاسی آینده باید توسط خود مردم تعیین گردد • این وظیفه بر عهده مجلس موسسان آینده قرار دارد، حق کاملاً دموکراتیک هر نیروی سیاسی است که برای پیروزی هدف خود از طریق مجلس موسسان مبارزه کند • سیاست صحیح متوجه سرنگونی رژیم ۱۰ و استقرار دولت موقت است که وظیفه فراخواندن مجلس موسسان واقعی و همگانی را بر عهده بگیرد • به این ترتیب دردهای جنبش کمونیستی در حالیکه از مبارزه برای استقرار رژیم ۱۰ در یک لحظه نیز عقب نمیشیند نمیتوانند با سایر نیروها سیاسی حول سرنگونی جمهوری اسلامی و تشکیل دولت انقلابی در یک جبهه وسیع وارد اختلاف شوند • هسته اصلی این جبهه را نیروهای محرکه انقلاب و سازمانهای سیاسی آنها تشکیل میدهند • اشرار و محافظان دموکرات بورژوازی که اهداف جبهه را میبپذیرند، نمیتوانند در این جبهه شرکت کنند • وظیفه طبقه کارگر مبارزه فعالانه برای جلب این اشرار و محافظان به جبهه وسیع و انفراد هر چه بیشتر رژیم

جمهوری اسلامی است. این جنبه وسیع پایه د ولت فوقت انتقال خواهد بود پس از سرنگونی رژیم کلا تشکیل مجلس موسسان قدرت خواهد گرفت. هدف نیروهای شرکت کننده در جنبه از استقرار دولت موقت انتقالین قطعاً متفاوت است. هر نیرویی در دولت موقت را صلاحی برای استقرار نظام حکومتی مورد نظر خود میدانند. از نظر طریقه کارکرد دولت موقت صلاحی است برای استقرار خود. اما نکته نه از نظر مثلاً مجاهدین خلق، این دولت وسیله ای برای استقرار جمهوری د موقتاً اسلامی است.

بر پایه این طرح ما میتوانیم با هر نیروی سیاسی مترقی خون سرنگونی رژیم، تشکیل د دولت موقت انقلابی، برقراری آزاد یهای وسیع سیاسی و فراخواندن مجلس موسسان همگانی توافق حاصل کنیم. ما همفکین میتوانیم در راه آینده نوع و مصون جمهوری راه باید جانسین نظام فعلی شود، خود مردم از طریق مجلس موسسان تعیین کنند اتفاق نظر پیدا کنیم. در همین این توافقها و تشکیل جنبه بر اساس آن باید حقوق د مورتیک همه نیروهای شرکت کننده در جنبه راه برای تبلیغ فعلی لانه آلترناتیو مورد نظر خویش برسمیت شناخت. پس از سرنگونی رژیم و تشکیل د دولت موقت این اتحاد - علمیرغم تغییرات و بدیجایی ها - هم در قالب د دولت موقت و هم در اشغال د یلمیتواند حفظ شود. ممکن است برخی نیروها تا آن زمان رعبسری پرولتاریا و د "خ" را بپذیرند، اما صرف نظر از این املا، وظیفه این اتحاد دفاع از آزاد یهای سیاسی بدست آمده و گسترش آنها و فراختم آوردن شرایط برای فراخواندن مجلس موسسان واقعی، سرکوب ضد انقلاب و انجام وظایف عاجل و فوری انقلابی خواهد بود. توافق و مبارزه مشترک بر سر این اما جنبه هیچ "تناقضی" با فعالیت مستقلانه هر حزب و گروه با خطر جلب توده مردم بسوی آلترناتیو خویش - هم قبل و هم بعد از سرنگونی ندارد و نمی تواند داشته باشد.

آیا میمان آوردن دو شعار د دولت موقت و جمهوری د مورتیک خلق بطور غیر زمان درست است و اکنون درست است چه رابطه ای بین آنها وجود دارد؟

طرح فوق بر تفاوت و تمایز بین د دولت موقت انقلابی و نظام حکومتی جانشین (جمهوری د مورتیک خلق) تاکید دارد و از نقش استراتژیک بلشویکها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه گرفته شده است. نخستین برنامه حزب کارکرسوسیال د مورتیک روسیه در سال ۱۹۰۲ سرنگونی تزارسیم و استقرار جمهوری د مورتیک را در رأس وظایف طبقه کارکرد قرار داد. این وظیفه تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ همواره عند، ترین هدف مبارزه طبقه کارکرد روسیه باقی ماند. در جریان انقلاب اول روسیه بلشویکها شعار د دولت موقت انقلابی را نیز بسمیان آوردند. در آن دوران لنین بر شعار تاکید میکرد و می نوشت:

"باید شعارهایی راه "ناپیکیری" د مورتاسی بورژوازی را خاکش مینماید بطور فعال مطرح کرد، روی آن تکیه نمود و در رجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط د تأست (۱) د دولت موقت انقلابی و (جمهوری) (د و تاکتیک ص ۴۱)

لنین از این دو شعار د آلترناتیو برای حکومت تزاری در نظرنداشت. آلترناتیو این حکومت، جمهوری د مورتیک بود و دولت موقت نه جانشین بلکه وسیله دستایی به آن به شعار میرفت: "برانداختن واقعی فقط استقرار جمهوری د مورتیک است." (د و تاکتیک ص ۲۴) لنین برای درک صحیح رابطه این د شعار اهمیت بسیاری قابل بود و یکی از انتقادات اساسی اس به منشویکها نادرستی رابطه د دولت موقت با استقرار جمهوری د مورتیک در خط مشی عمومی آنها بود. نقش و جایگاه جمهوری د مورتیک و اهمیت د دولت موقت انقلابی در مبارزه به خاطر نبل به آن در قطعنامه اساسی بلشویکها راجع به د دولت موقت در کنگره سوم چنین فرمولبندی شد:

"(۱) خواه منافع مستقیم پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه رسیدن به هدفهای نهایی سوسیالیسم، آزاد ی سیاسی حتی العقد و رادیکالترین نتیجه تعیین حکومت مطلق با جمهوری د مورتیک را ایجاب می نماید. (۲) استقرار جمهوری د مورتیک د روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمانده مردم در ارگان آن د دولت موقت انقلابی خواهد بود. امکان پذیر است. ..."

(د و تاکتیک ص ۱۱۱) تاکید از من

نه این قطعنامه و نه تمام فعالیت حزب بلشویک مبارزه پرولتاریا را تنها به استقرار د دولت موقت انتقالی محدود نمی کند و این د دولت را از زاویه مبارزه در راه نبل به جمهوری مورد توجه قرار میدهد. بر همین اساس لنین منشویکها را که به شعار د دولت موقت چسبیدند و شعار جمهوری د مورتیک را فراموش کردند،

"آنها در قطعنامه خود در دست فراموش کرده اند از جمهوری سخن بمان آوردند [۰۰۰ کسر
چهارم موضوع، یا برنگردنی بنظر میآید، ولی حقیقت است، در قطعنامه مربوط به دولت موقت
انقلابی برای یادآوری از جمهوری موردی پیدا نشده است، صحبت از "پیروری" قیام مردم
و از تشکیل دولت موقت انقلابی، در همین حال اشاره نکردن به این موضوع که آیا این "اقدامات"
و عملیات چه رابطه ای با دولت موقت دارند، معنایش نوشتن قطعنامه است
ای است که هدفش رهبری مبارزه پرولتاریانید، بلکه لنگ نشان از نبال نهضت روان
شدن است.

نتیجه: قسمت اول قطعنامه: (۱) اهمیت دولت موقت انقلابی را از نقطه نظر مبارزه در راه
نیل به جمهوری و تأسیس مجلس که واقعا همانی و واقعا موسسات باشد، ابداروشن نساخته
است." (د و تکتیک ص ۲۲)

ضمن استفاده از نقشه عمومی که لنین طرح میکند، در همین جا باید تفاوت های خصایل و ابعاد ف
انقلاب روسیه با انقلاب ایران را در نظر داشت. این تفاوتها از نظر ارزیابی از قدرت دولت موقت در انقلاب
بسیار اساسی است. در انقلاب ما نیز ارزیابی از قدرت دولت موقت و رابطه آن با استقرار مورا سی شود، ه
حایز اهمیت فراوان است. در اینجا نیز این خطر وجود دارد که "دولت موقت" فراموش شود و عمده عد ف
ماه دولت موقت انقلابی بی خلاصه گردد، یا رابطه بین این دو تحریف و تشنجت مضمون و مفهوم دولت
موقت نیز گردن شده و این دولت به همان "دولت جانشین" یا نظام آنترانسیو بدل گردد.

دولت موقت انقلابی، یک دولت موقت و از آن پند دوره انقلابی است که بلافاصله پس از سرنگونی
پوتین جمهوری اسلامی قدرت را به دست می گیرد. دولت موقت ایران مبارزه در راه سرنگونی دولت موقت
خواسته های انقلابی است. همانگونه که لنین تصریح میکند، چنین دولتی را نباید با "دولت های
معمولی" که "چندان هم موقت نیستند" و "محدود" انجام وظایف تاریخی انقلاب "میباشند یا از
طریق غیر انقلابی نظیر انتخابات بر سر راه می آیند. یسا ن فرد - تأیید بر این تمایز را لحاظ چگونگی
روش پرولتاریانیت به دولت موقت را ای اهمیت بسیار است. سرگت در دولت موقت انقلابی قواعد
خاص خود را دارد. این قواعد را می توان به "دولت معمولی" کسرت برداد و جایز بود که شرکت
پرولتاریا در هر دولتی را نتیجه گرفت و یا اجرای خواسته های فوری و مهم طبقه کارگر را از دولتی طلب کرد.
این امر بویژه می تواند منجر به فرامیسیم گردد و اصلا حاکمات را با راجانترین انقلاب سازد.

موقت بودن دولت موقت همچنین در این واقعیت نهفته است که این دولت با زعم بنا به تصریح
لنین دولتی است "مختص و متحد به فراخواندن مجلس موسسان آینده" به عبارت دیگر دولت موقت
"از لحاظ سمت رسمی خود سلا حاکم است برای دعوت مجلس موسسان" و استقرار جمهوری دموکراتیک.
در نظر گرفتن این ویژگی بویژه در جنبش ما که این تمایل وجود دارد که حاکمیت های غیر موقت غیر پرولتاری
بعنوان دولت موقت تلقی شود، دارای اهمیت اساسی است. در برخی مقالات پلوتین حاکمیت انقلابی
خلی همان دولت موقت انقلابی معرفی شده است. این ادعا با تاصحیح است و همین ددام از مدافعین
اصلی ایده حاکمیت انقلابی خلی نیز چنین ادعایی نکرده اند و طراحان این موضوع از ظن خود بسیار
حاکمیت انقلابی خلی شده اند؛ در واقع نیز حاکمیت انقلابی خلی فاقد خصایل دولت موقت است.
این حاکمیت نه دولتی است که "مختص و متحد به فراخواندن مجلس موسسان" باشد و نه ارکان
سرکوبی درنگ ضد انقلاب و تحقق فوری خواسته های انقلابی است. حاکمیت انقلابی خلی حاکمیتی
است که وظیفه پیشبرد تد ریحی انقلاب و انجام تد ریحی وظایف آنرا تا زمانهای نامعین برعهده آن گذار
ده اند و "چندان هم موقت نیست". این حاکمیت ارکان استقرار شعار استراتژیک طرح استراتژی و تاکتیک
یعنی "قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر" (جمهوری دموکراتیک خلی) بشمار میآید و رابطه اش
با این هدف کاملا ناروشن است. این حاکمیت یک حاکمیت غیر موقت، یک حاکمیت حرد و بیرونی و
استراتژیک است. نگرش فوق ادامه همان تفکر انحرافی است که میخواهد مضمون این حاکمیت غیر موقت
را که پت زمان بنام "دولت انقلاب" دموکراتیک "یک زمان بنام" حاکمیت انقلابی خلی "بسه

برنامه ماراه یافت، این پاریاسته بندی دولت موقت انقلابی به بازار عرضه کند و تاسلها مبارزه پرولتاریا را در چهارچوب آن محدود نماید. دولت موقت ارگان انچه وظایف تاریخی انقلاب در یک پروسه تد ریحی نیست و وظایف نامال روشن و محین پیش روی آن است و رابطه اش با استقرار جمهوری د مولراتیک خلق نیز نامال روشن است. در برنامه مانیز این رابطه باید نامال معلوم و مشخص باشد و فعالیت تبلیغی و ترویجی مان نیز ذهن طیفه کارگروزمحتشنان نسبت به آن روشن کرد.

اما برخی رفقا اساسا ایده دولت موقت انقلابی را نمیپذیرند. مطابق طرح آنها اهداف و شعارهای عده ما در این مرحله در تشکیل "جبهه متحد خلق"، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری د ولتسی "انقلابی" د مولراتیک" خلاصه میشود. هدف عملی مبارزه فراتر از این نمیرود. طریقی که رفیق خسرو در یلتن، آرایه میزند بر بنین پایه قرار دارد:

هدف ما باید تشکیل اتحادی از نیروهای ضد رژیم باشد. در صورت کسب قدرت توسط این اتحاد، د ولتی که قدرت را در دست خواهد گرفت، د ولتی خواهد بود با خصلت های انقلابی و د مولراتیک و وزن نیروها و طبقات در رون حاکمیت به قدر و نفوذ آن هابستگی خواهد داشت. چنین د ولتی د شرایط جامعه ماتنها میتواند ابزار حاکمیتی خلقی باشد. اینته این د ولت د مساه سرکار خواهد بود یا چند سال را شرایط محین خواهد کرد. (تأیید از من)

از این طرح چنین برمیاید که به جای رژیم سرنگون شده باید یک دولت "انقلابی" د مولراتیک" سر کار بیاید که شاید چند سال هم بر سر قدرت بماند. یعنی این د ولت هم وظیفه مجلس موسسان را بر سر عهده خواهد داشت و هم خود جمهوری است. در این نکته که "شرایط" میتواند بسیار ی چیزها را تغییر دهد، بحثی نیست. اما نمی توان به بهانه شرایط از شعارهای اساسی پرولتاریا در این مرحله یعنی مجلس موسسان و استقرار جمهوری بر اساس اراده مردم دست کشید. طرح فوق نته تنها دست طیفه کارگرو برابر مبارزه در راه رهبری می بندد، بلکه فاقد خصلت د مولراتیک است و هر د ولتی پس از سرنگونی مستقر شود اجازه می دهد به بهانه شرایط، تشکیل مجلس موسسان را هر چند رخواست به تحویق بیاندازد و اراده توده ای را به هیچ انکار، بدیت ترتیب طیفه کارگرو از یک سلاح مهم مبارزاتی محروم می سازد. رژیم جمهوری اسلا می نیز دست به بهانه "شرایط" مجلس موسسان را با مجلس آخوندی تعیین کرد و پیرو تونیس نیز به همان بهانه "شرایط" برای خود نامی مهترتا بد، سیاست حزب طیفه کارگرو نباید تزلزل نشان دادن در برابر تشکیل مجلس موسسان؛ بلکه باید متوجه فرام آوردن آن شرایطی باشد که مجلس موسسان به مجلس موسسان واقعی و همه خلق، به مجلسی که واقعا قدرت تاسیس داشته باشد بدل شود. درست د راینجاست که سیاست انقلابی د مولراتیک پرولتاریا نته تنها از بر و زاری بلکه از همه نیروهای مردم در برابر آزادی جدا می شود. پذیرش مجلس موسسان خود بخود باید ماریه پذیرش شعار د ولت موقت انقلابی به بعنوان ارگان مبارزه در راه آن برساند. اگر از این شعارها دست بکشیم و هدف خود را به د ولتی که معلوم نیست آ ماه یا چند سال سر کار باشد محدود کنیم، واقعبینی است که در تناقضی لاینحل فرومی ریم و در میانیم که چگونه این هدف را با مبارزه در راه تأمین رهبری و برقراری قدرت سیاسی به رهبری طیفه کارگر تلفیق کنیم. هیچ چاره ای نمی ماند که این هدف د موم را یکبار دیگر "موقتا" به پایتانی اسناد بسپاریم.

پذیرش د ولت موقت انقلابی به بعنوان یکی از شعارهای پرولتاریا، یکی از دستکراهای مهم فخر راست را د مخالفت با جمهوری د مولراتیک خلق از دست آن خارج میکند. در این صورت اتهام سکتاریسم بسه د مولکراسی توده ای و ناتوانی این استراتژی د مبارزه لنینی به خاطر سیاستهای انقلابی پایه خود را از دست میدهد. و ناتوانی استراتژی حاکمیت انقلابی خلق در مبارزه برابر توده این همزمنی پرولتاریا آشکارتر میشود. استراتژی د مولکراسی توده ای از آنجاکه برتایز بین جمهوری د مولراتیک خلق (بعنوان شعار آلترناتیو) و د ولت موقت بعنوان ابزار استقرار آن تأیید می کند هم در راه تأمین همزمنی و معرفی آلترناتیو واقعی و هم در راه تشکیل جبهه تواناست. تاکیه بر این د هدف و ایجاد رابطه درست بین آنها در عین حال تلفیق درست وظیفه مبارزه در راه تأمین همزمنی با مبارزه در راه سیاستهای ائتلافی نیز هست.

آیا ما حق داریم دولت موقت انقلابی را وسیله استقرار جمهوری دموکراتیک خلق بدانیم و آیا ایستادن خیالپردازان نخواهد بود اگر دولت موقتی را که ممکن است رهبری پرولتاریا بر آن اعمال شود، سلاحی برای استقرار جمهوری ای به رهبری پرولتاریا بدانیم؟ برخی رفقا از این زاویه طرح فیه را مورد انتقاد قرار میدهند:

"باتوجه به ترکیب طبقاتی قدرت جانشین طرح استقرار هرگونه نظام سیاسی توسط مجلس موسسان و پتانسیل انقلابی فزونیتر از تردیب طبقاتی مستقرامی طلبد تلاش بیهوده عیسی است. آب در هاون کوبیدن است. نمی شود از یک طرف مدع شد همزمنی پرولتاریا بر سر دولت موقت انقلابی الزامی نیست و از طرف دیگر استقرار نظام سیاسی را فرمولبندی کرد کسسه پیش شرط همزمنی پرولتاریا بر آن حکم شده باشد. این برخورد مغایر اسلوب لنینی است." (مقاله استقرار انقلابی و مدت ولزی آلترناتیو قدرت ص ۲۴ - بولتن ۵)

بزرگ اشتباه در ارزیابی از رابطه بین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان در مقاله "بازهم در باره استراتژی انقلابی و مسایل مورد اختلاف" بیان خوبی شده است. برای ایجاد اغتشاش آن مقاله بین دولت موقت دیکتاتوری دموکراتیک و انقلاب اول روسیه تفاوت قایل شد. این تفاوتی نادرسرخطا بود. برخی رفقا برای این اشتباه موضوع اصلی آن قسمت مقاله یعنی تاکید بر تفاوت دولت موقت و سحر آلترناتیو را پرده پرسیدند و از یک اشتباه مرسوط به رابطه بین دولت موقت و دیکتاتوری دموکراتیک در روسیه، کل استراتژی دموکراسی توده ای در ایران را سست "وی پایه" اعلام کنند. انتقاد فوق نیز متوجه اثبات همین "بی پایگی" است. اسلوب لنینی "که در اینجا به آن اشاره می شود. ظاهراً با استناد به دیکتاتیک نتیجه گیری شد. است. چون به اعتقاد نویسندگان منظور فوق، در اینجا لنین نه برد دولت موقت انقلابی و نه بر جمهوری "پیش شرط" رهبری را طرح نمی کرده و بنابراین این دو "پتانسیل انقلابی" یحسانی داشته اند و دولت موقت می توانست سلاحی برای استقرار جمهوری دموکراتیک باشد. اما "اسلوب لنینی" ادعای فوق چیزی بیس از نشان دادن قوانین فیزیکی ابتدائی به جای قوانین اجتماعی نیست و احکام اساسی طرح استراتژی و تاکتیک در مورد رهبری پرولتاریا بر انقلاب و قدرت سیاسی بعنوان شرط پیروزی انقلاب را دور می زند. نه استقرار دولت موقت و نه یک جمهوری و بدین رهبری پرولتاریا در ایران، هیچگاه هنوز به معنی پیروزی قطعی انقلاب نیست. انقلاب ایران انقلابی است با ویژگیهای ضد سرمایه داری و لاجرم انتقالی. وظایف چنین انقلابی راه یک ضرب نمی توان حل کرد. این وظایف در جریان انکشاف مبارزه طبقات و متناهی انقلاب و فرارویی آن به انقلاب سوسیالیستی قابل حل است. حل دامل و قطعی این وظایف تنها در شرایط امکان پذیر است که رهبری طبقه کارگر بر انقلاب و قدرت سیاسی تأمین شود. و جمهوری دموکراتیک خلق مستقر گردد. اما ما ده برای پیروزی قطعی انقلاب و استقرار چنین جمهوری می رژیم آیا! انظر اصولی مجازیم دولت موقت انقلابی را به معنای پتانسیل انقلابی دموکراتیک جمهوری می دموکراتیک خلق داشته باشد، ابرار استقرار این جمهوری تلقی کنیم؟ در سطح کلی تر مسئله در واقع بر سر این است: اگر در جریان انقلاب دولت موقتی با پتانسیل معین طبقاتی پدید آید، مجلس موسسان و جمهوری نیز باید الزاماً همان پتانسیل انقلابی را داشته باشند؟ آیا ما حق نداریم برای مجلس موسسان و جمهوری انقلابی تری مبارزه کنیم؟ "اسلوب" فوق الذکر مدعی است که نه خیر ما چنین حقی نداریم، این تلاش رعب و آب در هاون کوبیدن است و دولت موقت هرچه باشد، جمهوری نیست همان خواهد بود. چون ممکن است رهبری طبقه کارگر برد دولت موقت اعمال نشود، پس نباید آب در هاون کوبید و برای استقرار یک جمهوری دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر مبارزه کرد.

این اسلوب انقلاب را ایستاد، ببنید و شرایط انقلابی را اساساً نامید. می انذار. پس از استقرار دولت موقت بزرگترین مانع آن ماهی و تشکل طبقه کارگر توده و زحمتکش یعنی رژیم ج.ا.ا. زمین برداشته می شود. این طبقه و متحدین اصلی آنرا از مکتب انقلاب آزموه، تربیرون می آیند. مبارزه طبقاتی آشکار و گسترده در شرایط حضور دولت موقت انقلاب وجود آزاد یها و وسیع سیاسی به طبقه کارگر امکان میدهد سرعت مشکل شود و توده زحمتکش را نیز متشکل کند. شرایط آید ه آلی "پدید می آید که انظر رشد آگاهی

به کلید گردید، اما اگر کشیدند با استفاده از این اشتباه

وقد رت رزمندگی طبقه کارگری شرایط اختناق و حضور ارگانهای سرکوب بسیار متفاوت است و کارشکل و آگاهی زحمتکشان در این شرایط، حتی در یک دوران کوتاه بیش از سالها کارآرام و کامیابایی عظیم جلو میبرد. تجارب هر انقلابی نشاندهنده این مسئله است. در انقلاب بهمن طبقه کارگر علیه محروم بودن از پیشاهنگ آرمیده خود توانست با سرعت متشکل شود. جنبش مستقل طبقه کارگری پیش از انقلاب بنا همین جنبه در نخستین سال انقلاب اساسا متفاوت و پیاثرترند عظیمی بود. در جریان سرنگونی رژیم ج. ا. حزب طبقه کارگر را که هنوز به پیشاهنگ انقلاب تبدیل نشده باشد، اما از نفوذ بسیاری برخوردار خواهد بود. این نفوذ به معنی بسیج نیروی مادی عظیمی است که رادیکالیسم و پتانسیل انقلابی جامعه را افزایش میدهد. وجود ارگانهای خودجوش خود، اد نظیر شوراهای نیز برای پتانسیف انقلابی خواهد افزود. توازن طبقاتی در جامعه و نه تنها اراده دولت موقت است که سرنویست مجلس موسسان و نظام جمهوری آینده را تعیین خواهد کرد. ما باید بتوانیم از امکانات گسترده آن که در اختیار مان قرار میگیرد، بد رستی استفاده کنیم. در پیمان شرایطی اگر به سنت معمول اپورتونیسیم مبارزه خود را اساسا به حمایت از ایالات محدود کنیم، طبیعی است که نه تنها به یک جمهوری انقلابی دست نخواهیم یافت، بلکه همان نیه پیروزیها را نیز از دست خواهیم داد. اما مسئله مرکزی مبارزه ما " فشار از پایین" است. فشار از پایین یعنی اعمال فشار زحمتکشان مسلح (مازیک در دوران انقلابی سخن می گوئیم) تحت رهبری حزب خود به دولت موقت، به منظور تشدید رادیکالیسم در آن و به منظور وارد کردن آن بسنه اقداماتی فشار از آنچه که خود میخواهد. این فشار متوجه تامین گسترده آزادیهای سیاسی، سرکوب ضد انقلاب، اصلاحات انقلابی و در شرایط حضور طبقه کارگر در دولت موقت، تحکیم موقعیت پرولتاریا در قدرت است. نتیجه این اقدامات هموار کردن راه برای اسپرارج. در سطح است. اگر ما حزب پیشاهنگ طبقه کارگری هستیم می توانیم باید بتوانیم در چنان شرایطی طبقه کارگری را به آمادگی بخراب گسترش وارد رون اختناق و سرکوب توانسته است انقلاب و دولت موقت انقلابی را پدید آورد، بسوی بروز قهرمانی ها و بزرگوار پیروزی های بزرگتر هدایت و رهبر کنیم. ما باید بجوشیم دولت موقت را با استفاده فعالانه از نیروی توده ای برای پیروزی بعدی، استقرار جمهوری دموکراتیک و گذار بسوی سوسیالیسم سازیم، نه اینکه به اشاعه ایده ها و تسلیم طلبانه در میان کارگران بپردازیم. چنین تلاش را می توانیم بشان از چشم زحمتکشان و " در زعل" پیشتیر بدینا باید آنرا بطور گسترده تبلیغ کرد، در غالب شعارها و روشن بیان داشت و نیروی توده ای را حول آن بسیج و سازماندهی نمود. این فکر، فرم مبارزه جوانانه است. فکری است که می خواهد انقلاب را به جلوسوی دهد و هر پیروزی را پایه پیروزی بعدی سازد.

اما اگر بخواهیم با " اسلوب" فوق در انقلاب سرکوب کنیم چه روی خواهد داد؟ بنابراین تاریخ را تکرار کنیم و به انقلاب بهمن بازگردیم. البته در انقلاب بهمن دولت موقت انقلابی پدید نیامد. اما " اسلوب" مورد بحث قانونی عام عرضه داشته است. " با توجه به ترکیب طبقاتی قدرت جانشین طرح استقرار هرگونه نظام سیاسی توسط مجلس موسسان و پتانسیل انقلابی قویتر از ترکیب طبقاتی مستقر را می طلبد. تلاش بیپایه و معنی است. آب درهاون کوبیدن است. " قدرت جانشین" عبارت بود از یک قدرت ارتجاعی و خودکامه. بر اساس آنچه ما را بدان راهنمایی می کنند، مجلس موسسان و نظام جمهوری نیز الزاما یک چیز ارتجاعی و خودکامه از آب درمی آمد. طبقه کارگری باید حوالمغان یک مجلس موسسان دموکراتیک و یک جمهوری دموکراتیک می شد. می بایست شعار مجلس موسسان را باندور می انداختن زیرا چنین تلاشی، تلاشی عبث و آب درهاون کوبیدن می بود و از این نظر هیچ فرقی عدم نمی کرد که مجلس موسسان یا مجلس آخوندی عرض شود. با همین منطق اگر انقلاب آتی نیز دولت موقتی تشکیل شد و رهبری آن بدست نیروهای خرد میوزوایی افتاد، پرولتاریا باید پیشاپیش به یک جمهوری خرد میوزوایی رضایت دهد و آب درهاون نکوبد. دایره بسته ای که طبقه کارگر تا بامجسور بعد ورزد در آن است این بار در زیسته بندی جدیدی عرضه می شود. چون دولت موقت انقلابی پیش شرط رهبری ندارد، پس دولت پس از آن نیز نباید " پیش شرط" داشته باشد. چون ... معلوم نیست که طبقه کارگری اجازه می یابد در راه وظیفه اساسی خود، تأمین رهبر برقد سیاسی مستقیم مبارزه کند. چنین اسلویی، اسلوب به عقب کشیدن جنبش طبقه کارگر. اسلوب " چسبیدن به دم آن است و بیشتره قانون ظرف مرتبک شهاهت دارد.

اما مسئله از جانب عکس آن هم مطرح است. آیا ما باطنی همزمان در وقت موقت انقلابی و دموکراسی بوده‌ایم جنبش طبقه کارگر را به عقب نمی کشیم و آنرا محدود به در جازدن نمی کنیم؟ آیا پس از استقرار دولت موقت انقلابی سرگرم کردن طبقه کارگر را چاره‌اندیشی می‌کنیم؟ این در واقع مضمون انتقاد دیگری است که اینبار با ظاهر چپ - پسماند استراتژی دموکراسی وارد می‌شود.

"ببینید فرض کنیم پس از سرنگونی... این یک حکومت موقت انقلابی است که باید آمد متذکر رفیق و البته متذکر بسیاری کسان دیگر که معتقد به شعار "ح.ح.اند نیز، جز این نخواهد بود که... انقلاب دموکراتیک هنوز پایان نیافته است و هنوز نباید برای انقلاب سوسیالیستی زبید... در چنین صورتی چنین کسی هدف مشخصی را در چپ را چپ تکمیل محدود خواهد کرد... اما آن کس که دولت موقت را همان در یکتاتوری دموکراتیک می‌داند، با تحقق دولت موقت انقلابی تکمیل را تکمیل شده ارزیابی خواهد کرد و درست‌بمیزان نیروی خود، پروتاریزی آگاه و متشکک - حرکت بسوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز و بلافاصله آغاز می‌کند... زیرا طرفدار انقلاب مد.اوم است و در نیه راه متوقف نمی‌شود... این مبارزه به سبک بلشویکیها سابقان مبارزه به سبک "بلشویکیهای قدیمی" (بولشویک مقاله بازم در باره همومونی و یکتاتوری ص ۱۷-۱۸)

اشاره به بلشویکیهای قدیمی "روشن می‌کند که استدلال این بار بر پایه تجربه انقلاب فوریه متکسسه شده است. انتقاد فوق‌الما یک رونیسی ساده و تمام عیار با حذف کامل ویژگیهای انقلاب ماست. لنین و بلشویکیها استقرار دولت موقت انقلابی را که نوعی از یکتاتوری دموکراتیک بود به معنی پیروزی قطعی انقلاب میدانستند... این ارزیابی با توجه به خصایل آن انقلاب و وظایف آن بدست آمده بود... اصل در انقلاب ما چه کسی چنین ارزیابی کرده است؟ اگر طرح استراتژی و تاکتیک سازمان را مینا بخریم، این طرح پیشرفت پیچیده پیروزی قطعی انقلاب را منسوخ به تامین رفیق طبقه کارگر در انقلاب و قدرت سیاسی کرده است... این طرح و نه رفقای تدوین کننده ایده "حاکمیت انقلابی حلی" هیچچند ام. اعلام کرده‌اند نه با استقرار حاکمیت انقلابی حلی (و نه تعبیر رفیق دولت موقت انقلابی) دولت موقت انقلابی در روسیه را همان د یکتاتوری دموکراتیک میدانسته است... بلکه در این است که تمام سف. از یکتاتوری دموکراتیک برای پیروزی قطعی انقلاب ضروری است... د یکتاتوری دموکراتیک یک فورمول دم و تخمینا پذیر نیست... خود لنین این د یکتاتوری را قبل از آنکه سف. مسخس اینک نهاد حکومتی بداند، اثرات ابطیه متقابل طبقات" تعریف کرد... این رابطه متقابل در این د یکتاتوری میتواند به اشکال متفاوتی تحقق یابد و در انقلابات دعه های گذشته به اشکال متفاوتی نیز، تحقق یافته است... در انقلاب ایران تحقق این د یکتاتوری به عرش شکل نه به معنی پیروزی نهایی است و نه الزاما به معنی تکمیل انقلاب استامین رهبری پرولتاریا در این رابطه متقابل شرط پیشرفت پیشیه، پیروزی قطعی و فرارویی این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی است... طرح رفیق درست همین واقعیت و دستاورد مهم استراتژی و تاکتیک سازمان را نادیده می‌گیرد و این اتفاق نیست که پیروان تفکر کهنه از عراغی که وارد میشوند نتیجه اش حذف و فراموش کردن همین اصل اساسی است... با توجه به آنچه گفته شد انقلاب ایران از نظر نوع قدرت سیاسی ضروری برای پیروزی قطعی یا انقلاب روسیه دارای برخی تفاوتهاست... اگر در اینجا به دلایل معینی استقرار دولت موقت به معنی تکمیل انقلاب روسیه پیروزی انقلاب بود، هیچ مارکسیست عاقلی نمی‌تواند از آن یک قانونمندی استخراج کند و نتیجه بگیرد که در ایران هم الزاما اینگونه است.

دلایل لنین در تکمیل انقلاب روسیه را باید درست درک کرد... این دلایل به هیچ وجه در این موضوع که دولت موقت همان د یکتاتوری دموکراتیک است خلاصه نمی‌شود... این د یکتاتوری را میتوان چنین برشمرد: اولاً - پیروزی، بعنوان طبقه ای جدید بقدرت رسید... ثانیاً - دولت موقت کارگران و دهقانان در شک خود ویزه، در غالب نمایندگان شوراها نمایندگان کارگران و سربازان متحرف شد... ثالثاً - آرایش طبقاتی تازه ای پدید آمد... دهقانان و حرد و پیروزی با پیروزی ساز کرد... متفقین پرولتاریا در "مرحله دوم انقلاب" دیگر نه دهقانان و حرد و پیروزی بطور عام، بلکه "توده نیه پرولتاریا و تانداز-ای دهقانان حرد" پا "بودند... لنین بویژه با مداسیه این عام سوم طبقه کارگر را به حرکت در جهت

مرحلہ انقلاب دموکراتیک در ایران بر پایان میرسد و در باره دوره واسطه برای انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌شود. مسئله انقلاب این نیست که لنین

انقلاب سوسیالیستی - آنها نه برخلاف نظریه بطوری واسطه ، بلکه از طریق مراحل انتقالی - فرا خواند * . پلشویکهای قدیمی نیز درست معنی همین سازش را که دلیل اساسی لنین برای تکمیل انقلاب بود ، نمی فهمیدند . لنین با اشاره به همین عامل می نویسد :

" یک همکاری طبقاتی میان پیروان و دهقانان وجود دارد . هرگاه چنین پدیده ای دیگر وجود نداشته باشد ... یک مرحله جدید پیروان - دموکراتیک در انقلاب روسیه آغاز خواهد شد و من از آن جداگانه صحبت خواهم کرد " (نامه هایی درباره تاکتیک نامه اول - ارزیابی لحظه کنونی)

آیا چنین سازشی و چنان تغییر آرایش طبقاتی در انقلاب ایران الزامی است ؟ سازش طبقاتی در دهقانان (و حرد - پیروان) با پیروان پس از انقلاب فوریه یک قانونمندی عام نبود . در دهه بالا ، خود لنین گسست این سازش و بالنتیجه مرحله جدید انقلاب پیروان - دموکراتیک را نفی نمی کرد و تعیین مراحل مبارزه را دقیقاً به همین تحولات و پیوستگی و ترکیب متحدین پیروان را مشروط میکرد . در انقلابات معاصر پیروان یاد نظر گرفتن حصلت بسیار مهم ضد امپریالیستی این انقلابات ، پس از پیروزی مرحله اول و استقرار دولت موقت ، بتانسید دموکراتیک پایان نیافت و دسترس و تکامل بعدی انقلاب دموکراتیک در اشکال گوناگون وجود ویژه ای جریان یافت . این امر تقریباً یک قاعده بوده است . در آن انقلاباتی که دولت موقت انقلاب استقرار یافت ، کمونیستها بدین دلیل ، شعار انقلاب واسطه سوسیالیستی را طرح نکردند . با انتخاب هیچ منطقی نمی توان نتیجه گرفت که از همان فردی سرنگونی رژیم ج ۱۰ در ایران هم توان دموکراتیک دهقانان و حرد - پیروان را پایان خواهد یافت و آنها به سازش با پیروان روی خواهند آورد . و در کشور ما هم پیروان ای اتحاد خواهد افتاد که در فاصله فوریه تا اکثریت آغاز افتاد . بررسی ویژگیهای جامعه ایران و تضادها و موجود آن ، نفس و تاثیر امپریالیسم و وابستگی سایر عوامل حاضر این انقلاب با ما را به نتیجه دیگری میرساند . پس از سرنگونی ج ۱۰ و استقرار دولت موقت انقلابی ، محشهای وسیع توده های دهقانان و حرد - پیروان یعنی بدلیل نداشتن با امپریالیسم و سرمایه بزرگ انظر عینی میتوانستند جستجوی نیروهای محرکه انقلاب باقی بمانند . منافع این طبقات در قطع وابستگی ، مبارزه علیه سرمایه بزرگ و مالکان بزرگ عینی شرکت آنان در روند انقلابی است . فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در گرو انکشاف پیروان های دموکراتیک ، تحکیم موقعیت پیروان است ، به پایان رسیدن توان دموکراتیک اقتضای از لایه های میانی و تجزیه و درصوف آنهاست . استقرار دولت موقت انقلابی به هیچ وجه الزاماً به معنی طی شدن این پیروان ها نیست . این پیروان در شرایطی میتواند پیروز ماند که گسترش یابد که ج ۱۰ ح مستقر گردد و انقلاب مانع از طریق همان مراحل انتقالی بسوی سوسیالیسم گذرند .

این راه که ما باید طبقه کار پروتود - مزد را بسوی آن هدایت کنیم ، مطمئن ترین و بی دردترین راه پیروزی انقلاب است . اما در عمل ممکن است که کاره گونه دیگری شود . ج ۱۰ سرنگون گردد . پیروان را نتواند رهبری انقلاب را بدست آورد ، جمهوری دموکراتیک خلق مستقر نشود و با پای تحولات فوق روند - های تازه در مبارزه طبقاتی ، صف بندی طبقات در جامعه نیز در گروین شود . شاید ما بدین آنکه یک * این ادعا که لنین پس از استقرار شوراهای شعرا انقلاب بی واسطه سوسیالیستی را بعین کشید و یکی از پایه های استدلالات مطرح مورد بررسی ما را تشکیل میدهد ، تحریف نظر لنین است . من از بیان سخنان بسیار لنین در این ادعا تشابه یک از سخنان او اشاره می کنم . نامه یکی از رهبران پلشویکها یعنی نوشت : " طرح کلی رفیق لنین به نظر ما غیر قابل قبول است . بدین جهت که برای فرسودگی است که انقلاب پیروان دموکراتیک کامل کرده و در آن روی گذاری واسطه آن انقلاب سوسیالیستی حساس می شد " .

لنین پاسخ داد : " من نه تنها روی انتقال بی واسطه " انقلاب بی واسطه سوسیالیستی " حساب نمی کنم ، بلکه در واقع علیه آن هشدار میدهم و در ترتی هشتم صریحاً می گویم : " وظیفه بی واسطه ما ایجاد سوسیالیسم نیست " آیا واضح نیست که اگر شخص روی گذاری واسطه انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی حساب کند ، نمی تواند مخالفت برقراری بی واسطه سوسیالیسم باشد ؟ " (هر دو نقل قول از مقاله نامه هایی درباره تاکتیک - نامه اول ارزیابی لحظه کنونی)

انقلاب - پیروزمند د موکراتیک رانجام د هېم این مرحله تاریخی راطی کنیم و مجبور شویم از راه د یگری پسه سوی سوسیالیسم پرویم . قطعا د ران شرایط جنبه سوسیالیستی باید استراتژی خود را برپا یه ازینا پسی ها و جدید مورد تجدید نظر قرار دهد . خطا ست اگر قدرتی طبقه کارگرتا بدابتد برای ج د م خ و بعد برای سوسیالیسم مبارزه حیا دد کرد . ولی باید باتوجه به وضعیت امروز جامعه ، توده مردم راز مطمئن ترین راه بسوی سوسیالیسم رهبری کرد . اما کسی نه خود ویزگیهای فوریه تا تاثیر مطلق می سازد و چنین فورصول بندی فاعلی میاد رمی کند نه : یلافاصله پس از استقرار ولت موقت انقلابی باید انقلاب بی واسطه سوسیالیستی را آغاز کرد ، از همین حالا و از پیش ظرفیتهای انقلابی متحدین طبقه کاردر و استعداد آنان برای شرکت فعال د پیروسه شامل بعد د انقلاب رانا دیده می کیرد و در مست سیرنژاده طبقه کاردر را با محروم کردن د از متحدین خود به شمس فاجعه آمیزد یگری میگذاند . اگر از هر صره تئوری به پراتیک مبارزه روی آوریم ، آیا صاحبان چنین اندیشه ای واقعا می تیا نند پسه آنچه که می گویند و قادر به مانند . برفرض که د رایران د ولت موقت انقلابی به یکی از اشکال مورد نظر فقط - یعنی بدون تاسیس رهبری پرولتاریا - مستقر شد آنها حاضرند یلافاصله پس از استقرار چنین د ولتی شعار انقلاب بی واسطه سوسیالیستی را بیاغان آورند ؟ چنین انتظار از نظریه که مرزهای - انقلاب د موکراتیک رانا آفاق ادامه میدهد ، انتظار یییده ای است . تفکر کهنه این بارد رسته بندی "چپ" ارائه شده تا شاید بیشتر مؤثر کرد . اما این د ر واقع چیزی بیشتر از همان حرفهای سابق نیست و برای امروز طبقه کارگر چراغ راهنمایی است به راست . چیده این نظریه ضرورت رهبری پرولتاریا برای پیروزی قطعی انقلاب و بعد د کردن مبارزه طبقه کارگر د انقلاب د موکراتیک به هد فی است (د ولت موقت انقلابی) که هیچ وجه نمی تواند تعیین کننده پیشرفت پیشروی قطعی انقلاب ما باشد .

۴

تا اینجا نقش د ولت موقت د ر شکل دهی اشکال فهای سیاسی ، ترکیب آن (نیروها و شرکت کنند د ر جنبه وسیع) ، وظیفه آن د ر جهت فراخواندن مجلس موسسان و استقرار حاکمیت جدید ، رابطه ایسن شعار یاد موکراسی توده ای و انتقادات عده ای که تابه حال به این رابطه وارد شده است ، مورد بررسی قرار گرفت . شعار د ولت موقت انقلابی امروز د برنامه بسیاری از احزاب و گروهها پیش بینی شده است . به همین دلیل لان است که ویزگیهای این د ولت راز نظر طبقه کارگر به طور عمده جنبه ترف روشن کسرد د ر ادامه این مقاله آ خصلت مهم د یگرد ولت موقت مورد بررسی قرار می کیرد . برنامه پرولتاریا برای د ولت موقت انقلابی چیست ؟ لنیس مند و فرمولبند د عام این موضوع را به دست داد و نوشت : " پرولتاریا از د ولت موقت برنامه حد اقل خود را طلب خواهد کیرد . هر چند د ولت موقت " محتس و متحد " به فراخواندن مجلس موسسان است . ولی وظایف آن تنها به همین محدود نمیشود به بیان د یگرد ولت موقت ارگان پیروزی بد رنگ انقلاب و سرکوب بی درنگ ضد انقلاب است . تنها همان وظیفه فراخواندن مجلس موسسان د موکراتیک نیز مستلزم ایجاد شرایطی است که مجلس موسسان را به مجلسی واقعا د موکراتیک همگانی بد سازد . د ر صدق این وظایف برقراری د فاع از آزاد سیاسی وسیعی قید و شرط سیاسی است . اما د موکراسی واقعی د شرایط وجود د ستاد عمها د سرکوب جمهری اسلامی ممکن نمی شود . برای برقراری چنین د موکراسی باید این نهاد ها راد رهم شمس تئوری مادی لازم برای د فاع از آن را فراهم آورد . یعنی توده مردم و ویژه کارگران را مسلح کرد و آزادی کامل طبقه کارگر و یسا هک سیاسی آنها را تامین نمود . اقدامات فوری ضد امپریالیستی ، ضد سرمایه داری د درجه اول ضد سرمایه داری بزرگ ، اصلاحات ارضی و پیشه کنی بزرگ مالی و سایر خواسته های میرم ، بسا وظایف فوی ارتباط تنا تنگی دارد .

برای تعیین برنامه د ولت موقت باید د تدنین راسر مشق قرار داد . اما در عین حال باید به تفاوتها * نویسنده مقاله " باز هم د ر باره همومونی د یکتاتوری " با این ایده که پرولتاریا برنامه حد اقل خود راز د ولت موقت طلب خواهد کرد موافق نیست و آنرا نشانها از " نغز خیره کننده همه پرچمها " میداند . او د ر " سچ کیری " شتابزد خود لازم ندیده است که حتی یکبار به قطعنا نه کتره سوبیلشود ما را جمع کرد و ببیند که این ناختران بنگاه د هلنین است .

نیز توجه کرد • در انقلاب ایران مسئله با ویژگیهای خود مطرح است • نه هرد و ملت موفق ظرفیت اجرای قطعی وظایف انقلاب را دارد و نه اصلاحات در چهارچوب سرمایه داری باقی میماند • در این زمینه اکنون انحرافات در جنبشها شگرف شده است • از برجسته ترین این انحرافات برنامه پیشنهادی سازندگان کارگران انقلابی (راه کارگر) برای دولت موقتی است که باید پس از سرنگونی جمهوری اسلامی روی کار بیاید • برنامه پیشنهادی راه کارگر برای این دولت برنامه احاد است در ارتباط با سرمایه داری و خصصت ضد سرمایه داری انقلاب ایران را نادیده میگیرد • خصصت ضد سرمایه داری انقلاب ایران تنها مزبوط به بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی نیست • این خصصت از جریان رشد انقلاب تفکیک ناپذیر است و نمیتواند انقلاب را به دو دوره ، که دوره اول آن خصصت ضد سرمایه داری ندارد ، تقسیم کرد • راه کارگر خود اعتقاد دارد که " جنبش شورایی کارگران و جنبش مصادره " تهدید ستان د و رکن عمده این مبارزه اند • در انقلاب بهمن هر دو این جنبشها قبل از سرنگونی رژیم شاه پارفتند و در نخستین سال انقلاب به او خود رسیدند • انقلاب آتی ایران نیز قطعاً چنین روندی را با برجستگی بیشتری - پیش رو خواهد داشت با گسترش انقلاب و حتی قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی این جنبشها قدرت خواهند گرفت • جنبش شورایی کارگران - با هدف کنترل تولید - نمی تواند در چهارچوب سرمایه داری باقی بماند • جنبش مصادره ها نیز اساساً خصصت ضد سرمایه داری دارد • پس از سرنگونی رژیم این جنبشها به سرمایه دگر تعرض خواهند کرد • حواست مصادره سرمایه ها د بزرگ ، لغو مواضع انحصارات دول امریالیستی ، اعمال محدودیت و گسترش بربروزاری در عرصه های محین بمیان خواهد آمد که همه کما بیش خصصت ضد سرمایه دگر دارند • سیاست کمونیستها نه ایستادن در برابر این جنبشها و خواستها و نه بند کشیدن طبقه کارگر و انقلاب در چهارچوب اصلا حات بربروزاری بلکه رهبری فعالانه این خواسته ها و مطالب اجرای آنها از سوی دولت موقت است • از این رو با تفهم مابرای دولت موقت نه پلاتفرمی بربروزا - د موراتیک - که مسدود آن اساساً متوجه ائتلاف یاد موراتیکهای بربروزاست • بلکه باید پلاتفرمی انقلابی - د موراتیک - که در متوجه ائتلاف با اقتدار طبقات انقلابی جامعه است ، باشد و ویژگیهای فوق الذکر را در نظر بگیرد •

ما باید برنامه طبقه کارگر برای انقلاب د موراتیک (یعنی برنامه د موراتیک توده ای) را به عنوان برنامه دولت موقت به متحدانمان پیشنهاد کنیم و بدوشیم بسته به میزان نیروی خود و نفوذ خود بر سایر جریانات ، دایره هرچه وسیعتری او خواستهای خود را به آنها بقبولانیم و بدین ترتیب این نیروها را به سطح سیاست پرولتاریائی انقلابی نزدیک سازیم • اگر در جریان این دوره همزویی پرولتاریائی بربروزا د بگرام عمل شد ، آنگاه برنامه جبهه برای دولت موقت انقلابی نیز تا سطح برنامه کامل صیقه کارگری انقلاب د موراتیک تکامل خواهد یافت • در غیر این صورت ما مجبوریم عقب نشینهای د برخی مواد برنامه د موراتیک خود بپذیریم • این نکته ناشی از این واقعیت است که نیروها د یکدیگر و ن پذیرش رهبری پرولتاریائی نتوانند نه برنامه کاملی برای پیروزی قطعی انقلاب ارائه دهند و نه تعیین پیروزی را متحقق سازند • موارد مشخص عقب نشینی ها و رمز آنکه تا کجای توان عقب نشینی کرد ، امر مشخصی است و سه روند پیشرفت ائتلافها و تشکیل جبهه بستگی دارد • اما عقب نشینی از هر ماده برنامه طبقه کارگر ، در برنامه مورد توافق جبهه برای دولت موقت ، به آن محنی نیست که ما بعنوان نمایندگان پرولتاریائی آگاه از فشار د دولت موقت انقلابی برای اجرای این خواسته ها دست برداریم • در هر صورت در شرایط استقرار د دولت موقت انقلابی ما باید اجراء هرچه ناملتر برنامه خود را از آن طلب کنیم • این امر به معنی محدود نکردن چهارچوب وظایف دولت موقت به اصلاحات صرفاً بربروزایی و راستن افزایش حکومتشان (در صورت تشکیل) بر آن است • سیاست طبقه کارگر سو د دولت موقت - از طریق فشار از پایین و در صورت امکان فشار از بالا - به سمت اجراء هرچه بیشتر وظایف انقلابی استعمره دامنه اقدامات انقلابی گسترده تر باشد و به همان میزان تکامل انقلاب سریعتر و قدرت ، نیرو و شگله پرولتاریائی برای دستیابی به د موراتیک شود • ای و گدازه سوسیالیسم پیشتر می شود • در این زمینه ما نباید هیچ گونه محدودیتی را برای خود قایل شویم • در جریان این مبارزه است که توده ها می توانند بیش از پیش به لزوم رهبری پرولتاریائی انقلابی برای پیروزی قطعی پی ببرند •

و اما خلاصت دوم : د ولت موقت انقلابی محصول قیام پیروزمندانہ مردم است. تأیید برمنشاد ولت موقت یعنی قیام ، د رواق باجنبه مهمی از استراتژی ما یعنی راه و چگونگی براندازی رژیم جمهوری اسلامی گره من خود . د رده های احیر تفکری د رجنبش جهانی کمونیستی شکل گرفته مسئله شیوه های مبارزه و طرق براندازی رژیمات ارتجاعی را تا حد یک مسئله تاکتیکی صرف تنزل داد و پیروند آنرا با حط مشی عمومی مبارزه و پلوتاریا بطور کامل قطع کرد و چگونگی پیروزی را مری علی السویه اعلام داشت این یک جنبه از انحراف شک گرفته د ر جنبش ما بود . مسئله طرق پیروزی انقلاب نه یک مسئله تاکتیکی صرف بلکه بخش مهمی از استراتژی انقلابی است و چگونگی آن ، د ر تکامل و مسیر بعدی انقلاب نقش اساسی دارد . ا کثر انقلاب ما قرار است قدرت را از پست پیروازی بیرون بکشد و دستاویزهای سرکوب آن را در هم بشکند ، چنین مدعی نمی تواند اراده مسالمت آمیز صورت گیرد . برای موفقیت د ر چنین مبارزهای قیام مسلحانه توده اب ضروری است . عم خصیصه قوی العاده ارتجاعی جمهوری اسلامی و قدرت و وسعت نیروی سرکوب آن ، عم و پدید گروهها و ارتشهای مسلح خصیصه متحد د آخوند ها و هم به ویژه تجربه بزرگ توده ای قیام بهمین قیام توده ای راد رهبریه گسترش انقلاب ایران تا زیر می سازد چنین قیامی می تواند به بهترین شکلی پتانسیل لازم را برای گسترش بعدی انقلاب فراهم سازد . د ولت موقت انقلابی د بلافاصله پس از رژیم سرنگون شده قدرت را به دست می گیرد . باید محصول چنین قیامی باشد . منشأ پیدایش چنین دولتی ، به هیچ روی امری فرعی نیست . مستقیما د ر پتانسیل انقلابی آن تأثیری گذارد . د ولتی د براساس رشد ناگهانی پیرویه انقلابی ، عدم بلوغ این پیرویه و از طریق سازشها بند و بست ها و توافقهای سیاسی روی دار میاید . نمی تواند پند د یکتاتور فحاش ویرانگری باشد چنین خصوصیتی فقط د ر بیان رضی نام قیام ، شک گیری اردانهای اقتدار توده ای و در هم شکستن نیروی سرکوب رژیم میتواند پدید آید و عمل کند . حاصلت د ولت موقت بعنوان چنین د یکتاتوری ای با منشأ پیدایش آن ارتباطی تنگاتنگ دارد . از این رود ولت موقت انقلابی د ولتی است د اردان قیام پیروزمندانہ مردم باشد .

پیشا هتک طبقه دار دراز این طریق مشی خود را عم از نیل و پوتونیستها و هم از انواع جریانات مختلف پیروزیی مخالف رژیم جدا می کند و حط مشی انقلابی راد برابر تلاشهای سازشکارانه و غیر انقلابی گسه میخواند ای براندازی و د رواق برکناری رژیم جمهوری اسلامی را از راه بند و بست سازش و مصالحه و د ون مبارزه توده اح انقلابی به انجام برسانند ، قرار می دعد . بسین طبقه دار توده مردم بر پایه چنین مشی اب یلی از ارکان مهم استراتژی - تاکتیک انقلابی ، افشای پیروزی سازشکار ، پیروزی انقلاب و تکامل بعدی روند آن است . راه و چگونگی براندازی رژیم با گسترش انقلاب اهمیت همواره جدی تری می یابد و میتواند به عامل مهمی د ر سیاستهای ائتلافی طبقه دار گردیدل شود . عم اکنون د ر شیلی ، اختلاف د ر چگونگی سرنگونی پینوشه و د ر نتیجه د ر منشأ د ولت موقت آید . یکی از موارد اختلافات اساسی میان حزب کمونیست و نیروهای چپ با جناح پیروزیی جنبش است . تریب مشکل زحمتکشان با منسی انقلابی . براندازی رژیم و وظیفه همین امروز نغایندگان آگاه طبقه دار در است . تأیید برد ولت موقت آتسی بعنوان اردان قیام مردم ، متوجه همین وظیفه است .

۵

با توجه به آنچه گفته شد ، میتوان اساسی ترین ویژگیهای د ولت موقت انقلابی و جایگاه آن د ر استراتژی د مکرسی توده ای را جمع بندی کرد : د ولت موقت انقلابی که باید بلافاصله پس از سرنگونی جمهوری اسلامی قدرت را بدست گیرد از لحاظ سمت رسمی خود سلاخی بری د دعوت مجلس موسسان و استقرار جمهوری د مکرراتیک است . پایه این د ولت را از نظر ترتیب طبقاتی نیروهای مدافع صلح ، آزادی و سرنگونی رژیم که د ر جنبه وسیع متحد شده اند ، تشکیل می دهند . از لحاظ منشأ خود د ولت موقت ارکان قیام مردم است و از لحاظ مضمون فعالیت خود باید وظایف مردم و عاجل انقلاب را عملی سازد . طبقه دار را اجرا بر برنامه خود برای انقلاب د مکرراتیک را ازاید د ولت طلب خواهد کرد . مابراساس سرنگونی جمهوری اسلامی و تشکیل چنین دولتی با سایر نیروها وارد سیاستهای ائتلافی می شویم و در همان حال لحظه ای از بسیج توده ها د راه استقرار جمهوری د مکرراتیک خلی عقب می

میانی وحدت و مرزبندی در جنبش کمونیستی

سالم است که بحث شرایط وحدت و معیارهای مرزبندی در جنبش کمونیستی در درون سازمان و در سطح جنبش جریان دارد و مخصوص در سالهای اخیر یکی از جداترین مباحث درون سازمانی ما مبدل شده است. *پاسخگویی به مسئله وحدت کمونیستها از عرف ما با هر جریان دیگر نشاندهند ه احساس مسئولیت و میزان تعین ایدئولوژیک اوست. *عبارت دیگر نمیتوان خود را مارکسیست — لنینیست و همسانهنگ. طبعاً نگردد است ولی تنها از ضرورت وحدت سخن گفت و از تنظیم برنامه عملی در این راه و یکا رگیری سیاست مشخص برای تحقق آن سر باز زد و احزاب، سازمانها و نیروهای شرکت کننده در این وحدت را نشان نداد و یا این و یا آن جریان را با مرزبندی های مصنوعی از رده نیروهای همبستگی در راه وحدت با آنان مبارزه کرد، خارج نمود و یا بدترازان در راه نزدیکی نیروها مانع ایجاد نمود.

اگر تا چندی قبل تنها شرایط و معیارهای وحدت مورد بحث بود امروز این بحث ابعاد وسیع تری یافته است و نه تنها وحدت ج.ک.ا. ایران، بلکه چگونگی حفظ وحدت خود سازمان و با سایر اردن دشمنان میخالفان ما ارتلا ش.س. زمان را در بر میگیرد. * امروز درک صحیح معیارهای مرزبندی در ج.ک.ا. تنها از آن روحانرا عمیت نیست که ما را در راه تامين وحدت ج.ک.ا. ایران توانسا میند، بلکه درک نادرست آن ما را در حفظ وحدت سازمان نیز ناتوان میسازد. * اگر در چند سال گذشته عدم تشخیص معیارهای وحدت موجب آن میگردد که در عمل مبارزه در راه وحدت به یک شعار خشک و خالی و مبارزه در راه تامين مضمونی شعاری برای نوشتن در مقالات و دادن شعارهای تند و تیز تبدیل گردد، امروز علاوه بر آن ما با خطر دیگری مواجهیم خضر انهدام سازمان، * چرا و چگونه میتوان وحدت سازمان را حفظ کرد؟ مبارزه در راه وحدت ج.ک.ا. مبارزه در راه حفظ وحدت سازمان — هر چند عیناً یک معوله نیستند ولی در وجه نظری از یک معوله تاثیر می پذیرند و معیارهای واحدی بر آنها حکم فرماست.

پلنوم کمیته مرکزی ما را به حفظ وحدت سازمان فرامیخواند، در گزارش هیئت سیاسی پیرامون برگزاری پلنوم آمده: "مضمون مباحث سازمان، در ایدئولوژی مربوط به وضع متفاد نیست. * چرا کمیته مرکزی چنین حتمی صادر میکنند؟ آیا فراخوانده اعضا به وحدت صرفاً امری اخلاقی است و آیا عواطف ناشی از سالها مبارزه مشترک و احساس مسئولیت ناشی از مقام و موقعیت سازمان — کسسه مسلما هر یک از آنها عوامل مساعد در حفظ وحدت سازمانی هستند. برای موقعیت ما در این رابطه کافیست؟ مسلماً ما باید بر همه اینها تکیه کنیم. ما باید برا احساس مسئولیت همه اعضا سازمان درختنسی کردن تلاشهایی که وحدت سازمان را در معرض خضر قرار میدهد، تاکید کنیم ولی باید توجه داشت که آنچه موقعیت ما را در این راه ممکن میکند آنچه این فراخوان را از امری ناشی از احساس مسئولیت به امری واقعی و عینی مبدل میسازد، شناخت دقیق مرزبندی و روشن کردن معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی و اثبات این امر است که آنچه امروز ما را در سازمان از هم جدا میسازد، نه ایدئوهای مربوط به ایدئولوژی و وضعه — به طبیعتاً و در نهایت میبایست در سازمان مجازاً هم متشکل شوند. بلکه انحرافات و اختلافات در چارچوب یک ایدئولوژی واحد است که میتواند در درون یک

سازمان عام عرضه و با وجود اهمیت و ابعادش — انشعاب و جدائی را از امری نعیسازد. *
میانی وحدت ندامت؟

در رابطه با میانی وحدت ج.ک.ا. ایران، ایدئوهای گوناگون ارائه شده است. * جریانات مختلف میانی و اصول متفاوتی را پایه و اساس وحدت نیروهای م.ل. قرار داده اند. * معوله مرزبندی و معیارهای وحدت در تمام دوران حیات سازمان و الا خص دوران پس از انقلاب همواره از مباحث جدی درون سازمانی بوده است. * در سال ۵۸ در این رابطه اختلافی عمیق شکل گرفت. * جریانی که بعداً اقلیت را تشکیل داد، معیار اصلی مرزبندی و وحدت درون ج.ک.ا. ایران را در چگونگی برخورد —

نیروها با حاکمیت سیاسی و سیاست و تائید این نیروها توضیح میداد. آنها معتقد بودند که راه سیاست و تحلیل واحد از جمهوری اسلامی پایه و بنیای وحدت است و تنها با این شرایط است که میتوان مبارزه در راه وحدت را پیش برد. رهبری سازمان در آن زمان اعلام کرد که مبنای پایه‌ای وحدت، اعتقاد به اصول م. ا. است. ما معتقد بودیم که وحدت بر اساس مسائل عملی و تاکتیکی، وحدت است. جبار است. باید اردو با تغییر موقعیت و تحول اوضاع قطعاً در هم شکسته خواهد شد. ما می‌فهمیدیم که مکتب اقلیت در مسئله مرزبندی هر کسی را از نظر خود یا سازمان کمونیستی خواهد ساخت. ما وحدت بر اساس سیاست و تائید را وحدت می‌دانیم که می‌تواند طیف اجتماعی بسیار وسیعتری را پوشاند. ما میدانستیم که مبنای وحدت در حزب ضمه‌دارگر وحدت در جبهه خلقی از اساس با هم متفاوت است. ما روی مبنای وحدت حزب کمونیست تأکید داشتیم. اقلیت می‌خواست معیارهای وحدت در یک "اتحاد چپ" را مبنای وحدت حزب کمونیست بپوشاند. ما درک می‌کردیم که وحدت درونی حزب ضمه‌دارگر در روی این یا آن چرخه موقعیت، در روزی یا آن رویداد اجتماعی، در روزی یا آن وحدت ساختاری بی‌هویتی شکل می‌گیرد و فواید می‌گیرد. با این یا آن درگونی از هم گسیخته نخواهد شد. . . .

با این دیدگاه اقلیت در عمل به اتحاد چپ بدل میشد و نه حزب ضمه‌دارگر. گذشت زمان و سرنوشته‌ها اقلیت بدان دچار شد. بهمان نشان داد که اگر بر اساس سیاستمان نسبت به این یا آن حکومت بخوابیم به وحدت می‌انجامد و وحدت با جریانی برسیم خود بخود همان بلا بر سرمان خواهد آمد. هر سر اقلیت آمد. اقلیتی‌ها امروز تقریباً به ۱۰ جریان تقسیم شده‌اند که در بسیاری مسائل اصلی، غیر اصولی بزرگ یا کوچک و یا حتی پذیرش و عدم پذیرش افراد و شخصیت‌های سیاسی باید یک‌گرا خلاف دارند و به راستی اگر اصول واحد و بنیادینی وجود نداشته باشد که درونیست‌ها را در یک سازمان بهم پیوند دهد، نمی‌توان از این جدا شدن و انشعابات جلوگیری کرد. این مباحث پس از شکست نظریات اقلیت در سطحی عالی‌تر ادامه یافت. ما بر این اعتقاد بودیم که وحدت باید ثلوثی و سه‌گانه باشد. اصل واحد پایه‌ای ترین مبنای وحدت است و یکی مبنایست روشن نیست که اصول یعنی چه و کدام معیارها توضیح دهند. مرز حزب ضمه‌دارگر باید جریانات است؟ کدام معیارها حزب کمونیست را از جریانات اپورتونیست مجزای سازد؟

مها لمرزبندی کام بزرگی در ارتقاء ثلوثی سازمان و نشانه‌های از یک دوره جدید در تعامل نظری سازمان بود. اگر ما در سال ۵۹-۵۸ می‌گفتیم وحدت باید ثلوثی مبنای وحدت است و در این رابطه با اقلیت مرز داشتیم. در این مقاله نوشتیم که باید ثلوثی جهانی است و باید ثلوثی ملی ندارد. این مقاله درکی روشنی‌تر از ثلوثی ارائه داد و تنها به این حکم معین کرد که وحدت باید ثلوثی ضروریست بلکه مرزهای بین‌المللی باید ثلوثی و جریانی جهانی که باید ثلوثی ضمه‌دارگر نامی‌نگی میکند تشریح می‌نماید. در سازمان کسی در برابر این ایده که وحدت باید ثلوثی پایه وحدت را تشکیل می‌دهد، توان یافتن نداشت. این پاراها به‌همی عقب مانده توسط نیروهای که بعداً در آور ۶۰ سازمان انشعاب کردند در برابر این کام جدید. مفاومت نمودند. جریانی منشعب از سازمان بد رستی بر ضرورت وحدت برنامه برای دستیابی به وحدت تکیه کرد ولی از وحدت برنامه درکی ارائه داد که ضرورت

وحدت باید ثلوثی بخواند پایه و شالوده وحدت را زیر سؤال برد. ما نوشتیم که باید ثلوثی پایه و مبنای مرزبندی است و باید ثلوثی ملی ضمه‌دارگر نداریم. گروه منشعب از سازمان برنامه را تحلیل واحد از جامعه ایران و ارائه مبنای واحد یکسان گرفته و آن را مبنای وحدت قرار داد و جایگاه باید ثلوثی و نقش آن را در این رابطه مستقیم می‌گذازد. مقاله مرزبندی غیرمخالفاتی که در معلق کردن باید ثلوثی و سه‌گانه درن ضمایم داشت کام بزرگی در ارتقاء ثلوثی سازمان بود. برای اولین بار در سازمان مبنای مرزبندی و باید ثلوثی را در سطح جهانی ترسیم نمود. اهمیت نظری این امر را بیشتر آنکه مستگیری سازمان در برخورد با امر وحدت در داخل ایران توضیح دهد در جایگاهی بود که سازمان از این زمان برای خود تعیین می‌نمود. سازمان اعلام کرد که خود را به نام خانواده جهانی وابسته میدانند و از نیروی که خود را متحد جهانی کمونیستی میدانست به نیروی که خود را جزئی از آن می‌شمارد، ارتقا یافت. هر چند معلق‌گراش این مقاله در چگونگی رابطه باید ثلوثی و سیاست و رابطه ملی و بین‌المللی، نشانه ناپختگی سازمان بود و درگاه‌های بعد به سازمان نطمات جدی وارد آورد ولی این امر اصل قضیه را نفی

نمی‌شد و نقش راه‌پیمایان این اید و ارتقا سازمان ایفا نمود کم بهای سازد (بعضی‌های مقاله مرزبندی
بعد از همین مایه خواهد بود) *
نتیجه می‌گیریم وحدت اید ثلویزیک و دیرتر اصول واحد پایه‌ای ترین مبنای وحدت است. از طرف
دیگر اید ثلویزی جهانی است و اید ثلویزی ملی نداریم و تمام دموئیست‌ها جزیک خانواده بزرگ احزاب
دموئیست هستند و خودشان را از آنها جدا نمی‌کنند *
اهمیت اید ثلویزی در مبنای وحدت

م اید ثلویزی صبه دارگرویان علمی منافع حیاتی این عبه است. صبه دارگرویان بهستی اجتماعی
خود از مواد آرای وحدت منافع تاریخی - جهانی است. گردانهای صبه دارگرویان به لحاظ ماهیتشان
نهمزغای جغرافیایی، نه بزرگیهای ملی و نه تعایزات نژادی یا فرهنگی ازیندیگر جدا نمی‌کنند. عطفه
دارگرویان بهستی اجتماعی خود متحد است. ج. ک. جنبشی جهانی است که ضرورتاً بر اساس تعالیسم
فلسفه‌های تاریخی می‌بایست از وحدت درونی برخوردار باشد *
خصه‌های عمومی جنبش دموئیستی جهانی نتیجه انصافی و خلاق م. ل. است بر شرایط مشخص جهان
معاصر. د. وین خصه‌های عمومی ج. ک. جهانی دارند یا آن حزب خاص نیست. این امر محصول خرد
عنه دموئیست‌هاست که در کشورهای مختلف در گردانهای جداگانه متشکل شده‌اند. انقلاب در هر کشور
جزئی است از روند عمومی انقلاب جهانی زیرا شامل جهان است و واحدی دارد، زیرا بعضی‌ها که در راس
این تحول قرار دارند، ماهیتاً جهانی است.

جنبش دموئیستی بنابه ماهیت خود بین‌المللی است و امروز این بزرگی پیش از پیش برجسته تر می‌شود
اهمیت خاص این اید پیسه در این گفته‌هاست: "یک جنبش نوبه‌پرد رکنوری جوان فصد و قستی
می‌تواند ملامت شود که از تجارب سایر کشورها استفاده نماید. برای اینها از این تجارب استفاده نمی‌کنیم
آنها را مستغله مورد آزمون قرار می‌دهیم. هر کس که تشخیص دهد که چه کارگری با چه عثمی رشد کرده
و شاخته و آید است، درک خواهد کرد که چه ذخیره‌های از توانائیهای تئوریک و سیاسی (پویژه انقلابی) را
برای تحقق این وعه مورد نیاز است." * این گفته‌ها مربوط به سال ۱۹۰۲ است. پس بخواهی میتوان
توان تئوریک و تجربه‌سیاسی ضروراً امروز برای تسلط بر تمام گنجینه تجربه جنبش جهانی دموئیستی تصور
نمود. مرحله‌نوبن تکامل ج. بین‌المللی دموئیستی نه تنها با مسخ عالی بلوغ سیاسی، فعالیت و استقلال
احزاب بلکه همچنین با نیاز شدیدی به مرم به تبادل رقیفانه نظریات، اطلاعات، تجارب مشخص می‌شود. از
این روایان امر برای دموئیست‌ها پیش از این مهم می‌شود که تعیین کنند در نظریه‌های مالد ام مسائل مورد
پذیرش و کدام مسائل فاین بحث است. در کدام عرصه‌های مبارزه‌ورندگی اجتماعی میتوان امتیازات
و سازش‌هایی مائش شد و در کدام عرصه‌ها نمی‌توان. نتیجه می‌گیریم که اید ثلویزی عبه دارگرو واحد است
زیرا او آرای منافع واحدی است و دموئیست‌ها بعنوان پیشروان این طبه دارای مشی عمومی واحدی
هستند که محصول خرد نیک، حزب بلکه تمام احزاب دموئیست می‌باشد. بحث و تبادل در بسیاری از خطوط
این مشی جریان دارد ولی این بحث‌ها بعضی نفی کلیت وجودی این خصه‌های و عبارت دیگر نفی
خرد جمعی در حل آن نیست.

در مقاله مرزبندی آمده: "اختلاف نظر بر سر این یا آن مسئله مشخص هنگامی که وحدت اید ثلویزیک
فراهم باشد ریشه معرفتی داشته و در هر دو م. ل. و انترناسیونالیسم پرولتری حل می‌شود." این حکمی است
نادرست. وحدت اید ثلویزیک میان احزاب تنها می‌تواند به حل اختلافات هر چند پر اهمیت کمک رساند.
ولی عس آن نیز صادق است یعنی اصرار برخی احزاب یا نیروها در اشتباهات خود می‌تواند وحدت
اید ثلویزیک را نیز خدشه دار کند. و باید حزب را در چاراشفاق نماید. احزاب دموئیست السالوادور
عراق، ترکیه و در آس همه حزب دموئیست شهری جز "آن گروه‌ها" هستند که با اتکا به اصول اید ثلویزی
زیک انحرافات خود را تصحیح کرده و ارتقا یافته‌اند ولی احزاب سوسیال دموکرات انترناسیونال د. و م
نتوانستند خود را تصحیح کنند.

در جنبش دموئیستی ایران غیر از سازمان و حزب توده ایران برخی دیگر جریان‌های چپ از جمله

گروه آزادی داری پذیرند که خط مشی عمومی واحدی بر کل جنبش جهانی حاکم است و بی پذیرند که ایس جنبش دارای يك خانواده واحد است ولی متأسفانه این گروه نیز زمانه به نتیجه گیری از این ایده هسن می رسند همه سخنان تشریح خود را فراموش می کنند و بالاخر اخیراً با نزدیک بی به مواضع گروه منشعب از سازمان در سال ۶۰ در هفان چارچوب باید مورد بحث قرار گیرد .

سازمان دارگران انقلابی ایران صریحاً وجود خط مشی عمومی بر کل جنبش کمونیستی را نفی می کنند . این سازمان در عین اینکه سوسیالیزم را قبول دارد ولی موضع "مستقل" نسبت به آن اتخاذ کرده و اکثر (یا همه) احزاب کمونیست را منحرف ، اپورتونیست و ریزیونیست میدانند . این سازمان در سالهای اخیر پیشرفتی داشته است و از نیروی فعلیه کشورهای سوسیالیستی تبلیغ میبرد به ترویج که از سوسیالیزم دفاع میکند و احزاب کمونیست را متحد خود میدانند ، بدل کرده است . این گروه امروز حاضر است از احزاب کمونیستی کشورهای سوسیالیستی در برابر امریالیسم و ارتجاع دفاع کنند ولی حاضر نیست خود را جزئی از این مجموعه بداند و می گوید فاصله خود را حفظ نماید و فرار گرفتن در مجموعه احزاب کمونیست را بعدنای حل در آنها وارد است دادن "استقلال" و "فدیرش" انحرافات "این مجموعه میدانند . این گروه هنوز تفرات دهه ۵۰ را در زمینه نحوه برخورد با جنبش جهانی کمونیستی یدک می کشد .

گروه منشعب از سازمان در سال ۶۰ بنفع خود می بیند که هرچه بیشتر با جنبش جهانی مرزبندند . ایس گروه مخصوصاً برای جذب هرچه بیشتر نیرو در ایران تلاش دارد تا مرزهای خود را با جنبش جهانی نشان دهد ، این گروه نیز همچون راه دار گروچریان منشعب از حزب توده ایران می گوید خود را نیروی جدا از احزاب کمونیست تصور کند و فرار گرفتن در مجموعه احزاب را بعدن از دست رفتن استقلال تبلیغ می کند . ایس گروه در مالایا که تحت عنوان مبارزه با ناسیونال نیلیسم علیه ما و در واقع علیه رابض احزاب کمونیست بیدارگرا انتشار داد جدا از اصنامات غیر واقعی و حملات تندی که به ما نمود ، تفرات ناسیونالیستی خود را به روشنی در معرض نمایش گذاشت . این گروه هویت و رشد خود را در گرو تسلیم شدن به نهایت ناسیونالیستی نیروهای روشنفکر و موثرات ایران می داند و به نیروهای مخالف سوسیالیزم و آنها که در عین داشتن مواضع چپ از سوسیالیزم می هراسند ، چشمک می زند . موضع راه کارگرد غیر در ابض مسائل ملی وین اعلانی بسا موضع جزئیات "چپ" جهانی تشابه دارد و از موضع سکتاریستی با جنبش جهانی مرزبندند و خود را از آن جدا می کنند و جریان منشعب از سازمان از موضع انحرافی ناسیونالیستی با جنبش جهانی کمونیستی مرزبند می کنند . اخیراً نیز برخی رفتار مرزبندی جدید ایدئولوژی در چگونگی نگرش به تحولات کنونی جنبش جهانی کمونیستی ترسیم میکنند . مسلماً ما نیز مانند همه کمونیستهای جهان موظفیم تا در نهایت آخرین تحولات جهان را بررسی کرده ، از تجربیات گذشته درس بگیریم و سهم خود در تدوین خط مشی عمومی و ارتقاد یدگاه های جنبش جهانی کمونیستی سهمیم باشیم . قطعاً در این رابطه در چگونگی پاسخگویی به مسائل فنی و تفاوت ضرورت وجود خواهد داشت . این امر بطور کلی متغی نیست که پاسخگویی به مسائل پیچیده سالی که امروزه احزاب کمونیستهای جهان فرار دارد ، شکل گیری و جریان که ایده های نامتقارنی ارائه دهند منجر گردد و ولی ما فعلاً با چنین امری مواجه نیستیم و صبیحاً تا عروج و ایدئولوژی دهنه و نبود رایسین رابطه در شرایطی که خود این مباحث در سطح جهانی در حال تعمیق است ، مرزبندی مصطنعی بحساب آمده و خود اینگونه برخورد نشانه عدم درک تحولات جاری جهانی و در جهت خلاف آن چیزی است که تحولات جهانی هدف و فواید دارد . است .

برنامه و رابطه ایدئولوژی با آن

برنامه ، نتیجه انطباق تمامیت نام تشریک بر جامعه است . یعنی برنامه حاصل انطباق ایدئولوژی بر جامعه است . برنامه آن چنان نظامی است از اهداف و روشهای پراتیک انقلابی عبیه دار که چنانچه در همه عرصه های اجتماعی اقتصادی و سیاسی به اجراء آید بناگرم به تحقق سوسیالیزم منجر می شود . برنامه تمام عناصر ایدئولوژی عبقه دار گرا بر شرایط مشخص ملی منطبق کرده و در همه عرصه ها پاسخگوست و از همه آنها یک کل منسجم و هموزن و یکپارچه علمی پذیرد می آرد . برنامه تمام نیروهای پیشاهنگی پرولتاریا را در یک کشور متحد ساخته و در یک حزب واحد گرد می آرد و از طرف دیگر آنها را از تمامی ^{سیاسی} مسائل سیاسی اقتضایات غیر پرولتاریا را در جامعه متمایز می سازد . یعنی عبیه دارگریک کشور نمی تواند پیش از یک برنامه

واحد در صورت تأمین وحدت ایدئولوژیک امکان پذیر است. تنها در چنین شرایطی میتوان در انطباق ایدئولوژی با جامعه معین موفق بود و اختلا فلفردی تحلیل مشخص از جامعه را حل نمود. دستیابی به تحلیل مشخص و خصمی واحد در شرایط عدم وجود وحدت ایدئولوژیک امریست ناپایداره تنها میتواند مبنای تشکیل اتحاد چپ شود و حزب واحد در راه وحدت دستیابی به برنامه واحد معنای واحد معنای واحد است که باید بر تأمین وحدت ایدئولوژیک تکیه نمود و با تکلیف آن اختلافات را حل کرد و این بدان معنی است که وحدت ایدئولوژیک یک پایه استوار و ضروری در راه حل اختلافات است.

در میان جریان‌های چپ درج ۱۰۰ ایران سازمان و حزب توده ایران دارای درک عمومی واحدی از ایدئولوژی م ۱۰۰ و انترناسیونالیسم پرولتری هستند و اصول و پایه‌های واحدی برای وحدت میان احزاب را به رسمیت می‌شناسند. از این رو با همه با حزب توده ایران یک مرحله پایه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند. دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد با حزب توده ایران قبل از هر چیز مستلزم آنست که مباحث برنامه‌های سازمان به نتیجه رسیده باشد. از این امر باید خود را تدوین نماید تا بتواند آرامش‌ناپذیرانه حزب توده را در دست در شرایط کنونی منسأب اسناد رسمی میان سازمان و حزب توده ایران بر سر نهاده شده اختلاف ببرد و در دارد. این اختلافات بدلیل آنکه به ارزیابی از یک انقلاب بزرگ و تجربه مشترک برمی‌گردد، می‌تواند جنبه‌های برنامه‌های نداشته باشد ولی ارزیابی از برنامه حزب و فضای در مورد مسائل مورد توافق و اختلاف و اهمیت آنها در گرو حل مسائل برنامه‌ها و سازمان است.

به لحاظ تئوری چنانچه دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد مانعی در راه وحدت وجود ندارد ولی بی‌شک در عمل این میان دو جریان فکری تاریخی متفاوتی را پشت سر گذاشته‌اند بسیاری از مسائل بزرگ و کوچک می‌تواند عرج گردد و همه در اختلافات باشد و حل مسئله وحدت در گرو برخورد صحیح و مستوفی با چنین مسائلی خواهد بود. اختلافات می‌تواند از عناصر برنامه‌ها و اساسات تاریخی و حتمی ارزیابی از افراد مشخص را در برگیرد. درست است که چپ اختلافات در پیرویه هم‌داری نزدیک و فعالیت مشترک باعث گدازنده و حل گردد. عرص چنین مسائلی می‌باید بره‌ایست به حرکت عملی در راه وحدت در دست‌های گرفته باشد و امروزاً به آرامش‌ناپذیری برآوردن نادرست است. ما پیوسته از حل مسائل برنامه‌ها و موضوعات مورد اختلاف می‌توانیم راه می‌تواند در راه وحدت مانع ایجاد کند، بنابراین، مورد بحث برآورد هم‌داری در پیرویه هم‌داری مشترک حس کنیم. ممکنست چنین پیرویه‌ای کوتاه و یا اصولی نباشد و می‌تواند چگونگی و سرعت پیشرفت چنین پیرویه‌های با اوضاع سیاسی ارتباط حیاتی داشته باشد.

جریان‌های دیگر م ۱۰۰ همواره دوشیده و می‌گویند با جنبه جهانی کمونیستی مرز نشوند. مبارزه در راه وحدت با این جریان‌ها قبل از همه تلا در در راه تأمین وحدت ایدئولوژیک و جلب این سازمان‌ها به بدیتر می‌توانیم جنبه جهانی کمونیستی و فرارگشتن در این چارچوب است.

برخی فعالان سازمان می‌پزینند که ایدئولوژی جهانی است ولی در برخورد با گروه‌های دیگر اختلافات در این زمینه را کم‌بها داده و با تحت عنوان کلی اختلافات برنامه‌های جمع‌بندی می‌کنند و حتی متناقضات مهمی در زمینه فون می‌گردند. مثلا در بیستین شماره ۶ مقاله رفیق عبدالله "عظیم رفیق" این گرایش‌ها را نیدگاهی می‌د و نیز یک فاعل‌ها می‌گوید گفت که ما اکنون در کشور خود شاهد چند سازمان هستیم که در تحلیل نهایی و من حیث المجموع دارای ایدئولوژی واحدی هستند. "این سخنان بزرگی است که در اختلافات جدی راه در برخورد با انترناسیونالیسم پرولتری بین سازمان‌ها و مثلا راه را در گرو وجود دارد فرعی دانست. راه‌ها اغلب به این شکل و انترناسیونالیسم دانستن این جریان‌ها یعنی تردید در اهمیت تحولات سالهای ۶۰-۵۸ سازمان و کم‌بها دادن به وحدت ایدئولوژیک بعنوان سنگ پایه اولیه در راه دستیابی به برنامه واحد است. ما در سالهای ۵۹-۵۸ (مانند سازمان کارگران انقلاب امروز) از دشواری‌های سیاسی ایستی و احزاب کمونیست در چین منحرف دانستن آنها دفاع می‌کردیم ولی خود راجحی از این مجموعه جهانی نمی‌دانستیم و با آنها احساس فاصله و بیگانگی داشتیم و امروزه بی‌دانستن درک سازمان و این جریان‌ها از انترناسیونالیسم یعنی نفی اهمیت ایدئولوژیک را می‌دانستیم که ما صمی

در زمینه مسائل برنامه‌های نیزمابین نظرات رسمی سازمان با برنامه‌های ارائه شده توسط هر یک از این جریانها اختلاف مهمی چشم میخورد ولی در این زمینه قضاوت قطعی پس از حل مسائل برنامه‌های سازمان علی است.

مبارزه در راه وحدت به معنای وحدت و تلاش در دستیابی به لغات واحد محدود نمی‌گردد. اتحاد عمل و مبارزه در راه اما جهای مشترك لازمه و انگشای امر وحدت است. امروز اتحادات سیاسی و احزاب های مشترك امكانات واقعی برای اتحاد عمل نیروهای چپ و بیروسوسیالیسم علمی فراهم نموده است. اتحاد عمل این نیروها علاوه بر راه دشمنی وحدت و تشکیل حزب واحد طبقه کارگر جهت تعویت نفوذ نیروهای چپ در جنبه‌های ضد رژیم و تأمین هژمونی طبقه کارگر ضرورتیست عاجل و مهم. سیاست سازمان در این زمینه روشن و سر بیح است. ما عرض هرگونه پیوستگی جز اما جهای مشترك را برای برقراری اتحاد عمل و مبارزه در راه اهداف مشترك بخرودی سنتاریستی و غیرمسئولانه نمود عمل علیه تأمین هژمونی پرولتاریا ارزیابی می‌کنیم. از نظر سازمان در شرایط کنونی هیچگونه معامعی برای اتحاد با دیگر نیروهای م.ل وجود ندارد. ما و حزب توده ایران هماکنون باید یک هم‌داری نمود و اتحاد عمل داریم ولی دیگر جریانهایی م.ل تا بحال به این ضرورت پاسخ منفی داده‌اند و از این امر سرباز می‌زنند. ما میبایست همانان آنها را به اتحاد عمل و مبارزه در راه اما جهای مشترك فراخوانیم. امانات در راه بوجود آمدن شرایطی که اتحاد همه نیروهای چپ را ممکن گرداند، به هرچشمی می‌بایست با مبارزه نظری باید به معانی نه‌مانع چنین اتحادی هستند، چنین ایده‌مانی را سفرد کرده و سازمانهای دیگر را متقاعد سازیم که به این ضرورت پاسخ مثبت دهند. به شکل باید با تفکر ارجحیت دادن اتحاد با نیروهای دموکرات بر نیروهای چپ برخورد کرد و از این طریق راه را برای اتحاد همه نیروهای پیروسوسیالیسم علمی هموار نمود. تفکراتی که اتحاد با حزب توده را نضرانگیز می‌داند ولی بایک تبصره "در شرایط کنونی" برخلاف آن عمل می‌کنند و انصوری‌شدند بکامیاب و محدود و در در هم‌داری با حزب توده راه برای اتحاد با دیگر نیروها گشوده خواهد شد، جد از اینها گامیست و غیراصولی بودن آن در عمل سیاسی هم بمعنی تسلیم شدن به ایده‌هایی است که منوعه این یا آن نیروی چپ را بدلیل آید کولونیک در خارج از محیط اتحاد قرار میدهند. و ابعیات نشان میدهند که تنها با انفراد تفکرات سنتاریستی و نه با تسلیم شدن به آنها میتوان راه اتحاد را گشود. تا امروز دیولتن کنگره هیچ مقاله‌ای که اتحاد با حزب توده و دیگر جریانات پیروسوسیالیسم علمی را بر سوال ببرد، درج نکرد. سده و منطفا بنظر می‌رسد در این رابطه تفاوتی نضر در سازمان وجود دارد ولی در عمل ما شاهد آنیم که سازمان در اجرای اتحاد عمل با مشکلات و مخالفت‌هایی مواجه می‌گردد. در برخی موارد جای قانع کردن پیروسوسیالی مخالف، غیرمسئولانه تسلیم این فشارها می‌شود. تسلیم شدن به چنین مواردی بالاخص در مواردی که توسط مسئولین سازمان صورت میگیرد یا بمعنی تردید در ایده‌های فوق است که باید رسماً در این توضیح داده شد. تا بتوانیم مبارزه آید کولونیک در این رابطه را پیش برد یا بمعنی عمل خلاف اعتقادات نظری است که برای یک سازمان کمونیستی بخصوص در سطح مسئولین قابل پذیرش نیست.

در خاتمه باید تأکید کرد که امکان پذیر بودن بالفعل نیروهای چپ و در دستور عمل قرار دادن وحدت و وحدت نیروهای چپ در حزب واحد طبقه کارگر بمعنی جایگزینی شعار اتحاد به جای وحدت نیست. عملی نبودن یا بالفعل وحدت نیروهای پیروسوسیالیسم علمی و دشواریهایی که در این راه وجود دارد نمی‌تواند و نباید این شعار را حذف کند و بار از راه‌ها حلها و نقشه‌های عملی در راه دستیابی به وحدت باز دارد، هرچند این راه اصولی و دشواریا باشد.

سیم

نگاهی به زمینه‌های پیدایش سازمان

امروز یازدهم دیگرمی‌توانیم از جنبش فدایی، به یکی از محورهای بحث در سازمان بدل گشته‌است. جنبش فدایی یکی از مفاهیم حماسی تاریخ نوین ایران را تشکیل می‌دهد. به لحاظ پهلوی دیگر جنبش فدایی مردمی و اصیل خلقهای ایران نشان از قیام قهرمانانه بر علیه ظلم و استبداد دارد. پیدایش و تشکیل سازمان تهریکی فدایی خلق ایران، در سرنوشت پیشکش کمونیستی کشور تانیرینسازایی داشت و بارین رو مردود بحث و ارزیابی کلیه نیروهای چپ تاکنون فرار گرفته‌است. پس از انقلاب بهمن، یکی از موضوعات داغ در درون سازمان نیز که همیشه با یکدیگر اختلاف نظرات شدیدی نیز بوده، ارزیابی از موقعیت ساختار و جنبش کمونیستی ایران و شرایط پیدایش و تشکیل آن بوده‌است. مباحثات با خروج عده‌ای، بطور موقت قطع پس از آن مجدداً ادامه یافت. عده‌ای در گذشته چنین می‌پنداشتند که با خروج جریان ۱۶ آذر، بحث حول سازمان نیز پایان پذیرفته‌است. اما زندگی پلکان این نظر را نشان داد. مباحثه برای مدت نسبتاً طولانی قصح شد اما مجدداً از حوالی پانجم ۶۵، تشدید گشت.

امروز گروه‌های متعددی که وابسته به جنبش فدایی بود مانند با اسامی گوناگون وجود دارند و تقریباً به تعداد همین گروه‌ها و سازمان‌ها نیز نظایات متفاوت نسبت به گذشته سازمان از سوی آنان به جنبش ارائه شده‌است. اما جالب تر آنکه هیچکدام از این گروه‌ها و سازمان‌ها، تاکنون یک ارزیابی نسبتاً جامع از موضوع مذکور در اختیار جنبش قرار نداده‌است. خطوط کلی اختلاف نظرات معین است اما این خطوط به‌علاوه جزا خود ترسیم شده و از همه محترمتی برآستد لایه‌ای مفهومی نبود بلکه در آنها فقط به صد و احکامی بسنده شده‌است. سازمان تاکنون یک جزوه و یک مقاله با عنوان "پاسخ به مباحثه شرف دهقانی" و "دوره وحدت" منتشر نکرده‌است که در اوایل ارزیابی معینی از نظریات سازمان بدست داده نمی‌شود. در دو سوی نیز به گونه‌ای مختصر بیان پرداخته می‌شود. در فروردین ۶۵، پنجم سال پس از انتشار ^{مقاله یاد شده، بدون انتشار} قسمتی از نظرات مطرح‌شده در مقاله یاد شده که اساس آن را تشکیل می‌دهد، پس گرفته می‌شود. به نظر می‌رسد که روند تغییر موضوع حول این مسئله هنوز خاتمه نیافته است و تا وقتی که یک بحث جدی حول آن صورت نگیرد این روند پایان نخواهد یافت. کافایت بسنه تجربه سالهای پس از انقلاب نظری افکنیم تا براحتی به این نتیجه برسیم. اما سؤال اینجاست: آیا امروز نیز می‌خواهیم یاد رجایی پای گذشته نسیم و اشتباهات گذشته را بی بگیریم و یا آنکه بگوئیم با برخوردی عملی مسئله را مورد کنکاش قرار دهیم؟

امروز با انتشار پیش نویس طرح برنامه، یازدهم دیگرمی‌توانیم این بحث مفتوح اعلام شده‌است. یقیناً این بحث پیرا تر از گذشته خواهد بود. اگر تجربه گذشته خود را بدقت مد نظر بگیریم و خطاهای گذشته را مرتکب نسیم، بقولی آرزوی را آرزوی، خطاست.

* * * *

تعیین علل عینی و ذهنی، ملی و بین المللی شکل گیری سازمان یکی از مهمترین محورهای بحث حصول گذشته سازمان است. تاکنون عوامل متعدد و مختلفی از سوی جریانهای متفاوت، برای توضیح شرایط پیدایش سازمان مطرح شده‌است. نقطه آغاز اختلافات هم در همینجاست. از این زووجه جدی بهمان پسروای ارزیابی از ساختار، از ملزومات محسوب می‌شود. بطور کلی میتوان عوامل عینی و ذهنی آن زمینه‌های پیدایش سازمان را تشکیل می‌دهد. در سده‌است به شرح زیر بر میسرند.

الف)

تاکنون در سازمان مابه غلط مرسوم بوده که شکل گیری جنبش فدایی مربوط به دهه چهل دانسته می‌شد اما در حقیقت اولین نطفه‌های این جنبش در اوایل دهه سی پسته شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، بحران حزب توده شکل حادی را بخود گرفت. شکست جنبش ملی شدن نفت، شکست خط مشی، برنامه و سیاست حزب را نیز بر همگان آشکار ساخت. برخورد پاسیو حزب در مقابله با کودتا و غلبه اپورتونیسیم در رهبری حزب گسپرد طی یک پرسوه، جدایی از خود حزب توده و برای عده‌ای از انقلابیون کشور که خواهان مبارزه با فعال بر علیه رژیم و سازماندهی مبارزات توده و هائیزه گریزنا پذیر گردید. با از بین رفتن آخرین بقایای تشکیلات حزب در داخل

هره با دیگر پیاده‌های ناخوشگوار از جمله گسپرد، دوره‌ای از رهبری و مهارت جنبشها با خارج و یک سلسله عملی منسب گردید است تا تجاری از رهبری حزب



— در نتیجه اصلاحات ارضی در ایران سرمایه داری وابسته مستقر شد و مناسبات فئودالی جای خود را به مناسبات بورژوازی داد. اما آنجا که اصلاحات شاه از بالا و وسیله فشار به گوناگونی غیر مملکتی صورت گرفت نتایج چندینی در پی داشت. عده زیادی از توده دهقان کند، شده از زمین، توانستند در بازارهای کار جذب شوند. در طول مدت کوتاهی میزان کمی رشد طبقه کارگر در میان روستاییان را نشان می داد اما این نیروی تازه وارد هنوز تا ایالت و ذهنی روستایی خویش در نشده بود و به همین دلیل باعث رشد تالیات عقب مانده در میان طبقه کارگر گردید.

در روستاها زمین در میان دهقانان تقسیم شد اما آنجا که دهقانان سرمایه لازم برای بهره برداری از زمین کوچک و نامرغوب خویش را نداشتند، ابتدا از بیرون روستاها به روستاها مهاجرت کردند و در روستاهای دیگر کار می کردند. اما آنجا که زمین در میان دهقانان از زمین روستاییان آلودن آنها به بازار کار را برابریان اشتغال در جامعه نبود از این روشگانی در جامعه ایجاد گردید. این شکاف باعث گشتن تالیات نیروی حاشیه نشین شهری بوجود آمد که فرزند پدای خود را در روستاها و در روستاها مستقر می نمودند. این نیروی حاشیه نشین شهرها را حاشیه نشین تولید بود و وضعیت اسفناکی بر سر میبرد.

باقی مانده دهقانان در روستا، در معرض استثمار بورژوازی کمراد و رکه جایگزین فئودالیتهای گشتند. قسار گرفتند. پای سرمایه روستاها به روستاها بازگشت. خرید بورژوازی سنتی در روستاها کشور، زیر فشار رشد بورژوازی کمراد و قرار گرفت و روبه سقوط نهاد اما از سوی دیگر رشد سرمایه داری اقتصاد روستایی روبه توسعه و گشتن نهادند. بورژوازی ملی نیز توسط بورژوازی کمراد و روستاها کشور حذف شد و قسمت اعظم نیروهای آن به سازش با رژیم شاه کشانید شدند.

— بعد از رژیم با گسترش موسسات و مدارس آموزشی، این امکان فراهم شد که حتی از انبساط ترین اقتصاد روستاها جوانان بتوانند در موسسات آموزشی به تحصیل بپردازند. منشاء اجتماعی متفاوت در میان آنها، در جهت گیری آنها کسب و پیشه مشرب، دانشجویان به مثابه فعالترین و پویاترین بخش روشنفکران، این وابستگی های مختلف طبقاتی را در جامعه و در میانها منعکس می نمودند. روشنفکران در دهه چهل و پنجاه نقش بسیار فعالی را در میانها علیه شاه به عهده گرفتند.

— اصلاحات شاه، قسمتی از اقتصادهای درون جامعه را حل نمود و رژیم توانست بر قسمتی از ناپایمانیهای کشور که ناشی از حضور فعال فئودالیسم در کشور بود فایق آید. اما از سوی دیگر در ایران سرمایه داری وابسته به شکلی بوروکراتیک بر جامعه تحمیل شد. رشد سریع سرمایه داری، تزئینی پیامدهای معین اقتصادی و اجتماعی را بد نیال داشت. خانه خرابی خرید بورژوازی سنتی و رشد اقتصاد روستایی و در بورژوازی از نتایج فوری اصلاحات بود. یا شکل گیری تدریجی اقتصاد حاشیه تولید، بخشی دیگر از نتایج منفی رشد سرمایه داری، در کشور ظاهر شد. با گسترش سرمایه داری اقتصاد کار سرمایه نیز رشد می یابد. عوارض فشار روستاها، بد تها بعد از اصلاحات خود را نشان داد.

با اصلاحات شاه ناپایمانیهای اجتماعی در کشور افزایش یافت. از سوی دیگر آنجا که حضور مملکتیسم در کشور و شکل ارگانیک به خود گرفت. ستم فرهنگی امپریالیستی در کشور مزید بر ستم اقتصادی آن رویه افزایش نهاد. در روستاها دهه چهل، با تحولات در روستاها، آرایش سیاسی کشور نیز دچار تغییرات معینی گردید. در دوره ۴۲ — ۳۹، مبارزات دانشجویان بر علیه کودتا به اوج خود رسید. بحرانی که در حکومت وجود داشت، شرایط را برای رشد مبارزات سهل تر نمود. در این دوران، دانشجویان فعالترین نیروی اجتماعی بودند که در مبارزه شرکت داشتند و اگر چه در ۱۵ خرداد ربه کنار نهیم، آنها یک تازمبارزه سیاسی بودند. اکثر دانشجویان

انواع راههای سرمایه‌داری ملی نیز با شکست مواجه شد و از این روز میانه برای کشید و شدن به موسیالیسم پیش از پیش می‌بایست.

ع

مبارزات توده‌ها در سالهای ۴۲-۳۹ را رژیم توانست مبارزه سرکوب نماید. پس از یک دوره تلاطم در روابط سالهای ۳۲-۲۰، در بران رکود جنبش فرارسید. از یک طرف در سه ساله مبارزه در رساله‌های یاد شده، عد و زیادی از جوانان و دانشجویان، خصوصاً پس از استقرار دیکتاتوری سازمان یافته ترشاه که به مبارزات رشد سرمایه‌داری در کشور گسترش می‌یافت، به‌مقدار آن مبارزه کشید و شدند و نیروهای نوینی برای ادامه مبارزه پدید آمدند و از طرف دیگر با شکست مبارزات توده‌ها پلنگ و رکود پدید آمد. طبقه کارگر پس از یک دوره مبارزه فعال در دهه ۳۲-۲۰ با شکست جنبش ملی شدن نفت و بدنبال آن از بین رفتن سازمانهای حزب پیشاهنگش در دهه سی، در مبارزات سالهای ۴۲-۳۹ نقش فعالی را ایفا نمود. پس از تحولاتی که در روستا بوقوع پیوست قسمتی از زمینه‌های عینی اعتراض‌های دهقانی برای مدتی از میان برداشته شد. در این دوره، جسد از روشنفکران که عمدتاً در مسلک دانشجویان بودند، توده‌های خرد و بوزروایی نقش فعالی در مبارزه داشتند. روشنفکران در این دوره نیروی عده سازمانهای سیاسی را تشکیل میدادند. افول جنبش کارگری به‌جدا از روشنفکران طبقه کارگزار این طبقه انجامید و خود منشا رشد تحولات چپ روانه گشت. بیژن در این رابطه می‌گوید: "هنگامیکه جنبش توده‌ای وجود ندارد، دسته‌های پیشرو که عده در ارتقار پیشاهنگ اند، باید در رقیاب توده‌ها به مبارزه با رژیم و دشمن خلق ادامه دهند. خطر انحراف از مبارزه اصلی و پیگیری به شیوه‌های سکتاریستی، این دسته‌های پیشرو را تهدید میکند. در این شرایط زمینه برای کم‌بها دادن به توده‌ها و ظهور آوانگاریسم مساعد است. بنابراین فدایان جنبش وسیع توده‌ای در حال حاضر زمینه دیکری است پس از ظهور ما جرجویی".

از آنجا که مبارزه طبقاتی خادی در جامعه جریان نداشت، اوتوبی‌رهای سریع جامعه از قید بند رژیم در یکتا توهم‌نشر نه تنهاد ریمان عناصر خرد بوزروا، بلکه بخشی از طرفداران طبقه کارگر نیز حاکم گشت. لنین در مورد اوتوبی در سیاست چنین می‌گوید: "اولاً اوتوبی در سیاست، آن نوع آرزویی است که برآورده شد نشد در حال حاضر و بعد ها ممکن نیست. آرزویی است که بر نیروهای اجتماعی متکی نیست و رشد و تکامل نیروهای سیاسی و طبقاتی آن را تقویت نمی‌نماید".

هرچه آزادی در کشور کمتری باشد، هرچه تاجلی مبارزه آشکار طبقات کمتر باشد، هرچه سطح فرهنگ توده‌ها پایین‌تر باشد، به همان نسبت هم معمولاً اوتوبی‌های سیاسی آسان‌تر روز می‌کند و بهمان نسبت مدت طولانی‌تری پایرجا می‌ماند".

در دهه چهل با هجوم نیروها و جریانهای تازه به جنبش انقلابی، راه برای رسوخ هرچه بیشتر اندیشه‌های انحرافی طبقات دیکره جنبش طبقه کارگریا رشد. ناقلین این اندیشه‌های انحرافی به جنبش کمونیستی ایران خصوصاً روشنفکران انقلابی بودند که از موضع ضد دیکتاتوری، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری به‌سمه مارکسیسم متعایل می‌گشتند.

در شرایط نبود یک قطب انقلابی پرولتاری در کشور، پراکندگی محافل مارکسیست، هجوم اندیشه‌های غیر پرولتاری به جنبش کمونیستی ایران و سطح نازل ثوریک محافل مارکسیست در ایران زمینه‌های شکل‌گیری نظرات انحرافی در جنبش تقویت می‌شد.

کودتای ۲۸ مرداد در شرایط پراکندگی نیروهای انقلابی، عدم آمادگی آنها برای مقابله با کودتا، عدم

۱- جزئی- پیشاهنگ و توده من ۴۰

۲- لنین- منتخب آثار ۴ جلدی جلد ۱ قسمت دوم ص ۳۵۵

جسارت انقلابی، تعلل در تصمیم گیری و... و محاسبه کم و بیش صحیح ضد انقلاب و جسارت آنها به پیروزی رسید
 پیروزی کد تاى ضد انقلابى و عمل انفعالى حزب تود ه در برخورد با کد تاى تاریخش کمونیستی و نیز جنبش خلق
 اشرناطلوبى نهاد . حزب تود ه در میان سرکوب بد و ن مبارزه جدی و مبارزه اولی را انتخاب نمود . حزب
 نتوانست شرایط جدی را درک نماید و تاکتیکی متناسب با شرایط نوین اتخاذ کند . در شرایط کد تاى رسال
 ۲۲، مبارزه صالمت آمیزی با پستی به مبارزه مسلحانه فرار نمود . میشد . حزب می با پست با آغاز مبارزه ای پیگیر
 و بی امان بر علیه کد تا ، تود ه را به میدان مبارزه کشید . و به سرکوب بد و ن مقاومت تن در رند ه د . بیزن جزئی
 در مورد ضرورت اقدام مسلحانه ای که حزب می با پست بد ان دست یازد چنین میگوید : " در این جامسله این
 نیست که حزب تود ه با یک حرکت سریع به پیروزی می رسد یا نه . مسله این است که فرصت تاریخی بی نظیری
 بود که حزب می توانست طی آن مبارزه مسلحانه را آغاز کرد . و تود ه ها را به نبرد تود های بکشاند ، به فرض اینکه
 این حرکت در وهله نخست با شکستهای روبرو میشد و تلفات سنگینی می داد ، هیچ آسیبی به پیشاهنگ
 انقلابی و جنبش انقلابی نمی رسید . تجارب و سنتها می که این مبارزه ایجاد میکرد صلاحتی برای حرکت انقلابی
 تود ه ها تحت رهبری طبقه کارگر در جهت ایجاد حاکمیت خلق و برپا داشتن انقلاب بد موکراتیک بود . ولی
 اپورتونیسیم بیکرانی که بر رهبری صفوف حزب تود ه حاکم شد ، اجازه چنین حرکتی را نداد . این مسله
 یکی از زمینه های بود که تا یات مسلحانه را در ایران رشد داد و در یک پروسه و بنا به دلیل متعدد د یکسر ،
 ع های را با این نتیجه رساند که مبارزه مسلحانه با رژیم د پکتاوری شاه و بنا به مقابله با آن حتی قبل از آمدگی
 تود ه ها برای شرکت در چنین مبارزه ای می باشد . در شرایطی که زمینه برای انجام چنین اقدامی مناسب
 بود ، عده زیادی از رزمندگان حزب ، به جز تسلیم و دم مقابله به مثل با کد تا چیزی یگری را مشاهده ن نمودند .
 در نتیجه با تبعیت از قانون این همانی ، از امری خام ، یک اصل عام نتیجه گرفته شد .

— نقشی که سازمان نظامی در حیات حزب خصوصاً در دوره فشار ارتجاع بر حزب داشت یکدیگر را زوال می بود
 کما عت رشد اندیشه تشکیل سازمان "سیاسی-نظامی" کردید . سازمان نظامی ، سهر حفاظتی حزب محسوب
 میشد و پس از لورفتن آن (در شرایط کد تا) حزب ضریم سختی را متحمل شد . این سازمان در سه ساله اول پس
 از کد تا ، حزب را از ضرایب پیشماری مصون نگاه داشت ، با توجه به آنکه شرایط عضویت در سازمان نظامی ،
 بسیار سختتر از عضویت در حزب بود و از آنجا که خیلی از اعضای سازمان مزبور مقاومت شجاعانه ای در قبسال
 در تخیم از خود نشان دادند . این اندیشه در ع های قوت گرفت که سازمان نظامی و اقدام نظامی میتوانستند
 سیر و عا د رون یک سازمان سیاسی را صیقل دهد .

— شکست مبارزات سالهای ۴۲-۴۹ ، وجود مقاومت های مسلحانه در فارس و سپرد رکزدستان ، ترونا موفقیت
 شاه در فروردین ۴۴ توسط خمس آبادی ، تروموفق رژیم را در شرایط مبارزه تود های و ترومصرف پس از مبارزه
 خرد اد ۴۲ ، در شرایطی که هنوز مسله مبارزات مردم داملا خاموش نشده بود و نتایج آنها ، نتوانست برت یات
 مبارزه مسلحانه کم و بیش تاثیر نهد . به موارد یاد شده میتوان موارد دیگری چون اقدامات سازمان انقلابی حزب
 تود ه را نیز افزود .

— انقلاب کشورهای چون چین ، ویتنام ، الجزایر ، آنگولا ، موزامبیک ، یمن و علی الخصوص کوبا بر شد اندیشه
 مسلحانه در کشور تا تاثیر شگرفی نهاد . انقلاب کوبا به خاطر ویژگی هایش به سرعت از هان انقلاب بیون راه خود جلب
 نمود و آنگاه بی تکرار انقلاب کوبا برآمدند .

— در دوران پس از جنگ ، سرمای جهان سرمایه داری تغییر نمود . انقلاب علمی و فنی ، مرزهای جغرافیایی را
 در رزون بد و اشکال تازه ای را ختلاط سرمایه بدید آمد . سرمایه پیش از پیش بین المللی گشت و توانست در
 چهار گوشه د نیاد را میز با سرمایه های ملی کشورهای عقب مانده نیز رسد . های کلانی به جیب بزند . باد پیش

گرفته شدن راه سرمایه داری وابسته در کشورهای "جهان سوم"، چهارطبقاتی این کشورها در چارتهجیسات معینی شد. در کشورهای متمدن نیز بکارگرفته شدن تکنیکهای مدرن، طبقه کارگر را در ساختن واحدهای تولیدی سهم کارگران فکری که بخاطر وسعت استفاده از ماشینهای مدرن روز بروز شدت بیشتری مییافت، خصوصاً در آیین میانه قابل توجه بود.

پیشرفت سرمایه داری در جهان، تضادهای معینی را گسترش داد و مسائل نوینی را نیز در جهان مطرح نمود. عقب ماندگی برخی از کشورهای متمدن از جریان زندگی و توضیح دقیق بدین معادله و وجود انحراف در بعضی از احزاب کمونیست در رفتار عوامل عینی، زمینههای رشد جریانهای انحرافی چون "چپ نو" و "میان راستیسم" را پدید آوردند. از آنجا که بعضی از جریانهای "چپ نو" از مبارزه مسلحانه حمایت می نمودند نتوانستند از این طریق بر جنبش مسلحانه ایران نیز تاثیر بیشتری بنهند.

اختلافات درون جنبش کمونیستی و موضع گیریهای بظواهر انقلابی حزب کمونیست چین، مداهای رابطه سوی حزب کمونیست چین متغایر نمود. از آنجا که حول یکی از مسائل متناظره یعنی گذار به سرمایه داری و غیرسرمایه داری و خاک زیاد بر میآید و حزب کمونیست چین از گذار به سرمایه داری در هر شرایطی دفاع نمود، محبوسیت وی در میان نیروهای طرفدار مبارزه مسلحانه بیشتر از پیش گشت. اگرچه در سازمان فداگویی این توافق بعمل آمده بود که از موضع گیری بر سر مسائل مورد اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی خودداری شود اما بر سر این نکته در سازمان توافق نظر کامل وجود داشت و از همان روز اول سرعاً موضع گیری بعمل آمد. شکاف در جنبش جهانی کمونیستی به جز رشد تعالیات مسلحانه، موجب رشد انحرافات دیگری در جنبش فداگویی نیز گردید.

در نتیجه عوامل عینی و ذهنی فوق جنبش فداگویی در کشور ایجاد شد. جنبش فداگویی جریانی نبود که یکسبب پدید آمده باشد، هر چه مشکل گیری آن محدود بود و همه بطول انجامید و در نهایت در بهمن ۱۳۴۹ در سایه گل رسا زاد شد. هر آری آن نیز بهانه یک جریان پویا، همیشه در حال تحول بود. است "جریان فداگویی از جناح پرولتری و خرید و بوزواشی تشکیل شد. بود. برای جریان مارکسیستی از مجموعه عوامل یاد شده، عدم وجود حزب انقلابی طبقه کارگر در ایران، ضرورت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقه کارگر و خلق ورد سیاست اپورتونیستی حاکم بر حزب بود. عامل عددی برای ایجاد سازمان محسوب میگفت. وجود عوامل عینی و ذهنی بند چ زمینه ساز شکل گیری بعضی از انحرافات در میان این جناح بود. اما در مورد جناح دیگری میتوان گفت حتی در صورت وجود یک حزب انقلابی طبقه کارگر در ایران جریانی شکستل میگرفت ویدایش آن وابسته به وجود یا عدم وجود خطاهای مملکت حزب بود. نبود. عوامل عینی جامعه در پدید آید این نقش بسیار باری را بازی مینمود. رفیق شفیق خورخه هندل در مورد تجربه السالوادور در همین مورد میگوید "اشتباهات و نقیصه های حزب کمونیست یگانه عامل رشد سازمانهای فوق الذکر (چپ رو)، چنانچه برخی اظهار داشته اند، نیست. حتی اگر حزب مرتکب این اشتباهات نمیشد، یک یا چند سازمان چپ گرا پدید می آمد. تجربه های دیگر از جمله تجربه بلشویکیسم و این واقعیت میباشند علاوه بر عوامل ذهنی عوامل عینی نیز وجود دارند که از ساخت طبقاتی و نمودهای اجتماعی خود سرمایه داری در شرایط نیمه توسعه یافتگی و بویژه سرمایه داری وابسته، شرایطی که در آن وجه تولید روینمای دولتی بقایای شکل بند بیهای اجتماعی ماقبل سرمایه داری اولیه را در خود جای داد، اند، ریشه میگردد. در السالوادور و رویی که بر شتاب گسترش ناموزون سرمایه داری افزود، در دهه ۵۰ پیش از آن در دهه شصت روی داد. این تحولات قشرهای اجتماعی جدیدی را که بدون توجه بد آنها ناممکن است طریف تمام نیروهای سیاسی را که امروز در السالوادور وجود دارند، در یک کتب، بر صحنه ظاهر ساخت." ۱

بنابراین از نظر من نمیتوان در مورد جنبش فداگویی و جناحهای درون آن فقط بر عوامل عینی و یا فقط بر عوامل ذهنی تکیه نمود. ضمن آنکه برای جناحی عامل عینی نقش تعیین کننده ای را بازی مینمود. برای جناحی دیگر چنین نقشی بر عهده عامل ذهنی بود و بقیه عوامل در شکل گیری اثر نقش کمتری را بازی مینمود.

* * *

در "پیش نویس طرح برنامه" از عواملی چون "تحول در آرایش طبقاتی جامعه"، "اژتشدید تضادهای

ناشی از شدنتایان سرمایه‌داری، «ضعف پیشاهنگ طبقه کارگر»، «ناماییهای سوسیالیسم»، رشد جنبش‌های انقلابی خلقهای جهان، «اختلاف در جنبش کمونیستی» به‌عناوین عوامل شکل‌گیری سازمان یاد می‌کند. اما این تحلیل بدقت واقعیات سازمان را در بر نمی‌گیرد.

شکل‌گیری سازمان یک پروسه طولانی را در بر می‌گیرد و از دهه سی آغاز شد و تحولات معین در دوران جنبش کمونیستی ایران در دهه سی و چهل برای بخشی از سازمان نفوذ رده اولی را بازی نمود و از این روی نمیتوان با این گفته که «جنبش فدائیان خلق ایران در رساله‌های دهه چهل در نبرد یاد یکتاوری رژیم شاه پی افکند» شد. «موافقت نمود» در نظر نگرفتن آغاز پروسه شکل‌گیری سازمان در دهه سی موجب به‌خطا رفتن ما می‌شود. در حقیقت می‌بایست در تشکیل سازمان فدائی سه دسته از عوامل را در نظر گرفت:

۱- عواملی که جدائی از حزب را ایجاد می‌نمود. ۲- عواملی که موجب روی آوردن فدائی‌ها به سوی مارکسیسم می‌گردید. ۳- عواملی که چپ‌روی در سازمان را موجب میشد. البته این سه دسته عوامل گاه چنان در هم تنیده می‌شوند که در واقعیت از هم جدائی ناپذیرند. در «پیش‌نویس طرح ضمن آنکه از عوامل مؤثر در سه دسته دوم و سوم بطور ناقص یاد می‌شود، از عوامل واقعی دسته اول بطور کلی یاد نمی‌شود. در صورتیکه بدون در نظر گرفتن این واقعیت نمیتوان علل شکل‌گیری سازمان فدائی را تبیین نمود.

پس از گذشتن ۲۸ مرداد، حزب توده نتوانست به وظایف تاریخی حزب طبقه کارگر پاسخ گوید و راه‌صبر و انتظاری را پیشه نمود. «اپورتونیسمی که بر حزب حاکم شد» بود. راه هرگونه حرکت انقلابی را سد می‌نمود. از این رو، راه‌آورد دهه سی با توجه به نابودی سازمان‌های حزبی در ایران و عملکرد حزب در داخل و خارج کشور نمیتوان در ایران سخنی از وجود حزب طراز نوین طبقه کارگر گفت. بخاطر پاسخگویی به وظایف تاریخی، پرولتاریا را به منظور رهبری مبارزات این طبقه و نیز شرکت فعال نیروهای طرفدار طبقه کارگر در مبارزات توده‌ها، این نیروها می‌بایستی الزاماً جد از حزب توده هکند. در این زمان فقط عنوان حزب طراز نوین طبقه کارگر یاد می‌گردد، به مشکل نمودن خود می‌بادرت می‌ورزیدند. اگر خواهیم از علل این جدائی بطور کلی نامی برد، ما بشیم و میتوانیم از مواردی چون، «علیه اپورتونیسم در رهبری حزب»، «سخت‌خط‌مشی و برنامه حزب وادامان تحت اشکال دیگر»، «پیش‌کردن راه‌صبر و انتظار در برخورد با کد تا وقتایی پس از آن»، «در پیشی گرفتن شیوه‌های غلط مبارزه و تشکیلاتی که در اینده منجر به نابودی تشکیلات حزب و سپردن در و به بازسازی آن به تسلط ساواک بر آن انجامید» قطعاً ارتباط سازمان یافته حزب با طبقه کارگر توسط هادی مردم، برخورد نادرت با سیاست‌های نوین شکل‌گیری محافل انقلابی در خارج از حزب توده و وظایف کمونیست‌ها در مقابل آنها و... یاد کنیم.

پرواضح است که مجموعه این عوامل بطور جمعی و نه منفرد، دلیل محکمی برای جدائی از حزب، بدست‌انقلابیون می‌داد. برای گروه‌بیزن جزئی این نقطه اولیه حرکت بود و در حالی‌که در «پیش‌نویس» به این عامل اساساً اشاره‌ای نمی‌شود. در گذشتن مقاله «در راه وحدت» عنوان شد «باید که موضوع بحث در اینجا آنست که بدست‌انقلابی‌ها اختلاف در تائید و انتخاب شکل مسلحانه و بی‌اعتمادی مسلحانه مبارزه نقطه آغاز تجمع نیروهای چریک فدائی و جدائی آنان از حزب توده ایران نیست. نقطه آغاز روزگاریت این نیروها و صرفاً ایشان در «پیدا کردن راه‌های نوین مبارزه همانا سلب اعتماد از حزب توده ایران و رهبری آن» به‌عنوان سبب است. رهبری کنند جنبش کمونیستی ایران و در اساس نفی موجودیت تاریخی این جنبش در عرصه بین‌المللی بود. است «۳» میتوان با قسمتی از تحلیل فوق‌الذکر موافقت نمود و آن اینکه نقطه آغاز در تشکیل سازمان فدائی، جدائی از حزب توده بود. است.

۱- پیش‌نویس طرح برنامه، ص ۱

۲- منتخبی از اسناد پویندگی، ص ۲۲۱

این اندیشه را به تمامی سازمان ربط داد و در این گفتار از مایه حقیقت وجود ندارد. اینک سازمان نیرویی با چنین تفکری وجود داشته قابل گمان نیست اما این نیروی تمامی جریان فدایی را تشکیل نمی‌داد و بیژن در مقابل مسعود می‌گفت "حزب توده طی سالهای ۲۰ تا ۲۲ ظریفتر انحرافها، کمبودها و ریش ریه‌ری طبیقه کارگرو نمایندگی اید و بلورزی طبیقه کارگرو به عهد و داشت ۱۰۱ اما جزا نویسد و مقاله در ریی قلب حقایق است؟ هدف واضح و روشن است و آن دفاع از حزب توده و بهر قیمت می‌باشد و مقاله در راه وحدت "کوشش میشود ضرورت شکل گیری سازمان زیر علامت سؤال برد میشود و مقاله گفته میشود "تمام مساله همین جا بازگشت کما یا باید موجودیت چهل و چند ساله جنبش کمونیستی و تکوین و تکامل سازمان، سیاست و تئوری و پیوند های انترناسیونالیستی آن را بکلی انکار کرد (۹۱) و تئوریه حزب را تقویت نکرد و منتها تقویت نکرد، بلکه هر گروه و محفلی را واداشت که کمک فکری کنند که هر آنچهار حزب ماند و است را براند از بند و طرحی نید راند از بند؟ و یا باید جهت اصلی فعالیت هر عنصر مساعدی ما را کشیدست دفاع پیگیرانه از حزب و از همه دستاورد های این بیگانه ریحسی و در سرگیری از هم مشکست ها و خطاها باشد؟ تمام اختلاف از این جا شروع شد است کما یا جنبش کمونیستی ایران به چنان حدی از تکامل رسیده است که از یک مرکز واحد رهبری شود و یا هنوز باید برای یک محافل جوانان روشنفکری که بتازگی به جنبش می‌پیوندند صلاحیت رهبری جنبش کمونیستی و کارگری ایران را قائل شویم که برای آن تئوری، سیاست و تکنیک و شیوه های سازماندهی اید اع کنند؟ و یا می‌باید همه رهبران رها بی طبیقه کارگرو کرد همان مرکز واحدی گرد آید که محصول تکامل جنبش کمونیستی است و یا انکا به ما رکیسیم - لنینیسم با تمام نیرو به تمصیح اشتباهات، زدودن انحرافات و پاکیزگی صفوف و تحلیف پیوند آن باتوده های خلق کمربندند؟ آیا می‌بایست معتقد بماند که حزب طبیقه کارگرو است و تا پای جان و تا به آخر این سنگ را حفظ کنند؟ یا هر آنچهار کازچنگ در ضمن رهبیده است راه می‌باید منفجر کرد و همه چیز را ز سر فرآغاز کرد؟ تمام کهنه مسئله در همین جاست نویسد و حرکت سازمان را در تشکیل و ایجاد یک گروه متشکل جدای از حزب توده و محکوم نمی‌نماید. ولی نمی‌تواند مفهوم حرکت رهبران سازمان را درک نماید. به نظری هنگامی که کصحیت از جنبش "نوین" میشود این به معنی نفی همه دستاورد های کهنه است و اینمی‌تواند یا لکتیک نو کهنه را درک نماید. طبیقه هر نویی به خاطر آنکه فو است چیزی سوائی کهنه می‌باشد اما از آنجا که از دل کهنه بدیده آمد، است، بند نا فشر به آن پیوند خورد و است، جنبش فدایی در طرد می‌زات حدی رعو و غلی‌ها و اوائی هائید بلکه در مقابل کسانی ایستاد که به نام دفاع از آنها، اعمال انقلابی آنها را نفی میکردند و می‌زانتشان را منسخ می‌نمودند چگونه است که از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مصافد دیگر گروه های منشعب از سازمان به مثابه "شمر تکامل خلاق" چریکهای فدایی یاد میشود که جهت آرمانهای آنها کام بر میدارد، (طبعاً سازمان موجود نسبت به چریکهای فدایی سازمان "نوینی" است) اما در عین حال جنبش "نوین" در دهه چهل، به خاطر نبودن تجربه یکبار به بند نا فشر از گذشته جنبش برید و میشود؟ چگونه امروزه ران برحق چریکهای فدایی سازمان موجود ماست اما در دهه چهل جنبش "نوین" به اعتبار نبودن نشر نمی‌تواند وارث جنبش کمونیستی ایران گردد؟ آیا این مصداق ضرب المثل یک پام بد و هو نیست؟

اما در اینجا سؤال معقول دیگری نیز مطرح است. "براستی چرانی بایستی اتوریه حزب را تقویت کرد؟ چرا رفتاری ماد رصف حزب طبیقه کارگرو را نمی‌تواند؟ چرا نپذیرفتند در کنار یاران باقی ماند و به میانه ادامه دهند؟" و "سؤال دیگری که نویسد و نیز مطرح میکند خود حاوی یک فرض غلط است و آن اینکه در ایران حزب طبیقه کارگرو وجود داشته است؟ بنا بر این پاسخ به سئوالات بالا در شکل موجود شان، قبل از آنکه حول این پیش فرض بحث شود، اشتباه است. ابتدا بایستی ثابت نمود که چنین حزبی وجود داشته و سپس از وظایف انقلابیون در مقابل آن یاد کرد. نویسد می‌باید که "حزب طبیقه کارگرو ایران در دهه سی، سازمانها و یاران در کشور از دست میداد و ارتباط سازمان یافته اش را تود و مردم قطع میشد. این نکته از طرف وی نیز عنوان میشود که حزب در دهه چهل در بحران سیاسی به سر می‌برد است. کما تئوری ازطل این بحران تسلط

موضوع گیری غیر انقلابی در رهبری حزب و تسلط ساواک بر تشکیلات حزب اشاره دارد. اما پرسیدنی است که چیزی که در رهبری آن "موضوع گیری غیر انقلابی" تسلط است و ارتباطی نیز با توده ها بطور سازمان یافته ندارد چگونه میتواند عنوان "حزب طراز نوین طبقه کارگر" را بدک بکشد؟ از سوی دیگر اساس دکامیسن فاکنها میتوان ادعا نمود که این سلطه "موضوع گیری غیر انقلابی" در حزب در همدی وجود نداشته و بسیار در ده پنجاه ازمیان رفته است؟ نیروهای منتسب از حزب هیچگاه دست بالا را در رهبری نداشته اند. از سوی دیگر پس از خروج آنها نیز در ده چهل "سلطه غیر انقلابی" در رهبری همچنان ادامه داشته است. چگونه به یکباره این سلطه در ده پنجاه خاتمه مییابد؟ با قیضه در بیرونی توسط ایرج اسکندر ری (دراواخر ده چهل) و با پاکسب چنین افتخاری توسط کیانوری، بدون آنکه در ترکیب اعضای رهبری تغییری جدی صورت گرفته و یاد رفتار آنان تحولی جدی انجام شده باشد. چگونه میتوان سخن از پایان "سلطه موضوع گیری غیر انقلابی" در رهبری نمود. آیا فقط با جابجایی مسئولیتها چنین چیزی امکانپذیر است؟ و یا اینکه با اعلام برنامه حزب توده که عدالت بر تحریف و فعالیت جامعه ایران بنیاد شده بود. "سلطه غیر انقلابی" خاتمه یافت؟ آیا با اضرع شعارسرنگونی و یک دهه پرازد یگرنیروها، این سلطه پایان پذیرفت؟ یا آنکه تشکیل سازمان نوین در ایران، نمایانگر چنین تحولی بود؟ چگونه میتوان محزری که در رهبریش "موضوع گیری غیر انقلابی" حاکم است و با توده ها نیز ارتباطی ندارد، بر تشکیلات ساواک سلطه یافته و زحمت مبارزه در داخل را نیز بر خود هموار نمیکند، در خیل بست؟ چگونه میتوان برای مبارزه فعال تکیه بر حزبی نمود که خیال مبارزه فعال را ندارد. بیاید یک لحظه بنگاریم که حزب در ده پنجاه توانسته بر سلطه "موضوع گیری غیر انقلابی" در رهبری خود خاتمه دهد؟ آیا میبایستی نزد یک دهه در حزبی باقی ماند که حتی طرح شعارسرنگونی رژیم شاه را نیز نمی پذیرد؟ آیا به صرف آنکه حزب توده محصول جنبش کمونیستی بوده است میبایستی ماندن در آن بهر قیمتی حتی دست شستن از مبارزه فعال بر علیه رژیم، را گردن گذاشت؟ آیا به این اعتبار در راهی کمونیستها میبایستی تبعیت از سوسیال دموکراسی را می پذیرفتند؟ آیا احزاب سوسیال دموکرات محصول جنبش کارگری در دوره معینی نبودند؟ آیا انترناسیونال سوم به این اعتبار که انترناسیونال دوم نیز همواره جنبش کارگری بوده و در سوره مبارزات کارگران شکل گرفته و تأسیساته جنگ، کارگران را رهبری مینمود نمایانستی تشکیل می شد؟ آیا انترناسیونال سوم خود نیز محصول جنبش کارگری نبود؟ آیا این انترناسیونال نه تنها محصول بلکه وارث واقعی واصل تمام مبارزات و دستاوردهای کارگران جهان محسوب نمیشد؟ آیا ایجاد انترناسیونال سوم و مقابله با انترناسیونال دوم بمعنای نفی دستاوردهای جنبش کارگری بود؟ آیا مقابله با منشی ناد راست انترناسیونال دوم بمعنای عدم حقانیت آن تأسیساته جنگ اول بین المللی بود؟ چرا چنین پنداشته میشود که ایجاد سازمان بخودی خود بمعنای نفی حزب کمونیست ایران و مبارزات حزب تاد ده سی بود؟ است؟ حزب توده هتائیمه دوم ده سی ملجانقلابیون اصیل و واقعی ایران بود، اما پس از آن این سازمان چه ریهایی فدائی خلق بود که به چنین ملجایی بد شد. اعلام این موضوع بهیچوجه بمعنای نفی مبارزات گذشته حزب توده و نیست.

در گذشته چنین تبلیغ میشد (و امروز بصورتی شرمگینانه) که حزب با رهبری آن مفهوم مییابد. بنابراین حزب توده، ایران بخاطر حفظ رهبری اثر، بخاطر داشتن کمیته مرکزی، بخاطر آنکه رهبری حزب محصول و ثمره تکامل جنبش کمونیستی ایران بود و نیز بخاطر آنکه تمامی تجارب جنبش در کمیته مرکزی رهبری حفظ میشود، بهیانه حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد در ایران وجود داشته است. این رفتار بخاطر دشواری نخیکن هستند. رفتار نظرنمیگیرند که حزب مقوله ای نیست که فقط با رهبری و یا حتی تشکیلات آن توضیح داده شود. حزب محصول در آمیزی آگاهی با جنبش خود انگیزه کارگری است. این در همارا متراساسی را بدقت باید در نظر گرفت. اما بیایید برای لحظه ای گفته یاد شده را تا ما بپذیریم، آنجا پرسیدنی است که اگر حزب فقط با رهبری آن توضیح داده میشود، چرا حزبی که "موضوع گیری غیر انقلابی" بر رهبری آن حاکم بوده است، اپورتونیست نامیده نمیشود؟ چرا عده ای از رفقای ما بقول معروف هم خدا را میخواهند و هم خرما؟ چرا میخواهند هم حزب را با رهبری آن که اپورتونیسم بر آن حاکم بوده است، توضیح بدهند و هم از اپورتونیست نامیدن همان حزب را بوززند؟ آیا اپورتونیست بودن یک حزب چیزی غیر از غلبه "موضوع گیری غیر انقلابی" در آن حزب است؟ میتوان اپورتونیست بود اما انقلابی نیز بود چرا که دیگر آثار

غیر پرولتری نیز میتوانند انقلابی باشند. اما نمایان از غیر انقلابی بودن نیروی صحبت کرد اما آن را اپورتونیست
 ننماید. اگر ما منطبق مقاله مزیندی در روزگار ۹۷۰ هـ.م. بخواهیم در مورد علیه اپورتونیسم در حزبی قضاوت نماید
 آنگاه صاف و ساده بایستی گفت بر اساس درک خلاق نویسنده "د راه وحدت" و "مزیندی" از مسائل
 حزب بود. ایران در رساله‌های پیدایش سازمان در خارج از جنبش کمونیستی؟ اقرار داشته‌است. (طراز نویسن
 بودن آن که جای خود دارد) اما چرا نویسنده خروج از حزب را خیانت قلمداد می‌نماید؟ رفیق نویسنده به چه
 اعتباری میگوید "راست ایستد که فضای بعد از شکست ۲۲ ضریبات سه‌گین که برجسته استقلال ملی ایران
 وارد آمد. همراه با خیانت بعضی از مسئولین طراز اول حزب به حزب و جنبش و رسم پاشی‌های سه‌گین
 ارتجاع و نیروهای ضد کمونیستی و تلاش لجام گسیخته آنان برای شکستن اعتماد نسبت به رهبری وانگوار
 صلاحیت و نفی اتوریته آن، که در عین حال تحت تاثیر شش فکری فوق العاده‌ای که در رهبری حزب در
 فاصله سالهای ۳۴ تا ۳۹ عمل میکرد تقویت میشد. سرانجام تا بد آن حد موشرواقع شد که از استانسه
 سال ۴۲ به بعد که نقطه عطفی در تاریخ جنبش انقلابی ماست، در یگرفتار، مسئولیت و صلاحیت کمیته مرکزی
 حزب بود. ایران بمثابه ارگان رهبری کند. جنبش کمونیستی میهن مان که میباید بهر حال به اشکال مقتضی
 فعالیت انقلابی همه عناصر حاکم و گروه‌های مارکسیست را رهبری کند. از جانب اکثریت گروهها و محافل مدعی
 مارکسیسم آنگاه میشوید اما رهبری جز" مقوله وراثت نیست. رهبری اکتسابی است و به همین دلیل رهبری جدیدی
 میتواند رهبری دیگری را کنار بزند. اتوریته نیز یک حزب و یک جنبش میبایست در رقترو آگاهی و آزاد میر
 شود. اگر رهبری حزبی نتواند متناسب با اوضاع و شرایط سیاستهای درستی اتخاذ کند و حزب را بشوید -
 های علمی و انقلابی، رهبری نماید چگونه میتوان سخن از اتوریته و تقویت اتوریته نمود؟ اتوریته کسانی که
 در شرایط سخت و مخفی از هرگونه حرکت عاجز هستند، طبعاً نمی‌شود و مارکسیست‌ها میبایستی آنرا
 آگاهانه نفی نمی‌نمایند. کسانی که ادعای کنند مارکسیستند اما میگویند میبایستی اتوریته رهبری حزبی
 را که "موضوع گیری غیر انقلابی" بران حاکم است و به زبان سلیس و روان فارسی منحرف (و به زبان لاتین و رایج
 سیاسی اپورتونیست) هستند را تقویت نمود و برای آنها صلاحیت رهبری جنبش کمونیستی را قائل هستند، هیچ
 بوسی از مارکسیسم نبردند و بیاز به زبان سلیس و شیرین فارسی میبایستی آنها را منحرف خطا نمود. چنین
 افرادی حزب را در مفهوم از آن مابانه آن درک میکنند. حزب در نظر آنها سر بارخانه است. پس چشمها
 و دهان هابسته و گوشها بیفرمان.

کدام عقل سلیمی میتواند هم‌ارسطه "موضوع گین غیر انقلابی" در رهبری حزبی یادی نماید و همزمان
 برای چنین رهبری "صلاحیت" رهبری جنبش کمونیستی را نیز قائل شود؟ در چنین حالتی فقط میتوان
 انگشت خود را گاز گرفت و بس.

رهبری حزب بود. ایران در رساله‌های پس از من، قبل از هر چیز به اعتبار عملکرد خود شرونه "سم پاشی" های
 سه‌گین ارتجاع و نیروهای ضد کمونیستی، خود از خویش سلب اتوریته نمود. "شش فکری فوق العاده
 در رهبری حزب نیز فقط مربوط به سالهای ۳۴ تا ۳۹ نیست بلکه با استناد به گفته‌های کینازی در دهه
 بعدی نیز ادامه میباید. چرا نویسنده میگوید در رفاصله در دهه پس از آنکه تا میبایست
 مسئله را پویانگی کند؟ اگر حزب بود. در رفاصله در دهه پس از آنکه تا میبایست
 متناسب با نیازهای جنبش انقلابی میهن مان حرکت نماید آیا اتوریته آن از جانب مارکسیست‌ها نمی‌شود؟
 نویسنده میگوید "در رساله‌های قبل از ۴۱ هنوز هیچ خط مشی و سیاست و تئوری دیگری جز آنکه که از جانب
 حزب بود. ایران عرضه شد. و میشد وجود نداشت که بتواند محور شکل نیروها را قرار گیرد که اعتمادشان بس
 حزب و رهبری آن شکسته شد. بود. اما چرا این رهبری که تنها مرجع و تنها ارگان صلاحیت در رهبری جنبش
 بود نتوانست از این موضوع حد اکثر استفاده را نمود. و اعتمادهای شکسته شد. و ازین رفته را مجدد ابدست
 آورد؟ آیا این قبل از هر چیز ناشی از رسم پاشی‌های عناصر ضد کمونیست بود؟ آیا این شوهرین به انقلاب پیون
 صدیق و جان به کف ایران نیست که نویسنده آنها را تا حد ملعبه دست عناصر ضد کمونیست پایین می‌آورد؟
 رهبری حزب در سلب اتوریته از خود. همانقدر ریگناه و معصوم بود که مزیم غدار را بکشند عیب! بنا بر این
 نمیتوان با این درک نویسنده که چنانچه از حزب بود. رابی ایمانی به طبقه کارگر نداد مینمود. موافقت
 داشت. ماندن در حزب بود. در آن شرایط خیانت به طبقه کارگر ایران بود. نمیتوان با این گفته نویسنده
 نیز که چنانچه از حزب نشانگر "بدترین شکل یک یاس تاریخی" طبقه‌ای "بود" موافقت داشت. رفتی ما

سرشار از امید تاریخی - طبقاتی مبارزه خود را شروع کردند. جنبش فدائی با همه انحرافاتش یک پیام بسیار مهم برای جنبش انقلابی ایران داشت و آن اینکه در شرایط سخت و ناامیدی، در روزگاری که خارجیان دشمنانها سیاست صیبر و انتظار را پیشه کرده بودند، میتوان و باید مبارزه کرد. در ظلمت تاریکی، چراغ نیزش روشنایی است. پیوستن نیروهای وابسته به حزب به جنبش فدائی نه ناشی از یاس تاریخی - طبقاتی بلکه ناشی از درد عزت جویی و کنگرایی آزما رزه بود. اگر تاده سه سی وظیفه تمام انقلاب بین ایران، تقویت حزب توده بود، پس از آن وظیفه انقلاب بین همانا تقویت جنبش فدائی و کوشش برای رفع خطاهای آن بود.

در پیش نویس طرح، یاد از رکود جنبش توده ای و از گری در دهه جهل بمشابه یکی از عوامل عینی شکل گیری جریانیه که ملقب به چریکهای فدائی خلق گردید و به اعتبار تقسیم بند دهه لانه موجب چپ روی ن سازمان میبشد، نمی گردید. در مقاله "د راه وحدت" این عامل نفی میشود. این در مقاله مزبور گفته میشود "ماد رگد شده یکی از مهم ترین ویژگیهای شرایط عینی سالهای پیدایی و رشد چریکهای فدائی خلق و دیگر نیروهای جنبش چریکی را گسترش اختناق و یکتا توری و گسترش رکود و خمود در جنبش توده ای توضیح میدهد. حال آنکه بیان شرایط به این شیوه، در یالکتیک مبارزه نیروهای ارتجاعی و مرفی رابازگونیکنند، برای یک بررسی علمی باید شدت گرفتن تضاد های درون جامعه که نتیجه طی راه رشد سرمایه داری در عرصه است و بر همین اساس از پیوستن نیروهای بیشتر به جنبش استقلال طلبانه و آزاد خواهانند، در مقابل آن تندید تلاش های ضد و موکراتیک رژیم حاکم (تندید و یکتا توری) برای سرکوب آن جنبش، سخن گفتند. تنها چنین فرمولی است که سیمای واقعی مبارزه طبقاتی را توضیح میدهد. رشد تضاد های درون جامعه طبیعی با پیوستن نیروهای بیشتری به جنبش و مساعد تر شدن شرایط برای سازماندهی و تربیت مبارزه مردم همراه است. هرگاه ماد رضوی که از نیالهای دهه جهل ارائه میدهم توده مردم را بعلت د یکتا توری دارای روحیه رکود و خمودگی تصویر کنیم آنگاه از یالکتیک گسترش مبارزه طبقاتی شمای غلطی ارائه داد ه ایم زیرا تندید و یکتا توری از تندید تضاد های درون جامعه و پیوستن نیروهای جدید به جنبش جدا نیست. تاکید روی این مسئله از آنجا ضروریست که سالهای یکی از اشتباهات پایه ای چریکهای فدائی ندیدن همین رابطه بود. ما ست آنها مطابق آموزش بیزن ضرورت جنبش چریکی را گسترش نیروهای وسیعتری از توده های مردم از مبارزه و تندید رکود و خمود توضیح میدادند. حال آنکه خود پیدایی و رشد جنبش چریکی یکی از نمودها مبارز پیوستن نیروهای وسیعتری از مردم به مبارزه بود. ما ست ۱

در این گفته ها چند خطا فاحش وجود دارد. اولاً اینکه یک واقعیت عینی و واقعیت رکود نفسی میشود. ما پس از حوادث ش خرد ۴۲ تا حوادث انقلاب بیهمین بایک در وران رکود جنبش توده ای رو برهستیم اگر چه که نگاه با رفا های از مبارزه دیدیم و ولی بهر حال آنها فقط چراغ های بودند و بایستی در کلیت از دران یاد شده و بمشابه در وران رکود یاد کرد. این یکی از واقعیت های جامعه آن روزگار است که تمامش رهبران جنبش چریکی بر آن انگشت گذاشتند. اگر جزوه شهید پویان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا را بمشابه اولین اثری که میکوشد مبارزه مسلحانه را تئوریزه کند، در نظر بگیریم، می بینیم که وزن رکود آنچنان زیاد است که نویسنده تئوری خود را بر پایه د و مطلق یعنی د یکتا توری مطلقه شاه و رکود مطلق مبارزه توده ای بنا می نهد. شهید پویان عنوان میکند "میان عامل وحشت از لیس و تسلیم به فرهنگ ضد انقلاب بی شک رابطه ای برقرار است. پرولتاریا به این فرهنگ تسلیم میشود زیرا از شرایط مادی و مقایست در برابر آن بی نصیب است. طرد این فرهنگ تنها زمانی ممکن میگردد که پرولتاریا به وارکونی روابط تولید آغاز کرد. ما ست. پس برای اینکه پرولتاریا از فرهنگ مسلط جدا کنیم، مسموم خود و بیرونی را از اندیشه و زندگی او بیرونی و ما با این بخشیدن به از خود بیگانگی اونسبت به پیش خاص طبقاتی اش و او را برای مبارزه رهایی بخش بمسلاح ایدئولوژیک مجهز سازیم، باز لازم است که تصور او را از ناتوانی مطلقش در نابودی دشمن در هم شکنیم. شهید پویان در مورد علل و اکثر توده ها عنوان میکند "علتهای متعدد آن را میتوان در یک چیز خلاصه کرد زیرا نیروی دشمن خود را مطلق و ناتوانی خود را بر پایه رهایی از سلطه دشمن نیز مطلق می بیند. رند چگونه میتوان باضعف مطلق در برابر نیروی مطلق در اندیشه رهایی بود؟ در قیام همین محاسبه است که می علائقی، حتی گناه

۱ - همانجا ص ۲۲۱

۲ - پویان - ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا ص ۱۵

تسخیرشان را نسبت به مباحث سیاسی، بعنوان عکس العمل منفی نسبت به ناتوانیشان سبب میگرداند. پویان از یک واقعیت عینی یعنی رکود مبارزتمندی شروع میکند اما نمیتواند اشکال مبارزه را در شرایط رکود بدستی تبیین نماید، بنابراین همین وی عنوان میکند که مبارزه مسلحانه اقدامی است که میتواند بسه رکود شود. مهاجمان خود مدعی مسعود برای رهایی از تناقض بین اقدام مسلحانه از یک سو و عدم وجود جنبشهای توده‌های پشیمانگی از طرف دیگرهای اصلی شرایط عینی اقدام مسلحانه، حتی تئوری لنینی شرایط عینی را نفی میکند، او میگوید آیا این حکم که جنبش توده‌های خود بخودی وسیع و انعکاس فراوان است؟ بودن شرایط عینی انقلابی است؟ آیا عکس آن نیز صادق است؟ یعنی ما باید از عدم وجود جنبشهای توده‌های خود بخودی وسیع این نتیجه را بگیریم که شرایط عینی انقلاب وجود ندارد؟ که هنوز دوران انقلاب فرا نرسیده است؟ بنظر من نه، در شرایط کنونی ایران ^{روزگار} عدم وجود جنبشهای خود بخود کوسریح را بمعنای عدم وجود شرایط عینی انقلاب دانست. مادر بررسی شرایط عینی میهن خود نشان دادیم که هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب مبین اپورتونیسم و سازشکاری و فریب‌دهی است. نشان دادیم که فقدان شرایط سیاسی و توجیهی علی‌الاست ۲۰

احمد زاده و پویان نیز بیزن همه و همه یک واقعیت عینی یعنی رکود و خودمگی در توده‌ها را نقطه آغاز اقدام مسلحانه قلمداد می‌نموند. آنها عنوان میکنند در چنین شرایطی نمی‌توان با وسایل معمولی توده‌ها را به مبارزه تشویق کرد بلکه میبایستی از طریق اقدام مسلحانه برترس آنها علیه توده‌ها راه را برای آنها باز نمود. این واقعیت که در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه جنبش توده‌های وجود نداشت، خود یکی از علل پیدایش جنبش چریکی بود، انگار ناپذیر است. مثلاً در دهه سی اندیشه مبارزه مسلحانه بدلیل متفاوت روبرو رشد مینماید. اما مبارزات توده‌های در سالهای ۴۲-۴۳ رشد چنین اندیشه‌های را متوقف ساخت.

بیزن جزئی در مورد رابطه پیشاهنگ توده و چگونگی ارتباط این دو در شرایط رکود مبارزات توده‌های چندین جزوه نگاشته است. او در همین رابطه در شرایط رکود مطرح مینماید که پیشاهنگ میبایستی شعله فروزانی باشد تا بتواند برآه‌ن سرد توده‌ها را تیرنماید. بیزن میگوید در دوره رکود جنبش توده‌های بین حالت خود و تومیدی وی حرکتی توده‌ها و حالت پیشاهنگ تضاد وجود می‌یابد که همانا ناشی از خصمیت پیشاهنگ و وظایف آنست. پیشاهنگ در چنین شرایطی وظیفه دارد که با انتخاب مناسبترین فرمها و تاکتیکها مدت رکود را هرچه کوتاهتر سازد. یعنی نقش تسریع کننده خود را بازی کرد و با پارتیک انقلابی برپاسوی حرکتی توده‌ها غالب کند. این مبارزه مستلزم فداکاری بی مانند و شورانقلابی و آگاهی هرچه عمیقتر به تئوری انقلابی است. این زندگی فعال توأم با فداکاری تنها راه حفظ و تکامل پیشاهنگ است و با شعار تسلیم طلبانه "بیزن" یا "کشته نسویم - نفس بیروا قحطی بقا منفعلی (پاسیف) سرد رلاک خود فروبردن خود را برای "روزیکه توده‌ها به میدان بیایند" و "آماده کردن است تضاد آشکار دارد." ۳

نویسنده مقاله در راه وحدت تمامی این واقعیات را کتمان نمیکند. اگر ما بخواهیم تاریخ مبارزات توده‌های در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه را رجوع کنیم به خویش واقعیات رکود در چنین توده‌های برایمان آشکار میشود.

فانیا - شدیدی در یکتا تئوری همیشه به معنی شدیدی تضاد هانیت. تا ادله‌های قبل از اصلاحات، هیئت حاکمه در بحران پسر میرید نمی‌توانستند یکتا تئوری واحد خود را بر جامعه مستقر کنند. پس از اصلاحات ارضی قسمتی از تضادهای درون جامعه و نیز هیئت حاکمه حل گشت و از زمان اصلاحات ارضی بود که شاه توانست در یکتا تئوری یگانه خود را بر جامعه اعمال نماید. حل شدن قسمتی از تضادها به معنی آن نبود که جامعه ایران و راه سرمایه‌داری در پیش گرفته شده تضادهای جدید که را ایجاد نمیکند، بلکه چنین تضادهایی در طی روند رشد شتابان سرمایه‌داری در ایران یکتا بسرعت پدید می‌آید. نکته یاد شده بدین مفهوم است که تضادهای ناشی از تسلط رژیم پوزروا - فئودالی و سلطه مناسبات ما قبل سرمایه‌داری از جامعه رخت برپوست انقلاب فاشا شاه توانست با تکیه بر همین پارامتر به قسمتی از اهداف اصلاحات که جنبه فدا انگیزی برای دفع و به تبعیض انداختن مبارزه توده‌ها بود دست یابد. هر روستا تا قبل از اصلاحات آتش مبارزات دهقانان در زیر خاکستر در حال شعله کشیدن نبود. شاه توانست با انجام رژیم نه تنها مبارزه توده‌ها را به تبعیض اندازد بلکه بخشی از شعارهای سازمانهای انقلابی را از دستشان بگیرد و آنها را از جهتی خلج اصلاح نماید. پیامد اکثر تضادهای جدید جامعه بدست آنها پس از اصلاحات به شکل آشکار و روشن خود را نشان دادند. نشد پس در یکتا تئوری شاه پس از اصلاحات در نتیجه پدید آمدن امکان استقرار آن بود. ما قبل از اصلاحات بخاطر

خود را نمایند. خلق و قلم تود "هامی پند اشتند میارزه چریکها را بمنابه تود" مفاقد اد می نمودند. ر
 زمینه گسترش تضاد های د رون جامعه، نویسنده ما وسعود یکسان فکری کنند و به نتایج رفیم که توانست
 قسمتی از تضاد های د رون جامعه را حل نماید هر دو بی باورند .

سوالی که در اینجا مطرح میشود اینست که در پیش نویس صرح برنامه جد ید سازمان از رکود و عدم
 وجود جنبش های تود های بمنابه یکی از فاکتورهای پیدایش جنبش چریکی در ایران یاد نمی شود، ضمن
 آنکه انجوسن نیروهای تازه به مبارزه نیز صحبت میشود آیا این " پیوستن " را نویسندگان پیش نویس
 به معنند موجود رکود در جنبش تود های تفسیر می کنند ؟ از آنجا که مقاله "د راه وحدت " پایه نگارش
 فصل اول است میتوان چنین برداشتی را انتظار داشت . این برداشت یعنی نادیده گرفتن
 واقعیات د هه چهل و اوایل پنجاه می باشد .

اما ممکن است مطرح شود، چرا ما بر اساس نوشته مقاله "د راه وحدت " به جنگ پیش نویس طرح
 آمد هایم ؟ چرا از نوشته های د راه وحدت استناد می نوسد ؟ زیرا از زبانی پیش نویس طرح " و از زبانی " مقاله
 "د راه وحدت " هر دو یکسان است . مثلاً در زبانی هرابط شکل گیری جنبش چریکی در جامعه مس
 د رسالهای چهل "د مقاله "د راه وحدت " گفته میشود " صحیح آنست که ویژگی برجسته شرابط
 سالیهای شکل گیری جنبش چریکی را ؛ همانگونه که مقاله چهل سال در سنگمبارزه (نوشته کیانوری)
 آمد است، بصورت تشدید تضاد های د رون جامعه و گرویدن روز افزون نیروها به مبارزه انقلابی و فرود رفتن
 حزب تود ؛ ایران بمنابه سکاند ار جنبش کمونیستی ایران در بحرانی ترین مراحل تاریخ خود
 از زبانی کنیم "د ره پیش نویس طرح " در بیان عوامل داخلی همین سه عامل با کلمات دیگری به کار گرفته
 می شود " تحول در آرایش طبقاتی جامعه " ، " تشدید تضاد های ناشی از رشد ستابان سرمایه داری
 وابسته " ، و " ضعف پیشاهنگ طبقه کارگر ایران که مانع حضور فعال و موثر او در جامعه بسود " . با
 توجه به این مطلب و نیز سادت تأیید آمیز رفعا در برخورد با مقاله "د راه وحدت " نقد پیش نویس با
 شک گیری از " مفاقد راه وحدت " عمل خطایی نیست .

به دنبال این موضوع می بایستی اضافه کرد که در پیش نویس طرح . . . " از عوامل عینی و ذهنی متعدد
 نام برده میشود اما یادی از این نکته نمیشود که در شکل گیری سازمان (و از نظر جناحهایی از سازمان)
 کدام فاکتورها (عینی یا ذهنی) عده بودند " با توجه به مقاله "د راه وحدت " بمشابه پایه فصل اول و
 نیز شیوه " پیش نویس . . . " میتوان مدگی فاکتورهای عینی را نتیجه گرفت . چیزی که نمیتوان با آن
 موافقت داشت .

امروز هم رفعا از ساززی در جنبش کمونیستی سخن میگویند اما عده ای از رفعا، از آن جهت از ساززی
 و ساز سازی سخن میگویند تا کمتر آن را بکار بندند . در " پیش نویس صرح " از عوامل جهانی و مؤثر بر شکل گیری
 سازمان بطور نامصحیت میشود . مثلاً از عامل ذهنی جهانی که بر انحرف در جنبش کمونیستی ایران
 مؤثر بود فقط از " رشد شفا فواختلا ف در جنبش کمونیستی و لارگری در جهان " که منظرها نارشد انحراف
 مائوئیستی است یاد میشود . بدون اینتهه ععب مانند کی بعضی از تشویبهای رایج در جهان ، در توضیح
 پدید های نوامروزین اشاره ای نماید . نشو و مارکسیسم و " چ نو " که جنبش چریکی در جهان را تحت تاثیر
 خود فرامیدد آن تنها بر ستار انحراف مائوئیستی و شفاف در ارد و گاه سوسیالیستی ایجاد نشد بلکه یکی از
 عوامل شدن گیری رشد آن دکلماتیم رایج در جنبش جهانی کمونیستی بود . واقعیت امر آنست که
 نشو و مارکسیسم، ار کمونیسم و " چ جدید " را نمیتوان ماخوذ از مائوئیسم دانست . ععب مانند کی برخی
 از تشویبهای مارکسیسم خود یکی از نزل ذهنی شکل گیری این پدید هه در جهان بوده است . پیشرفت
 علم و فن در غرب و تحول در سرمایه داری معاصر، یکی از عوامل عینی شکل گیری این جریانات انحرافی
 در اروپا و تشویبهای نسبتاً پیشرفته تر " جهان سوم " بود . بایستی بخاطر داشت که مائوئیسم در کشورهای
 نسبتاً عقب افتاده توانست رشد نماید . نعضه آاز جریانات انحرافی چون " چ نو " در مقابل با مائوئیسم
 قرار داشت . (ضمن آنکه هر دو آنها نقاط مشترک معینی داشتند) لازم است تا بطور جدی در رابطه با
 میزان نفوذ مائوئیسم در جنبش های چریکی چون جنبش فدائی تجدید نظر شود .

بهرترتیب می‌بایستی از جمله عوامل ذهنی بین‌المللی نهنه‌بانه شکل‌گیری انحراف‌ها و نونیستی بلکه به عقب‌ماندگی برخی از کشورهای رایج در جنبش کمونیستی در توضیح برخی از پدیده‌ها نیز در توضیح شدن‌گیری جریان فدائی توجه نمود.

در "پیش‌نویس طرح" از عواملی چون درک نادرست از تجارب جنبش‌های کمونیستی و خلقی ایران و جهان، تحول در نظام سرمایه‌داری جهانی، ۱۰۰۰ یاد نمی‌شود. با توجه به مطالب گفته‌شده پیشنهاد می‌کنیم به جای پاراکراف‌های اول و دوم و سوم فصل اول "پیش‌نویس برنامه" این پاراکراف‌ها جایگزین گردد. اولین نطفه‌های جنبش فدائی در کشور، در اواخر دهه سی پس‌از خالی شدن صحنه سیاسی کشور از پشاهانگ، راستین، طبعه‌کار گرسنه شد.

در این سالها، با تحول در ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران، ظهور تضاد‌های جدید ناشی از رشد سرمایه‌داری در کشور، شکست جریان‌های بورژوازی در رهبری مبارزات توده‌ها و استحاله آنها، ازسوی و تحت تاثیر کامیابیهای سوسیالیسم، اوج‌گیری جنبش‌های انقلابی خلق‌ها در جهان و شکست انسوا ع اشکال رشد بورژوازی در حل معضلات مردم جهان ازسوی دیگر زمینه براد جلب نسل تازه‌ای از انقلابیون به مارکسیسم می‌گاشت.

رکود جنبش‌توده‌ای و تشدید دیکتاتور سازمان یافته، پیوستن نیروهای تازه به جنبش انقلابی کشور ضعف و زاکندگی نیروهای مارکسیست، درک نادرست از تجارب جنبش‌های کمونیستی و خلقی ایران و جهان، تحول در نظام سرمایه‌داری جهانی، عقب‌ماندگی بخشی از کشورهای پیشرو در جنبش‌های انحرافی در جنبش جهانی کمونیستی و جاب، دیدگاه‌های فعالین جنبش فدائی را تحت تاثیر قرار می‌داد. برای بخشی از جنبش فدائی، عوامل ذهنی و برای جناحی دیگر عوامل عینی نعر عده را در پیوستن به جنبش فدائی بازی می‌نمودند.

حمید

۱۱/۱۱/۸۰

”و باز هم درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا“

پیش از این من در مقاله ”درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا“ - مندرج در یولتن شماره چهار و پنجاهم

جهاست که جوانی از مفهوم ”هژمونی“ و ”دیکتاتوری“ را شاه زاهمیت نظری و عملی جدیتری برخوردارند، و البته در امروزه زمان ما موضوع بحث و اختلاف اند، بیرون بگیرم و از منظر دلی پاسخ گویم. سپس در مقاله ”باز هم درباره هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا“ جهاست که جوانب محدودتری از همان موارد را برگزیدم و به توضیح مفصل تر آنها پرداختم. اینک کوشش خراهم کرد که جهاست باز هم محدودتری را در همان چارچوب اختیار کرده و تشریح کنم. این، البته نه تنها ”اختیار“ من، بلکه در ضمن منتهی بخشها بین از این دست، و ناشی و حاکم از پیشرفت بحث نیز هست؛ حد و قلمرو اختلاف در همه پروشتر شده و اختلاف در روی باریکهای، هر چه شفافتر و سنگینتر میباید. بدین لحاظ میتوان علیرغم غناستیهایی یولتن در برداختن به مسایل مشخص مربوط به برنا و مختصر مشی کمونیستهای ایران، روند پیشرفته تر آن را، در این باره مثبت دانست.

مطلب را با بحث روی فشرده ها می از همان دو مقاله قبلی آغاز می کنم. من در مقاله نخست نوشته ام: ”به بیان فشرده هژمونی یعنی رهبری انقلاب و دیکتاتوری یعنی رهبری سیاست“. در مقاله دوم، با توجه به ارتباطی که این با آن مفهوم هژمونی با بارها بین یا آن شعاریعنوان شعارا استراتژیک مرحله ای در انقلاب و دیکتاتوری دارد، پیسه ردگیری غنیمت تری از شعار رهنمی جمهوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان دست زده و منبردار این باره چنین فشرده کردم: ”دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان متضمن رهبری پرولتاریا در آن نیست و رهبری صبهانارگرد رهرا حاکمیتی نه یک دیکتاتوری دموکراتیک بلکه یک دیکتاتوری سوسیالیستی است.“

من استدلالهای اساسی را برای اثبات این احکام پیش از این ارائه کرده ام و در اینجا قصد دارم پیروان تبعیبات ضروری رسایست اساسی از این بارها، دریندیجهت اساسی، بنویسم و از همین زاویه تریه آن ”باریکه شفافاحت“ که اختلافی است با هر دو طرح ”چپ“ و راست برای انقلاب دموکراتیک، بپردازم.

مقد متنا پیدا میارند در شیوه هر دو بیان فشرده و هوو حاوی دو حکم مرتبط اما متفاوت اند. ”هژمونی یعنی رهبری انقلاب“، دیکتاتوری یعنی رهبری سیاست“ دو حکم متشکله بیان نخست و ”دیکتاتوری دموکراتیک“ متضمن رهبری پرولتاریا در آن نیست. ”رهبری صبهانارگرد رهرا حاکمیتی نه یک دیکتاتوری دموکراتیک بلکه یک دیکتاتوری سوسیالیستی است“ دو حکم بیان دوم اند. این تدریجاً نجاتی ضرورت می یابد که امروزه در سازمان ما پیرامون رابطه هژمونی و دیکتاتوری با هر دو روند ارغای متفاوتی وجود دارد. خدا اول، دستر امیتوان تشخیص داد که در هر دو دام با حرکت از بنی از این مقایسه به نتیجه ای در مورد مفهوم دوم میرسد و نگاه بدیده میشود که نقطه شروع یعنی است و نقطه ختم متفاوت. پس این رابطه، خدا اول در ظاهر، رابطه ای ضروری و منطقی بین معناها و معنی در مورد مثلا هژمونی حتماً به رهبری در مورد دیکتاتوری بیانجامد نیست. ما در این مورد باید که رابطه هگلی فیما بین مقوله ها مواجعه نیستیم و در یالنتیک، بین این دو هم از زندگی و واقعیت است نه اخذ نمیشود و تا رسیستماز پهبای هگلی و ”منطق“ از نظر در داشتن و یا نه همین نکته است هر هجی را و امیدارد بعضی برخورداران ”تضره“ دیکتاتوری یعنی رهبری سیاست“، ”آرا“ رفع پرولتونیسی آنها ”بخواند و در نتیجه بپنداند که با دکی این قبول رفع کنندگان اپورتونیست شاف را در حزب کمونیست اتحاد شوروی، بنهارستان، ویتنام، و... پیدا کنند. بنا به ملاحظه لا تیر هست که من در زیر بحثیک پیروان هر یک ارد و حتم پیشگفته می نویسم.

تسمیل انقلاب دموکراتیک

چنانچه میدانیم لنین تمیل انقلاب دموکراتیک را با تحفی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان میسر میدانست و بدین انگه بین این دیکتاتوری و دولت موقت انقلابی تمایز علیحدتده به سوسیال دموکراسی انقلابی آموز نمیداد و از آنجا که امروزه از این شرف سوسیال دموکراسی در حکومت موقت انقلابی معنی شده یا نه، باید بمنظور حذف و حذف و توسعه پیروزیهای انقلاب - یعنی آن پیروزیهای دهانده نظر منافع پرولتاریا باید شامل اجزا تمام برنامه خدا اول پرولتاریا باشد. اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از عرف پرولتاریای مسلح و متحد است.

رهبری سوسیال د مراس رادربین وسیع ترین فشردهای پرولتاریا ترویج نماید " و تا نیا با تحقق جمعی سوسیالیستی را آغاز و فاصله آغاز کند ."

نتیجه‌های ده هفتمین مختصرعاید میشود جز این نیست که مرحله سوسیالیستی انقلاب ، دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی ، با توسعه دولت موقت انقلابی آغاز میگردد و مبارزه پرولتاریا دیگر نه در زیر پرچم استراتژی مرحله‌ای انقلاب در ماراتیک، مگر برای تکمیل آن و توسعه تکمیل آن ، بلکه در چارچوب تدارک انقلاب سوسیالیستی در جام انقلاب د ماراتیک رانیزد بر میگیرد ، باید انکشاف یابد ۱۰ اجازه دهید بپرسد راستا د این نتیجه گیری را مستند ندرم

استانین در تشریح استراتژی حزب ، سه مرحله استراتژیک راد انقلاب روسیه متمایز میسازد و می نویسد :
" نخستین مرحله تاریخی وجهت گیری بسوی انقلاب د ماراتیک پروژوازی در روسیه ۰۰۰۰ این مرحله هنگام انقلاب فوریه ۱۹۱۷ پایان گرفت ۰۰۰۰"

دومین مرحله تاریخی وجهت گیری بسوی دینتاتوری پرولتاریا در روسیه ۰۰۰۰ دومین دوره تاریخی با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ، پس از اوژونکی تزارسم آغاز شد ۰۰۰۰"

در مقاله " بازسم ۰۰۰۰ " من از تاریخ ح ۰۱۰۰۰ تر مفعدهای را بمنظور اثبات این نکته همسرنگونی تزارسم یکسک وظیفه یک وسیله اساسی انقلاب د ماراتیک ، بوده است نقل کردم که در اینجا منجمد د آنرا ذکر می کنم ."

" با سرنگونی تزارسم مرحله ای در تاریخ شورویان یافته می رسد . اوضاع و احوال تازه نیز از آنجا میگذرد که در این زمان ، برنامه استراتژی نو ، تاتیک نو و شعارهای نو ، انتخاب نماید ۰۰۰۰ (تاجد ازمن) " ۳
و یک اردیلام آخر در این زمینه را از زبان لنین و در پروتوانقلاب فوریه می شنوم :

قبل از انقلاب فوریه مارس ۱۹۱۷ ، قدرت د ولتی در روسیه در دست یک عصبه پنهان ، یعنی اشرافیت زب نثار فئودال بود که نیلای رومانف آنرا رهبری می کرد . بعد از انقلاب ، قدرت در دست عصبه یگری استیک عصبه جدید ، یعنی پروژوازی ."

انتقال قدرت د ولتی از یک عصبه پنهان ، اولین نشانه اصلی و اساسی يك انقلاب است ، ۰۰۰۰ انقلاب پروژوازی با انقلاب پروژوا د ماراتیک در روسیه تکمیل شده است ."

و بی ، در این نطقه غریب اعتراض سانی را می شنوم که به سهولت خود شان را " بلشویژها د قدیمی " می نامند . آنها میگویند : مگر ما همیشه معتقد نبودیم که انقلاب پروژوا د ماراتیک فقط به وسیله دینتاتوری انقلابی د ماراتیک پرولتاریا و د همانان تکمیل میشود ؟ آیا انقلاب ارشی ، که آنها یک انقلاب پروژوا د ماراتیک است ، با پایان یافته است ؟ آیا بلشویژها واقعیت این نیست که در دست پرش ، این انقلاب حتی شروع عمل نشده است ؟ (تاجد کلی ازمن و قابل توجه رفقای بی که " و د یقه " را میبزند و انقلاب میدانند) ."

جواب من این است : ۰۰۰۰ دینتاتوری د ماراتیک پرولتاریا د همانان هم انشون در انقلاب روسیه واقعیتی شده است . ۰۰۰۰ لنین سپس درد نباله هفتمین مباحثه بر لزوم ایجاد شفافی در این دینتاتوری ، بین عناصر پرولتری عناصر خرد فمالک یا خرد پروژوازی تاجد مجوز د همانا چنین مبارزه ای را شروع آیند دینتاتوری د ماراتیک " که چیز ی چیز مبارزه برای سوسیالیسم نیست میداند و می نویسند ."

" نسبی هالان فقط از دینتاتوری انقلابی د ماراتیک پرولتاریا د همانان صحبت میزند از زمان عب است و در نتیجه علیه مبارزه عصباتی پرولتاریا و در دست وجهت خرد پروژوازی است . " ۵

خلاصه کنم : حتی د دولت موقت انقلابی ، هرگاه به چنین د ولتی با ورد اشته باشیم و راه دارگروارنگویم " د ولتی که تحت رهبری پرولتاریا نباشد فاقد هرگونه اعتباری است " ، یعنی تکمیل انقلاب د ماراتیک ، یعنی آغاز مرحله سوسیالیستی انقلاب ، ولی در این نطقه ما غریب اعتراض سانی را می شنوم که به سهولت خود شان را " رفقای بیتر " می نامند . آنها میگویند مگر ما " همیشه معتقد نبودیم که انقلاب د ماراتیک فقط به وسیله جمعی د ماراتیک

حلقی تکمیل میشود؟ آیا رهبری ما برد ولت موقت انقلابی همانیم يك انقلاب د موراتيك است، تحفه يا هته است؟ آیا ساير وعايف انقلاب به هم ميرسد و انقلاب اند پايان يافته است؟ از همین زاویه بود همین در مطالعه "پارم" نوشتیم.

"بیانید فرض کنیم پس از سرنگونی جمهوری اسلامی يك حکومت موقت انقلابی پدید آید. . . . منصف کسانسی نه معتمد به شعار جمهوری - موراتيك حلقی اند برای این خردا عدد پدیده حمایت د موراتيك . پاناس رهبری صبه دار گرد آن حاصل میشود ، پس انقلاب د موراتيك هنوز پايان نیافته است و هنوز نیاید برای انقلاب سوسیالیستی رزید در چنین صورت ، همین نسائی هدف مشخص رزم خود را در چارچوب تکمیل انقلاب د موراتيك مدد و خواجند کرد . اما آن کس که دولت موقت انقلابی را همان دیکتاتوری د موراتيك میداند ، درست بعیران نیروی خود ، نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل حرکت بسوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز و بلافاصله آغاز میند این مبارزه بسببک بلشویدهاست و آن مبارزه بسببک بلشویدهای قدیمی " ۶

شگفتا رفای "اشریتی جدید" یا "بلشویدهای قدیمی" در این مورد هم پیشتر از یاد آمده اند . اما در این محصله ما تنها غریباً اعتراض کسانسی را نمی شنویم که خود را را "وقای پینتر تو" نامند . بلکه غریباً اعتراض کسانسی را می شنویم که - نید اما آنها خود را به چه می نامند اما مارسیسم - لنینیسم آنها را نبرد رسمت و جهت خرد به پوزواری و بلشویک قدیمی نامند . آنها میگویند مگر "ما همیشه معتمد نبودیم نه چون خرد به پوزواری متحسد استراتژیک ماست باید برای شوقاشی جمهوری ، اش رزمید و مگر این نیست که جمهوری خرد به پوزواری هتسسیز شد و نمانده است . مگر این نیست که نباید اطمینان ارتقا و فراروشی د بلتهای غیر پرولتاریا مدتی دانست و پیروزی حاصله را توسط غیر پرولتاریا نیز قابل تضمین دانست .

سخن لنین درست متوجه همین استدلال است هنگامی میگفت . "ولی اگر این هنوز هم منشا باشد (یعنی تحفه دیکتاتوری د موراتيك ویژه ای ندارد ولت پوزواری جدا باشد ، بخوان : چه پوزی خرد به پوزواری شد و فاشد ، افزودن آنکه راه و فقه يك راه بسوی آن وجود دارد ، یعنی جدایی بلافاصله ، مانع ویرگشت ناپیدیزنه ناصر کوهنیستی پرولتاریا از عاصخرد به پوزواری د دیگر جای بازگشتن ندارد نه این دو م نیز عیناً خطاب به بلشویدهای قدیمی است آیا ما به جهت دادن نظریین دو گروه محترضین به نضر "بلشویدهای قدیمی" امری تصادفی و یا از سناریی بالخط است؟ آخر چگونه ممکن است که چو هر این خرد و اعتراض یکی باشد ؟ یعنی به مبارزه برای شوقاشی حاکمتهای غیر پرولتاری ، و فقه به این مبارزه ، پس از تحقق چنین حاکمتهای با وجود و دیگری به مبارزه برای تحفه جمهوری د موراتيك خلق آن يك پرولتاریا را چنان خوار و این يك چنین غرت میدارد . با این وجود این مساببهت تصادفی نیست بلکه ممکن و واقعی است ، زیرا چو هر خرد و این نگرش یا اعتراض ، همانگونه که چو هر اعتراض بلشویدهای قدیمی ، بلشویک است این از کسبل اندک د موراتيك خرد به مبارزاد ، غالب همین انقلاب بچار مینح کشیدن ، زیرا این خرد و ارمان عقب بوده و در نتیجه علیه مبارزه عیفاشی پرولتاریا و رسمت و جهت خرد به پوزواری اند .

استراتژک این د و نگرش باید یک ، استراتژک نبرد همه موضعگیری های ایشان نیز خواجند انجامید ، در جای اینست که باید پوزواری را پیروزی بساید رسی نماند . آن يك پیروزی را پیروزی نمینامد زیرا بر این ترتیب می باید : برای کسب قدرت برزید و این يك پیروزی را پیروزی نمینامد زیرا میخواهد برای کسب قدرت برزید .

در اینجا مبدن است از جانب اعتراض شود نه ولی پیروزی ای نه توسط غیر پرولتاریا حاصل شود تضمین شده نیست و صحبت بهر سر پیروزی بلکه بر سر پیروزی تضمین شده است . آری چنین نیز هست اما ندیم مبارزه تضمین کنندنده پیروزی است . مبارزه برای کسب قدرت در چارچوب انقلاب د موراتيك یا مبارزه برای کسب قدرت در چارچوب انقلاب د موراتيك یا مبارزه برای کسب قدرت در چارچوب انقلاب سوسیالیستی ؟ برای روشن کردن مطلب باز هم سه تجربه اندک به فریما جده کشیم . میدانیم که نین شرت پوزواریا دارد دولت موقت انقلابی بلافاصله اصولی مجسناز

میدانست، اما پس از فروپاشی، زمانیکه شعاع همه قدرت بدست شوراهای مردمی درآمد و تا چند میگردید در این شوراها این خرد هیئت‌ها ریاست نه مسلط است و آنها هم نه سوراها بی‌نهاد و نظایان قدرت را به پیروزی و تسلیم میگرداند بلکه "دیکتاتوری دموکراتیک دارگران و دهقانان" و "بیزهای هزاره و ولت پیروزیی جدا باشد، دیگر شکست بلشویژها در این دیکتاتور دموکراتیک را مجاز نمیدانست. چرا؟ زیرا با چنین سیاستی "تزلزل احزاب خرد و هیئت‌های حکومت را در دست داشتند و نمی‌توانستند ضلیم، زمین، نان و آرزای را بفرد میدهند آنها تریابی اعتبار میگرد. بلشویژها در حکومت وارد نشده و در شوراها بصورت حزب مخالف باقی میمانند. اساسا آنها و منشویژها را انتقاد و افشا میگردند. با این سیاست بود که توده‌ها به تجربه خویش به نفس خائنانها اساسا آنها و منشویژها پیسی میگردند و بزمام امور ولت را بدست سرب بستند. . . . می‌سپردند."

آرد، این یعنی مبارزه‌ای که نمیتواند پیروزی انقلاب دموکراتیک را تضمین کند و آنرا به فرجام برساند. اما در چارچوب انقلاب دموکراتیک دجامی‌توان سیاست افشای خرد هیئت‌ها و آشکار کردن نقش خائنانها آنسترا پیش برد؟

در این باره نکته دیگری را نیز، هم به لحاظ اهمیت اصولی آن و هم برای جلوگیری از اعتراضات جانبی دیگر، باید توضیح دهیم. بنظر من این نتیجهگیری، یعنی پیشنویس قرارداد در مرحله انقلاب سوسیالیستی یا جهت گیری سوسیالیستی پرولتاریا به فاصله پس از روی کار آمدن دولت موقت انقلابی تماما مستخرج از آثار نین و تجربه فوری است. یعنی تجربه‌ای از دوران امپریالیسم. چنانکه میدانیم تروتسکی و تروتسکیست‌ها تعجیر دیگری از این تجربه دارند. بگمان تروتسکی شعار "دیکتاتوری دموکراتیک . . . نه پیش‌دهش از انترناتیونالترتسکی شد. دیکتاتوری تروتسکی، صرفنظر از اینده شوراهای پس از انقلاب فوری تحت رهبری بلشویژها نبودند، اتحاد و ائتلاف پرولتاریای بلشویژی یا تمامی دهقانان (و نه تنها دهقانان تهیدست) نامدستی پس از انترناتیونال فوری در چین یا هوری است. همانست که بر این نکته تأکید می‌گردد که "دهقانان قبل از انترناتیونال دهقان بعد از انترناتیونال" پس از انترناتیونال این پرولتاریاست که فرما نرواست و وجود رهبری پرولتاریا در سیاست امکان جذب لایه‌های گسترده‌تری، از دهقانان را فراهم می‌آورد. اگر باین "کسیا" داشته باشیم و توجه کنیم بعد از دوران ماد یگر نه در دوران امپریالیسم بلکه در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است که مشخصه آن همزمنی جهانی پرولتاریاست، آیا نباید در استنتاج فوق تجدید نظر کرد و هیئت موقت انقلابی که بعد از انترناتیونال فوری در دسترس است در سایر انقلاب‌ها متحقق شود همچون د ولنی بنگریم که عنصر خرد هیئت‌ها را در دیگر عنصر خرد هیئت‌ها را در "انترناتیونال" نبود و انشاد با آن حسی نامدستی پس از توسعه دیکتاتوری پرولتاریا نیز اصول مجاز است؟ به بیان ساده‌تر و آیا تحول در دوران بعد از دوران گذار از همج تغییر در استنتاج فوقی بی‌ارتباط است؟ بنظر من آری و خیر. آری، زیرا تحول در دوران و دامنه خرد هیئت‌ها را پرولتاریا را پسند داد است. "خرد هیئت‌ها را بطور ناگهانی در موعیت اقتصادی و طبقاتی خود بین پیروزی و پرولتاریا در نوسانست" و در مجموعه عملی که خرد هیئت‌ها را "یاری" میدهند به نوسان خود "غالب آید سمت و جهت این یا آن طبقه را برگزیند، قدرت این یا آن طبقه، عامل اصلی است. همزمنی پرولتاریا در عرصه جهانی هم‌اکنون امکان را فراهم می‌آورد که لایه‌های گسترده‌تری از خرد هیئت‌ها را به پیروزی سمت پرولتاریا بگردانند و هم این امکان را که خرد هیئت‌ها را در دست بدلیل قدرت پرولتاریا، در مبارزه با پیش‌شروع اینها و جهت‌گیری هستند که میباید در تخمین استنتاج فوق ملحوظ داشت. اما با لا تروتسکی و خیر و اساسا خیر بر این د جهت تغییر چهار تری با جوجه استنتاج پیشگفته آرد: امکان جذب لایه‌های بیشتری از خرد هیئت‌ها را چگونه میتوانست استراتژیک مبارزه تغییر داد؟ چنانست یا آری که بعد از پیروزی می‌گفت:

"آنگاه به بلخارستان بخواهد به سمت سوسیالیسم پیشروی کند، سوسیالیسم را به نیروی تمام خلق برپا خواهد کرد. از صرف دیگری و به امکان تحول دموکراتیک انقلابی بعد دموکراسی پرولتاریا یا امکان پیشتر رفتن خرد هیئت‌ها را، در مبارزه نیز در نتیجه فوق تغییر ایجاد نمی‌کند. زیرا مصلحت در دست بر سر همین نکته است. تحول در نوسان"

د مزارع انقلاب بی بعد میتراسی، پرزنتی درست در چارچوب فراروی، یک انقلاب د میتراتیک به انقلاب سوسیالیستی معنا میدهد. یعنی ارمان، چنین تحولی آید نتیجه میشود همانند "آیدی شدن" انقلاب د میتراتیک، بنه همان تحول سرعتران به انقلاب سوسیالیستی است. یعنی همان نتیجهای نه عن از تجربه دوران امپریالیسم گرفت.

من در پاسخ به سائی، تا حتما چنین ایراد ننند که "در مورد تعریفی علی الرأی آنجا که از این فرس حرکت می کنند همان انقلاب د میتراتیک یا تحقق یک دولت موقت انقلابی تمام شده و برانتهال بد قاتله اینست انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تبدیل دارد برای ما بدی نیست" ایده خواهد گفت آیا فرمول شما، جنبه جمهوری د میتراتیک خلقی باشد، چه خاصیت انقلابی خلق وجهه شد چه پوری ملی د میتراتیک، یا معیت دولت موقت انقلابی را زمانیه و معیت یافته باشد. در بر میگیرد؟ تا آنجا که به معیار خاصیت انقلابی حل مسکنی مربوط است آری و بنا بر این شعار استراتژیک مرحله ای، پروگرام تحقق یافته است بدیگر باید آزادی در بین باشد، تا آنجا که به شعار جمهوری ملی د میتراتیک مربوط است سرعتران آری ولی بدیگر چون است جمهوری غیر شکرها نشد، اما مان ارطاد و تشکلی غیر پورتری مسکن است سرعتران بدیگر است

د میتراتیک "شروع شده است. برانتهه گذشت پاسخ، از زبان من، چنین است که اگر بخواهیم افغان د میتراتیک "و نیز یک از دولت پوروی، بدیگر باید وجود داشته باشد. آنجا که نیست راه فقط یک راه بسوی آن وجود دارد. بدیگر این قانع ویرانشنا بدیگر عا سرعتران نیستی بر لری از عا سرعتران خرد و پوروی، چیزی که نشین از آن بعنوان آینده شروع شده بدیگر است د میتراتیک د میتراتیک "و نیز همانا آنجا که به شعار جمهوری د میتراتیک، جنبه ملی و معیت دولت موقت انقلابی را در بر میگیرد. در عین حال، سائل، شدن به همان یک دولت موقت انقلابی و در عین حال، طرح شعار جمهوری د میتراتیک خلقی یا بدیگر این شعار نیست. یا باید دولت موقت انقلابی را از آنجا که است انقلابی بدیگر است و یا تحقق آن برای انقلاب سوسیالیستی، رژیم د میتراتیک در گفتار انقلابی، بدیگر یعنی عیبنا کرد آن، آنرا قاعدت میسران انقلابی، شکر "و نیز سرایش بدیگر در تشکلی بدیگر "پوروی" در عیند ویا "و نیز عا سرعتران بدیگر است برای انقلاب به از قابل شد. اگر جمهوری است می ناد دولت موقت انقلابی: فاراول، از این تا بدیگر است

د میتراتیک خلقی، دارد، و، و از این تا جمهوری سوسیالیستی: فاز سوم "و نیز تا نیامکر نشین و پیشویدها پس از سرگونی تزارسم و ایجاد سوراخا ویا فاصله بین از آن تا از آن انقلاب سوسیالیستی را آغاز کردند، شعار دادند "تراشه، یک دولت کارگری؟" مگر آنها ضرورت یا همان این یا آن دولت انتقالی را آغاز کرد. بدیگر این بدیگر نشین نبود. آنها شعار دادند "شع هذرت بدیگر است سوراخا "و در رای: شوراها "و نیز این بدیگر از بدیگر خرد و پوروی است نه تشکلی است. "و نیز تشکلی گذشت نشین در عین پیشبرد سیاسی به آن "نوده عا تجربه سوسر به عا همانا هاس ارها رستوبدها پس میبردند ورام احمد ولت را بدست حزب بلشویک میسردند. "این همان زانیرقی میگردند همان همان بنا بود بدیگر را بدست گیرند ویا آنها از راه پوروی، بسپردند انقلاب د میتراتیک را "کابل کشند" او شکرگت: "این نامه مزارع است"

خط صما اینکه تحقق یک دولت موقت انقلابی یعنی تشکیل انقلاب د میتراتیک، یعنی آغاز مرحله سوسیالیستی انقلاب.

بطریق دیگری میسوزد به همین نتیجه رسید: مساله اساسی انقلاب مساله خاصیت دولت است. ماهیت عرا نعلی از روی این نشانه صمی مشخص میگردند که انقلاب برضد چه عبا های انجام میگیرد و خاصیت دولت سنی بدیگر چه عبا های می افتد. حال فرض کنیم انقلابی رخ داد است و ما با یک دولت موقت انقلابی مواجه هستیم. انقلاب دیگری طرح خواهد داد برضد چه عبا های انجام خواهد گرفت و خاصیت دولت بدیگر چه

عبه‌ای خواهد افتاد؟ به بیان دیگر کدام عیقات در تحول انقلابی وضعیت موجود دینفخ خواهند بود؟
چزاین نخواهد بود که انقلاب بعدی برضد عمان د ولت مومت انقلابی دهه دیگر انقلابی نیست رخ خواهد
داد و در چارچوب يك تحول انقلابی، دیگر تنها انتقال حاکمیت دولتی به عیقات رگبرگیر است، یحییسی
د رچارچوب يك انقلاب سوسیالیستی *

من د یگر اعتراضاتی ده ممکن است از هر طرف به استنتاج نتیجه فون بطریق اخیر وارد آید نمیرد از م
وتنها به یبسی د وتد کر مختصر رسیده ایم؛ نخست آنکه اگر نوشتیم انقلاب بعدی برضد همان د ولت مومت انقلابی
دهه دیگر انقلابی نیست صورت میگیرد، منضموم اوله ضد انقلابی شدن د ولت مومت انقلابی بمعنی پیدا شدن
نیست، فاصله انقلاب و ضد انقلاب د راه است که با ترغیب خواه و اصلاح طلب و محافظه کار و مترجع بر می شود و با ضد بیکری
پیکر خصیصه تنها پرولتاریاست؛ ثانیاً این حکم نه حکم يك لحظه بلکه حکم يك دوره انقلابی است. دوم آنکه باید
اگر از انقلاب برضد د ولت نوشتیم بدین لحاظ بود نه میخواستیم بین عیقات و نماینده سیاسی اتن گویید ارم و شفاف
برنا شدنی ای ایجاد کنیم. این نکته خاصه درک د دست مفهوم هرزومی اهمیت دارد *

* * *

د یکتاتوری پرولتاریا

حال به بختر د یگران حکم مراد میرد از م یعنی به "د یکتاتوری پرولتاریا یعنی سیاست توسیط
پرولتاریا". د راین جامن فقه به یبسی د وتندر یگر نه با نظر فوق توافق ندارند میرد از م. پیشتر این آنچه راه از
حکم فون می فهمیم نمایینر تشریح کرد هام *

پاره ای از فقا با این نظر موافق نیستند زیرا د یکتاتوری پرولتاریا را نه فقط حاکمیت برهبری پرولتاریا بلکه
علا و براین حاکمیتی پرورتی نه انجام وظایف سوسیالیستی راد رد ستور روز خود د ارد تلفی می کنند و حاکمیت بهایی
را عه چنین وظایفی راد رد ستور روز ندارند از هر د یکتاتوری پرولتاریا نمی شمارند. پیینر از این من د مطالعه "باز همه"
نشان داد هام که مطرح مصلب بدین سان بخودی خود واجد این خطاست که حل مساله قدرت یعنی حل مساله
اساسی هر انقلاب، یعنی انجام وظیفه اساسی هر انقلاب را از ده وظایف آن انقلاب مصنوعاً کنار میگذارند، اما
ببینیم آیا حقیقتاً پرولتاریای رهبرسیاست، هم از روز نخست شسب قدرت انجام وظایف سوسیالیستی راد رد ستور
روز خود فرامید هد؟

"تاریخ تاندون د وشل را برای دولت د یکتاتوری پرولتاریا شناخته است؛ نمون پاریس و شوراهای روسیه" *
این ارزیابی لنین از ماهیت د دولت د یکتاتوری پرولتاریائی است که تا زمان نگارش مطلب فرق تحقق یافته
بودند. اما ببینیم لنین هر یک از این د ورا "از جنبه وظایف" چگونه ارزیابی میکند؟
"ماهیت نمون ده نویسنده گان بورژوازی آر آن برقتی یاد نموده و به آن بهتان زده اند و در ضمن به غلط قصد
معمول داشتن "فوری سوسیالیسم را به آن نسبت داده اند. . . . " *
و در چایی دیگر:

"رفیق دینوف از همون حلیم توی دیگ افتاده و پیشداوری بورژوازی را نسبت به نمون پاریس تکرار می کنند که گویا
می خواسته سوسیالیسم را فورا "بنیاد نهید. ولی قضیه اینطور نیست. متاسفانه نمون در بنیاد نهادن سوسیالیسم
بسیار زنده بود. . . ." *
پس این ده نمون قصد "معمول داشتن "فوری سوسیالیسم را نداشته است و متاسفانه در بنیاد نهادن سوسیالیسم

بسیار زنده بوده است باعث آن نیست که لنین آنرا به بنا به نخستین شکل د یکتاتوری پرولتاریا د تاریخ ارزیابی
نکند و این گمان را که گویا نمون می خواسته سوسیالیسم را فورا "بنیاد نهید پیشداوری بورژوازی بخواند. بچاست، 9
یا د آوری زنده بهی اران تعدادات کلا سیدهای مارکسیسم لنینیسم بهر همبران کمون عمان عدم کوشایی شان برای
جلب دهفانان به نمون بوده است. پس نمون نخستین شکل د یکتاتوری پرولتاریا نه می خواسته است سوسیالیسم
را فورا بنیاد نهید. اما تجربه انترنومنه با زهم هویتری بدست میدهد. ببینیم لنین این تجربه را، این نخستین

تجربه دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا را چگونه ارزیابی می‌کند؟

"مراحل عدل و انقلاب ما را با چراغ آفرید: مرحله نخست نه با صلاح مرحله سیاسی است، فاصله زمانی ۲۵ اکثریت را از آن بویه یعنی تا انحلال مجلس موسسان را در بر می‌گیرد ۱۰۰. آیا انقلاب در آن هنگام پیروزی بود؟ البته بود. چون داری نه امپریالیست بپایان برسانیم عارت بود از فرجام انقلاب پیروزمند و هنوز در داخل "دعنانان" مبارزه عیباتی وجود نداشت." ۱۳۴

می‌بینیم که می‌توان دیکتاتوری پرولتاریایی داشت همان‌طوری (در تجربه انقلاب انتیترتاده هغه پس از آن) انقلاب (نه اوضاع) هنوز پیروزی باشد. منتهی هم برادامه همین نعل نول نسیم:

"ولی مادر عین حال برای انقلاب سوسیالیستی پرولتری تارهای بسیار زیادی مافوق انقلاب پیروزی انجام دادیم: ۱- بیرونی عیبه کارگردار رسته استفاده این عیبه از قدرت دولتی پیش از سرزمانی گسترش دادیم، ۲- به پستی دموکراسی خرد پیروزی یعنی مجلس موسسان و "آزاد سهای" پیروزی نظیر آردای منبوعات برای ثروت مند ان صریحی. وارد ساختیم نهاد ره عیبه، جبهه محسوس بود، ۳- ما دولت گران شوری بوجود آوردیم که پس از سالهای ۱۷۹۲ و ۱۸۷۱ گام عظیم، پیش می‌بود." ۱۳۵

چنانکه پیدا است از اینها نارهایی، هستند نه برای انقلاب سوسیالیستی، نه همان، اقدامات سوسیالیستی به بیان دیگر، نه لنین بخار میگرد تارهایی هستند مافوق پیروزی که گرچه هنوز سوسیالیستی هستند اما مافوق پیروزی نیستند. با ندی قدرت و رموارد، که لنین میسر شد آشکار می‌شود که هیچ چیز از این اقدامات، اقدامات سوسیالیستی نیستند شاید لازم باشد متذکر شویم که دولت گران شوری، شکل انزما پرولتری دولت نیست. تا ناید ر نکته است قول بالا دیدیم که لنین با صراحت از پیروزی بودن انقلاب سخن می‌گوید. یعنی در واقع نظیر غم ایسین تارهای مافوق پیروزی، هنوز در آن هنگام انقلاب پیروزی است. امید وارم که دیگر من این را در گفته نسیم. همه محو است. انقلاب انتیترتاده پیروزی جایزیم. من به تائید گفته ام ماهیت هر انقلاب بر این مبنا اساسی تعیین می‌شود نه قدرت در دست کدام عیبه است معنی نیست بخوام انتیترتاده پیروزی بدانم. چه در سمت بالا لنین سخن می‌گوید، و چه در نوشته های منی، من حرف بر سر پیروزی بودن انقلاب در عرصه های غیر از عرصه قدرت سیاسی است. این تمایز واقعی ضرور است، و من خاصه در مقاله "باز هم ۱۰۰. کوشی نسیم" چگونگی این تمایز را تشریح کنم.

به قول لنین با گردم، دلیلی که لنین برای هنوز پیروزی بودن انقلاب تا مدتی پس از انتیترتاده نمی‌نشد بسیار آورنده و وقایع تعیین است. ۱۰۱ می‌گوید: "چون داری نه امپریالیست بپایان برسانیم عارت بود از فرجام انقلاب در دموکراتیک و هنوز در داخل "دعنانان" مبارزه عیباتی وجود نداشت." من رفقای معتمد به شعبار جمهوری دموکراتیک خنی رایه تعلق در این دلیل دعوت می‌نمسم. بزعم این رفقا، این جمهوری تیز و طیفه با فرجام رساندن انقلاب در دموکراتیک رایعده خواهد داشت. این جمهوری تیزتر از راست منظر شعبار شدن مبارزه عیباتی در داخل "دعنانان" (بخوان: خرد پیروزی) بماند و خود آتش بیار معرعه "نیسز" باشد. ۱۰۰. و این وجود منلیم نیست چرا این کیفیت - رشورون نام دیکتاتوری پرولتاریا خود می‌گیرد اما به ایران فردا هر سده به هر موم، پرولتاریا تغییر نام خواهد داد. آیا روشن نیست که اگر فرجام رساندن انقلاب پیروزی در روسیه پس از آنکه مدتی عملی می‌شود در جایی دیگر می‌تواند حتی سالها بعد از آن باشد؟ لنین در جای دیگر پیروزمند بپایان رساندن انقلاب پیروزی و وضع تسمین بندی عیباتی داخل دعنانان می‌نویسد. "انقلاب بلشویستی پیروزمند به معنای پایان تزلزلت و فروپاشی کامل سلطنت و زمینداری اربایی بسود (میل از انقلاب انتیترتاده زمینداری فروپاشیده بود.) ما انقلاب پیروزی را به پایان خود رساندیم ۱۰۰. دعنانان جفگی با ما بودند. ۱۰۰. آنگاه نسیم او را پرولتاریای سوسیالیستی نمی‌توانست در یک لحظه بسروزماید. شوها عیبه دعنانان را متحد می‌ساختند. تسم بندی عیباتی داخل دعنانان هنوز به وضع خود نرسید.

و هنوز آشکار نشده بود. این پیروزمند در تابستان و پاییز سال ۱۹۱۸ تکامل پذیرفت. ۱۴. و اما برای آینده به پاسخ سؤال فوق باز هم نزد یتر شویم، قول دیگری از لنین راکه در مقاله "در باره ۱۰۰.

آران استعداد هر دو هم، مجد داد را بنیاد نعل می‌نم. در آنجا بوسته هم در ولایت های روسیه شهری سید رحمان فردا پیریزی باسیاری رسایف د موراتیث ریزریوید و اگر چه به بنای - وسیا لیسیم نیز دست در اما پنجسال بعد از زبان چنین گفت :

"مسالهای تمام در آن هنگام (متصرف سال ۱۱۸ است - تدرنگارنده) در برابر خود قرار میدادیم - (۰۰۰) چنین بود - روزی ما نسبت به سرمایه داری دولتی چگونه است؟ و خود پاسخ میدادیم - سرمایه داری دولتی با آنکه شکل سوسیالیستی نیست (تا بد از من) برای ما برای روسیه معلومتر از مدل کنونی است - معنی این چیست؟ معنای این است که ما به نفع و یا سرآغاز اقتصاد سوسیالیستی فزون از حد بهمانندیم، اگر چه ما دیگر انقلاب اجتماعی را عملی نموده بودیم - برعکس، ما همانوقت، تا حد معینی این مطلب را درک میزدیم نه؛ آری به نظر می رسید اگر ما قبلا به سرمایه داری دولتی می رسیدیم چنین به سوسیالیسم - ۱۵"

معنای این چیست؟ معنای این آنست که هر که به پیشروینا در انقلاب اجتماعی را عملی کرده بود ند معنی به "اهداف اقتصاد"، مختلف وجود دیدی دست رده نده نمیتوان به آنها نام دیگری چیزهای الیستی داد "و حتی در آن، موهبم جمهوری آنها چه موری سوسیالیستی بود "اما آنها به این حسیست که ما بهای معینسه در روسیه، به این نفعه را سرآغاز اقتصاد سوسیالیستی فزون از حد بهمانند اند و برعکس این مطلب را درک میزدند نه؛ آری به نظر می رسید اگر ما قبلا به سرمایه داری دولتی می رسیدیم (نه بدیم شکل سوسیالیستی نیست) و سپس به سوسیالیسم -

مترجمه نم: دینتاتوری پرولتاریا خانمیتی نیست نه اگر ما هم از روز نخست موجود پیشتر دست به اقدامات اقتصادی سوسیالیستی بزند - روند قدرت گیری پرولتاریا، در جهر شد مناسب تولیدی و نیروهای مولدند و توان، هوای عیبات درین جامعه مفروض عوامل اصلی است. نخستند نه انجام یا عدم انجام این یا آن اقتصادام سوسیالیستی را در زمان انجام آنرا توسط پرولتاریا، پیرومند تعیین میشدند -

من تبعیحات نوری: نه گمان می برد دینتاتوری پرولتاریا خانمیتی است نه با فاصله دست به اقدامات سوسیالیستی میزند را در سیاست و عمل، به صریح صه تعییب می‌نم - صرف نظر از اینها این نظر نمی تواند توضیح د ندهد چگونه بوده "اگر بدمونیست آلبانی و یوگسلاوی در جریان است، آراد بیشتر به معمول داشتن اقدامات سوسیالیستی پرداختند - و "غرب دمونیست بلخارستان فیم ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ خلق را نفعه آغاز انقلاب سوسیالیستی میداند زیرا رفقای بلخاری می گویند قدرت د ممراتیک خلق از همان روز نخست پیروزی انجام وظایف دینتاتوری پرولتاریا را آغاز کرد " ۱۶ و در عین حال به جمهوری د ممراتیک خلق یعنوان خانمیتی غیرا دینتاتوری پرولتاریا باورد داشته باشد، تبعیحات آنرا در سیاست درین عبارت می توان چنین خلاصه کرد - "حرمت آونگی ارزاست به "چپ" وار "چپ" به راست - "هرگاه "جمهوری د ممراتیک خلق" مورد نظرش تعیی یافته باشد از انجام فوری و یا یک ضربه انقلابی "آنچه در انجام فوری آن اصول املائند پراست" بهره رند و بدین سان در رنارسانی قرار گیرد نه اقدامات سوسیالیستی احزاب دمونیست آلبانی و یوگسلاوی را در جریان جنگ آزادی بختر چپ روانه رازیابی میبردند، و هرگاه "دینتاتوری پرولتاریای" مورد نظرش تعیی یافته باشد از معمول داشتن بید رنگ سوسیالیسم پرهیزنند و بدین سان در رنارسانی قرار گیرد همستی در سال ۱۹۲۱ نیز فزیاد میشدند نه مالیات جنسی، آزادی بازرگان، اجازه اختیارات و سرمایه داری دولتی بمعنای هر شکستی کمونیسم است؛ آنجا به راست و اینجا به چپ "نوسان دند -

حال به نظر دیگری درباره دینتاتوری پرولتاریا میبردیم - تنها نظرفوق نیست نه به مفهوم ارائه شده از دینتاتوری پرولتاریا مخالف میبورد و یا اگر هم در تعریف با آن موافق باشد در مفهوم چپ بردگی آران می فهمد - این نمرد دینتاتوری پرولتاریا و یا نغش رهبر، شند پرولتاریا در سیاست را تا حد "سه مشیر" یا "اکثریت" داشتن این یا آن سازمان دمونیست درد و ملت تطیل میدعد - همینجا متذکریم تعیی این نظرونظری، نه ریالا نعد شدگای نزدیک، و اشتراک شکفت انگیزی وجود دارد - اما به نظر مذکور میبردیم -

من در مقاله "در باره" ... "نوشتام" یک مارکسیست - لنینیست ... هرگونه قدرت سیاسی ای را برای مدتها به پناهنده‌های بین طیف‌های میانه می‌دهد. یک صیغه علیرغم (و در مواردی: هر دو) خواسته سایر صیغه‌ها خواسته‌های خویش را به پیش می‌برد و همان سبب سیاسی مشخصی نه آن خواسته‌ها (و یاد می‌تواند آن را بیاورد) عملی می‌سازد. برای روشن‌تر شدن مطلب به ذکر یک مثال از تجربه انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه انتفا می‌کنم. چنانچه میدانم مارکس دولت کجایی بنا به پارت را اولاً نمایندگی دهقانان، ثانیاً حاصل توازن قوای طبیعی بین پرولتاریا و بورژوازی ندانسته و عملاً به تائید می‌نماید که بورژوازی برای حفظ قدرت اقتصادی اش قدرت سیاسی را در دست می‌دهد. در این چارچوب پناهنده‌های بین طیف‌ها مواجیم که بموجب آن پرولتاریا سرکوب می‌شود، قدرت اقتصادی بورژوازی حفظ می‌گردد، دهقانان به قدرت سیاسی نایل می‌شوند ولی حفظ مضمونی از اول و اویا اثر به تان و توانا می‌رسند. در اینجا این یک مشت ارادل و اویا اثر همان "سبب سیاسی مشخص" اند. می‌بینیم نه وضعیت آن بورژوازی را به این نهاد سیاسی بلکه آن رابطه بین طبقات می‌تواند توضیح دهد.

در دنباله همین مطلب بود که من در آنجا نتیجه گرفتم "دینتاتوری حالت یا شکل تعالی یافته هر مضمونی بر عرصه قدرت سیاسی است." دینتاتوری پرولتاریا مضمون توانایی پرولتاریا برای هدایت خود را نشان می‌دهد و بر عرصه معین. بین طبقات استوار است. پس باید روشن باشد که محدود کردن مفهوم دینتاتوری پرولتاریا به هر موردی از چندین وجه مفهومی ارباصد دولتی تا چه میزان اسراف از نگرش لنینیستی در این باره است. اگر همین روست که مارکسیست - لنینیست ها عموماً می‌نماید دینتاتوری پرولتاریا سخن می‌گویند، آرا وسیع‌ترین شکل مضمون دینتاتوری می‌دانند. اگر همین رویه هست همان رنسیسم - لنینیسم یا هرگونه بلا نسیسم، آنا رنسیسم، توطئه‌گری و "یاری با قدرت" سرسبز شده است و قدرت علیه این نگرش‌ها مبارزه می‌نماید. یاسه لنین به آن‌ها "شعار" همه قدرت بدست شماها "را در جریان انترنشنال لنینیسم" می‌دانستند گویای همین نکته است:

"ممکن است افراد ناآگاه یا مارکسیسم یا مرتدان مارکسیسم مثل آقای پلخانوف درباره آنا رنسیسم بده نسیسم و غیره فریاد بزنند. ولی آنها همه چیز را نمی‌فهمند و یاد بگیرند، نمی‌توانند درک کنند چه نسیسم به معنی کسب قدرت توسط یک اقلیت است. در حالیکه شما می‌توانید سازند مضمون و به واسطه اثرات مردم می‌تواند نسیسم به معنی بد به مبارزه برای خود درون این سبب‌ها باشد، یسارگی نمی‌تواند بدون پناهنده و بد نسیسم فرورود. ۱۷

حداصل می‌تواند دولت آن نهاد سیاسی مشخصی است که رابطه معینی بین طبقات را عملی می‌سازد. دینتاتوری پرولتاریا خود آن رابطه است. پس حصول این رابطه، از عملی کردن آن عیب صرفی هم نمی‌تواند در میان باشد. صرفاً از اینها این یا آن قدرت می‌برد دینتاتوری پرولتاریا چگونه می‌تواند در تدریج برنامه‌ها را سازمان مضمونی آفتد، نگرشی نه مضمون دینتاتوری پرولتاریا را از رابطه بین طبقات تهری کرده و تا حد در دست داشتن دولت توسط نمونیت‌ها محدود سازد، خاصه در مرحله انقلاب سوسیالیستی نگرشی خسرناک از تارید نخواهد آمد. چنین نگرشی، در دست مساهم‌ترین به هر مضمونی همین مفهوم را دارد، تا ملا آمادگی فروروش بدون پناهنده یا تالی بد نسیستی را دارد. این نگرش نیز به قدرت بعد رنسیسم تا همین مضمونی و اثرات آن در جنبش انقلابی بنده در مسیر توسعه و "کسب آن توسط اقلیت" نظر خواهد داشت. لنین در مقاله‌ها منشویسها جمله‌ای از انگلس را نقل می‌کند که در بحث حاضر اعتبار قطعی دارد:

"بدترین صیغه، ممکن است گریبانگیر غیر یک حزب افراعی گردد دانست که وی در درونی مجبور به در دست گرفتن دولت شود. همچنین هنوز به بلوغ لازم برای سلسله‌های نهادی نمی‌تواند گرا، اثر بر عهده دارد، برای تحقق تدابیری نه آن سلسله‌ها می‌نماید، نرسیده باشد." ۱۸

و ادامه آن:

"رهبر حزب افراعی مجبور خواهد بود منافع طبیعی‌ها را به پیش ببرد و به عصبه خویش فقط وعده و اطمینان خواهد داد. مضمونی برای نگرش منافع آن صیغه بیگانه منافع خود اوست، تحویل دهد. هرآنچه، خود را در چنین موقعیت نادیده بیاید که شده‌ای بی‌بازگشت است." ۱۸

آری، آن رهبر حزب افراعی می‌تواند در قالب وفات کسی بروز کند که به عصبه خویش برای رساندن چنین به

بلوغ درم برای سلسله عیبه‌های دنا و نمایندگان اش را به عهدہ دارد، مجبور بود قدرت را در دست گیرد. انگلس حتی متلا نمیگوید "اگر چنین رهبری بخواد بدونوفی شود"، بلکه میگوید "مجبور شود" و چنین کسی را گم شده‌ای بی بارگشت نه بعدترین مصیبت گرفتار شد میخواند. چه رسد به اینکه سریرک سزب، گرفتن دولت در دست خود را در پان شراعیی حیواند چنین رهبری را بسادگی میتوان پلان نیست نامید.

* * *

اکنون بر اساس آنچه تاکنون نوشته‌ام، دیگر میتوان آن "پارینه شفاف اختلاف" را نیز ترسیم کرد. بیاید نظری به استراماتیا و افتراعات موجود در آنچه تاکنون در پیش آمده است و بر سر عرج استراتژی و تانتیکه مصلوبه پلنسم ۶۵ بیاید ازیم. تا نسو خبیب، ارسوشه خا امانا تنفس یزد دولت موت است. بر رابعی نرود است. این مغرب ست سد را نسیبت اعدا بی حلی در "عرح ۰۰۰" نیز بدیرفته شده است. نخستن رفقای دستخوش این دولت را پیروی تضمین شده و پیاشمیل اعدا بد موتراتیک بد استسه و باین منظر شعرا چه پوری د موتراتیک خلق راه معیره آن با حاسمیت اعدا بی خلق، نامین رهبری پروتاریا در آن است ارائه میدعد. صرف نظر از اینکه مفهوم "عرح ۰۰۰" را "فرار گرفتن پیشاهنگ عیبه دار کرد رراس قدرت سیاسی" چه باشد (دینتاتوری یا "نسه دینتاتوری پروتاریا")، "عرح ۰۰۰" نیز این ایده را با تانیدی بدین سان نه "پیشرفت پیگیری فرجام رساندن اعدا بد فرار گرفتن پیشاهنگ عیبه دار کرد رراس قدرت سیاسی است" بیان داشته است. "عرح ۰۰۰" و نه ارسشار چه پوری د موتراتیک خلق این نتیجه بیارمی آید نه با نسب قدرت توسط عیبه دار کردیاد بلا فاصله دست بهمعوم داشتن سوسیالیسم زد. بعد و بعد و تا حال حاضر بر سر پیشبرد سیاست اتحاد هار ۰۰۰ اختلافی بروز شد است. (اگر چه باید افزود نه "اینگونه نه هست، منطقاً اینگونه نمیماند") پس اختلاف بر سر چیست؟ از سیاهم بلا آشنار است نه اختلاف بر سر پیروی نامیدن پیروی است. در اینجا ست که باید رفقای معتقد به شعار چه پوری د موتراتیک خلق را محاسب فرار داد و آر آنها برسید. "رفقا! با امانا تحقق یک دولت اعدا بی، بدون رهبری پروتاریا در آن، با ورد آرید و در بصورت میخواستید با تحقق آن بوسی دینتاتوری پروتاریا جهت گیری ننید و بنا بر وجه چنین امانی تنها یک تعارف است؟ تعارفی نه متضمن تا فرآورد هنده است؛ د دولت برآمده اریک تحول را اعدا بی نامیدن و آن تحول را اعدا بد پیروزمند نامیدن."

اما، این "پارینه اختلاف" تنها یک سوی اختلاف است. در سوی دیگر هستند رفقای که آنها، بنامان تحقق د دولت موت اعدا بی رامی پذیرند، رهبریت امانا ارتقا و فرارویی آنها را مستل نمیبرند و ضمناً فرار گرفتن پیشاهنگ عیبه دار کرد رراس قدرت سیاسی را نیز همان دینتاتوری پروتاریا میدانند. فاعد تا ارتقا و فرارویی د ولسهای غیر پرولتری تنها میتواند به معنای ارتقا و فرارویی آنها بد و لت پرولتری باشد. بد عبارت دیگر موشی ای نه بر ارتقا و فرارویی د ولسهای غیر پرولتری بد و لت پرولتری متوجه است، دیگر مبارزه است با جهت گیری بوسی دینتاتوری پروتاریا. در اینجا غم هست که باید این رفتار را محاسب فرار داد در رسید. "رفقا! آیا به مبارزه بوسرای سوسیالیسم با ورد آرید و در اینصورت میخواستید با تحقق یزد دولت موت اعدا بی بوسی دینتاتوری پروتاریا جهت گیری ننید یا مبارزه برای سوسیالیسم یک تعارف است؟ تعارفی نه متضمن تا فرآورد هنده است؛ برای ارتقا و فرارویی د ولسهای غیر پرولتری زمین د اما این رزم را تابع چارچوب گسترده تر مبارزه برای سوسیالیسم نژدن."

دلم من با عرد و عرف سنل و رنگ واحدی بخود گرفت. مگر همیشه چنین نبود است؟

* * *

علی

دینا ۱۳۶۶

مواقتی

* پاسخ ادعاهای اساسی پیرامون ساخت فرعی مسرح سده توسعه رفیق مراد - در مقاله "خند ف مبارزه پرولتاریا در انقلاب دومراتیک"، پولتن ۵۰ - در استفاد به مقاله "در باره همزبونی ود پینتاتوری پرولتاریا" را میبوان در مقاله "بارخم ۰۰۰" و در مقاله حاضر یافت، از بررسی به نوشته رفیق مراد "بی اعتنا" می مانم و ارتعاب شویبه به آنچه آن پرهیزمینم "بگام ام این" سردرگمی ها، صد و احواد متناقض و تفریفات "خود رفیق مراد - و همین - با سند مستهپا برای خود رفیق آسانرینست. عرگاه این موارد در آینده نزدیک هم، برای رفیق مراد - آشنارنشود، آنگاه من پاسخ خاص رفیق را با اعتنا تفصیلی حواهم نوشت. فعلا "بگذارید حرفهایمان را بنیمیم * * * نشریه فدایی ارگان سازمان فدائیان خلق در شماره ۳۹ خود در مقاله ای ده در آن به نغد پلنویا اخیر سازمان نستسته، ضمنا با نفعنی بزمهت بارشود دانه "هدایت" و "خود دادان" به "چنانح انقلابی" درون سازمان مارانیز "پیش برداست" مقاله، "چنانح انقلابی" را از افتادن به تله جریان اپورتونیستی و راست" درون سازمان - نه گویا میبوشد انقلاب را و مراحل آنرا به پیروزی و پیروزی نهایی و گذار به سوسیالیسم و غیره تعمیم نند - بر سردر داشته است. صرف نظر از اینکه چه کسی امروز در سازمان ما برای چنین تعمیم بندی ای میبوشد دوشمر مقاله برای پرهیز دادن از بحث روی یکی از گره های استراتژی نمودنیستهای ایران، بیشتر از هر چیز ایجاد دل آشوبگی میکند. آخر این گره ایست نه تا حال "شکل چنین نمودنیستی" از گشودن آن تنها چیزی را نشان داده است.

* * * من در باره اگر ارفنا سیر برادات و حروف و فیدو جملات تأکید مضاعف کرده ام. عرگاه فضایی نه امروزه این بحث هاد در سازمان ما در آن جریان دارد تماما فضای آموختن نیربود، هیچیک از این تأکید هالا زینمیشد اما رفیق مراد با سعی ناعاز تعبیر من از این قول لنین کرده است، نشان مید حده، اگر موشیین با نام، معاسی این فیدو و ادات را در میان فارسی مید اند و یا اگر بد بین یا شم، نمیخواهد بیاموزد.

رابطه معینی در بین عیبات اعتدال تاریک روشن خود را در حاکمیت سیاسی نیز مییابد. نسب رهبری در دولت مستلزم نسب رهبری در جامعه است. عرگاه این حاصل نشد ه باشد آن نیز حاصل نخواهد شد. به بیان دیگر برای اینکه بتوانیم نمایند ه نتیجه معینی رهبر بدرت سیاسی باشی باید عیبهات رهبر جامعه باشد. ایستاد اساسی نغرفری الدن در دست عیمن است نه این نفته یعنی رابطه بین "میله" و "نمایند ه سیاسی آن" را نمی فهمد و از این زاویه با نغری ده از حدم "همزبونی پرولتاریا یعنی رهبری انقلاب توسعه پرولتاریا"، رهبری شدن "انقلاب" توسعه پرولتاریا و رهبری شدن دولت موقت انقلابی توسعه مثلا بهر ژواری رامی فهمد مراتب دارد.

طرا خیر نیز همین رابطه صبه و نمایند ه اثر رانی فهمد.

- ۱- نگاه ننید به‌مآله "عد ف مبارزه پرولتاریا در اعداب د مثراتیک" بولتن ، صخه ۱۱۵
- ۲- استالین ، در باره استراتژی و تاکتیک ، صخه ۱۸
- ۳- تاریخ حرب دمونیست اتحاد شوروی ، صخه ۲۳۷
- ۴- لنین ، در باره تاکتیکها ، صخه ۹
- ۵- همانجا ، صخه ۱۰
- ۶- نگاه ننید به‌مآله "پارهمد رباره موزونی و دینتاتوری پرولتاریا" بولتن ، صخه ۸۵
- ۷- لنین در باره تاکتیکها ، صخه ۱۸
- ۸- اثریت انقلابات اجتماعی سالهای ۴۰ ، شماره ۱۹۰ ، صخه ۱۴
- ۹- لنین در باره تاکتیکها ، صخه ۱۲
- ۱۰- ات نقل از ترون سین ، چگونه حزب فامارسیسم لنینیسم را در شرایط ویتنام بنارست ، صخه ۴۴
- ۱۱- به نقل از بولتن شماره ۵ ، مآله "پاندام استراتژی؟" ، صخه ۱۴۰
- ۱۲- لنین ، در باره تاکتیکها ، صخه ۲۰
- ۱۳- منتخب آثار لنین ، مآله " دوران جدید و اشتباهات قدیم بصورت جدید" ، صخه ۸۱۷
- ۱۴- منتخب آثار لنین ، مآله "انقلاب پرولتری و واشوسی مرتد" ، صخه ۶۰۶
- ۱۵- منتخب آثار لنین ، مآله "پنجساله انقلاب روس و ورنمای انقلاب جهانی" ، صخه ۸۵۵
- ۱۶- اثریت انقلابات اجتماعی سالهای ۴۰ ، شماره ۱۸۹ ، صخه ۹
- ۱۷- لنین در باره تاکتیکها ، صخه ۱۵
- ۱۸- لنین ، چند مآله ، مآله "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی" ، صخه ۸